



صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصودی

سر دبیر:

علی کریمی مله

• پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

• سال بیستم، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۴

• پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می شود.

• هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیپور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (استاد دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسال قربانی (استاد دانشگاه خوارزمی)

• مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، بهاره سازمند (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، علی اکبر قاسمی سیانی (دانشیار دانشگاه خوارزمی)، محمدرضا قزلسفلی (استاد دانشگاه مازندران)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، محسن مدیرشانه چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، عبدالامیر نبوی (دانشیار دانشگاه تهران)، بهرام نوازی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)

• داوران این شماره

علیرضا آقا حسینی (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)، علی اسمعیلی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، بابک (ریسا) (عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی)، روح اله اسلامی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سید حسن اطهری (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، مجتبه البرزی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، تقی بختیاری (دانش آموخته دکتری علوم دفاعی (راهبردی) دانشگاه عالی دفاع ملی)، میر قاسم نبی هاشمی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، پرهام پوررمضان (دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، فریا ترجمان (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران)، علی تدین راد (عضو هیئت علمی دانشگاه چمران اهواز)، محمد علی توشا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمد توحید (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، ناسانات حاجی یوفیق (دکتری علوم سیاسی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، عباس حاتم (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)، غلامرضا جاد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدعلیرضا حسینی بهشتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکتری علوم سیاسی)، حسین جمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، ابراهیم خدایار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشک بیان (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین ع)، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، امیر دیری مهر (دکتری علوم سیاسی)، محمد رامرد (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، نادر رازقی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، میترا رانجبات (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، اهورا راهبر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور)، مقصود رنجبر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم)، سیمین علوی پور (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، احمد فاطمی زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین فروغی نیا (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی قلمشهر)، علی اصغر قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، لوافضل قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان پور (دکتری)، (عضو هیئت علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، محمدرضا قزلسفلی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سجاد ستاری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، خلیل اله سردارنیا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، علیرضا سلطانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، موسی سعادتی (عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی)، (ره) قزوین)، محمد سمعی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سیف زاده (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، وحید سیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محمد شفیع فر (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محسن شفیع سیف آبادی (عضو هیئت علمی دانشگاه اردکان)، صدیقه شیخ زاده جوشانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عابدالله شریف پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، رضا صفری شالی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلستانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، جت کاتلمی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، مراد کولابی راد (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، فراد کالانه (دکتری علوم سیاسی)، یحیی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، امیر هوشنگ میرکوشش (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهروید)، الهه کولانی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سیدنوید کلهرودی (دکتری علوم سیاسی)، محسن مدیرشانه چی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام آباد غرب)، علی مرشدی زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصوری زاده (دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سیدعبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نجف زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکونی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیز)، جواد نظری مقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، بهرام نوونی (عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه بین المللی امام خمینی)، (ره) قزوین)، محسن نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، مختار نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه)، حید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق ع)

این فصلنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می شود.

• نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن های علمی ایران،

شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان باقی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کد پستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه: <http://www.ipsajournal.ir>

پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه آرا:

سمیه صالح نیا

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم افزار word حروف نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویست درج شود؛
د: جداول، شکل ها، نمودارها، منحنی ها، تصاویر و نقشه ها به ترتیبی که در متن آمده اند شماره گذاری شوند و مأخذ آنها به طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانویست صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
۵. کاربرست روش تعیین شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

۷	تحلیل موانع غیررسمی مبارزه با فساد در ایران: نقش فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ محمد رضا آبیاری و محمد علی شهریاری
۴۱	آسیب‌شناسی سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی بابک ارسیا
۷۵	ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی و تحلیل رابطه آن با پرخاشگری سیاسی در جمعیت دانشجویی ایران جعفر حیدری و بهمن اسماعیلی انامق
۱۲۱	قانون اساسی و حاکمیت قانون در ایران در اندیشه سیدحسین تقی‌زاده براساس اسطوره انسجام کوئنتین اسکینر حبیب‌اله فاضلی و محمد آخوندپور امیری
۱۵۵	مالیات تورمی به مثابه ابزار حکمرانی: اثرات سیاسی-اجتماعی سیاست‌گذاری بودجه‌ای در جمهوری اسلامی ایران پرویز دلیریور
۱۸۹	مرور نظام‌مند پژوهش‌های مربوط به مهاجرت نخبگان ایرانی؛ مرور فراترکیبی پژوهش‌های سه دهه اخیر طاها عشایری
۲۲۷	تحلیل جنبش دانشجویی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) براساس مؤلفه‌های «عمل» هانا آرنست سیده آمنه میرخوشخو و سیدکیوان حسینی



Research Paper

**Analysing Informal Barriers to Anti-Corruption Efforts in Iran:
The Role of Corruption Culture and Influence Networks**Mohammad Reza Abyari¹ *Mohammad Ali Shahriari²

1. Department of Political Science, Shah.C., Islamic Azad University, Shahreza, Iran

2. Department of Political Science, Bush.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.556>

Receive Date: 20 October 2025

Revise Date: 05 January 2026

Accept Date: 21 January 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Administrative and economic corruption in Iran has become a chronic governance challenge. Despite numerous laws, various oversight institutions, and repeated administrative reform plans, corruption continues to reproduce itself in different forms. The persistence and expansion of corruption despite existing formal anti-corruption frameworks indicate that the problem cannot be reduced merely to weak laws or inefficient formal mechanisms. The main issue is why formal anti-corruption policies have failed to achieve sustainable results and how corruption has managed to adapt to legal reforms and reproduce itself.

This study adopts an institutional-cultural perspective, assuming that a significant part of anti-corruption policy failure stems from the dominance of informal institutions over formal ones—institutions that operate through cultural norms, personal relationships, and informal power networks, diverting the path of law enforcement. The importance of this research lies in its focus on informal barriers to fighting corruption, demonstrating why legal reforms without changes in cultural context and power structure fail to achieve desired outcomes, and how understanding these mechanisms can help design more realistic and effective anti-corruption policies.

The research employs the New Institutionalism framework (North, 1990; Helmke & Levitsky, 2006), which distinguishes between formal and informal institutions and emphasizes that the actual performance of political and social systems is more influenced by informal institutions such as norms, values, and personal relationships than by formal laws. The study addresses the main question: How does the interaction between the culture of corruption and influence networks lead to the reproduction of institutional corruption in Iran's governance structure?

Methodology

This research employed a qualitative approach based on the New Institutionalism framework to deeply understand the complex and informal mechanisms of corruption reproduction in Iran. Given the multi-dimensional and sensitive nature of the topic, thematic analysis was used to extract data from interviews and official documents.

*** Corresponding Author:****Mohammad Ali Shahriari, Ph.D.****E-mail:** MA.Shahriri@iau.ac.ir



Data were collected from two main sources. First, semi-structured interviews with 18 experts, and second, analysis of official documents and reports in governance and public oversight. The interviews included questions about corruption experiences in various organizations, the role of public culture in facilitating or combating corruption, and how informal relationships influence decision-making. The target population included governance experts and activists, managers of oversight institutions, investigative journalists, civil activists, and legal experts. Purposive sampling with a snowball approach was used to select individuals with direct or specialized knowledge of Iran's institutional and oversight processes.

The composition of participants was designed to cover diverse perspectives on corruption. Among the 18 interviewees, five were university professors and researchers in public policy and governance, four were former managers or experts in oversight institutions (Supreme Audit Court, General Inspection Organization, Ministry of Economy), three were investigative journalists with experience reporting on corruption cases, four were civil activists from NGOs focused on transparency, and two were public law attorneys and experts. In terms of gender composition, 14 were men and 4 were women. The average interview duration was approximately 75 minutes, and all conversations were conducted with participants' written consent and guaranteed confidentiality.

The second data source comprised official and semi-official documents, including nine parliamentary investigation reports, Transparency International annual reports (2019-2024), and prominent media cases such as Mobarakeh Steel, Bank Sarmayeh, and customs violations. Simultaneous use of these two data sources (interviews and documents) aimed at data triangulation to increase result validity.

For data analysis, Braun and Clarke's (2006) six-phase thematic analysis method was used. Data coding was performed manually and using MAXQDA software (version 2022). The coding process was inductive (bottom-up). After entering interview transcripts into the software, "open codes" were extracted directly from interview content in the first phase. After reaching theoretical saturation, these codes were organized into sub-themes and then main themes in subsequent phases, and relationships between them were mapped. MAXQDA's "cross-code search" capability was used to examine all code occurrences and map relationships between themes.

To enhance validity, the following strategies were employed: peer review (codes and themes were checked and confirmed by two independent researchers familiar with the topic), and member checking (summaries of findings were sent to three interviewees for confirmation). For reliability assessment, another researcher familiar with the research framework independently coded 20% of the data (4 interviews). The "inter-coder agreement coefficient" calculated using the percentage agreement formula yielded 85%, indicating acceptable coding reliability. Findings were also compared with documented data from official and media reports.

Results

The findings reveal that corruption in Iran, more than being caused by legal gaps or weak regulations, results from the structural interaction between social culture and informal power networks. In other words, formal anti-corruption institutions operate in a context shaped from within by cultural rules and informal relationships. This causes any administrative reform to become trapped in a cycle of institutional reproduction rather than containing corruption.

Thematic analysis identified six main themes regarding informal barriers to combating corruption in Iran:

First, normalization of corruption in administrative culture emerged as one of the most important findings. Corrupt behaviors in the administrative system have become



accepted norms, and many employees consider petty corruption as an efficient way to navigate complex bureaucracy. One former government manager stated: "If you want to do everything legally, you either fail or get eliminated from the system; ultimately, the system itself pushes you toward corruption" (Interviewee 4, 2025). This attitude reflects that law violation in many situations is viewed as a problem-solving mechanism rather than law-breaking. Norms have formed that legitimize corruption: bribery, gifts, mediation, and favoritism are represented in everyday language with terms like "expediting work," "administrative courtesy," or "informal service fee."

Second, concealment through personal relationships plays a significant role in corruption continuity. Kinship, friendship, and personal relationships are effective in evading oversight and creating immunity for individuals. In many cases, these relationships replace formal laws, and influence networks, utilizing them, control oversight and executive institutions. Findings indicate that from actors' perspective, the main problem is not lack of law but weak enforcement. Anti-corruption laws exist at the formal level, but in practice, their implementation is influenced by informal relationships, political pressures, and personal considerations. This gap between written law and implemented law is considered one of the main grounds for corruption expansion. Analysis of corruption cases in Iran's customs demonstrates how the existence of clear customs regulations, in the absence of effective implementation, fails to prevent violations. Informal networks, utilizing personal relationships and organizational influence, enable circumventing regulations.

Third, infiltration of power networks in oversight institutions was another key theme. Data repeatedly emphasized the role of power and influence networks in weakening oversight institutions' functions. Influence networks, with access to resources and information, disrupt oversight processes and evade accountability. Actors believe that formal oversight processes lose their effectiveness when facing powerful groups' interests, and oversight is applied selectively. The Mobarakeh Steel case provides a clear example of power network infiltration in oversight institutions. In this case, the existence of formal laws and oversight mechanisms did not prevent widespread violations because a network of political and economic relationships diverted the oversight path.

Fourth, political immunity and impunity emerged as a main factor in corruption persistence. Another prominent theme was the widespread perception of powerful actors' impunity. Participants noted that punishments mainly target lower levels, while the main actors in corruption networks remain immune from accountability. This institutional immunity increases motivation for committing corruption and strengthens public belief in law ineffectiveness. The Bank Sarmayeh case shows how the link between economic and political power can lead to institutional immunity. Despite widespread violation disclosure, the lengthy and complex processing of this case was perceived in public opinion as an example of powerful actors' impunity.

Fifth, path dependence of historical corruption indicates that corruption patterns have repeated throughout Iran's contemporary history, and inefficient rules have become entrenched over time. Formal reforms have mostly remained superficial and have not created sustainable structural or cultural changes. As one political science professor stated: "For every major corruption case in Iran, we've written a new anti-corruption law; but because culture and relationships haven't changed, the new law has just become another tool for the same groups" (Interviewee 3, 2025).

Sixth, structural weakness of formal institutions was identified as another fundamental theme. Institutional inefficiency, dependence on personal relationships, and lack of sufficient independence in oversight organizations have prevented formal mechanisms from resisting informal networks. An investigative journalist noted: "In Iran, many corruptions don't start with a signature; they start with a phone call from above" (Interviewee 7, 2025).

**Table (1). Main Themes and Sub-themes Extracted from Data Analysis**

No.	Main Theme	Sub-themes	Sample Quotes from Interviewees
1	Normalization of Corruption in Administrative Culture	a) Corruption as survival strategy b) Institutional distrust	"In our office, if you want to be law-abiding, people's work remains undone. The system itself pushes you toward corruption." (Former government manager)
2	Concealment through Personal Relationships	a) Kinship rent b) Use of informal intermediaries	"If you have backing, your file moves forward even with incomplete documents." (Civil activist)
3	Infiltration of Power Networks in Oversight Institutions	a) Appointment of dependent managers b) Political intervention in cases	"Inspectors usually don't know who they shouldn't investigate; red lines are set from above." (Oversight expert)
4	Political Immunity and Impunity	a) Dual justice system b) Symbolic punishment	"Cases are either shelved or closed by transferring the person." (Investigative journalist)
5	Historical Path Dependence of Corruption	a) Repetition of past patterns b) Entrenched network interests	"From Qajar era to today, only the form of corruption has changed, but its mechanism remains the same: relationships replace law." (Political science professor)
6	Structural Weakness of Formal Institutions	a) Fragmented oversight b) Lack of data transparency	"As long as oversight institutions themselves aren't accountable, we can't talk about transparency." (Attorney)

The analysis reveals that the interaction between the culture of corruption and influence networks forms a self-reinforcing causal cycle. On one hand, the "culture of corruption," by reducing the social-ethical cost of violations and creating an atmosphere of distrust toward formal institutions, provides a legitimacy-granting and safe environment for the formation and continuity of "influence networks" activities. On the other hand, "influence networks," by weakening oversight institutions and creating impunity for violators, convey the practical consequences of "impunity" to society, which in turn leads to further strengthening and internalization of the "culture of corruption." This cycle has transformed corruption from an individual phenomenon into a "flawed institutional equilibrium" that is self-sustaining.

Table (2). Relationship Between Research Questions and Main Extracted Themes

Research Question	Related Main Theme	Analytical Explanation
How do informal institutions play a role in reproducing corruption?	Culture of corruption as informal institution	Normalization of violations, reduction of ethical costs of corruption, and preference for informal relationships over legal rules lead to continuity of corrupt behaviors
What impact do influence networks have on formal institutions' functioning?	Infiltration of power networks in oversight institutions	Power networks, utilizing political and economic relationships, weaken or selectively apply formal oversight processes
Why are anti-corruption laws not effective in practice?	Ineffectiveness of laws in absence of effective implementation	Gap between written law and implemented law, formed under influence of informal interventions and political pressures
What factors lead to impunity for corrupt actors?	Institutional immunity and impunity of powerful actors	Concentration of power and weak accountability create conditions for impunity of main corruption actors
Why don't anti-corruption reforms achieve sustainable results?	Institutional path dependence and corruption reproduction	Formal reforms are absorbed into existing informal rules, reducing possibility of institutional rupture
What is the nature of corruption in Iran?	Structural and networked corruption	Interaction of corruption culture and influence networks has transformed corruption from individual deviation into dominant institutional pattern

Discussion and Conclusion

Analysis of this research's data within the New Institutionalism framework shows that corruption in Iran is not a random or individual phenomenon but rather structural, institutional, and cultural. The roots of this phenomenon should be sought in the gap between formal and informal institutions—a gap that has caused anti-corruption laws and policies to remain at the superficial level while being dominated in practice by personal relationships, group loyalties, and informal power networks. This finding aligns with North's (1990) argument that when there is inconsistency between formal and informal rules, actors' actual behavior deviates from the legal path and follows those informal rules. The theoretical distinction between "accidental corruption" and "structural or systemic corruption" plays a key role in explaining this situation. While in efficient institutional systems corruption has an exceptional and controllable nature, in Iran the dominant pattern approaches structural corruption—a pattern in which influence networks and cultural norms normalizing corruption operate simultaneously. In such an environment, the culture of corruption as a social institution has created a survival logic (Mungiu-Pippidi, 2015). For many economic and administrative actors, law compliance means slowness, inefficiency, and even elimination from the system. Conversely, law violation and use of informal relationships is considered a "practical" and low-cost method.

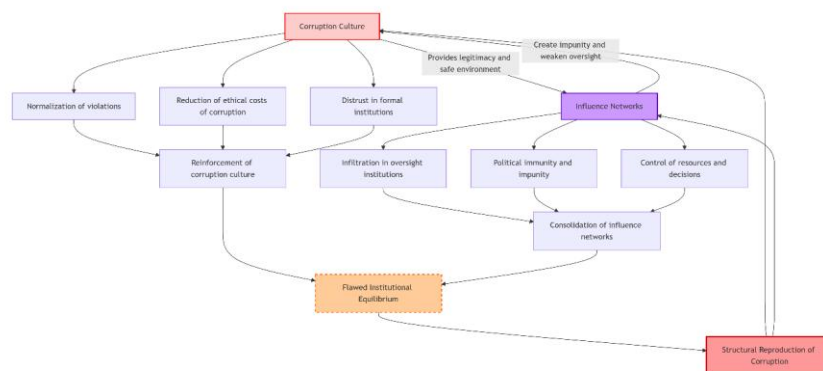
The key point in the findings is the bidirectional and reinforcing relationship between the culture of corruption and influence networks. Public culture, by legitimizing corrupt behaviors, provides the social context for power networks' activities, and power networks, by infiltrating formal institutions, reproduce that same culture. This exemplifies what North (1990) calls "institutional path dependence"—when inefficient rules become entrenched, even new formal reforms are absorbed into the same old rules, and real change does not occur.

In response to the main research question, it can be stated that the interaction between the culture of corruption and influence networks leads to the reproduction of institutional corruption in Iran's governance structure. The culture of corruption, by normalizing violations and weakening legal norms, provides the social context for accepting corruption, while influence networks, by controlling resources, infiltrating oversight institutions, and creating political immunity, consolidate and strengthen this culture. The result of this interaction is the formation of a flawed institutional equilibrium in which corruption becomes part of the logic of governance.

The findings confirm that in Iran, the dominance of informal institutions over formal ones has played a decisive role in the failure of anti-corruption policies. Legal and institutional reforms, if they do not address cultural and structural dimensions of power, either remain ineffective or themselves become new tools for corruption networks. Therefore, corruption in Iran should be understood as a multi-level and institutional problem whose confrontation requires a comprehensive and simultaneous approach at political, institutional, and cultural levels.



Figure (1). Synergistic Cycle Between Corruption Culture and Influence Networks



Based on the research findings, effective and sustainable anti-corruption efforts in Iran require a set of coordinated reforms at various levels. These reforms should not be limited to administrative or legal actions but must target the institutional and cultural roots of corruption reproduction. Key recommendations include: reforming political order mechanisms and power distribution, targeted cultural change through anti-corruption values education and public awareness, strengthening the independence and efficiency of oversight institutions, designing a national institutional transparency index, and enhancing government-civil society interaction.

The research faced several limitations. First, difficulty in accessing high-ranking officials prevented interviews with some key decision-makers and known members of influence networks due to the topic's sensitivity. Second, potential self-censorship among interviewees existed; despite confidentiality guarantees, some may have refrained from expressing complete details or referring to specific individuals and institutions due to political or security considerations. Third, lack of official and transparent data was also among the challenges; access to accurate and up-to-date information about pending corruption cases and complete performance reports of oversight institutions was limited. Fourth, the research's focus on expert perspectives could be another limitation; although efforts were made to select participants from various fields, this research mainly reflects elite and specialist perspectives and may not encompass all dimensions and public perceptions of the corruption phenomenon.

Keywords: Corruption; Corruption Culture; Influence Networks; Informal Institutions; New Institutionalism; Governance.

References

- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2012). *Why nations fail: The origins of power, prosperity, and poverty*. Crown Publishers.
- Bashirieh, H. (2009). *Political sociology of Iran*. Ney Publishing. (In Persian)
- Beheshti, S. S., & Norouzi, F. (2022). A systematic review of articles related to administrative corruption between 2001-2019 in Iran. *Strategic Research on*

- Social Issues in Iran, 38, 5-38. (In Persian)
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101.
- Ghaninejad, M. (2016). *Economy and government in Iran*. Donyaye Eghtesad Publishing. (In Persian)
- Helmke, G., & Levitsky, S. (2006). *Informal institutions and democracy: Lessons from Latin America*. Johns Hopkins University Press.
- Hekmatnia, M., & Amiri, S. (2024). Principles governing the formation of a national anti-corruption institution in the Islamic Republic of Iran using transnational experiences. *Scientific-Research Journal*, 54 (3), 1931-1958. (In Persian)
- Islamic Republic News Agency (IRNA). (2023, May 13). "210 corruption hotspots identified." Retrieved from: <https://www.irna.ir/news/85086867/> (In Persian)
- Kalateh, F., & Dinparast, F. (2023). Reflection on the relationship between institutionalization of political power exercise and political corruption (with emphasis on the Islamic Republic of Iran period). *Political Science Research Journal*, 18(2), 157-198. (In Persian)
- Ledeneva, A. (2013). *Can Russia modernise? Sistema, power networks and informal governance*. Cambridge University Press.
- Mahoney, J., & Thelen, K. (2010). *Explaining institutional change: Ambiguity, agency, and power*. Cambridge University Press.
- Mungiu-Pippidi, A. (2015). *The quest for good governance: How societies develop control of corruption*. Cambridge University Press.
- North, D. C. (1990). *Institutions, institutional change and economic performance*. Cambridge University Press.
- Persson, A., Rothstein, B., & Theorell, J. (2013). Why anti-corruption reforms fail—Systemic corruption as a collective action problem. *Governance*, 26(3), 449-471.
- Sardarnia, K., & Banaei, M. (2021). A critical and practical look at civil society and the issue of transparency and economic corruption in Iran. *Political Science Research Journal*, 16(4), 115-144. (In Persian)
- Sariolghalam, M. (2010). *Rationality and development in Iran*. Farzan Rooz Publishing. (In Persian)
- Student Polling Center of Iran (ISPA). (2024). "Seven priorities of the 14th government from the public opinion perspective." Retrieved from:



<https://www.ispa.ir/Default/Details/fa/3470> (In Persian)

Transparency International. (2024). Corruption Perceptions Index 2024. TI Secretariat.

Wiedemann, A. (2012). The power of guanxi: An anthropological study of corruption practices in China. LIT Verlag.

Zibakalam, S. (2017). How we became who we are. Roozneh Publishing. (In Persian)

تحلیل موانع غیررسمی مبارزه با فساد در ایران: نقش فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ*

* محمد رضا آبیاری^۱ * محمد علی شهریاری^۲

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=80104219434/1%>

<https://dor.isc.ac/ dor 20.1001.1.1735790.1404.20.4.1.8>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

فساد اداری و اقتصادی در ایران، ماهیتی ساختاری و چندلایه یافته که ریشه آن تنها ضعف قوانین و نهادهای رسمی نیست. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و تحلیل مضمون، نقش موانع غیررسمی، به‌ویژه «فرهنگ فساد» و «شبکه‌های نفوذ»، را در ناکامی سیاست‌های ضدفساد بررسی می‌کند. داده‌ها از طریق ۱۸ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با کارشناسان و تحلیل اسناد رسمی گردآوری شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «فرهنگ فساد» با عادی‌سازی تخلف، تضعیف هنجارهای قانونی، و غلبه روابط شخصی بر ضوابط، زمینه‌ساز تولید فساد را فراهم می‌کند؛ درحالی‌که «شبکه‌های نفوذ» با استفاده از پیوندهای سیاسی و اقتصادی، نظارت رسمی را دور زده و مصونیت نهادی برای اعضای خود ایجاد می‌کنند. تعامل این دو عامل، چرخه خودتقویت‌کننده‌ای از فساد می‌سازد که در آن فرهنگ عمومی، مشروعیت رفتارهای فسادآمیز را تقویت و شبکه‌های قدرت آن را تثبیت می‌کنند. این پژوهش با اتکا به چارچوب نهادگرایی جدید و با تمرکز بر تمایز نهادهای رسمی و غیررسمی، در پی پاسخ به این پرسش است که «تعامل فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ چگونه سبب بازتولید فساد نهادی در ایران می‌شود؟» نتایج پژوهش نشان می‌دهد، مقابله مؤثر با فساد، نیازمند گذر از رویکردهای صرفاً قانونی و توجه هم‌زمان به اصلاحات نهادی، فرهنگی، و ساختاری است.

واژگان کلیدی:

فساد، فرهنگ فساد، شبکه‌های نفوذ، نهادهای غیررسمی، نهادگرایی جدید، حکمرانی

* نویسنده مسئول:

محمد علی شهریاری

پست الکترونیک: MA.Shahriri@iau.ac.ir

این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تحلیل علل ناکارآمدی سیاست‌های مبارزه با فساد در ایران» (۱۴۰۴-۱۳۸۲): در چارچوب نظریه نهادگرایی جدید» در گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا است»

مقدمه

فساد اداری و اقتصادی یکی از چالش‌های مزمن حکمرانی در ایران معاصر است که به‌رغم تصویب قوانین پرشمار، ایجاد نهادهای نظارتی گوناگون، و طرح‌های پی‌درپی اصلاح اداری، همچنان به شکل‌های مختلفی بازتولید می‌شود. تداوم و گسترش فساد در شرایطی که چارچوب‌های رسمی مبارزه با آن وجود دارد، نشان می‌دهد که مسئله فساد را نمی‌توان تنها به ضعف قوانین یا ناکارآمدی سازوکارهای رسمی فروکاست.

مسئله اصلی این است که «چرا سیاست‌های رسمی ضدفساد در عمل به نتایج پایدار منجر نشده‌اند و چگونه فساد توانسته است خود را با اصلاحات قانونی تطبیق داده و بازتولید کند». پاسخ به این پرسش نیازمند نگاهی فراتر از سطح قوانین و نهادهای رسمی و توجه به سازوکارهای غیررسمی حاکم بر رفتار کنشگران در نظام اداری و سیاسی است.

پژوهش حاضر با اتخاذ زاویه‌ای نهادی-فرهنگی، بر این فرض استوار است که بخش مهمی از ناکامی سیاست‌های ضدفساد، ناشی از غلبه نهادهای غیررسمی بر نهادهای رسمی است؛ نهادهایی که در قالب هنجارهای فرهنگی، روابط شخصی، و شبکه‌های قدرت غیررسمی عمل کرده و مسیر اجرای قوانین را منحرف می‌کنند.

اهمیت این پژوهش از آن‌رو است که با تمرکز بر موانع غیررسمی مبارزه با فساد، می‌کوشد نشان دهد، چرا اصلاحات قانونی، بدون تغییر در بستر فرهنگی و ساختار قدرت، به نتایج مطلوب نمی‌رسد و چگونه فهم این سازوکارها می‌تواند به طراحی سیاست‌های واقع‌بینانه‌تر و مؤثرتر در حوزه مبارزه با فساد کمک کند.

در همین راستا، پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و بر پایه چارچوب نظری نهادگرایی جدید، به بررسی نقش فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ در بازتولید فساد نهادی در ایران می‌پردازد. داده‌های پژوهش از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۱۸ نفر از خبرگان حوزه‌های حکمرانی، حقوق، نظارت، رسانه و دانشگاه و نیز تحلیل اسناد و گزارش‌های رسمی گردآوری شده است. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و با روش گلوله‌برفی انجام شد و داده‌ها با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. براین اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که «تعامل میان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ چگونه به بازتولید فساد نهادی در ساختار حکمرانی ایران منجر می‌شود؟»

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پرشماری دربارهٔ فساد اداری و سیاسی، چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی، انجام شده است که هریک از زاویهٔ خاصی، علل، سازوکارها، و پیامدهای فساد را تبیین کرده‌اند. بخش چشمگیری از پژوهش‌های داخلی بر عوامل اقتصادی و ساختاری فساد، از جمله اقتصاد رانتی، وابستگی به درآمدهای نفتی، تمرکز منابع، و ضعف پاسخ‌گویی نهادی تمرکز داشته‌اند. نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که تمرکز قدرت و منابع، فرصت‌های گسترده‌ای را برای رانت‌جویی و بازتولید فساد فراهم می‌کند.

در حوزهٔ مطالعات جامعه‌شناختی و سیاسی، برخی پژوهش‌ها فساد را نه تنها به عنوان رفتارهای انحرافی فردی، بلکه به مثابه ویژگی کلان نظم اجتماعی تحلیل کرده‌اند؛ برای نمونه، سردارنیا و بنه‌ای (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «نگاهی انتقادی و کاربردی به جامعهٔ مدنی و مسئلهٔ شفافیت و فساد اقتصادی در ایران»، با طرح مفهوم «جامعهٔ فساد» نشان داده‌اند که در برخی جوامع، فساد از سطح تخلف فردی فراتر رفته و به الگوی مسلط تعاملات اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود. از نظر آنان، درونی شدن فساد در فرهنگ عمومی سبب می‌شود که رفتارهای فسادآمیز به بخشی از منطق عمل اجتماعی تبدیل شوند.

در همین راستا، کلاته و دین‌پرست (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «تأملی بر نسبت نهادینه‌سازی اعمال قدرت سیاسی و فساد سیاسی (با تأکید بر دورهٔ جمهوری اسلامی ایران)»، با تمرکز بر نسبت میان نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و فساد سیاسی، استدلال می‌کنند که ضعف در نهادمندی قواعد اعمال و توزیع قدرت، به تضعیف حاکمیت قانون و گسترش فساد سیاسی می‌انجامد. این پژوهش، فساد سیاسی را نه تنها پیامد کنش‌های فردی، بلکه نتیجهٔ اختلال در سازوکارهای نهادمند اعمال قدرت در دورهٔ جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آورد. افزون‌بر مقالات علمی، بخش مهمی از ادبیات نظری و تحلیلی فساد در ایران در قالب کتاب‌های فارسی شکل گرفته است که نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم تاریخی، نهادی، و فرهنگی این پدیده داشته‌اند. این آثار، با تکیه بر داده‌های بومی و تحلیل‌های ساختاری، نشان می‌دهند که فساد در ایران، تنها ناشی از ضعف قوانین نیست، بلکه ریشه در الگوهای قدرت، فرهنگ سیاسی، و روابط غیررسمی دارد؛ برای نمونه، سریع‌القلم (۱۳۸۹) در کتاب «عقلانیت و توسعه‌یافتگی در ایران» با تحلیل ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران، نشان می‌دهد که غلبهٔ رابطهٔ محوری و ضعف نهادهای پاسخ‌گو چگونه زمینهٔ بازتولید رفتارهای فسادآمیز را فراهم می‌کند.

غنی نژاد (۱۳۹۵) نیز در کتاب «اقتصاد و دولت در ایران» هنگام بررسی اقتصاد سیاسی ایران، پیوند میان دولت رانتی، تمرکز قدرت، و گسترش رانت و فساد را برجسته می‌کند. از سوی دیگر، بشیریه (۱۳۸۸) در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی ایران» و زیباکلام (۱۳۹۶) در کتاب «ما چگونه ما شدیم؟» با رویکرد جامعه‌شناختی-سیاسی، بر نقش ساختار قدرت و ضعف جامعه مدنی در نهادینه شدن فساد تأکید دارند.

پژوهش حاضر، با وجود هم‌پوشانی مفهومی با مطالعات یادشده، به لحاظ زاویه تحلیل و روش، تفاوت معناداری با آن‌ها دارد. نوآوری این مقاله در تمرکز بر سازوکارهای غیررسمی بازتولید فساد در سطح نهادی و در تحلیل هم‌زمان «فرهنگ فساد» و «شبکه‌های نفوذ» برپایه داده‌های میدانی کیفی است. برخلاف بسیاری از پژوهش‌های پیشین، که رویکردی توصیفی یا کلان‌نگر دارند، این پژوهش کوشیده است فرایندهای عملی و روزمره‌ای را نشان دهد که سبب بازتولید فساد در تعامل میان نهادهای رسمی و غیررسمی می‌شوند.

در همین چارچوب، حکمت‌نیا و امیری (۱۴۰۱) با تمرکز بر سازوکارهای حقوقی و نهادی مبارزه با فساد، بر تعارض وظایف نهادهای نظارتی، ضعف پاسخ‌گویی، و ناکارآمدی اجرای قوانین تأکید کرده‌اند. با این حال، پژوهش حاضر به جای تمرکز بر ساختارهای رسمی و حقوقی، بر سازوکارهای غیررسمی و کنش‌های روزمره اداری تمرکز داشته و از داده‌های میدانی کیفی برای تبیین این فرایندها بهره گرفته است.

در ادبیات بین‌المللی نیز، برخی پژوهش‌های جدید با گذر از رویکردهای فردمحور، اقدام به مفهومی‌سازی «نسل‌های فساد» کرده‌اند؛ برای نمونه، مونگیو-پسیدی (۲۰۱۵) با طرح مفهوم «فساد نظام‌مند»، به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن، فساد نه تنها در ساختارهای رسمی، بلکه در شبکه‌های غیررسمی قدرت، هنجارهای اجتماعی، و سازوکارهای غیرشفاف تصمیم‌گیری نهادینه می‌شود. این رویکرد نشان می‌دهد که مقابله مؤثر با فساد، بدون توجه به شبکه‌های قدرت و نهادهای غیررسمی، ناممکن خواهد بود.

در مجموع، نتایج بررسی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات پرشماری ابعاد گوناگون فساد در ایران را مطالعه کرده‌اند، اما تحلیل هم‌زمان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ برپایه داده‌های میدانی کیفی، کمتر مورد توجه بوده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این کاستی، کوشیده است تصویر نهادی و واقع‌گرایانه‌تری از سازوکارهای بازتولید فساد در ایران ارائه دهد.

۲. چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر برپایه مفاهیمی استوار است که امکان تبیین نقش نهادهای رسمی و غیررسمی در بازتولید فساد را فراهم می‌آورد؛ ازاین‌رو، در این بخش، ابتدا مبانی نظری نهادگرایی جدید تشریح می‌شود، سپس، مفاهیم کلیدی پژوهش شامل انواع فساد، فرهنگ فساد، و شبکه‌های نفوذ تبیین شده و سرانجام، ارتباط میان این مفاهیم در قالب الگوی مفهومی پژوهش ارائه می‌شود.

۲-۱. نهادگرایی جدید و نقش نهادهای غیررسمی

پژوهش حاضر برپایه «نظریه نهادگرایی جدید»^۱ استوار است که میان نهادهای رسمی و غیررسمی تمایز قائل می‌شود و تأکید دارد که عملکرد واقعی نظام‌های سیاسی و اجتماعی، بیشتر از نهادهای غیررسمی‌ای مانند هنجارها، ارزش‌ها، و روابط شخصی تأثیر می‌پذیرد تا قوانین رسمی (نورث^۲، ۱۹۹۰؛ هلمکه و لویتسکی^۳، ۲۰۰۶). برخلاف نهادگرایی کلاسیک که بر قوانین رسمی و ساختارهای حقوقی تمرکز داشت، این چارچوب برای تحلیل و فهم فساد در ایران بسیار کاربردی است؛ زیرا، در این کشور، اغلب، نهادهای غیررسمی بر نهادهای رسمی چیره شده‌اند و قواعد رسمی حقوقی، کمتر در سیاست‌گذاری و اجرا تأثیرگذارند. به تعبیر داگلاس نورث (۱۹۹۰)، نهادها «قواعد بازی در جامعه» هستند؛ مجموعه‌ای از محدودیت‌های ساخت بشر که تعاملات انسانی را هدایت می‌کنند. او میان دو گونه اصلی نهاد، تمایز می‌گذارد: نهادهای رسمی (قوانین، مقررات، سازمان‌ها) و نهادهای غیررسمی (ارزش‌ها، عادات، هنجارهای فرهنگی، و روابط شخصی). در جوامعی که دولت، ضعیف یا فاقد ظرفیت اجرایی مناسب است، معمولاً نهادهای غیررسمی، نقش پررنگ‌تری در هدایت رفتار کنشگران دارند و گاهی جایگزین قواعد رسمی می‌شوند.

در ایران —همان‌گونه که برخی پژوهشگران داخلی نیز تأکید کرده‌اند— ضعف نهادهای رسمی و غلبه روابط شخصی، سبب شده است که «قانون نوشته‌شده» از «قانون اجراشده» فاصله بگیرد (بشیریه، ۱۳۸۸؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۹). این وضعیت، بستر مناسبی را برای رشد

1. New Institutionalism

2. North

3. Helmke & Levitsky

نهادهای غیررسمی و شبکه‌های نفوذ فراهم می‌کند.

دیدگاه‌های نوین‌تر در نهادگرایی، همچون تأکید (آجم‌اوغلو و رایینسون^۱، ۲۰۱۲، ۸۹) بر نقش نهادهای فراگیر در مهار فساد یا تحلیل (ماهونی و تیلن^۲، ۲۰۱۰، ۳۴) چگونگی تغییر تدریجی نهادها در بستر روابط قدرت، می‌توانند در تحلیل پویایی نهادهای غیررسمی فساد در ایران نیز راهگشا باشند.

در چنین شرایطی، نظام دوگانه‌ای از قواعد شکل می‌گیرد: قواعد رسمی که در سطح قانون و مقررات وجود دارند و قواعد غیررسمی که در سطح عمل، تعیین‌کننده رفتار واقعی کنشگران هستند. این دوگانگی نهادی موجب می‌شود که قوانین به صورت گزینشی، رابطه‌محور، و وابسته به قدرت‌های غیررسمی اجرا شوند (هلمکه و لویتسکی، ۲۰۰۶) و در نتیجه، فاصله پایداری میان نظم حقوقی اعلام‌شده و نظم واقعی حاکم بر کنش‌های اداری و سیاسی، پدید می‌آید.

این وضعیت در بستر نهادی ایران به خوبی مشهود است. ضعف شفافیت، نبود استقلال نهادی، و چندپارگی ساختارهای نظارتی سبب شده است که روابط غیررسمی‌ای مانند پیوندهای خویشاوندی، ارتباطات سیاسی، و تعاملات اقتصادی درون‌گروهی، به ابزار اصلی انجام امور تبدیل شوند. به این ترتیب، نظام دوگانه‌ای از قواعد شکل گرفته است: قواعد رسمی در سطح قانون و قواعد غیررسمی در سطح عمل. این دوگانگی، نوعی شکاف نهادی ایجاد می‌کند که در آن، فاصله میان «قانون نوشته‌شده» و «قانون اجراشده» به گونه‌ای مزمن باقی می‌ماند (بهشتی و نوروزی، ۱۴۰۲، ۵۶).

۲-۲. انواع فساد: فساد اتفاقی و فساد ساختاری / سیستمی

در ادبیات نظری فساد، تمایز چشمگیری میان «فساد اتفاقی» و «فساد ساختاری یا سیستمی» وجود دارد. فساد اتفاقی به رفتارهای فردی، پراکنده، و استثنایی اشاره دارد که در چارچوب نهادی نسبتاً کارآمد رخ می‌دهد و معمولاً از طریق سازوکارهای رسمی نظارت، شفافیت، و پاسخ‌گویی مهار می‌شود. در این نوع نظام‌ها، فساد، نوعی انحراف از قاعده به‌شمار آمده و هزینه‌های حقوقی و اجتماعی بالایی برای کنشگران به همراه دارد.

1. Acemoglu & Robinson

2. Mahoney & Thelen

در مقابل، فساد ساختاری یا سیستمی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن فساد به بخشی از منطق عمل نظام اداری و سیاسی تبدیل شود. در این حالت، قواعد غیررسمی، جایگزین قواعد رسمی می‌شوند و رفتارهای فاسد نه به عنوان استثنا، بلکه به مثابه قاعده عمل می‌کنند. فساد سیستمی معمولاً ماهیت شبکه‌ای دارد و از طریق پیوند میان منافع اقتصادی، قدرت سیاسی، و روابط شخصی بازتولید می‌شود.

پژوهش‌های تطبیقی نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، فساد، ماهیت اتفاقی دارد؛ در حالی که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا دارای اقتصاد رانتی، الگوی غالب فساد به سوی فساد ساختاری و نهادینه‌شده گرایش دارد. در این جوامع، ضعف پاسخ‌گویی، تمرکز قدرت، و غلبه نهاد‌های غیررسمی سبب می‌شود که فساد به گونه‌ای سیستمی بازتولید شود. این تمایز نظری، چارچوب تحلیلی کارآمدی را برای فهم وضعیت ایران فراهم می‌کند؛ زیرا، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فساد در ایران، بیش از آنکه رفتاری فردی یا تصادفی باشد، ماهیت ساختاری و شبکه‌ای یافته و در بستر تعامل نهاد‌های رسمی و غیررسمی بازتولید می‌شود.

۳-۲. فرهنگ فساد به عنوان نهاد غیررسمی

در چنین شرایطی، پدیده‌ای شکل می‌گیرد که می‌توان آن را «فرهنگ فساد» نامید. در پژوهش حاضر، مفهوم اصلی «فرهنگ فساد»، در قالب مجموعه‌ای از هنجارهای رفتاری، باورها، و ارزش‌های اجتماعی-اداری تعریف می‌شود که تخلف و پارتی‌بازی را به عنوان بخش طبیعی یا ضرورتی برای بقا در نظام اداری توجیه می‌کند. این فرهنگ فساد به صورت هنجارهای درونی شده عمل کرده و سبب مشروعیت بخشی اخلاقی به رفتارهای فاسد می‌شود (مونگیو-پیپیدی^۱، ۲۰۱۵، ۱۰۱). این هنجارها، به شکل «عادت‌های اداری» روزمره و «گفتمان‌های جایگزین» (مانند توجیه رشوه با عنوان «هدیه» یا «تسریع در کار») ظهور و بروز می‌یابند (پرسون، راشستاین و تئورل^۲، ۲۰۱۳، ۴۵). در نظام‌هایی که فساد به گونه‌ای مزمن وجود دارد، افراد به جای تقبیح فساد، آن را امری طبیعی یا حتی ضروری برای بقا به شمار می‌آورند. به این ترتیب، فساد از سطح یک تخلف فردی فراتر می‌رود و به «نظم اجتماعی جایگزین» تبدیل می‌شود. کنشگران برای دستیابی به خدمات یا

1. Mungiu-Pippidi

2. Persson, Rothstein & Theorell

منابع، چاره‌ای جز گذر از مسیرهای غیررسمی ندارند و پارتی‌بازی، هدیه، رشوه، و رابطه‌محوری به نشانه‌ای از هوشمندی اجتماعی تبدیل می‌شوند.

به گفته مونگیو-پپیدی (۲۰۱۵)، فرهنگ فساد، زمانی تثبیت می‌شود که اکثریت افراد باور کنند که «دیگران نیز فاسدند» و در نتیجه، رفتار درستکارانه، غیرعقلانی جلوه کند. چنین وضعیتی، نوعی تعادل فاسد ایجاد می‌کند که در آن فساد نه استثنا، بلکه قاعده است و هنجارهای اجتماعی به جای ناخوشایند دانستن آن، آن را مشروع می‌کنند. در ایران نیز شواهد تجربی پرشماری این امر را تأیید می‌کنند؛ برای مثال، نتایج پیمایش ملی سرمایه اجتماعی (ایسپا، ۱۴۰۳) نشان داده است که بیش از ۶۵ درصد مردم بر این نظرند که «برای انجام کار در ادارات دولتی باید از رابطه یا هدیه استفاده کرد». این آمار، گویای درونی شدن منطق فساد در فرهنگ اداری کشور است؛ جایی که قانون رسمی به حاشیه می‌رود و قانون غیررسمی رابطه، جایگزین آن می‌شود.

هم‌زمان، شبکه‌های نفوذ به عنوان ساختارهای غیررسمی قدرت درون نهادهای حکومتی عمل می‌کنند که با بهره‌گیری از روابط شخصی، وفاداری‌های سیاسی، و دسترسی‌های غیرشفاف، فرایندهای رسمی نظارتی و قانونی را تضعیف و مسیر اجرای قوانین را منحرف می‌نمایند (لدنیوا^۱، ۲۰۱۳، ۶۷). ویژگی اساسی این شبکه‌ها، ترکیبی از سه مؤلفه است: دسترسی انحصاری به اطلاعات و منابع، وفاداری متقابل میان اعضا، و توانایی تأثیرگذاری بر تصمیمات رسمی از طریق مسیرهای غیررسمی که چرخه معیوب فساد را بازتولید می‌کنند.

این شبکه‌ها در نظام‌های حکمرانی رانتی و متمرکز، به سازوکار اصلی فساد نهادی تبدیل می‌شوند. نمونه‌هایی از این الگو را می‌توان در شبکه‌های «گوانشی» در چین (ویدمان^۲، ۲۰۱۲، ۱۴۴) یا «سیستم» روسیه (لدنیوا، ۲۰۱۳، ۸۸) مشاهده کرد. در هر دو مورد، روابط شخصی و وفاداری‌های غیررسمی، جایگزین قواعد شفاف قانونی شده‌اند.

در ایران نیز مصاحبه‌های انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد که شبکه‌های نفوذ، بیشتر از سه لایه تشکیل شده‌اند: هسته مرکزی (تصمیم‌گیران و چهره‌های بانفوذ)، لایه اجرایی (مدیران و کارشناسان میانی)، و لایه پوششی (شرکت‌ها یا افراد میانجی برای پنهان‌سازی روابط مالی). این شبکه‌ها، با نفوذ در نهادهای نظارتی، قانون‌گذاری، و حتی رسانه‌ها، برای خود

1. Ledeneva

2. Wiedemann

نوعی مصونیت ساختاری پدید می‌آورند. به همین دلیل، برخوردهای قضایی، بیشتر نمایشی و محدود به حلقه‌های بیرونی است و هسته اصلی شبکه‌ها، دست‌نخورده باقی می‌مانند. در نتیجه، در بستر نهادی ایران، نوعی حکمرانی غیررسمی شکل گرفته است؛ نظامی که به ظاهر در چارچوب قانون عمل می‌کند، اما تصمیم‌های واقعی در پشت صحنه و برپایه روابط شخصی گرفته می‌شوند. از آمیختن این دو پدیده (فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ) چرخه خودپایداری از فساد ساختاری پدید می‌آید: فرهنگ عمومی به رفتارهای فاسد مشروعیت اخلاقی می‌بخشد، و شبکه‌های قدرت از این مشروعیت برای تحکیم موقعیت خود استفاده می‌کنند. برپایه دیدگاه نهادگرایی جدید، الگوی مفهومی پژوهش حاضر دربردارنده سه سطح اصلی است:

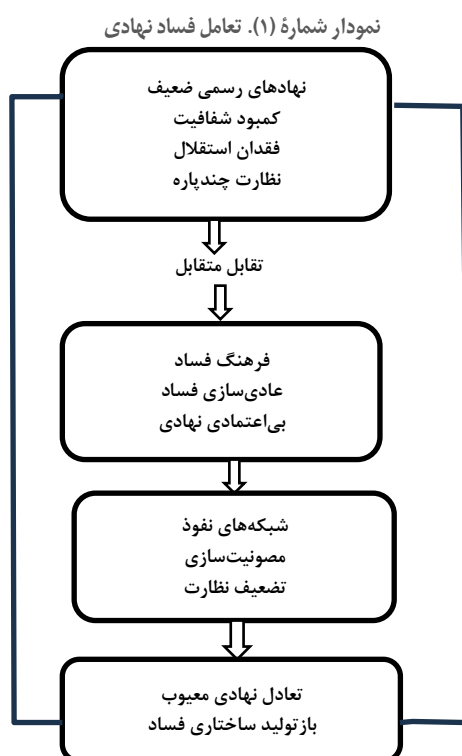
- **سطح نهادی:** ضعف استقلال، شفافیت، و پاسخ‌گویی نهادهای رسمی، ظرفیت نهادهای غیررسمی را برای اثرگذاری بر سیاست‌ها افزایش می‌دهد (هلمکه و لویتسکی، ۲۰۰۶، ۲۷). در بستر نهادی ایران، قواعد غیررسمی بر قواعد رسمی غلبه دارند و تعیین می‌کنند که قانون، چگونه اجرا شود (نورث، ۱۹۹۰، ۱۰)؛
- **سطح فرهنگی:** هنجارها و ارزش‌های پذیرفته‌شده که پارتی‌بازی و فساد را عادی‌سازی می‌کنند؛

- **سطح ساختاری:** فعالیت شبکه‌های نفوذ و روابط غیررسمی که کنترل منابع و تصمیم‌گیری‌ها را در دست دارند. فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ، رابطه تقویتی و دوسویه‌ای دارند که به بازتولید ساختاری فساد می‌انجامد (مونگیو-پیپیدی، ۲۰۱۵، ۱۳۰).

این سه سطح در یک چرخه بازخوردی تعامل دارند؛ به گونه‌ای که فرهنگ فساد، فضای قانونی و نهادی را تضعیف می‌کند و شبکه‌های نفوذ، توانایی اعمال و توسعه نفوذ خود را افزایش می‌دهند که سرانجام، سبب بازتولید پیوسته فساد در ساختار حکمرانی می‌شود. براین اساس، تحلیل فساد نهادی در ایران بدون توجه هم‌زمان به بعد فرهنگی و ساختاری-نهادی امکان‌پذیر نیست. اصلاحات موفق، نیازمند تغییرات همه‌جانبه و هم‌راستا در این سه سطح است.

برپایه چارچوب نظری نهادگرایی جدید، الگوی مفهومی این پژوهش، در قالب نمودار شماره (۱) ترسیم شده است. این الگو نشان می‌دهد که چگونه ضعف نهادهای رسمی (مانند فقدان شفافیت و استقلال)، فضایی را ایجاد می‌کند که در آن، نهادهای غیررسمی شامل «فرهنگ فساد» در سطح خرد و «شبکه‌های نفوذ» در سطح کلان-غالب می‌شوند. این دو نهاد

غیررسمی در یک رابطه تقویتی دوسویه قرار دارند: فرهنگ فساد، مشروعیت و بستر امنی را برای فعالیت شبکه‌ها فراهم می‌کند و شبکه‌ها نیز با ایجاد مصونیت و بی‌مجازات، فرهنگ فساد را تقویت و درونی می‌کنند. خروجی این تعامل، شکل‌گیری یک «تعادل نهادی معیوب» و بازتولید ساختاری فساد است.



۳. روش تحلیل داده‌ها

برای تحلیل داده‌ها، از روش تحلیل مضمون شش مرحله‌ای براون و کلارک (۲۰۰۶) استفاده شده است. مراحل تحلیل، دربردارنده آشنایی پیوسته با داده‌ها، تولید رمزهای اولیه، شناسایی مضامین، مرور و پالایش مضامین، تعریف مضامین نهایی، و سرانجام، تدوین گزارش تحلیلی بود. کدگذاری داده‌ها به صورت دستی و با استفاده از نرم‌افزار تحلیل داده‌های کیفی «مکس کیودا»^۱ (نسخه ۲۰۲۲) انجام شده است. فرایند کدگذاری از نوع استقرایی (پایین به بالا) بوده و

1. MAXQDA

پس از وارد کردن متون مصاحبه‌ها در نرم‌افزار، در مرحله نخست، «رمزهای اولیه^۱» به‌طور مستقیم از محتوای مصاحبه‌ها استخراج شده‌اند (مانند تماس تلفنی از بالا به جای امضا). پس از رسیدن به اشباع نظری (زمانی که داده‌های جدید سبب ظهور مضمون یا کد جدیدی نشد)، در مراحل بعدی، این کدها در قالب مضامین فرعی (برای مثال، نقش ارتباطات غیررسمی در تصمیم‌گیری) و سپس، مضامین اصلی (برای مثال، حکمرانی غیررسمی) سازماندهی و ارتباط بین آن‌ها ترسیم شد. به‌منظور بررسی همه رخدادهای کدها و ترسیم ارتباط بین مضامین، از قابلیت «جست‌وجوی متقاطع^۲» موجود در «مکس کیودا» استفاده شد. هر مصاحبه پس از پیاده‌سازی کامل، چندین بار مرور و کدگذاری شد تا مضامین تکرارشونده و روابط میان آن‌ها استخراج شود.

۴. اعتبار و پایایی پژوهش

برای افزایش اعتبار (روایی) یافته‌ها، از راهکارهای زیر استفاده شده است:

- **بازبینی توسط هم‌تایان:** کدها و مضامین استخراج‌شده توسط دو پژوهشگر مستقل که با موضوع آشنا بودند، بررسی و تأیید شد؛
- **بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان:** خلاصه‌ای از یافته‌های مربوط به سه نفر از مصاحبه‌شوندگان، ارسال و تأیید آنان دریافت شد. برای سنجش قابلیت اتکا (پایایی)، یک پژوهشگر دیگر که با چارچوب پژوهش آشنا بود، اقدام به کدگذاری مستقل ۲۰ درصد از داده‌ها (۴ مصاحبه) کرد. سپس، «ضریب توافق بین کدگذارها^۳» با استفاده از فرمول درصد توافق محاسبه شد که عدد ۸۵ درصد به‌دست آمد و نشان‌دهنده پایایی قابل قبول فرایند کدگذاری بود. همچنین، یافته‌ها با داده‌های مستند موجود در گزارش‌های رسمی و رسانه‌ای مقایسه شد و اطلاعاتی که می‌توانست هویت افراد را آشکار کند، حذف شد.
- برای غلبه بر چالش خودسانسوری در فرایند گردآوری داده‌ها، مجموعه‌ای از راهکارهای روشمند به‌کار گرفته شد. در گام نخست، محرمانگی پیشرفته برای مصاحبه‌شوندگان تضمین شد؛ به‌جای ذکر نام افراد، از رمزهای عددی (برای مثال، M3 برای مصاحبه سوم) استفاده

1. Open Codes
2. Cross-Code Search
3. Inter-coder Agreement

گردید و به شرکت‌کنندگان اطمینان داده شد که فایل‌های صوتی و متون مصاحبه پس از پایان تحلیل نهایی، به‌طور کامل حذف خواهند شد. در مرحله بعد، پرسش‌های پژوهش به‌صورت غیرمستقیم طراحی شدند تا از بروز حساسیت یا خودسانسوری احتمالی جلوگیری شود؛ به‌جای پرسش مستقیم درباره «فساد»، از پرسش‌هایی با محوریت «چالش‌های اجرای قانون»، «موانع نظارتی»، و «تجربیات زیسته در نظام اداری» استفاده شد تا پاسخ‌ها به‌صورت طبیعی و غیرمستقیم به موضوع فساد اشاره کنند. افزون‌براین، برای اطمینان از درستی و بی‌طرفی نتایج، از روش مثلث‌سازی بهره گرفته شد؛ به‌این‌معنا که یافته‌های به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها همواره با داده‌های منابع دیگر (ازجمله گزارش‌های رسمی‌ای مانند گزارش‌های دیوان محاسبات و اسناد رسانه‌ای معتبر) مقایسه و تطبیق داده شدند تا از تأثیر سوگیری‌های احتمالی مصاحبه‌شوندگان کاسته شود. نتیجه تحلیل داده‌ها، شناسایی شش مضمون اصلی و چهارده زیرمضمون بود که در مجموع، منطق بازتولید فساد در ایران را تبیین می‌کند.

۵. تحلیل یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فساد در ایران، بیش از آنکه ناشی از خلأ قانونی یا ضعف مقررات باشد، نتیجه تعامل ساختاری میان فرهنگ اجتماعی و شبکه‌های قدرت غیررسمی است. به بیان روشن‌تر، نهادهای رسمی مبارزه با فساد در بستری عمل می‌کنند که خود از درون، توسط قواعد فرهنگی و روابط غیررسمی شکل گرفته است. این امر سبب می‌شود که هرگونه اصلاح اداری، به‌جای مهار فساد، در چرخه‌ای از بازتولید نهادی گرفتار شود.

در سطح نخست، فرهنگ عمومی و اداری جامعه نقش محوری‌ای دارد. داده‌های گردآوری‌شده از مصاحبه‌ها و اسناد رسمی نشان می‌دهد که در نظام اداری ایران، فساد، به تدریج از یک رفتار ناهنجار به یک منطق بقا تبدیل شده است. بسیاری از کارکنان و مدیران میانی دولت، به‌ویژه در دستگاه‌های اجرایی، فساد خرد را نه به‌عنوان انحراف، بلکه به‌عنوان ضرورتی برای کارآمدی به‌شمار می‌آورند. در گفت‌وگوهای انجام‌شده، بارها تأکید شده است که «اگر قانون را موبه‌مو اجرا کنی، کار هیچ‌کس پیش نمی‌رود». این نگرش، بیانگر این است که تخلف از قانون در بسیاری از موقعیت‌ها نوعی سازوکار برای حل مسئله به‌شمار می‌آید نه قانون‌شکنی.

در چنین بستری، هنجارهایی شکل گرفته‌اند که فساد را مشروع می‌کنند. رشوه، هدیه، واسطه‌گری، و پارتی‌بازی، به‌جای اینکه نشانه‌ای از تباهی اخلاقی باشند، در زبان روزمره با واژه‌هایی چون «تسریع در کار»، «تعارف اداری»، یا «حق‌الزحمه غیررسمی» بازنمایی می‌شوند. این، همان فرایند عادی‌سازی فساد است که در ادبیات نهادگرایی به آن «نهادینه‌سازی انحراف» گفته می‌شود؛ وضعیتی که در آن قانون رسمی وجود دارد، اما قانون واقعی چیز دیگری است. یکی از مدیران پیشین دولتی در مصاحبه خود گفت (مصاحبه‌شونده شماره ۴، ۱۴۰۴):

«اگر بخواهی همه‌چیز را قانونی انجام دهی، یا ناکام می‌مانی یا از سیستم حذف می‌شوی؛ درنهایت، خود سیستم تو را به فساد سوق می‌دهد».

این نگرش عمومی، ریشه در نوعی بی‌اعتمادی نهادی دارد. زمانی که جامعه مشاهده می‌کند مدیران متخلف، مجازات نمی‌شوند یا حتی ارتقا می‌یابند، باور به عدالت قانونی از بین می‌رود. شهروندان، احساس می‌کنند که قانون برای «دیگران» نوشته شده است، نه برای صاحبان قدرت. در چنین شرایطی، فساد از سطح فردی به سطح فرهنگی ارتقا می‌یابد و به نوعی «هنجار جایگزین» تبدیل می‌شود که در آن رابطه، جای قانون را می‌گیرد و مهارت در استفاده از مسیرهای غیررسمی، نوعی توانایی به‌شمار می‌آید.

اما بعد دوم یافته‌ها به ساختار قدرت و شبکه‌های نفوذ مربوط می‌شود. فساد کلان در ایران معمولاً در قالب شبکه‌های سازمان‌یافته و چندلایه‌ای رخ می‌دهد که مرز روشنی میان بخش رسمی و غیررسمی ندارند. این شبکه‌ها، متشکل از مدیران بانفوذ، واسطه‌های اقتصادی، و حامیان سیاسی هستند که از طریق روابط شخصی و مبادله منافع، تصمیم‌گیری‌های کلیدی را در کنترل خود می‌گیرند. تحلیل پرونده‌هایی مانند فولاد مبارکه، بانک سرمایه، و گمرکات جنوب کشور نشان می‌دهد که فساد در این سطوح نه برپایه کمبود قانون، بلکه براساس ظرفیت بالای روابط غیررسمی شکل گرفته است. در بیشتر این موارد، قانون وجود دارد، اما شبکه‌های قدرت، مسیر اجرای آن را منحرف می‌کنند.

ویژگی اصلی این شبکه‌ها، چندلایگی، پنهان‌کاری، و وفاداری متقابل اعضا است. روابط میان آن‌ها نه برپایه جایگاه اداری، بلکه براساس اعتماد شخصی و مبادله منافع شکل می‌گیرد. هر عضو در ازای سکوت یا همکاری، سهمی از منافع شبکه را دریافت می‌کند و همین منطق، نظامی از وفاداری ایجاد می‌کند که جایگزین پاسخ‌گویی قانونی می‌شود. یکی از کارشناسان

پیشین دیوان محاسبات در مصاحبه‌ای تصریح کرد (مصاحبه‌شونده شماره ۳، ۱۴۰۴):

«در بسیاری از پرونده‌های کلان، نام مدیران رسمی وجود ندارد، اما همه می‌دانند چه کسانی پشت‌صحنه تصمیمات هستند. این شبکه‌ها طوری طراحی شده‌اند که هیچ‌کس مستقیماً مسئول نباشد».

این سازوکار، نوعی «حکمرانی غیررسمی»^۱ ایجاد می‌کند که در آن، تصمیمات مهم نه در جلسات رسمی، بلکه در گفت‌وگوهای پشت پرده و تماس‌های غیراداری گرفته می‌شود. در این نظام، وفاداری شخصی، جایگزین شفافیت و پاسخ‌گویی نهادی شده و فساد به بخشی از منطق اداره کشور تبدیل می‌شود. به تعبیر یکی از مصاحبه‌شوندگان که روزنامه‌نگار تحقیقی بود (مصاحبه‌شونده شماره ۷، ۱۴۰۴):

«در ایران، بسیاری از فسادها با امضا شروع نمی‌شود؛ با یک تماس از بالا شروع می‌شود».

نتایج تحلیل مضمون، نشان می‌دهد که تعامل میان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ، یک چرخه علی خودتقویت‌گر را تشکیل می‌دهد؛ از یک سو، «فرهنگ فساد» با کاهش هزینه اجتماعی - اخلاقی تخلف و ایجاد فضایی بی‌اعتمادی به نهادهای رسمی، بستر مشروعیت‌بخش و امنی را برای شکل‌گیری و تداوم فعالیت «شبکه‌های نفوذ» فراهم می‌کند و از سوی دیگر، «شبکه‌های نفوذ» با تضعیف نهادهای نظارتی و ایجاد مصونیت برای متخلفان، پیامدهای عملی «بی‌مجازاتی» را به جامعه القا می‌کنند که این خود به تقویت و درونی‌سازی بیشتر «فرهنگ فساد» می‌انجامد. این چرخه، فساد را از یک پدیده فردی به یک «تعادل نهادی معیوب» و خودپایدار تبدیل کرده است.

تحلیل داده‌ها، همچنین نشان می‌دهد که پدیده بی‌مجازاتی یا مصونیت سیاسی، نقش مهمی در تقویت این چرخه دارد. در بیشتر پرونده‌ها، برخوردها به افراد کم‌اهمیت محدود شده و حلقه‌های اصلی شبکه‌ها از پیگرد قانونی مصون مانده‌اند. مصاحبه‌شوندگان تأکید کرده‌اند که این روند، سبب بی‌اعتمادی عمومی به نهادهای نظارتی و تضعیف فرهنگ پاسخ‌گویی شده است. این همان حالتی است که نورث (۱۹۹۰) از آن با عنوان «وابستگی نهادی به مسیر» یاد می‌کند؛ زمانی که قواعد ناکارآمد تثبیت می‌شوند و حتی اصلاحات جدید نیز در مدار همان

1. Informal Governance

قواعد قدیمی جذب می‌گردند.

براین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که فساد در ایران نه پدیده‌ای تصادفی یا فردی، بلکه ساختاری و بازتولیدگر است. نهادهای رسمی، به‌ظاهر فعالند، اما درواقع، تحت‌تأثیر روابط غیررسمی و فشار شبکه‌های قدرت عمل می‌کنند. قانون وجود دارد تا ظاهری از نظم ایجاد کند، اما کارکرد واقعی آن در بسیاری از موارد نمادین است. همان‌گونه که یکی از استادان علوم سیاسی در مصاحبه اظهار داشت (مصاحبه‌شونده شماره ۳، ۱۴۰۴):

«در ایران برای هر فساد بزرگی، یک قانون ضدفساد جدید نوشته‌ایم؛ اما چون فرهنگ و روابط تغییر نکرده‌اند، قانون تازه فقط ابزار جدیدی برای همان گروه‌ها شده است».

تحلیل کلی داده‌ها آشکار می‌کند که تعامل میان هنجارهای فرهنگی و ساختارهای غیررسمی قدرت، چرخه خودتأییدگری از فساد را شکل داده است. فرهنگ فساد با کاهش هزینه اجتماعی تخلف، فضای مشروعیت اخلاقی را برای آن فراهم می‌کند، و شبکه‌های نفوذ با کنترل منابع و نهادهای رسمی، این فرهنگ را تثبیت می‌کنند. نتیجه، شکل‌گیری نوعی «تعادل فاسد نهادی» است که در آن فساد، پایدار، نظام‌مند، و از درون بازتولید می‌شود.

به‌بیان روشن‌تر، فساد در ایران را باید نه تنها به‌عنوان تخلف از قانون، بلکه به‌عنوان الگوی حکمرانی مبتنی بر روابط غیررسمی فهم کرد. چنین درکی توضیح می‌دهد که چرا سیاست‌های رسمی ضدفساد، باوجود تصویب‌های پیاپی قوانین، درعمل، در اصلاح ساختار ناکام مانده‌اند؛ زیرا، این سیاست‌ها، نهادهای غیررسمی را که ریشه واقعی فسادند، هدف قرار نمی‌دهند.

یافته‌های این پژوهش تأیید می‌کند که در ایران، رابطه دوسویه‌ای میان فرهنگ اجتماعی و شبکه‌های قدرت غیررسمی وجود دارد که موجب تداوم و بازتولید فساد در سطح نهادی می‌شود. برای گسستن این چرخه، باید اقدام به اصلاح هم‌زمان دو سطح کرد: بازسازی فرهنگی جامعه و بازآرایی ساختار نهادی حکمرانی.

درمجموع، پژوهش حاضر شش مضمون اصلی را در مورد موانع غیررسمی مقابله با فساد در ایران شناسایی کرده است. تحلیل این مضامین، نشان می‌دهد که چگونه این عوامل در تعامل با یکدیگر، چرخه معیوب بازتولید فساد را شکل می‌دهند. جدول شماره (۱) مضامین اصلی و زیرمضامین استخراج‌شده از تحلیل داده‌ها را به‌همراه نمونه نقل‌قول‌ها نشان می‌دهد.

جدول شماره (۱). مضامین اصلی و زیرمضامین استخراج شده از تحلیل داده‌ها

ردیف	مضمون اصلی	زیرمضمون‌ها	نمونه نقل قول‌ها از مصاحبه‌شوندگان
۱	عادی‌سازی فساد در فرهنگ اداری	(الف) فساد به مثابه راه بقا (ب) بی‌اعتمادی نهادی	«در اداره ما، اگر بخواهی قانون مدار باشی، کار مردم زمین می‌ماند. سیستم، خودش تو را به فساد سوق می‌دهد» (مدیر پیشین دولتی).
۲	پنهان‌سازی از طریق روابط شخصی	(الف) رانت خویشاوندی (ب) استفاده از واسطه‌های غیررسمی	«اگر پشتت گرم باشد، پرونده‌ات حتی با مدارک ناقص هم جلو می‌رود» (فعال مدنی).
۳	نفوذ شبکه‌های قدرت در نهادهای نظارتی	(الف) انتصاب مدیران وابسته (ب) مداخله سیاسی در پرونده‌ها	«بازرسان معمولاً نمی‌دانند چه کسانی را نباید بررسی کنند؛ خطوط قرمز را از بالا تعیین می‌کنند» (کارشناس نظارتی).
۴	مصونیت سیاسی و بی‌مجازات‌ی	(الف) دوگانگی عدالت (ب) مجازات نمادین	«پرونده‌ها معمولاً یا مسکوت می‌مانند یا با جابه‌جایی فرد، بسته می‌شوند» (روزنامه‌نگار تحقیقی).
۵	وابستگی به مسیر فساد تاریخی	(الف) تکرار الگوهای گذشته (ب) منافع تثبیت شده شبکه‌ها	«از دوره قاجار تا امروز، تنها شکل فساد عوض شده، اما سازوکارش همان است: رابطه جای قانون» (استاد علوم سیاسی).
۶	ضعف ساختاری نهادهای رسمی	(الف) چندپارگی نظارت (ب) نبود شفافیت داده‌ها	«تا زمانی که نهادهای نظارتی خودشان پاسخگو نباشند، نمی‌توان از شفافیت حرف زد» (وکیل دادگستری).

نخست، عادی‌سازی فساد در فرهنگ اداری، یکی از مهم‌ترین یافته‌هاست. رفتارهای فسادآمیز در نظام اداری به هنجارهایی پذیرفته شده تبدیل شده‌اند و بسیاری از کارکنان، فساد خرد را راهکار کارآمدی برای گذر از بوروکراسی پیچیده به‌شمار می‌آورند. این وضعیت بر نقش فرهنگ رابطه‌محور در بازتولید فساد، تأکید می‌کند. عادی‌سازی فساد، موجب کاهش هزینه‌های اجتماعی تخلف و تضعیف اثرگذاری نهادهای رسمی می‌شود.

دوم، پنهان‌سازی از طریق روابط شخصی، نقش مهمی در تداوم فساد دارد. روابط خویشاوندی، دوستی، و فردی در فرار از نظارت و ایجاد مصونیت برای افراد تأثیرگذارند. در بسیاری از موارد، این روابط، جایگزین قوانین رسمی شده و شبکه‌های نفوذ با بهره‌گیری از آن‌ها، نهادهای نظارتی و اجرایی را کنترل می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهد که از دیدگاه کنشگران، مشکل اصلی نه کمبود قانون، بلکه ضعف اجرای آن است. قوانین ضدفساد در سطح رسمی وجود دارد، اما درعمل، اجرای آن‌ها تحت‌تأثیر روابط غیررسمی، فشارهای سیاسی، و ملاحظات شخصی قرار می‌گیرد. این شکاف میان قانون مکتوب و قانون اجراشده، یکی از زمینه‌های اصلی گسترش فساد به‌شمار می‌آید.

• مصداق تحلیلی: فساد در گمرکات کشور را می‌توان به‌عنوان مصداق مطرح کرد. موارد

پرشمار فساد در گمرکات کشور نشان می‌دهد که چگونه وجود قوانین شفاف گمرکی، بدون اجرای مؤثر، قادر به جلوگیری از تخلفات نیستند. شبکه‌های غیررسمی با بهره‌گیری از روابط شخصی و نفوذ سازمانی، امکان دور زدن مقررات را فراهم می‌کنند. این مصداق، یافته پژوهش، مبنی بر ناکارآمدی قوانین در برابر قواعد غیررسمی مسلط را تأیید می‌کند.

سوم، نفوذ شبکه‌های قدرت در نهادهای نظارتی از مضامین کلیدی دیگر است. داده‌ها، پیوسته بر نقش شبکه‌های قدرت و نفوذ در تضعیف کارکرد نهادهای نظارتی تأکید دارند. شبکه‌های نفوذ با دسترسی به منابع و اطلاعات، فرایندهای نظارتی را مختل کرده و از پاسخ‌گویی می‌گریزند. کنشگران بر این نظرنند که فرایندهای نظارت رسمی، در رویارویی با منافع گروه‌های قدرتمند، کارایی خود را از دست می‌دهند و نظارت به‌گونه‌ای گزینشی اعمال می‌شود.

• **مصادق تحلیلی:** پرونده فولاد مبارکه، نمونه آشکاری از نفوذ شبکه‌های قدرت در نهادهای نظارتی است. در این پرونده، وجود قوانین و سازوکارهای نظارتی رسمی، مانع شکل‌گیری تخلفات گسترده نشد؛ زیرا، شبکه‌ای از روابط سیاسی و اقتصادی، مسیر نظارت را منحرف کرد. این مصداق، نشان می‌دهد که فساد نه ناشی از فقدان قانون، بلکه حاصل ناتوانی نهادهای رسمی در برابر شبکه‌های نفوذ است؛ امری که با یافته‌های این پژوهش درباره غلبه نهادهای غیررسمی، همخوانی دارد.

چهارم، مصونیت سیاسی و بی‌مجازات، از عوامل اصلی استمرار فساد است. یکی دیگر از مضامین برجسته، ادراک گسترده بی‌مجازات کنشگران قدرتمند است. مشارکت‌کنندگان اشاره می‌کنند که مجازات‌ها بیشتر، متوجه سطوح پایین‌تر می‌شود و بازیگران اصلی شبکه‌های فساد، از پاسخ‌گویی مصون می‌مانند. این مصونیت نهادی، انگیزه ارتکاب فساد را افزایش داده و باور عمومی به ناکارآمدی قانون را تقویت می‌کند.

• **مصادق تحلیلی:** پرونده بانک سرمایه نشان می‌دهد که چگونه پیوند میان قدرت اقتصادی و سیاسی می‌تواند سبب ایجاد مصونیت نهادی شود. باوجود افشای تخلفات گسترده، فرایند رسیدگی طولانی و پیچیده این پرونده، در افکار عمومی، نمونه‌ای از بی‌مجازات کنشگران قدرتمند به‌شمار می‌آید. این وضعیت با یافته‌های پژوهش حاضر درباره نقش مصونیت نهادی در بازتولید فساد ساختاری هم‌راست است.

پنجم، وابستگی به مسیر تاریخی فساد نشان می‌دهد که الگوهای فساد در طول تاریخ

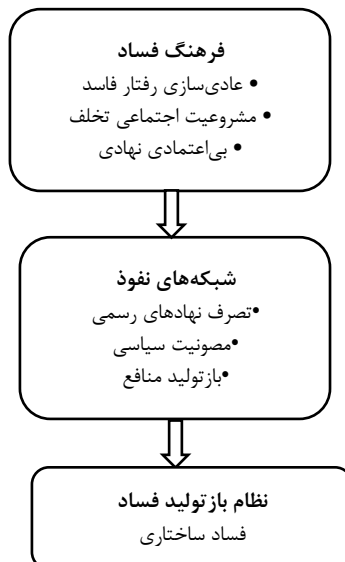
معاصر ایران تکرار شده و قواعد ناکارآمد به مرور تثبیت شده‌اند. اصلاحات رسمی در بیشتر موارد، تنها در سطح ظاهر باقی مانده و تغییرات ساختاری یا فرهنگی پایداری ایجاد نکرده‌اند. این امر بر لزوم اصلاح هم‌زمان ساختار نهادی و فرهنگ اجتماعی تأکید دارد. سرانجام، ضعف ساختاری نهادهای رسمی، به‌عنوان یکی دیگر از مضامین بنیادین شناسایی شد. ناکارآمدی نهادی، وابستگی به روابط شخصی، و نبود استقلال کافی در سازمان‌های نظارتی سبب شده است که سازوکارهای رسمی نتوانند در برابر شبکه‌های غیررسمی مقاومت کنند. این موضوع نشان می‌دهد که تنها از طریق اصلاح هم‌زمان در سطوح فرهنگی و نهادی می‌توان چرخه خودتقویت‌گر فساد را شکست. جدول شماره (۲) ارتباط میان پرسش‌های پژوهش و یافته‌ها را نشان می‌دهد.

جدول شماره (۲). ارتباط پرسش‌های پژوهش با مضامین اصلی استخراج شده

پرسش پژوهش	مضمون اصلی مرتبط	توضیح تحلیلی
نهادهای غیررسمی چگونه در بازتولید فساد نقش ایفا می‌کنند؟	فرهنگ فساد به‌عنوان نهاد غیررسمی	عادی‌سازی تخلف، کاهش هزینه اخلاقی فساد، و ترجیح روابط غیررسمی بر قواعد قانونی، موجب تداوم رفتارهای فسادآمیز می‌شود.
شبکه‌های نفوذ چه تأثیری بر کارکرد نهادهای رسمی دارند؟	نفوذ شبکه‌های قدرت در نهادهای نظارتی	شبکه‌های قدرت با بهره‌گیری از روابط سیاسی و اقتصادی، فرایندهای نظارت رسمی را تضعیف یا گزینشی می‌کنند.
چرا قوانین ضدفساد در عمل کارآمد نیستند؟	ناکارآمدی قوانین در غیاب اجرای مؤثر	شکاف میان قانون مکتوب و قانون اجراشده، تحت تأثیر مداخلات غیررسمی و فشارهای سیاسی شکل می‌گیرد.
چه عواملی سبب مصونیت کنشگران فاسد می‌شوند؟	مصونیت نهادی و بی‌مجازاتی کنشگران قدرتمند	تمرکز قدرت و ضعف پاسخ‌گویی، زمینه بی‌مجازاتی بازیگران اصلی فساد را فراهم می‌کند.
چرا اصلاحات ضدفساد به نتایج پایدار منجر نمی‌شود؟	وابستگی نهادی به مسیر و بازتولید فساد	اصلاحات رسمی در مدار قواعد غیررسمی، موجود جذب شده و امکان ایجاد گسست نهادی کاهش می‌یابد.
فساد در ایران چه ماهیتی دارد؟	فساد ساختاری و شبکه‌ای	تعامل فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ، فساد را از سطح انحراف فردی به الگوی نهادی مسلط تبدیل کرده است.

نمودار شماره (۲)، نمودار مفهومی تحلیل مضمون است که برپایه یافته‌های پژوهش ترسیم شده است و چرخه هم‌افزای میان «فرهنگ فساد» و «شبکه‌های نفوذ» را نمایش می‌دهد. این چرخه نشان می‌دهد که چگونه هنجارهای اجتماعی و ساختارهای قدرت به‌گونه‌ای متقابل یکدیگر را تقویت کرده و نظام خودپایداری از فساد را ایجاد می‌کنند.

نمودار شماره (۲). چرخه هم‌افزای میان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ



نتیجه‌گیری

تحلیل داده‌های این پژوهش در چارچوب نهادگرایی جدید نشان می‌دهد که فساد در ایران، پدیده‌ای تصادفی یا فردی نیست، بلکه ساختاری، نهادی، و فرهنگی است. ریشه‌های این پدیده را باید در شکاف میان نهادهای رسمی و غیررسمی جست‌وجو کرد؛ شکافی که سبب شده است، قوانین و سیاست‌های ضدفساد، تنها در سطح ظاهری باقی بمانند و در عمل، زیر سلطه روابط شخصی، وفاداری‌های گروهی، و شبکه‌های قدرت غیررسمی قرار گیرند. این نتیجه با تحلیل‌های بومی ارائه‌شده در آثار بشیریه (۱۳۸۸) و سریع‌القلم (۱۳۸۹) نیز همخوانی دارد که نشان می‌دهند، در ساختار سیاسی -اداری ایران، غلبه رابطه‌محوری بر قانون‌مداری و ضعف نهادهای پاسخ‌گو، زمینه‌ساز فاصله پایدار میان قانون و عمل نهادی شده است.

هنگامی که میان قواعد رسمی و غیررسمی، ناسازگاری وجود داشته باشد، رفتار واقعی کنشگران از مسیر قانون منحرف، و تابع همان قواعد غیررسمی می‌شود (نورث، ۱۹۹۰، ۹۵). در ایران، این ناسازگاری آشکارا دیده می‌شود. بسیاری از مدیران، کارمندان، و حتی شهروندان، نه بر پایه قانون، بلکه براساس «چگونه انجام دادن کار» عمل می‌کنند، و این «چگونه»، اغلب با روابط شخصی و مسیرهای غیررسمی تعریف می‌شود.

تمایز نظری میان «فساد اتفاقی» و «فساد ساختاری یا سیستمی» در تبیین این وضعیت،

نقش کلیدی دارد. درحالی که در نظام‌های نهادهای کارآمد، فساد، ماهیتی استثنائی و قابل کنترل دارد، در ایران، الگوی غالب به فساد ساختاری نزدیک است؛ الگویی که در آن، شبکه‌های نفوذ و هنجارهای فرهنگی عادی‌سازی فساد، به گونه‌ای هم‌زمان عمل می‌کنند. این یافته با ادبیات تطبیقی فساد در کشورهای کمتر توسعه یافته هم‌راستا است که نشان می‌دهد، تمرکز قدرت، ضعف پاسخ‌گویی، و غلبه روابط غیررسمی، زمینه‌ساز نهادینه شدن فساد می‌شود.

در چنین فضایی، فرهنگ فساد به عنوان یک نهاد اجتماعی، نوعی منطق بقا ایجاد کرده است (مونگیو-پسیدی، ۲۰۱۵، ۱۵۶). برای بسیاری از کنشگران اقتصادی و اداری، رعایت قانون به معنای کندی، ناکارآمدی، و حتی حذف از سیستم، و در مقابل، تخلف از قانون و استفاده از روابط غیررسمی، روشی «کاربردی» و کم‌هزینه به شمار می‌آید. این درک دوگانه از قانون، هسته اصلی بازتولید فرهنگی فساد را تشکیل می‌دهد.

در کنار این بستر فرهنگی، شبکه‌های نفوذ، ساختار نهادهای فساد را تثبیت می‌کنند. نتایج تحلیل پرونده‌های واقعی‌ای مانند فولاد مبارکه و بانک سرمایه نشان داد که فساد در ایران، بیشتر در قالب شبکه‌های چندلایه‌ای رخ می‌دهد که در آن، مسئولیت فردی از بین رفته و پاسخ‌گویی، جای خود را به وفاداری شخصی داده است (لدنیوا، ۲۰۱۳، ۱۰۲). این وضعیت، مصداق کامل «حکمرانی غیررسمی» است.

مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که تعامل فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ، الگوی مشابهی در بسیاری از کشورهای رانتی و در حال توسعه دارد؛ برای نمونه، شبکه‌های «پلاتو»^۱ در روسیه شوروی (بر پایه پژوهش‌های لدنیوا، ۲۰۱۳) و سیستم «گوانشی»^۲ در چین (مطابق پژوهش ویدمان، ۲۰۱۲) نیز عملکردی مشابه شبکه‌های نفوذ در ایران داشته‌اند. با این حال، تجربه موفق گرجستان در مبارزه با فساد پس از انقلاب «رز» (۲۰۰۳) حاکی از این است که تغییر هم‌زمان و قاطعانه نهادهای رسمی (با ایجاد پلیس و دستگاه قضایی مستقل و پاسخ‌گو) همراه با اجرای کمپین‌های گسترده فرهنگی برای تغییر نگرش عمومی، می‌تواند این چرخه معیوب را بشکند. در مقابل، تجربه مصر نشان می‌دهد که اصلاحات قانونی بدون مقابله با شبکه‌های نفوذ ریشه‌دار در ارتش و بوروکراسی، نتیجه ماندگاری در پی نداشته است.

نکته کلیدی در یافته‌ها، رابطه دوسویه و تقویتی میان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ

1. Blato

2. Guanxi

است. فرهنگ عمومی با مشروعیت بخشی به رفتارهای فاسد، زمینه اجتماعی فعالیت شبکه‌های قدرت را فراهم می‌کند و شبکه‌های قدرت نیز با نفوذ در نهادهای رسمی، همان فرهنگ را بازتولید می‌کنند. این، همان وضعیتی است که نورث (۱۹۹۰) آن را «وابستگی نهادی به مسیر» می‌نامد؛ یعنی هنگامی که قواعد ناکارآمد تثبیت شوند، حتی اصلاحات رسمی جدید نیز در مدار همان قواعد قدیمی جذب می‌شوند و تغییر واقعی رخ نمی‌دهد.

پژوهش حاضر با هدف تبیین موانع غیررسمی مبارزه با فساد در ایران و با تمرکز بر نقش فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فساد در ایران نه پدیده‌ای تصادفی یا تنها ناشی از ضعف قوانین، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان نهادهای رسمی و غیررسمی است.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش می‌توان گفت، تعامل میان فرهنگ فساد و شبکه‌های نفوذ سبب بازتولید فساد نهادی در ساختار حکمرانی ایران می‌شود. فرهنگ فساد با عادی سازی تخلف و تضعیف هنجارهای قانونی، زمینه اجتماعی پذیرش فساد را فراهم می‌کند؛ درحالی که شبکه‌های نفوذ با کنترل منابع، نفوذ در نهادهای نظارتی، و ایجاد مصونیت سیاسی، این فرهنگ را تثبیت و تقویت می‌کنند. نتیجه این تعامل، شکل‌گیری نوعی تعادل نهادی معیوب است که در آن فساد به بخشی از منطق اداره امور تبدیل می‌شود.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که غلبه نهادهای غیررسمی بر نهادهای رسمی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ناکامی سیاست‌های ضدفساد داشته است. اصلاحات قانونی و نهادی، چنانچه به ابعاد فرهنگی و ساختاری قدرت توجه نکنند، یا بی‌اثر می‌مانند یا خود به ابزار جدیدی برای شبکه‌های فساد تبدیل می‌شوند؛ ازاین‌رو، فساد در ایران را باید به‌عنوان مسئله‌ای چندسطحی و نهادی در نظر گرفت که رویارویی با آن نیازمند رویکردی جامع و هم‌زمان در سطوح سیاسی، نهادی، و فرهنگی است.

• **پیشنهادهای پژوهش:** برپایه یافته‌های پژوهش، مقابله مؤثر و پایدار با فساد در ایران، نیازمند مجموعه‌ای از اصلاحات هماهنگ در سطوح گوناگون است. این اصلاحات نباید به اقدامات اداری یا قانونی محدود شوند، بلکه باید ریشه‌های نهادی و فرهنگی بازتولید فساد را هدف قرار دهند.

1. Path Dependence

○ اصلاح سازوکارهای نظم سیاسی و توزیع قدرت: یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بخشی از ریشه‌های فساد ساختاری در ایران به ماهیت نظم سیاسی و سازوکارهای توزیع و تمرکز قدرت مربوط می‌شود. تمرکز قدرت، ضعف پاسخ‌گویی سیاسی، و پیوندهای درهم‌تنیده میان سیاست و اقتصاد، زمینه شکل‌گیری شبکه‌های نفوذ و مصونیت نهادی را فراهم می‌کند. در چنین شرایطی، حتی اصلاحات اداری کارآمد نیز در معرض خنثی شدن از طریق مداخلات غیررسمی قرار می‌گیرند؛ از این رو، مبارزه پایدار با فساد، نیازمند تقویت پاسخ‌گویی سیاسی، شفاف‌سازی فرایندهای تصمیم‌گیری کلان، و ایجاد سازوکارهای مؤثر نظارت بر مراکز قدرت است؛

○ اصلاح فرهنگی هدفمند: تغییر نگرش عمومی در مورد قانون و فساد، شرط بنیادین هر برنامه ضدفسادی است. آموزش ارزش‌های ضدفساد، تقویت اخلاق اداری، و ارتقای آگاهی شهروندان در مورد پیامدهای اجتماعی پارتی‌بازی و رشوه باید به گونه‌ای نظام‌مند دنبال شود. این امر، نیازمند اصلاح محتوای آموزشی، برگزاری دوره‌های ضمن خدمت برای کارکنان دولت، و اجرای برنامه‌های آگاهی‌بخشی عمومی از طریق رسانه‌هاست. تغییر پایدار، بیش از هرچیز، نیازمند تحول در هنجارها و باورهای اجتماعی است؛

○ تقویت استقلال و کارآمدی نهادهای نظارتی: نهادهای نظارتی، تنها در صورتی می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند که از استقلال نهادی، دسترسی آزاد به اطلاعات، و حمایت قانونی کافی برخوردار باشند. الزام به انتشار عمومی گزارش‌ها، حمایت از افشاگران فساد، و کاهش مداخلات سیاسی در فرایندهای نظارتی، از جمله اقداماتی است که می‌تواند هزینه فساد را برای کنگران افزایش دهد و از مصونیت شبکه‌های نفوذ بکاهد؛

○ طراحی شاخص ملی شفافیت نهادی: ایجاد و اجرای یک شاخص ملی شفافیت نهادی می‌تواند ابزار مؤثری برای سنجش عملکرد دستگاه‌های اجرایی و افزایش پاسخ‌گویی باشد. این شاخص باید دربردارنده معیارهای مشخصی برای شفافیت اطلاعات، پاسخ‌گویی مدیران، و مشارکت عمومی باشد و نتایج آن به صورت سالانه و عمومی منتشر شود؛

○ تقویت تعامل دولت و جامعه مدنی: مشارکت فعال جامعه مدنی، رسانه‌های مستقل، و سازمان‌های مردم‌نهاد، نقش مهمی در نظارت اجتماعی و کاهش فساد دارند. ایجاد سازوکارهای نهادی برای گفت‌وگوی پیوسته میان دولت و جامعه مدنی و حمایت از فعالیت‌های شفافیت‌محور می‌تواند به مردمی‌سازی نظارت و افزایش مشروعیت سیاست‌های

ضد فساد کمک کند.

● محدودیت‌های پژوهش: این پژوهش با محدودیت‌هایی روبه‌رو بود که لازم است در تعمیم نتایج به آن‌ها توجه شود. نخست، دشواری دسترسی به مقامات عالی‌رتبه موجب شد که امکان انجام مصاحبه با برخی تصمیم‌گیران کلیدی و اعضای شناخته‌شده شبکه‌های نفوذ، به دلیل حساسیت موضوع، فراهم نشود؛ دوم، احتمال خودسانسوری مصاحبه‌شوندگان وجود داشت؛ با وجود تضمین محرمانگی، برخی از آنان ممکن است به دلیل ملاحظات سیاسی یا امنیتی از بیان جزئیات کامل یا اشاره به افراد و نهادهای خاص خودداری کرده باشند؛ سوم، کمبود داده‌های رسمی و شفاف نیز از جمله چالش‌ها بود؛ دسترسی به اطلاعات دقیق و به‌روز درباره پرونده‌های در حال رسیدگی فساد و گزارش‌های کامل عملکرد نهادهای نظارتی با محدودیت همراه بود؛ چهارم، تمرکز پژوهش بر دیدگاه خبرگان می‌تواند یکی دیگر از محدودیت‌ها باشد؛ هرچند تلاش شد مشارکت‌کنندگان از حوزه‌های گوناگون انتخاب شوند، اما این پژوهش، بیشتر بازتاب‌دهنده دیدگاه نخبگان و متخصصان است و ممکن است همه ابعاد و برداشت‌های عمومی از پدیده فساد را دربر نگیرد.*

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نشر نی.
- بهشتی، سید صمد؛ و نوروزی، فاطمه (۱۴۰۱). مرور نظام‌مند مقالات مرتبط با فساد اداری بین سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۸۰ در ایران. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، دوره ۳۸، ۳۸-۵.
- حکمت‌نیا، محمود؛ و امیری، صالح (۱۴۰۳). اصول حاکم بر تشکیل نهاد ملی مبارزه با فساد در جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از تجارب فراملی. پژوهش‌های علمی-پژوهشی، ۵۴(۳)، ۱۹۵۸-۱۹۳۱.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) (۱۴۰۲، ۲۳ اردیبهشت). ۲۱۰ گلوگاه فساد شناسایی شد. در دسترس در: <https://www.irna.ir/news/85086867/>
- سردارنیا، خلیل‌الله؛ و بنه‌ای، مریم (۱۴۰۰). نگاه انتقادی و کاربردی به جامعه مدنی و مسئله شفافیت و فساد اقتصادی در ایران. پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ۱۶(۴)، ۱۴۴-۱۱۵.
- <https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.446>
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). عقلانیت و توسعه‌یافتگی در ایران. تهران: فرزانه روز.
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۶). ما چگونه ما شدیم. تهران: نشر روزنه.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵). اقتصاد و دولت در ایران. تهران: نشر دنیای اقتصاد.
- کلاته، فرزانه؛ و دین‌پرست، فائز (۱۴۰۲). تأملی بر نسبت میان نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و فساد سیاسی (با تأکید بر دوره جمهوری اسلامی ایران). پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ۱۸(۲)، ۱۹۸-۱۵۷.
- مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا) (۱۴۰۳). هفت اولویت دولت چهاردهم از منظر افکار عمومی، در دسترس در: <https://www.ispa.ir/Default/Details/fa/3470>
- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2012). *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*. Crown Publishers.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using Thematic Analysis in Psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101.
- Helmke, G., & Levitsky, S. (2006). *Informal Institutions and Democracy: Lessons from Latin America*. Johns Hopkins University Press.
- Lede Neva, A. (2013). *Can Russia Modernise? Sistema, Power Networks and Informal Governance*. Cambridge University Press.
- Mahoney, J., & Thelen, K. (2010). *Explaining Institutional Change: Ambiguity, Agency, and Power*. Cambridge University Press.
- Mungiu-Pippidi, A. (2015). *The Quest for Good Governance: How Societies*

Develop Control of Corruption. Cambridge University Press.

North, D. C. (1990). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge University Press.

Persson, A., Rothstein, B., & Theorell, J. (2013). Why Anticorruption Reforms Fail—Systemic Corruption as a Collective Action Problem. *Governance*, 26(3), 449–471.

Transparency International. (2024). *Corruption Perceptions Index 2024*. TI Secretariat.

Wiedemann, A. (2012). *The Power of Guanxi: An Anthropological Study of Corruption Practices in China*. LIT Verla



Research Paper

Pathology of the General Policies of the Islamic Republic of Iran in the Field of National Identity and National Solidarity*Babak Arsia¹ 

1. ACECR Institute of Humanities and Social Studies

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.5179.4355>

Receive Date: 15 February 2026

Revise Date: 21 May 2026

Accept Date: 15 June 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

National identity and national solidarity are among the most fundamental foundations of political stability, social cohesion, and long-term governance capacity in every political system. In the Islamic Republic of Iran, the general policies of the system, formulated and communicated in accordance with Article 110 of the Constitution after consultation with the Expediency Discernment Council, have a supra-legal and guiding status. These policies are expected to direct legislation, executive planning, institutional coordination, and national development programs. Among them, the general policies concerning national unity and solidarity occupy a particularly strategic position, because they address one of the most sensitive dimensions of Iranian society: the relationship between the state, national identity, cultural diversity, citizenship, justice, and collective belonging.

Iranian national identity is a historically deep, multilayered, and civilizational phenomenon. It has not emerged merely as a modern political construction, nor can it be reduced to a single ideological, linguistic, ethnic, or religious component. Rather, it is the outcome of a long historical continuity shaped by the interaction of territory, collective memory, Persian language and literature, ancient rituals such as Nowruz and Yalda, Islamic and Shiite traditions, ethnic and linguistic plurality, and the geopolitical experience of statehood on the Iranian plateau. This complexity makes policymaking in the field of national identity highly sensitive. Policies aimed at strengthening identity and solidarity can be effective only when they recognize the historical continuity and internal plurality of Iranian identity and translate these elements into practical, inclusive, and measurable governance mechanisms.

The general policies of the Islamic Republic of Iran in the field of national unity and solidarity, approved in the mid-2000s, include important objectives such as strengthening the main pillars of national unity, preserving territorial integrity, protecting the Persian language, promoting Islamic-Iranian identity, respecting cultural components of ethnic groups, increasing national trust, reducing discrimination, expanding justice, and encouraging participation of political and social elites. At the textual level, these policies appear comprehensive and normatively ambitious. However, nearly two decades after their announcement, empirical evidence and expert assessments indicate a considerable gap between policy objectives and social outcomes. The main problem is not the absence of policy, but the weakness of implementation, institutionalization, monitoring, and adaptation to social change.

*** Corresponding Author:****Babak Arsia, Ph.D.****E-mail:** arsia@acecr.ac.ir



The central question of this study is: What are the major challenges and obstacles to the implementation of the general policies of the Islamic Republic of Iran in the field of national identity and national solidarity, and how can these challenges be explained through structural, managerial, and identity-related patterns? The study seeks to identify the roots of the implementation gap and to provide an analytical model for understanding why policies designed to strengthen national identity and solidarity have not produced sufficient and tangible effects in society.

Theories and Model

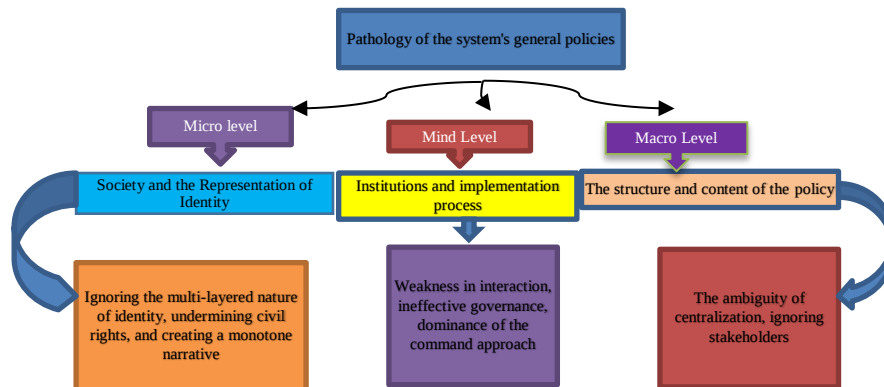
The theoretical framework of the research is based on the integration of two major bodies of literature: theories of public policy and governance, and theories of national identity and social solidarity. From the perspective of public policy, the study draws on implementation gap theory, stakeholder theory, and the interactive model of politics and administration. Implementation gap theory emphasizes that policy adoption does not automatically lead to successful implementation. Ambiguity of objectives, institutional fragmentation, lack of coordination, insufficient resources, and resistance among stakeholders may prevent policies from reaching their intended outcomes. This perspective is particularly useful for analyzing the gap between the general policies and their practical realization.

The interactive model of governance also provides an important analytical lens. In complex policy domains such as identity and solidarity, successful implementation cannot be achieved merely through top-down commands. It requires interaction among political leaders, public administrators, civil society, local actors, experts, educational institutions, media organizations, and affected social groups. Where this interaction is weak, policies remain declarative and symbolic rather than institutional and effective. Stakeholder theory further suggests that all groups affected by identity policies—including ethnic groups, religious minorities, women, youth, local communities, academics, media actors, and civil organizations—must be systematically recognized and involved in policymaking and implementation. Failure to include these stakeholders may produce mistrust, resistance, and alienation.

From the perspective of identity theory, the study relies primarily on the concept of identity as a socially constructed and multilayered phenomenon, particularly in the sense developed by Manuel Castells, combined with Anthony Smith's ethno-symbolic approach to national identity. Castells emphasizes that identities are constructed through meaning-making processes within relations of power, communication, and social experience. Therefore, national identity is not fixed or static; it is dynamic, negotiated, and subject to reinterpretation. Individuals may simultaneously belong to local, ethnic, religious, national, and global layers of identity. Smith's approach complements this view by highlighting the historical, cultural, symbolic, and territorial foundations of nations. In the Iranian case, this combination is especially relevant because Iranian identity contains both deep historical continuity and contemporary social plurality.

The study also draws on theories of civic solidarity and social capital. Sustainable national solidarity cannot be based solely on common ancestry, official ideology, or symbolic rituals. It requires equal citizenship, justice, institutional trust, participation, and the feeling that all groups have a fair share in national life. From this perspective, discrimination, exclusion, corruption, inequality, weak participation, and lack of responsiveness erode social capital and weaken national solidarity. Therefore, identity policy must be analyzed not only in cultural terms, but also in relation to governance quality, distributive justice, public trust, and institutional performance.

Figure (1). Research analytical model



Methods

Methodologically, this research is applied in purpose and qualitative-interpretive in approach. It uses the grounded theory method of Strauss and Corbin to identify and conceptualize the challenges of implementing the general policies in the field of national identity and solidarity. Data were collected through deep semi-structured interviews with 14 experts and scholars in political science, sociology and cultural studies, law, and human geography. The participants were selected because of their academic expertise and familiarity with public policy, constitutional law, identity studies, ethnic issues, and governance. The research also made use of relevant documents, including the general policies of the system, the Constitution, development plans, the Vision Document, and related academic literature.

The data analysis was conducted in three main stages: open coding, axial coding, and selective coding. In the open coding stage, the interview texts were carefully examined and broken into meaningful units. Initial concepts and basic themes were extracted from the data. This process resulted in 134 initial codes. In the next stage, similar codes were compared, revised, merged, and organized into broader categories. Through repeated review and conceptual refinement, 32 basic themes were identified. These were then organized into 9 axial themes and finally into 3 overarching themes. These three overarching themes represent the main pathological dimensions of the implementation of general policies in the field of national identity and solidarity.

The first overarching theme is discrimination, centralization, and the dominance of the center-periphery model. This theme reflects the structural dimension of the implementation gap. Interviewees emphasized that despite the formal emphasis of national policies on unity, justice, and participation, many groups experience exclusion from political, administrative, and developmental opportunities. One important issue is the limited presence of ethnic and religious minorities in high-level administrative, political, and military positions. Iran has historically been a multiethnic and multicultural country, and its national identity has been shaped through the coexistence of Persians, Azeris, Kurds, Arabs, Baluch, Lors, Turkmens, Gilaks, Mazandarani, Talysh, and other groups. However, when certain groups feel underrepresented in decision-making structures, their sense of belonging may decline.

Gender inequality was also identified as a significant factor affecting solidarity. Women constitute half of Iranian society and have achieved remarkable educational progress, especially in higher education. Nevertheless, their participation in senior managerial and political positions remains limited. This imbalance may generate a perception of unequal citizenship and weaken trust in institutional fairness. In addition, the concentration of resources, facilities, infrastructure, and development opportunities in the capital and a few central provinces has



contributed to feelings of deprivation in peripheral and border regions. Such perceptions strengthen the center-periphery divide and may transform economic and administrative inequality into identity-based dissatisfaction.

The second overarching theme is weakness in governance and macro-management. This theme refers to the managerial and institutional obstacles that prevent the effective implementation of identity and solidarity policies. One of the most important findings is the absence of quantitative indicators, operational goals, clear timelines, responsible institutions, financial resources, and evaluation mechanisms. Many policy statements are formulated in broad and qualitative terms. While they express valuable objectives, they do not specify how these objectives should be implemented, by whom, with what resources, and according to which measurable indicators. As a result, monitoring and accountability become difficult, and policies remain vulnerable to fragmented, symbolic, and temporary actions.

The study also highlights insufficient attention to scientific elites and knowledge production. The migration of elites and dissatisfaction among educated groups can negatively affect national solidarity, because elites play a key role in producing meaning, innovation, critique, and national confidence. In addition, the governance of new technologies and cyberspace was identified as a challenge. The younger generation increasingly forms its identity through digital networks, global communication, and new cultural experiences. Policies that rely only on restrictive or reactive approaches, rather than active digital engagement and media literacy, may deepen the gap between official narratives and social realities.

The third overarching theme is identity homogenization and historical, social, and international discontinuity. This theme concerns the cultural and ideological dimension of the implementation gap. The findings suggest that some identity policies have tended to present a single official narrative of national identity, while insufficiently recognizing the multilayered and plural character of Iranian society. A homogenizing approach may unintentionally marginalize ethnic, linguistic, religious, gender, and generational identities. Instead of integrating diversity into a shared national framework, it may produce a gap between official identity and lived social identity.

One important challenge is the insufficient distinction between official identity and social identity. Official identity is often constructed through formal institutions, state discourse, school curricula, and national media. Social identity, however, is experienced in everyday life through family, region, language, religion, gender, class, digital networks, and generational culture. When policies define national identity only through a narrow official framework, they may fail to speak to the lived experiences of citizens. This may weaken identification with national institutions and reduce the legitimacy of identity policies.

The study further shows that the concept of citizenship has not been sufficiently placed at the center of national solidarity. In some cases, national identity has been framed more around duty, loyalty, and ideological conformity than around equal rights, participation, justice, and shared political belonging. However, durable national solidarity requires citizens to feel that they are respected, represented, and treated fairly. Without equal citizenship and institutional trust, symbolic appeals to unity may lose effectiveness.

Another challenge is the one-dimensional representation of history and collective memory. Iran's history includes ancient, Islamic, ethnic, regional, literary, and modern layers. Rituals such as Nowruz and Yalda, Persian language and literature, Islamic and Shiite traditions, local cultures, and the experience of territorial continuity all contribute to Iranian identity. However, if educational and media narratives privilege only one layer and neglect others, they may weaken the inclusive capacity of national identity. A plural and balanced representation of history can strengthen mutual recognition among groups and enhance national belonging.

The findings also indicate that identity policies have not sufficiently linked national identity to social development, institutional trust, and public participation. National identity should not be treated merely as a cultural or ideological issue; it must be connected to justice, economic opportunity, administrative fairness, regional balance, and social mobility. In addition, the

policies have not adequately responded to generational change. Younger generations have different value orientations, communication habits, life expectations, and identity experiences. Ignoring these transformations may reduce the relevance of official identity policies.

The comparison between the 18 articles of the general policies on national unity and solidarity and the empirical findings of this research reveals a structural contradiction. At the level of content, the policies include valuable and comprehensive principles, such as respecting ethnic cultures, strengthening national trust, creating regional balance, increasing hope, promoting participation, and fighting discrimination. At the level of implementation, however, they lack three essential elements: a clearly responsible institution, measurable indicators, and binding enforcement mechanisms. This threefold absence indicates that the main problem lies in the architecture of policy. The policies function more as normative declarations than as operational roadmaps.

Accordingly, this study argues that reform requires a transition from ideal policy formulation to operational identity governance. Such governance should be inclusive, measurable, participatory, and adaptive. It should recognize Iranian identity as both historically continuous and socially diverse. It should also transform diversity from a perceived threat into a source of cultural capacity and national strength. Instead of relying on homogenization, the state should develop mechanisms for recognition, participation, decentralization, fair representation, and institutional trust-building.

Results and Findings

Based on the findings, several policy recommendations can be proposed. At the macro level, the general policies should be transformed into an operational document with quantitative indicators, time-bound objectives, responsible institutions, budgets, and monitoring mechanisms. A more decentralized approach to cultural, educational, and regional governance should be adopted, enabling provinces and local communities to participate more actively in identity-related policymaking. A national council or coordination body for national solidarity could be established with representation from ethnic groups, religious communities, women, youth, experts, and civil society actors.

At the institutional level, education and media policies should be revised to reflect the plural history and cultural diversity of Iran. Local languages and dialects may be supported within the framework of national unity, especially through optional educational programs and cultural content. A transparent system for regional budget allocation and administrative appointments can help reduce perceptions of discrimination. Moreover, a national dashboard of solidarity indicators—including trust, perceived discrimination, participation, regional equality, and institutional responsiveness—should be developed and published regularly.

At the cultural and social level, national identity should be presented as a multilayered Islamic-Iranian identity that includes historical continuity, religious heritage, ethnic diversity, civic equality, and contemporary social change. Media productions, cultural festivals, educational materials, and public dialogues can help represent the diversity of Iranian society as an opportunity rather than a problem. Special attention should be given to women, youth, local elites, and Iranian communities abroad, because these groups can play an important role in renewing national belonging.

In conclusion, the study demonstrates that the challenge of implementing the general policies of the Islamic Republic of Iran in the field of national identity and national solidarity is rooted in the interaction of three major factors: a centralized and unequal structure, weak and fragmented governance, and a homogenizing approach to identity. The failure to recognize stakeholders, the absence of measurable implementation mechanisms, and the insufficient appreciation of Iran's multilayered identity have limited the effectiveness of existing policies. Strengthening national solidarity therefore requires not only better cultural messaging, but also institutional reform, distributive justice, participatory governance, and recognition of diversity within a shared national framework. The analytical model proposed in this research can serve



as a basis for future reforms aimed at transforming general policies from declarative documents into effective instruments of inclusive national governance.

Keywords: General Policies of the System, National Identity, National Solidarity, Policy Implementation, Grounded Theory, Governance, Cultural Diversity, Citizenship, Social Capital, Iran.

References

- Ahmadi, H. (2013). *Ethnicity and ethnic nationalism in Iran*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Abbászadeh Marzbani, M. (2022). *National identity and its pillars and components in Iran*. Tehran: Andisheh Ehsan Publications. (In Persian)
- Anderson's, S. (2006). *Imagined communities. Literary Criticism and Cultural Theory*, 49.
- Baybourdi, E., & Karimian, A. (2014). *Cultural globalization and its impact on Iran's national identity. Quarterly Journal of International Relations Studies*, 7(28), 77-102. (In Persian)
- Calhoun, C. J. (2002). *Imagining solidarity: Cosmopolitanism, constitutional patriotism, and the public sphere. Public culture*, 14(1), 147-171.
- Castells, M. (2000). *Globalisation, identity and the state. Social Dynamics*, 26(1), 5-17.
- Demir, T., & Nyhan, R. C. (2008). *The politics-administration dichotomy: An empirical search for correspondence between theory and practice. Public Administration Review*, 68(1), 81-96.
- Esmaeili, M., & Tahhan Nazif, H. (2008). An analysis of the nature of the general policies institution in the constitutional law of the Islamic Republic of Iran. *Journal of Islamic Law Research*, 9(2), 93-127. (In Persian)
- Gholami, A., & Bahadori Jahromi, A. (2013). Concept, nature, and supervision over the implementation of the general policies of the system. *Journal of Public Law Studies*, 2(3), 51-72. (In Persian)
- Hajiani, E., & Irovani, Z. (2018). Futures studies of Iranian national identity with a time horizon of 2028. *National Studies Quarterly*, 19(76), 3-20. (In Persian)
- Hamdi, A. (2025). Analysis of the objectives of the general policies of the system and policy recommendations based on the views of Grand Ayatollah Khamenei. *Journal of Jurisprudence and Islamic Studies Research*, 4(12), 27-50. (In Persian)
- Hupe, P. L. (2011). *The thesis of incongruent implementation: Revisiting Pressman and Wildavsky. Public Policy and Administration*, 26(1), 63-80

- Kaabi, A., & Fattahi Zafarghandi, A. (2016). General policies of the system: A strategy for improving the legislative system in the Islamic Republic of Iran. *Public Law Knowledge Quarterly*, 5(15), 99–122. (In Persian)
- Mahajan, R., Lim, W. M., Sareen, M., Kumar, S., & Panwar, R. (2023). *Stakeholder theory*. *Journal of Business Research*, 166, 114104.
- Mojtahedzadeh, P. (2008). *Democracy and Iranian identity*. Tehran: Kavir Publications. (In Persian)
- Mohammadi, M. (2014). *Imagined communities (Translation)*. Tehran: Rokhdad-e No Publications. (In Persian)
- Mahmoudi Lard, A. (2014). *Futures studies of Iran's political stability*. Tehran: Strategic Studies Research Institute Publications. (In Persian)
- Maqsoodi, M., & Heidari, S. (2012). Introduction and critique of the book "Foundations of Iranian national identity: The theoretical framework of citizen-centered national identity." *Siasat Journal – Faculty of Law and Political Science*, 42(2), 337–352. (In Persian)
- Mortazavi Emami Zavareh, S. A., & Haji Yousefi, A. M. (2021). Examining the relationship between the level of trust in social capital and the level of social and national tolerance (Case study: Graduate students of the University of Tehran). *Political Science Research Quarterly*, 16(1), 165–190. (In Persian)
- Putnam, R. (2001). *Social capital: Measurement and consequences*. *Canadian journal of policy research*, 2(1), 41-51.
- Smith, A. D. (2017). *Interpretations of national identity*. In *Modern Roots* (pp. 21-42). Routledge.
- Tahmasebi, R. (2017). *An introduction to public administration theories*. Tehran: SAMT Publications. (In Persian)
- Tavassoli Roknabadi, M., & Ahadian, M. S. (2025). Pathology of the macro-policies of the Islamic Republic of Iran. *Public Policy-Making*, 11(1), 202–216. (In Persian)

آسیب شناسی سیاست های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی

* بابک ارسیا^۱

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

لینک گزارش نتیجه مشابهت یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=69111907361/2%>

<https://dor.isc.ac/ dor 20.1001.1.1735790.1404.20.4.3.0>

چکیده

سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزه «هویت و همبستگی ملی» که به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی و پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام توسط رهبری تعیین می شوند، جایگاهی فراقانونی داشته و به عنوان سند بالادستی جهت دهنده به قوانین و برنامه های کشور عمل می کنند. با این حال، به رغم گذشت نزدیک به دو دهه از ابلاغ این سیاست ها، شواهد، حاکی از وجود شکاف میان اهداف ترسیم شده و نتایج عینی در جامعه است. پژوهش حاضر با هدف شناسایی و تحلیل نظام مند چالش ها و موانع اجرایی سازی سیاست های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی و با تمرکز بر ارائه الگویی از آسیب های ساختاری، مدیریتی، و هویتی انجام شده است. روش انجام این پژوهش، کیفی با رویکرد داده بنیاد (گراندد تئوری) اشتراوس و کوربین بوده و داده های مورد نیاز از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته عمیق با ۱۴ خبره و صاحب نظر در رشته های علوم سیاسی، حقوق، جامعه شناسی، و جغرافیای انسانی گردآوری شد. فرایند تحلیل داده ها در سه مرحله کدگذاری باز، محوری، و انتخابی انجام و سرانجام، شبکه مضامین استخراج شده، ترسیم شد. تحلیل داده ها منجر به استخراج ۱۳۴ کد اولیه، ۳۲ مضمون پایه، ۹ مضمون محوری، و سرانجام، ۳ مضمون فراگیر به عنوان چالش های اصلی شد. این مضامین فراگیر عبارتند از: (۱) تبعیض، تمرکزگرایی، و حاکمیت الگوی مرکز پیرامون؛ (۲) ضعف در حکمرانی و مدیریت کلان؛ (۳) یکسان سازی هویتی و گسست تاریخی، اجتماعی، و بین المللی. یافته های پژوهش نشان می دهد که مشکل اصلی نه در فقدان سیاست، بلکه در شکاف اجرایی عمیق ریشه دارد. این شکاف، محصول ترکیب سه دسته عوامل ساختاری (تمرکزگرا)، مدیریتی (ناهماهنگ و غیر مشارکتی)، و ایدئولوژیک (یکسان ساز) است. این پژوهش، الگویی تحلیلی برای درک ریشه های ناکامی سیاست های هویتی ارائه می دهد که می تواند مبنای اصلاحات آتی قرار گیرد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

سیاست های کلی
نظام، هویت ملی،
همبستگی ملی،
آسیب شناسی اجرا،
گراندد تئوری،
حکمرانی

* نویسنده مسئول:

بابک ارسیا

پست الکترونیک: arsia@acecr.ac.ir

مقدمه

سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان سند بالادستی تعیین‌کننده جهت‌گیری‌های کلان کشور، نقش بنیادینی در تقویت هویت ملی و انسجام اجتماعی دارد. هویت ایرانی، پدیده‌ای تاریخی و چندلایه است که ریشه در تمدنی کهن با بیش از سه‌هزار سال پیوستگی فرهنگی، زبانی، و سرزمینی دارد؛ هویتی که در طول تاریخ با عناصر پرشماری مانند زبان فارسی، به‌عنوان زبان میانجی و فرهنگی، نقش مهمی در انتقال ارزش‌های تمدنی، ادبیات، حکمت، و حافظه جمعی داشته و ستون پیوستگی فرهنگی ایرانیان بوده است.

آیین‌های باستانی‌ای مانند نوروز و یلدا، به‌عنوان حافظه جمعی زنده، اسلام و به‌ویژه مذهب تشیع به‌عنوان لایه هویتی دینی، تنوع قومی و زبانی، به‌عنوان ظرفیت فرهنگی، و جغرافیای منحصربه‌فرد فلات ایران، به‌عنوان محل تکوین دولتمندی، شبکه‌های زیست‌محیطی و نظام‌های معیشت پیوسته به بستری برای توسعه حافظه مشترک، آیین‌ها، و روایت‌های تاریخی تبدیل شده و تداوم یافته است. در نتیجه، هویت ایرانی نه دستاورد یک دوره یا یک سیاست خاص، بلکه پیامد تداوم تاریخی و تعاملات میان نظام‌های فرهنگی، جغرافیایی، زبانی، و دینی بوده است. سیاست‌های هویتی امروز، زمانی می‌توانند اثربخش باشند که این امتداد تاریخی و لایه‌های پرشمار آن را در چارچوب‌های اجرایی خود بازتاب دهند.

این چندلایگی تاریخی، هویت ایرانی را از هویت‌های ملی ساخته‌شده در دوران مدرن متمایز، و سیاست‌گذاری در این حوزه را نیازمند درک عمیق این پیوستگی تاریخی می‌کند. این سیاست‌ها، به‌ویژه در حوزه «هویت و همبستگی ملی»، با هدف تحکیم وحدت، تقویت حس تعلق سرزمینی، و تعمیق هویت اسلامی-ایرانی در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، پیش‌بینی و توسط مقام رهبری ابلاغ شده‌اند.

باوجود گذشت نزدیک به دو دهه از ابلاغ نخستین مجموعه از سیاست‌های کلی این حوزه (۱۳۸۴)، شواهد و مطالعات میدانی حاکی از این است که شکاف چشمگیری بین «متن سیاست» و «واقعیت اجرا» یا «هدف‌گذاری‌های کلان» و «نتایج عینی» در این عرصه وجود دارد. مسئله اصلی پژوهش حاضر، نه تنها تأکید بر اهمیت نظری این سیاست‌ها، بلکه بررسی «چرایی و چگونگی» این شکاف اجرایی است؛ شکافی که در بستر هویتی با عمق تاریخی چندهزارساله، پیامدهای جدی‌تری برای انسجام ملی دارد. به بیان روشن‌تر، پرسش این است که «باوجود تصویب و ابلاغ سیاست‌های کلی در حوزه هویت و همبستگی ملی، چرا این

سیاست‌ها نتوانسته‌اند به گونه‌ای مؤثر و ملموس، احساس همبستگی ملی را در میان اقشار و اقوام گوناگون جامعه تقویت، و گسست‌های هویتی موجود را ترمیم کنند؟»

این مسئله در بستر پیچیده‌ای شکل گرفته است که می‌توان آن را در چند لایه زیر تحلیل کرد:

- لایه سیاسی و ساختاری؛ ابهام و کلی‌گویی: بسیاری از بندهای سیاست‌های کلی، فاقد شاخص‌های کمی، اهداف عملیاتی، راهبردهای مشخص، زمان‌بندی، و نهاد مسئول پاسخ‌گو هستند. این امر امکان نظارت و اصلاح ضعف در توزیع قدرت و منابع، و نبود شاخص‌های کمی و نظام ارزیابی را دشوار کرده است؛

- تمرکزگرایی: ساختار متمرکز تصمیم‌گیری و تخصیص منابع، در بسیاری از موارد سبب نادیده گرفتن نیازها و ظرفیت‌های منطقه‌ای و محلی شده و احساس تبعیض و حاشیه‌نشینی را در برخی مناطق تقویت می‌کند؛

- نبود پیوند ارگانیک با اسناد دیگر: هماهنگی ناکافی میان سیاست‌های کلی نظام، قوانین عادی، برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالانه، از قوام و اثربخشی آن‌ها کاسته است.

● لایه اجتماعی و هویتی

- تنوع قومی، مذهبی، و زبانی: جامعه ایران از کثرت و تنوع هویتی برخوردار است. رویکرد یکسان‌ساز و اغلب تک‌صدایی در بازنمایی هویت ملی، گاهی به جای ایجاد پیوند، به حاشیه‌رانی هویت‌های فرعی و ایجاد شکاف انجامیده است؛

- تحولات نسلی و دیجیتال: نسل جدید با ارزش‌ها، سبک زندگی، و شبکه‌های ارتباطی نوینی روبه‌رو است که سیاست‌های کلاسیک هویت‌ساز، پاسخ‌گوی نیازها و پرسش‌های آنان نیست. فضای مجازی نیز به عرصه‌ای برای شکل‌گیری و تعارض روایت‌های هویتی تبدیل شده است؛

- احساس تبعیض و نابرابری: تداوم احساس محرومیت نسبی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی در بین برخی گروه‌های قومی، مذهبی، یا جنسیتی، سرمایه اجتماعی و اعتماد ملی لازم برای همبستگی را تحلیل برده است؛

● لایه مدیریتی و حکمرانی

- ضعف در حکمرانی فرهنگی: فقدان یک نگاه راهبردی، یکپارچه، و داده‌محور در مدیریت امور فرهنگی و هویتی، سبب موازی‌کاری و اقدامات پراکنده و فصلی شده است؛

- غلبه سیاست‌های نمادین بر نهادی: تأکید بیش از حد بر مراسم و مناسبت‌های نمایشی، بدون ایجاد اصلاحات نهادی پایدار در آموزش، رسانه، و نظام اداری، تأثیر ماندگاری نداشته است؛

○ کم‌رنگ بودن نقش جامعه مدنی و نخبگان: فرایند طراحی، اجرا، و نظارت بر این سیاست‌ها، بیشتر دولتی و از بالا به پایین است و ظرفیت‌های گسترده نهادهای مدنی و نخبگان اقوام و گروه‌ها به‌گونه‌ای هدفمند بسیج نمی‌شود؛

اگرچه پژوهش‌های پراکنده‌ای اقدام به تحلیل ماهیت حقوقی سیاست‌های کلی یا آسیب‌شناسی کلان آن‌ها کرده‌اند، پژوهشی که به‌گونه‌ای نظام‌مند و با روشی کیفی، چالش‌های اجرایی مشخص سیاست‌های حوزه هویت و همبستگی ملی را ریشه‌یابی و در قالب یک الگوی نظری منسجم ارائه کند، انجام نشده است. این پژوهش در پی پر کردن این خلأ پژوهشی است. پرسش محوری ما این است که «مهم‌ترین چالش‌ها و موانع اجرایی‌سازی سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی چیست و این چالش‌ها چگونه در قالب الگوهای ساختاری، مدیریتی، و هویتی قابل تبیین هستند؟» پاسخ به این پرسش، گامی ضروری برای تبدیل اسناد بالادستی به اقدامات مؤثر، تقویت انسجام ملی، و کاهش شکاف‌های هویتی در ایران معاصر است؛ بنابراین، در رویارویی با عدم قطعیت‌ها و تحولات سریع جهانی و منطقه‌ای و چالش‌های جدید جامعه در ایران (ازجمله تحولات نسلی، گسترش فضای مجازی، تنوع فرهنگی و زبانی، و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی) بررسی آسیب‌های سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی، از ضرورت‌های پژوهشی است. این بررسی باید در راستای رفع نیازهای جدید و چالش‌های موجود در حوزه هویت و همبستگی ملی در کشور باشد تا اجرای این سیاست‌ها بتواند نقش مؤثری در تقویت وحدت ملی، تحکیم انسجام اجتماعی، و ارتقای جایگاه تمدنی ایران و شاخص‌های هویت اسلامی-ایرانی ایفا کند.

۱. پیشینه پژوهش

مطالعه انتقادی و آسیب‌شناسانه سیاست‌های کلی نظام، با توجه به جایگاه بی‌بدیل آن در نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران، در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران حوزه‌های حقوق، علوم سیاسی، و مدیریت دولتی بوده است. مرور نظام‌مند ادبیات موضوع، نشان‌دهنده چند خوشه پژوهشی متمایز است که در ادامه، به مهم‌ترین مطالعات در هر خوشه اشاره و در پایان، کاستی‌ای که پژوهش حاضر در پی پر کردن آن است، تبیین خواهد شد.

۱-۱. پژوهش‌های حقوقی-ساختاری درباره ماهیت و جایگاه سیاست‌های کلی

این دسته از پژوهش‌ها، با تمرکز بر تحلیل قانونی و هنجاری، جایگاه سیاست‌های کلی را در سلسله‌مراتب قوانین و رابطه آن را با نهادهای حکومتی بررسی کرده‌اند؛

برای نمونه، اسماعیلی و طحان‌نظیف (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ماهیت نهاد سیاست‌های کلی نظام در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، بر ابهامات نظری و عملی موجود درباره این نهاد نوپا تأکید کرده و روشن‌سازی ماهیت آن را برای تعیین جایگاه و شیوه نظارت، ضروری دانسته‌اند.

غلامی و بهادری جهرمی (۱۳۹۲) در پژوهش خود با عنوان «مفهوم، ماهیت، و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی نظام»، ضمن تحلیل مفهوم و مبانی نظارت، شیوه کنونی نظارت بر اجرای درست را ناکارآمد ارزیابی کرده و بر لزوم بازنگری در سازوکارهای نظارتی تأکید کرده‌اند. این پژوهش‌ها بنیان حقوقی محکمی را فراهم کرده‌اند، اما بیشتر در سطح کلان ساختاری باقی مانده و کمتر به محتوای خاص سیاست‌ها یا چالش‌های اجرایی آن‌ها در حوزه‌های عینی توجه داشته‌اند.

کعبی و فتاحی زفرقندی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌های کلی نظام؛ راهکار ارتقای نظام قانون‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران» یافتن راهکارهایی در قانون اساسی، به‌منظور حرکت از نظام حقوقی موجود به‌سوی نظام حقوقی مطلوب و برآمده از آموزه‌های شریعت را یکی از ضرورت‌های امروز سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران دانسته‌اند. از نگاه نویسندگان این مقاله، می‌توان از ظرفیت سیاست‌های کلی نظام برای تحقق اجتهاد تنظیمی، به‌عنوان بخشی از الگوی قانون‌گذاری مطلوب اسلامی، بهره برد.

۱-۲. مطالعات سیاستی و آسیب‌شناسی فرایندی

این پژوهش‌ها با گذر از مباحث صرفاً حقوقی، فرایند سیاست‌گذاری و آسیب‌های مرتبط با مراحل گوناگون آن را بررسی کرده‌اند.

توسلی رکن‌آبادی و احدیان (۱۴۰۴) در «فراتحلیل پژوهش‌های حوزه سیاست‌های کلان»، نشان داده‌اند که بیشترین آسیب‌های شناسایی‌شده، مربوط به مرحله «تدوین» سیاست بوده (مانند کلی‌گویی و نبود شاخص) و کمتر به مراحل پیش و پس از آن توجه داشته‌اند. آن‌ها همچنین، بر تمرکز بیشتر پژوهش‌های پیشین بر آسیب‌شناسی به‌مثابه یک نهاد حقوقی (نه یک

فرایند سیاستی) اشاره کرده‌اند.

هدایت‌نیا گنجی (۱۴۰۱) در مقاله «آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری و سیاست‌های کلی خانواده»، به‌صورت موردی نشان داده است که عوامل پرشماری مانند تعدد مراجع سیاست‌گذار، ابهام در نظارت، و درهم‌آمیختگی سیاست کلی با برنامه اجرایی، سبب کاهش سودمندی این اسناد در حل مسئله شده است. وی بر لزوم تمرکزگرایی در سیاست‌گذاری و نظارت و تفکیک سیاست کلی از برنامه اجرایی تأکید کرده است. این دسته از پژوهش‌ها گام مهمی به‌سوی تحلیل عملیاتی‌تر برداشته‌اند، اما معمولاً فراگیر (کلان) یا متمرکز بر یک حوزه خاص (مانند خانواده) بوده‌اند و کمتر به حوزه پیچیده و چندوجهی «هویت و همبستگی ملی» توجه داشته‌اند.

۳-۱. پژوهش‌های تحلیلی اهداف و محتوای سیاست‌های کلی

پژوهش‌های محدودی اقدام به تحلیل محتوایی و اهداف گنجانده‌شده در متن سیاست‌های کلی کرده‌اند.

برای نمونه احمدی (۱۴۰۴) در مقاله «تحلیل اهداف سیاست‌های کلی نظام و توصیه‌های سیاستی با بهره‌گیری از دیدگاه حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای»، با بررسی ۳۷ سند سیاست کلی، به تکرار، تعارض، و تعدد اهداف در آن‌ها اشاره کرده و بر لزوم بازنگری برپایه انسجام منطقی و به‌روزرسانی با توجه به تحولات پرشتاب موجود، به‌عنوان راهکار این مشکل، تأکید کرده است. این پژوهش، جنبه مهم انسجام درونی سیاست‌ها را بررسی کرده، اما تحلیل آن معطوف به کلیت اسناد است و در آن یک رویکرد توصیفی-استنباطی غلبه دارد.

۴-۱. خلأ پژوهشی و تمایز پژوهش حاضر

جمع‌بندی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه گام‌های ارزشمندی در راستای شناخت ماهیت حقوقی و آسیب‌های فراگیر فرایندی سیاست‌های کلی نظام برداشته شده، اما سه شکاف عمده در ادبیات موجود به‌چشم می‌خورد که عبارتند از:

۱. شکاف موضوعی: هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین به‌طور خاص، متمرکز، و عمیق به آسیب‌شناسی سیاست‌های کلی در حوزه حساس و راهبردی «هویت و همبستگی ملی» نپرداخته‌اند؛

۲. شکاف روشی: بیشتر مطالعات پیشین، توصیفی، تحلیلی-حقوقی، یا فراتحلیل بوده‌اند

و کمتر از روش‌های کیفی عمیقی مانند گراند تئوری برای کشف نظام‌مند چالش‌ها از دل داده‌های میدانی (مصاحبه با خبرگان و ذی‌نفعان) استفاده کرده‌اند؛

۳. شکاف نظری: در پژوهش‌های پیشین کمتر به پیوند میان چارچوب‌های نظری سیاست‌گذاری و حکمرانی (مانند شکاف اجرا، مدل تعاملی) با نظریه‌های هویت و همبستگی ملی (مانند سازه‌انگاری، شهروندی) برای تحلیل مسئله، توجه شده است. درواقع، این پژوهش با هدف پر کردن این سه شکاف طراحی شده است. تمایز اصلی پژوهش حاضر در ترکیب سه‌گانه زیر است:

- تخصصی شدن موضوع: تمرکز انحصاری بر آسیب‌شناسی اجرای سیاست‌های حوزه هویت و همبستگی ملی؛
- تغییر روش: استفاده از روش کیفی داده‌بنیاد (گراند تئوری) برای استخراج الگوی چالش‌ها از مصاحبه‌های عمیق با خبرگان، فراتر از تحلیل متون؛
- تلفیق نظری: ارائه یک چارچوب تحلیلی تلفیقی از نظریه‌های سیاست‌گذاری و هویت برای توضیح ریشه‌های شکاف بین سیاست و عمل؛ بنابراین، پژوهش حاضر، نه تنها خلأ موضوعی موجود را هدف می‌گیرد، بلکه با ارائه یک الگوی نظری -تجربی از چالش‌های اجرایی، درک عمیق‌تری از موانع تحقق همبستگی ملی در ایران ارائه داده و مبنایی برای ارائه راهکارهای سیاستی مشخص و عملیاتی فراهم می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر دو ستون اصلی استوار است: نخست، نظریه‌های سیاست‌گذاری عمومی و حکمرانی، که فرایند تبدیل ایده‌ها به عمل و شناسایی موانع اجرا را تحلیل می‌کنند و دوم، نظریه‌های هویت و همبستگی ملی، که چارچوبی برای فهم مفهوم، ابعاد، و عوامل مؤثر بر انسجام یا شکاف هویتی فراهم می‌کنند. تلفیق این دو چارچوب نظری، امکان تحلیل چندسطحی چالش‌های «اجرای سیاست‌های هویت ملی» را فراهم می‌کند. یکی از زیرمجموعه‌های نظریه هویت و همبستگی ملی، نظریه هویت، به مثابه سازه‌ای اجتماعی و چندلایه (نظریه کاستلز) است که به عنوان نظریه مختار این پژوهش در نظر گرفته شده است.

۱-۲. چارچوب نظری حکمرانی و سیاست‌گذاری

برای تحلیل شکاف بین سیاست و اجرا، از مفاهیم و الگوهای زیر بهره گرفته شده است.

۱-۲. نظریه شکاف اجرا^۱

این نظریه، که ریشه در مطالعات پرسمن و ویلداوسکی^۲ (۱۹۷۳) دارد، بر این اصل استوار است که تصویب یک سیاست، به معنای اجرای موفق آن نیست. عوامل پرشماری می‌توانند سبب ایجاد شکاف بین اهداف سیاست و نتایج واقعی شوند که برخی از آن‌ها عبارتند از: ابهام در اهداف، پیچیدگی ذاتی فرایند اجرا، ناهماهنگی بین نهادهای مجری، مقاومت ذی‌نفعان، و کمبود منابع (هوپه^۳، ۲۱۱، ۶۹). این چارچوب برای تحلیل چرایی ناکامی نسبی سیاست‌های کلی نظام در حوزه همبستگی ملی بسیار راهگشاست.

۲-۱-۲. الگوی تعاملی^۴ در مقابل نظریه دوگانگی سیاست و اداره^۵

در دهه‌های گذشته، دوگانگی سیاست-اداره، یکی از بحث‌برانگیزترین نظریه‌های مدیریت عمومی بوده است. با وجود انتقادهای جدی، سودمندی نظری و قدرت هنجاری این دوگانگی همچنان به قوت خود باقی است. این دوگانگی به این سبب مورد حمایت قرار گرفته است که تقسیم دوگانه کار و اقتدار بین مقامات منتخب و اداری، پاسخ‌گویی دموکراتیک و توانایی برنامه‌ریزی مدیران دولتی را افزایش می‌دهد (دمیر و نایمهن^۶، ۲۰۰۸، ۹۶-۸۱). به‌طور کلی در دیدگاه‌های نوین سیاست‌گذاری عمومی، نه تنها نمی‌توان سیاست (خط‌مشی) را از اداره جدا کرد، بلکه این دو، مکمل یکدیگر به‌شمار می‌آیند. اندیشمندان امروزی، بر این نظرنند که نقص الگوی دوگانگی سیاست و اداره^۷ (جدایی خط‌مشی از اداره) منفی‌نگری و ایجاد دیوار بلند میان سیاستمداران و مدیران دولتی است؛ با این فرض که هیچ‌یک از طرفین، آن را قطع نمی‌کنند. آنان الگوی جایگزینی ارائه کرده‌اند که مرکب از دموکراسی نمایندگی و حرفه‌ای‌گرایی در دولت است. در این الگو که «الگوی تعاملی^۸» نام دارد، مدیران دولتی به‌منظور تقویت حکمرانی دموکراتیک- با رهبران سیاسی منتخب مشارکت می‌کنند و رهبران

1. Implementation Gap
2. Pressman and Wildavsky
3. Hupe
4. Complementarity Model
5. Politics-Administration Dichotomy
6. Demir & Nyhan
7. Politics-Administration Dichotomy
8. Complementarity Model

سیاسی منتخب نیز از حرفه‌ای‌گرایی دولت حمایت می‌نمایند؛ یعنی نوعی تعامل سازنده میان دو گروه وجود دارد. الگوی تعاملی، مبنای قوی‌تری در روابط سیاست و اداره به‌شمار می‌آید؛ زیرا، هم به تفاوت‌ها و تمایزهای میان سیاستمداران و مدیران دولتی توجه می‌کند و هم چگونگی تعامل آن‌ها با یکدیگر را به‌تصویر می‌کشد. الگوی تعاملی، مبتنی بر ارتباط رهبران سیاسی و مدیران دولتی با یکدیگر در راستای پیگیری منافع عمومی است؛ برای مثال، در الگوی تعاملی، مدیران دولتی به رأی و نظر سیاستمداران احترام می‌گذارند، مشروط بر اینکه استقلالشان از بین نرود؛ به کنترل سیاستمداران بر اداره توجه می‌شود، مشروط بر اینکه مدیران دولتی در شکل‌دهی خط‌مشی‌های عمومی مشارکت داشته باشند؛ و مدیران دولتی از دستورهای سیاستمداران پیروی می‌کنند مشروط بر اینکه چنین دستورهایی قانونمند باشند. اسوارا بر این نظر است که برخلاف رویکردهای سنتی (کلاسیک) در مدیریت دولتی، الگوی تعاملی، ریشه در کار ویلسون دارد. به‌نظر وی، عناصر این الگو در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به‌گونه‌ای آشکارتر تدوین، و از دهه ۱۳۷۰ از طریق الگوهای جدیدتری بیان شده‌اند (طهماسبی، ۱۳۹۶، ۲۳۴-۲۳۰). این الگو توضیح می‌دهد که اجرای موفق سیاست‌های پیچیده‌ای مانند تقویت هویت ملی، نیازمند شبکه‌ای از کنشگران هماهنگ و مشارکت‌جو است (نه تنها دستور از بالا). نبود این تعامل و مشارکت، یکی از فرضیه‌های تبیین‌کننده چالش‌های پیش‌رو است.

۳-۱-۲. نظریه ذی‌نفعان^۱

این نظریه در مدیریت عمومی بر شناسایی و درگیر کردن همه افراد و گروه‌هایی تأکید دارد که از یک سیاست تأثیر می‌پذیرند یا می‌توانند بر سرنوشت آن اثر بگذارند. در حوزه هویت ملی، ذی‌نفعان متنوعی از جمله اقوام گوناگون، گروه‌های مذهبی، زنان، نخبگان، رسانه‌ها، نظام آموزشی، و نهادهای مدنی وجود دارند (مهاجان و همکاران^۲، ۱۶۶، ۲۰۲۳). عدم شناسایی نظام‌مند، مشورت، و جلب مشارکت این ذی‌نفعان در طراحی و اجرای سیاست‌ها می‌تواند به مقاومت، بی‌اعتمادی، و شکست در اجرا بینجامد.

1. Stakeholder Theory

2. Mahajan et al.

۲-۲. چارچوب نظری هویت و همبستگی ملی

هویت در فرهنگ آکسفورد از ریشه لاتین "Identitas" است که از "idem" یعنی تشابه و یکسانی گرفته شده است و دو معنای اصلی دارد؛ در معنای نخست، بیانگر تشابه مطلق (این با آن مشابه است) و در معنای دوم، به مفهوم تمایز است که با مرور زمان، سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد؛ بنابراین، هویت به‌طور هم‌زمان، دو نسبت محتمل را میان افراد یا اشیاء برقرار می‌کند؛ از یک سو، شباهت و از سوی دیگر، تفاوت (بایوردی و کریمیان، ۱۳۹۳، ۸۱). به‌نظر مانوئل کاستلز، هویت، فرایند معناسازی برپایه یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی است که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده شده و به‌دست خود کنشگران و از رهگذر فرایند فردیت‌بخشی ساخته می‌شود. هویت، انواع، سطوح، و سلسله‌مراتب گوناگونی دارد؛ در یک دسته‌بندی کلی می‌توان دو نوع هویت را از یکدیگر تفکیک و متمایز کرد: یکی «هویت فردی» و دیگری «هویت جمعی». هویت فردی به ویژگی‌هایی اشاره دارد که فرد به‌عنوان یک شخص منحصر به فرد و متفاوت با افراد دیگر جامعه، آن‌ها را به خود منتسب می‌کند. در این نوع هویت، «من» در مقابل «دیگری» قرار می‌گیرد. بالاترین سطح هویت جمعی، یعنی هویت ملی، مهم‌ترین، فراگیرترین، و مشروع‌ترین سطح هویت در همه نظام‌های اجتماعی است (حاجیان و ایروانی، ۱۳۹۷، ۶). هویت ملی از دیدگاه نظریه‌پردازانی مانند آنتونی اسمیت^۱، برپایه اسطوره‌ها، خاطرات جمعی، فرهنگ مشترک، و سرزمین تاریخی شکل می‌گیرد (اسمیت، ۲۰۱۷، ۲۳). به‌گفته کونور^۲، هویت ملی واقعی، یک هویت خویشاوندی است (احمدی، ۱۳۹۲، ۱۴۶). مجتهدزاده، که بر نقش جغرافیا در شکل‌گیری هویت تأکید دارد، بر این نظر است که هویت ملی هر ملتی در درجه نخست، زائیده محیط جغرافیایی آن ملت است (مجتهدزاده، ۱۳۸۷، ۱۶۴). از نگاه بندیکت اندرسون، ملت، یک «جماعت تصویری» است که رسانه‌ها و نظام آموزشی در خلق آن نقش بنیادینی دارند (محمدی، ۱۳۹۳، ۶۸). به‌طورکلی در نظریه‌های مدرن، عواملی مانند توسعه اقتصادی، شهرنشینی، جهانی‌شدن، ثبات، یا عدم ثبات سیاسی (محمودی لرد، ۱۳۹۳، ۲۵) و دولت-ملت‌سازی به‌عنوان عوامل مؤثر بر هویت ملی برشمرده می‌شوند. گفتنی است، یکی از مشکلات بومی‌سازی نظریه‌های حوزه علوم انسانی در ایران، فقدان یا کمبود نظریه‌های داخلی

1. Smith

2. Connor

است که حوزه هویت و ملیت نیز از این مورد مستثنا نیست (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۱، ۳۴۹). در پژوهش حاضر برای مفهوم‌پردازی «هویت ملی» و «همبستگی» و تحلیل عوامل تضعیف یا تقویت آن، از دیدگاه‌های زیر استفاده شده است.

۱-۲-۲. هویت به مثابه سازه‌ای اجتماعی و چندلایه

در این پژوهش، نظریه «هویت به مثابه سازه‌ای اجتماعی و چندلایه» در تلفیق با رویکرد ناسیونالیسم قومی-تاریخی آنتونی اسمیت، به عنوان چارچوب نظری انتخاب شده است. این انتخاب از آن رو است که هویت ایرانی، نه تنها یک «تصور» مدرن، بلکه برآمده از بستر تاریخی، سرزمینی، و فرهنگی عمیقی است که اسمیت آن را در مفاهیمی مانند «اتنی» (هسته قومی-فرهنگی)، خاطرات جمعی مشترک، و پیوند با سرزمین تاریخی توضیح می‌دهد (اسمیت، ۲۰۱۷، ۲۳). این رویکرد با واقعیت هویت ایرانی -که دارای امتداد تاریخی مستمر است- سازگاری بیشتری دارد.

از دیدگاه کاستلز، هویت‌ها، سازه‌های معنایی‌ای هستند که در بستر روابط قدرت و از طریق فرایندهای ارتباطی ساخته می‌شوند. هویت ملی نیز استثنا نیست (کاستلز، ۲۰۰۰، ۱۳). این دیدگاه، دو نکته کلیدی برای پژوهش حاضر دارد: نخست اینکه، هویت، امری ثابت و ذاتی نیست، بلکه پویا و قابل بحث و مذاکره است؛ دوم اینکه، افراد می‌توانند به طور هم‌زمان، متعلق به لایه‌های گوناگون هویتی (محلی، قومی، مذهبی، ملی، و جهانی) باشند؛ بنابراین، سیاست‌های هویتی موفق، سیاست‌هایی هستند که به جای انکار یا حذف، این چندلایگی را به رسمیت شناخته و میان لایه‌های هویتی، پیوند و تعادل ایجاد می‌کنند.

۲-۲-۲. همبستگی ملی مبتنی بر شهروندی

نظریه‌پردازان معاصر همبستگی ملی، همچون برینک‌مایر و کالهن^۱ -برخلاف رویکردهای قوم‌محور یا ناسیونالیستی صرف- دیدگاه همبستگی مبتنی بر شهروندی را مطرح می‌کنند. در این دیدگاه، آنچه افراد یک کشور را به هم پیوند می‌دهد، تنها ویژگی‌های مشترک قومی یا تاریخی نیست، بلکه احساس تعلق به یک جامعه سیاسی مشترک، برخورداری از حقوق برابر،

1. Brinkmeyer and Calhoun

و مشارکت در سرنوشت جمعی است (کالهن، ۲۰۰۲، ۱۴۹). این چارچوب بر عدالت، انصاف، مبارزه با تبعیض، و تقویت نهادهای دموکراتیک، به عنوان پیش شرطهای همبستگی پایدار، تأکید دارد.

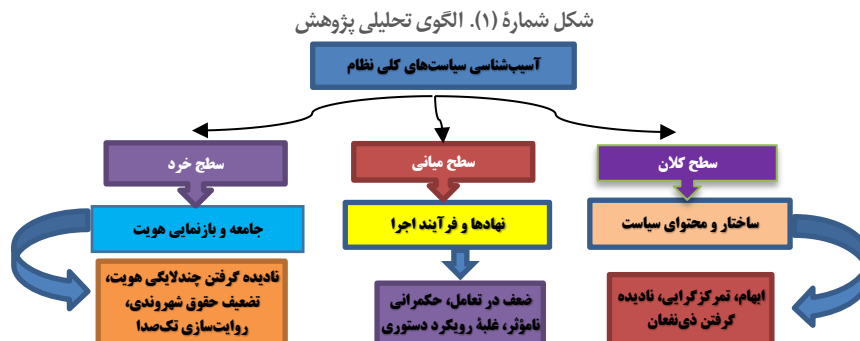
۳-۲. سرمایه اجتماعی و اعتماد

برپایه نظر پاتنام، سرمایه اجتماعی عبارت است از شبکه‌های ارتباطی، هنجارهای اعتماد، و معامله متقابل که همکاری برای منافع مشترک را تسهیل می‌کند (پاتنام، ۲۰۰۱، ۴۹). همبستگی ملی، شکل قوی‌ای از سرمایه اجتماعی در سطح کلان جامعه است. عواملی مانند فساد، تبعیض، بی‌عدالتی، و نادیده گرفتن گروه‌ها، سبب فرسایش اعتماد نهادی و بین‌گروهی شده و سرمایه اجتماعی لازم برای همبستگی را نابود می‌کنند؛ بنابراین، هنگام آسیب‌شناسی سیاست‌های هویتی باید به تأثیر آنها بر سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی نیز توجه داشت. نظریه پردازان سیاسی و اجتماعی بر اعتماد اجتماعی، به عنوان مهم‌ترین رکن سرمایه اجتماعی و میزان مداراگری، به عنوان پرورش دهنده ارزش‌های دموکراتیک — از منظر ویژگی‌های فردی و ارتباطات اجتماعی — تأکید کرده‌اند (امامی و حاجی‌یوسفی، ۱۳۹۶، ۱۹۰-۱۶۵).

۳-۲. تلفیق چارچوب‌ها: الگوی تحلیلی پژوهش

این پژوهش با آمیختن دو چارچوب مطرح شده، الگوی تحلیلی سه‌سطحی زیر را برای بررسی چالش‌های اجرای سیاست‌های هویت ملی پیشنهاد می‌دهد:

- ساختار و محتوای سیاست (سطح کلان): ابهام، تمرکزگرایی، نادیده گرفتن ذی‌نفعان (با استفاده از نظریه شکاف اجرا و ذی‌نفعان)؛
- نهادها و فرایند اجرا (سطح میانی): ضعف در تعامل، حکمرانی نامؤثر، غلبه رویکرد دستوری (با استفاده از الگوی تعاملی حکمرانی و نظریه سرمایه اجتماعی)؛
- جامعه و بازنمایی هویت (سطح خرد): نادیده گرفتن چندلایگی هویت، تضعیف حقوق شهروندی، روایت‌سازی تک‌صدا.



۳. روش پژوهش

این پژوهش کاربردی با روش کیفی-تفسیری و با تکیه بر رویکرد داده‌بنیاد اشتراوس و کوربین^۱، سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی را در قالب تحلیل انتقادی، نقد و بررسی کرده است. شیوه گردآوری داده‌های پژوهش، افزون بر مقاله‌ها، کتاب‌ها، پژوهش‌ها با تأکید بر سیاست‌های کلی نظام، برنامه‌های توسعه و سند چشم‌انداز، قانون اساسی، و... است. این روش به‌عنوان یکی از رویکردهای کیفی در تحلیل داده‌ها، الگوهای معنادار موجود در متن را شناسایی و بررسی می‌کند. تحلیل مضمون با سازمان‌دهی و توصیف دقیق داده‌ها، مضامین کلیدی را استخراج کرده و درک عمیق‌تری از محتوای آن‌ها ارائه می‌دهد (شیخ‌زاده و بنی‌اسد، ۱۳۹۹، ۱۲۷). روش تحلیل محتوا، فرایند نظام‌مندی است که با کدگذاری و تحلیل داده‌ها، الگوهای پنهان را کشف و ارتباطات مفهومی میان آن‌ها را بررسی می‌کند. این روش، افزون بر شناسایی مضامین اصلی، موجب افزایش غنای اطلاعات موجود نیز می‌شود. همچنین، به‌عنوان ابزاری تحلیلی، به درک بهتر ساختار داده‌ها و پاسخ به پرسش‌های مبتنی بر شناسایی مفاهیم و پدیده‌های موجود کمک می‌کند (محمدپور، ۱۳۹۷، ۳۸۹-۳۸۸).

پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی و توصیفی، سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزه هویت و همبستگی ملی را تحلیل و آسیب‌شناسی کرده است. هدف اصلی این پژوهش، شناسایی شاخص‌ها و ارزیابی میزان دقت و جامعیت آن‌ها در بیان وضعیت حوزه هویت و همبستگی ملی است. در این راستا، از روش‌های تحلیل محتوا در قالب نقد متن از منظر چالش‌های موجود استفاده شده است. در این تحقیق، سند سیاست‌های کلی نظام در این

1. Strauss & Corbin's Grounded Theory

بخش به گونه ای دقیق تجزیه و تحلیل شده است تا الگوها، مفاهیم اصلی، و شاخص های مرتبط با حوزه هویت و همبستگی ملی شناسایی شود. به این منظور، برای استخراج و ارزیابی سیاست های مربوط به حوزه هویت و همبستگی ملی از روش تحلیل محتوا استفاده شده است. این مرحله، دربردارنده کدگذاری اطلاعات و شناسایی الگوهای عمومی و خاص است که به کمک آن ها می توان به درک بهتری از سیاست ها و اقدامات مربوطه دست یافت. از آنجا که سیاست های مربوط به حوزه هویت و همبستگی ملی در قالب مفاهیم گوناگون و پیچیده بیان شده است، تحلیل محتوا نیز به منظور شناسایی و دسته بندی مفاهیم کلیدی به کار گرفته می شود. این روش دربرگیرنده مراحل گوناگونی مانند کدگذاری اولیه، کدگذاری ثانویه، و ترسیم شبکه مضامین فراگیر است که سرانجام منجر به استخراج مضامین اصلی و تحلیل آن ها می شود. داده های به کاررفته در این پژوهش از سیاست های کلی نظام، سند چشم انداز، برنامه های توسعه، و سایر منابع مرتبط با سیاست گذاری عمومی استخراج می شود.

جدول شماره (۱). جامعه آماری، روش نمونه گیری، و حجم نمونه

ردیف	رشته و تخصص	تعداد نمونه
۱	علوم سیاسی	۴
۲	جامعه شناسی و مطالعات فرهنگی	۴
۳	حقوق	۳
۴	جغرافیای انسانی	۳

روش های تجزیه و تحلیل داده ها این گونه است که همه مضامین و مفاهیم استخراج شده، سازمان دهی می شوند تا روابط و ارتباطات بین آن ها آشکارا نشان داده شود. این کار کمک می کند تا تصویر روشنی از نحوه تأثیر و تعامل این شاخص ها با یکدیگر به دست آید و از آن برای تدوین راهبردها، سیاست ها، یا پیشنهادها استفاده شود. درواقع، ترسیم شبکه مضامین می تواند دربردارنده روابط علت و معلولی، هم پوشانی ها، تفاوت ها، یا تعاملات میان مفاهیم گوناگون باشد. این کار نه تنها درک بهتری از داده ها فراهم می کند، بلکه ضمن کمک به تحلیل عمیق تر، روند تفسیر نتایج را نیز ساده تر می کند.

فرایند تحلیل محتوا و سندپژوهی در پژوهش حاضر دربرگیرنده سه مرحله بنیادین است که عبارتند از:

- کدگذاری باز و آشنایی با محتوای سیاست های کلی نظام و...؛
- کدگذاری ثانویه برای شناسایی مؤلفه های مرتبط با حوزه هویت و همبستگی ملی با

هدف استخراج مضامین سازمان‌دهنده در این حوزه؛

- ترسیم شبکه مضامین برای نمایش ارتباط یا عدم ارتباط معنایی میان شاخص‌های حوزه هویت و همبستگی ملی سیاست‌ها.

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل مصاحبه‌های انجام‌شده با صاحب‌نظران به استخراج مضامینی انجامیده که بیشتر بر تبعیض و تمرکزگرایی، ضعف حکمرانی و مدیریت کلان، و یکسان‌سازی هویتی دلالت دارند. براین اساس، مسئله اصلی، بیش از آنکه از خود سیاست‌ها باشد، در فاصله میان اهداف سیاستی و اجرای آن‌ها نهفته است.

۴-۱. ایجاد کدهای اولیه و مضامین پایه

در این مرحله پس از مطالعه متن مصاحبه موردنظر و تأمل و تفکر درباره آن، برچسب‌ها و مضامین اولیه از متن‌ها استخراج شد. مجموع داده‌های به‌دست‌آمده از طریق مصاحبه‌های انجام‌شده با ۱۴ خبره منتخب، بررسی و به اجزای جداگانه‌ای برای تحلیل تقسیم شدند. علت این تقسیم‌بندی‌ها، تسریع و تسهیل در تحلیل و کدگذاری و کشف مضامین بالفعل و بالقوه در متن بوده است. با مطالعه داده‌ها و اطلاعات به‌دست‌آمده از مصاحبه با خبرگان، در مرحله نخست، ۱۳۴ مفهوم اولیه یا مضمون پایه شناسایی شدند. این مضامین و مفاهیم از مصاحبه‌ها به‌دست آمدند. در جدول شماره (۲) نمونه‌ای از کدگذاری و دستیابی به مضامین پایه نشان داده شده است.

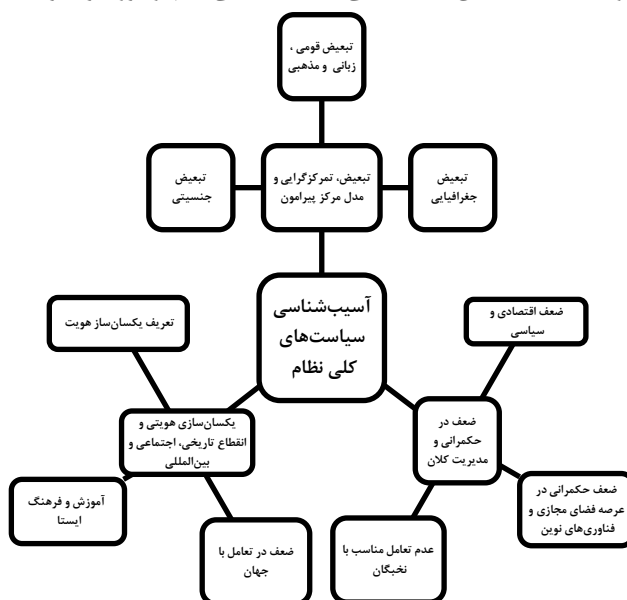
جدول شماره (۲). نمونه‌ای از کدگذاری و دستیابی به مضامین پایه

کد	متن مصاحبه	مضامین پایه
Qa1	عدم انتصاب استانداران، فرمانداران، و... از مردم بومی در مناطق قومی‌ای مانند سیستان و کردستان یا خوزستان	عدم حضور اقوام در مناصب کلان
Qb2	عدم استفاده از زبان و گویش‌های محلی برای تدریس در مدارس (زبان ترکی، کردی و...)	بی‌توجهی به زبان‌های محلی در آموزش
Qb3	در طراحی سیاست‌ها به دگرگونی ارزش‌ها، سبک‌های زندگی، و شبکه‌های ارتباطی نسل جدید پاسخ نداده‌اند.	بی‌توجهی به تحولات نسلی و دیجیتال
Qc3	به جای اینکه سیاست‌ها، بازتاب‌دهنده هویت متنوع ایرانیان باشند، بیشتر در راستای بازتولید و تحکیم ایدئولوژی رسمی هستند.	غلبه ایدئولوژی بر فرهنگ
Qd4	عدم به کارگیری زنان در مناصب کشوری و حس تبعیض جنسیتی بین زنان و مردان در جامعه	حس تبعیض جنسیتی در جامعه
Qe1	وجود رانت در برخی از اقلام مورد استفاده عموم مردم به ویژه در حوزه خودرو و بی‌توجهی به حفظ ارزش پول ملی	رانت و فساد اقتصادی
Qe2	بی‌توجهی به فرایند تولید علم و نخبگان علمی و به کارگیری آنان	مهاجرت نخبگان

۲-۴. ترسیم و تحلیل شبکه مضامین

با مطالعه داده‌ها و استخراج ۱۳۴ مضمون اولیه، این مضامین، بارها توسط پژوهشگر بازبینی و اصلاح شدند و مضامین مشابه و یکسان در یک دسته قرار گرفتند. در پژوهش حاضر با مرور و بازبینی مضامین و انجام طبقه‌بندی‌های گوناگون، سرانجام، پژوهشگر به شبکه مضامینی، دربردارنده ۳۲ مضمون پایه، ۹ مضمون محوری، و ۳ مضمون فراگیر دست یافت. در شکل شماره (۲)، شبکه مضامین به‌دست‌آمده از تحلیل مصاحبه‌ها در حوزه آسیب‌شناسی سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی نشان داده شده است.

شکل شماره (۲). شبکه مضامین آسیب‌شناسی سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی



پس از گذشت حدود ۱۹ سال از ابلاغ سیاست‌های کلی نظام در حوزه همبستگی ملی و همچنین، اشاره به این مقوله در متن سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه کشور، اقدامات پراکنده‌ای در دولت‌های گوناگون برای اجرایی‌سازی این سیاست‌ها انجام شده است که متأسفانه نمود مشخصی در جامعه پیدا نکرده است. در ادامه، مهم‌ترین آسیب‌ها و چالش‌های اجرایی‌سازی سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی در قالب ۳ مضمون فراگیر تشریح شده است.

۱-۲-۴. تبعیض، تمرکزگرایی، و حاکمیت الگوی مرکز پیرامون

● به‌کار نرفتن اقلیت‌های دینی (اهل سنت، زرتشتی، مسیحی، و...) در مناصب لشگری و کشوری: دین، یکی از

عناصر عمده و تاریخی هویت ملی است که ارزش‌های زنده یک جامعه را دربر می‌گیرد. دین اسلام، دین رسمی ایران و تشیع، عنصر تاریخی و جدایی‌ناپذیر روح هویت ملی ایرانیان است. حدود ۹۰ درصد مسلمانان ایران، شیعه‌مذهب هستند؛ ولی بی‌توجهی و به‌کار نگرفتن اقلیت‌های دینی دیگری مانند اهل سنت، زرتشتی، مسیحی، و... در مناصب لشگری و کشوری، ازجمله انتقادهای به حوزه هویت و همبستگی ملی در ایران است.

● به‌کار نگرفتن اقلیت‌های قومی (ترک، بلوچ، و...) در مناصب لشگری و کشوری: کشور ایران در طول تاریخ طولانی خود، هیچ‌گاه یک کشور تک‌قومیتی نبوده است و از ترکیب جمعیت‌های قومی متنوعی تشکیل شده و گوناگونی فرهنگی چشمگیری را در عرصه‌های جغرافیایی به‌نمایش گذاشته است. آمارهای دقیقی از سهم قومیت‌های مختلف وجود ندارد؛ ولی فارس‌ها، بیشتر تعداد جمعیت را به خود اختصاص می‌دهند. این گروه قومی، حدود ۵۵ تا ۶۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد. بقیه جمعیت نیز دربردارنده گروه‌های قومی دیگری همچون آذری‌گرد، بلوچ، عرب، گیلک، مازندرانی، لُر، لک، تات، تالش، و ترکمن است. کم‌توجهی به قومیت‌ها، به‌ویژه در مناصب حکومتی (مانند رؤسای قوا، وزرا، فرماندهان ارشد نظامی، و...) و تنها استفاده از قومیت فارس، یکی از عوامل تضعیف‌کننده هویت و همبستگی ملی در ایران است.

● به‌کار نگرفتن زنان در مناصب کشوری: زنان، نیمی از جامعه ایران را به خود اختصاص می‌دهند و در سال‌های اخیر با توجه به رشد تحصیلات دانشگاهی، درصد بانوان حاضر در دانشگاه‌های کشور، به‌ویژه در عرصه تحصیلات تکمیلی، رشد فزاینده‌ای داشته است؛ باوجوداین، کماکان حضور آنان در عرصه‌های مدیریتی کشور با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو بوده و استفاده از زنان، تنها محدود به یک یا دو مقام حکومتی شده است. توجه به این موضوع می‌تواند ترمیم‌کننده یکی دیگر از نقدها در حوزه همبستگی ملی در ایران باشد؛

● بی‌توجهی به استان‌های حاشیه‌ای و تمرکز بر پایتخت و برخی استان‌های درجه یک (عدم توزیع عادلانه امکانات): عدم اختصاص بودجه‌های لازم و مساوی به همه استان‌های کشور و توجه بیش‌ازاندازه به چند استان اصلی کشور و غافل شدن از توسعه استان‌های دیگر — به‌ویژه استان‌های حاشیه‌ای و مناطق مرزی — سبب بروز چالش‌های جدی‌ای مانند مهاجرت و... شده است که ازجمله نقاط ضعف در حوزه هویت و همبستگی ملی به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که این نگرش در میان مردم شکل گرفته است که همه بودجه کشور به تهران و چند شهر اصلی

سرازی می‌شود و استان‌های دیگر سهمی ندارند.

۲-۴. ضعف در حکمرانی و مدیریت کلان

● بی‌توجهی به فرایند تولید علم و نخبگان علمی (مهاجرت نخبگان): متأسفانه صرفاً توجه به رشد کمی در عرصه تولید علم و غافل شدن از کیفیت این فرایند و مهم‌تر از آن، کم‌توجهی به نخبگان عرصه علمی و دانشمندان، سبب خروج و مهاجرت عده زیادی از دانشگاهیان و نخبگان کشور در سال‌های اخیر شده و تأثیر منفی خود را بر همبستگی ملی به‌جای گذاشته است. این موضوع در سال‌های اخیر بر روند ورود به دانشگاه‌ها نیز تأثیرگذار بوده و حتی در مدارس نیز شاهد افت کیفیت علمی دانش‌آموزان بوده‌ایم؛

● عدم استفاده از زبان و گویش‌های محلی (زبان ترکی، کردی، و...): برای تدریس در مدارس: در بسیاری از تعریف‌های ارائه‌شده از ناسیونالیسم، زبان از عناصر تشکیل‌دهنده آن به‌شمار آمده است. زبان فارسی، یکی از عناصر فرهنگ ملی ایرانیان است. تنوع گسترده زبانی، مشکلاتی را برای ناسیونالیسم ایرانی ایجاد کرده است. همگان در این باره هم‌نظرند که زبان فارسی، زبان اکثریت ایرانیان است، لیکن نمی‌توان از زبان‌ها و گویش‌های دیگر در گستره جغرافیایی ایران غافل بود. بر این اساس، کم‌توجهی به این گویش‌ها و زبان‌ها - به‌ویژه در مدارس کشور - را می‌توان یکی دیگر از وجوه تضعیف‌کننده هویت و همبستگی ملی به‌شمار آورد؛

● کم‌توجهی به فناوری‌های نوین (اینترنت و...): متأسفانه ضعف حکمرانی در عرصه سایر، فضای مجازی، و فناوری‌های نوین سبب شده است که هنگام بروز بحران‌ها در جامعه، تنها قطع اینترنت و فیلترینگ چاره کار تصور شده و تأثیرات ویرانگر خود را در حوزه همبستگی ملی به‌جای گذارد. در حال حاضر، استفاده از فیلترشکن‌ها به‌گونه‌ای بسیار گسترده و بروز برخی شایعات، از جمله اینکه حاکمیت، تأمین‌کننده مالی شرکت‌های فیلترشکن بوده و این وسیله‌ای برای کسب درآمد است، تأثیر مخرب خود را به‌جای گذاشته و در کنار آن، فیلترینگ و... سبب بروز مشکلاتی در عرصه کسب‌وکارهای مجازی شده است؛

● وجود رانت در برخی از اقلام مورد استفاده عموم مردم، به‌ویژه در حوزه خودرو: انحصار تولید خودرو در کشور در دو شرکت تولیدی و فروش محصولات دور از استانداردهای بین‌المللی با قیمت گزاف به مردم و مقایسه این قیمت‌ها و خودروها با خودروهای تولیدی خودروسازان مطرح در سطح جهان و قیمت این خودروها در کشورهای همسایه (عراق، امارات، و...) سبب

ایجاد این نگاه در سطح عموم شده است که سود عده‌ای اندک، بر رفاه عموم مردم جامعه غلبه دارد. افزون‌براین، روند افزایشی تصادف‌ها (که بخشی از آن ناشی از کیفیت پایین خودروهای داخلی است) سبب طرح این گزاره شده است که جان مردم برای حاکمیت ارزشی ندارد و این نگرش بر همبستگی ملی تأثیر منفی داشته است؛

● عدم تعریف شاخص‌های کمی و ضعف در ارزیابی و اصلاح پیوسته سیاست‌ها بر مبنای داده‌های دقیق علمی و اجتماعی: متأسفانه بسیاری از سیاست‌های حوزه هویت و همبستگی ملی، به شکل کیفی تدوین شده است و در واقع، شاید هیچ‌یک از سیاست‌های این بخش، دارای اهداف کمی و مشخصی برای عملیاتی شدن نیستند. افزون‌براین، راهبردها و اقدامات کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و بلندمدت سیاست‌ها و متولی اجرای این راهبردها و اقدامات، محل تأمین منابع مورد نیاز، و همچنین، متولی نظارت و ارزیابی هریک از آن‌ها در این بخش از سیاست‌ها (برای دستیابی بهتر به اهداف سیاست‌های کلی نظام و برنامه‌های توسعه) به درستی مشخص نشده است. شرایط یادشده، عملیاتی شدن سیاست‌ها و اجرا و ارزیابی راهبردها را برای دستگاه‌های نظارتی دشوار می‌کند.

۳-۲-۴. یکسان‌سازی هویتی و انقطاع تاریخی، اجتماعی، و بین‌المللی

● غلبه رویکرد ایدئولوژیک بر رویکرد اجتماعی و فرهنگی: سیاست‌ها، به جای اینکه بازتاب‌دهنده هویت متنوع ایرانیان باشند، بیشتر در راستای بازتولید و تحکیم ایدئولوژی رسمی عمل می‌کنند؛

● عدم تفکیک هویت رسمی و هویت اجتماعی: سنجش همگان با تعریف یگانه‌ای از هویت ملی و نادیده‌گیری هویت‌های اجتماعی متکثر (قومیتی، مذهبی، زبانی، جنسیتی، و نسلی) سبب بروز شکاف میان دولت و جامعه می‌شود؛

● غیبت مفهوم شهروندی به عنوان محور انسجام ملی: هویت ملی در سیاست‌ها بر پایه تکلیف و وفاداری تعریف شده و سیاست، بر پایه حقوق شهروندی، برابری، و مشارکت؛ در نتیجه، انسجام اجتماعی بر محور عدالت و اعتماد تضعیف شده است؛

● تک‌صدایی در بازنمایی تاریخ و حافظه جمعی: سیاست‌های فرهنگی مرتبط با هویت ملی، روایت رسمی و یگانه‌ای از تاریخ ارائه می‌کنند که مانع شکل‌گیری حافظه جمعی، چندصدایی، و اعتماد متقابل میان اقوام و طبقات می‌شود؛

● بی‌توجهی به تاریخ و آیین باستانی ایران: سنت‌ها و آداب کنونی هر قوم قدیمی، یادمانی از گذشته‌های دور دارد. بسیاری از آداب و رسوم، نقش خود را به عنوان عناصر پیونددهنده اعضای

یک قوم یا افراد ملت، حفظ کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، نوروز، به‌عنوان یک جشن کهن، از اقوام گوناگون به‌ارث رسیده و به نماد پیونددهنده افراد، اقوام ایرانی، و ملت ایران تبدیل شده است. افزون‌بر نوروز، آیین‌های باستانی دیگری نیز وجود دارند (مانند جشن شب یلدا...) که در سال‌های اخیر، توجه به آن‌ها افزایش یافته است؛ ولی بی‌توجهی به تاریخ باستانی ایران در کتاب‌ها، دروس مدارس، و... آشکار و برجسته بوده و لازم است که به این عناصر تقویت‌کننده همبستگی ملی و هویت ایرانی بیشتر توجه شود؛

● ضعف در پیوند میان هویت ملی و توسعه اجتماعی: در اسناد سیاستی، پیوند میان تقویت هویت ملی و افزایش سرمایه اجتماعی، اعتماد نهادی، و مشارکت در توسعه (به‌صورت نظری و عملی) مغفول مانده است؛

● غلبه سیاست‌های نمادین بر سیاست‌های نهادی: تمرکز بر برگزاری آیین‌ها، مناسبت‌ها، و شعارهای وحدت‌آفرین، جایگزین اصلاح نهادی در آموزش، رسانه، و حکمرانی فرهنگی شده است؛
● بی‌توجهی به پویایی‌های نسلی و تحولات دیجیتال: در طراحی سیاست‌ها به دگرگونی ارزش‌ها، سبک‌های زندگی، و شبکه‌های ارتباطی نسل جدید توجه نشده است؛

● فقدان نگاه منطقه‌ای و بین‌فرهنگی به هویت ایرانی: تعاملات فراملی و فرهنگی با کشورهای همسایه و ایرانیان خارج از کشور در سیاست‌های کلی کم‌رنگ است؛ درحالی‌که این امر می‌تواند پشتوانه هویت ملی باشد؛

● ناتوانی در تبدیل هویت ملی به برنامه‌ای هم‌زمان فرهنگی و نهادی: هویت ملی به‌مثابه یک طرح برای ایجاد جامعه تطبیق‌پذیر دیده نشده است؛ در نتیجه، حلقه بازخورد میان سیاست‌گذار، دانشگاه، و جامعه برای بازتولید معنادار هویت شکل نگرفته است.

نتیجه‌گیری

مجمع تشخیص مصلحت نظام در جلسه ۱۳۸۴/۱۱/۱ خود و برپایه بند نخست اصل یکصد و دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اجرای اوامر ۱۳۷۷/۱/۱۵ مقام معظم رهبری، نظر مشورتی نهایی خود را درباره سیاست‌های کلی نظام در بخش وحدت و همبستگی ملی، در ۱۸ ماده به‌شرح زیر تصویب کرد:

ماده (۱) تقویت محورهای اصلی وحدت ملی ایران شامل تمامیت و یکپارچگی سرزمین، اسلام، و مکتب تشیع، نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی، امام خمینی، ولایت

فقیه، فرهنگ، تمدن و تاریخ مشترک و پیوسته ایرانی و زبان و خط فارسی؛ ماده ۲) تکریم نمادهای وحدت ملی، به‌ویژه پرچم، سرود ملی، تاریخ رسمی (هجری)؛ ماده ۳) برجسته نمودن نقاط عطف و پیوندهای تاریخی خاطرات و حافظه‌های جمعی مؤثر در وحدت ملی و حماسه‌های ملی و دینی با تأکید بر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، به‌ویژه در متون آموزشی، رسانه‌های عمومی، برنامه‌ها، و فعالیت‌های هنری؛ ماده ۴) تأکید بر هویت اسلامی - ایرانی، استقلال و عزت و افتخارات اسلامی و ملی، خودتکایی، بومی‌سازی دستاوردهای مثبت سایر ملل، و ساماندهی مقابله با تهاجم فرهنگی و جنبه‌های منفی جهانی‌سازی همراه با بهره‌گیری از جهات مثبت جهانی‌شدن در کلیه سیاست‌ها، برنامه‌ها، و اقدامات؛ ماده ۵) صیانت، گسترش، و تقویت زبان و خط فارسی به‌عنوان زبان و خط رسمی و مشترک کشور؛ ماده ۶) تقویت روابط و تعامل فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی بین بخش‌ها و مناطق ایران و حمایت از جریان‌های فکری، فرهنگی، و سیاسی حامی وحدت ملی و ایجاد توازن منطقه‌ای؛ ماده ۷) برنامه‌ریزی و تدوین محتوا، ضوابط، و استانداردهای آموزشی برای همه نقاط کشور در راستای تقویت وحدت ملی و نظارت بر اجرای کامل آن؛ ماده ۸) تقویت و توسعه تعامل و گفت‌وگوی سازنده بین صاحب‌نظران ادیان آسمانی و مذاهب مذکور در قانون اساسی به‌منظور تقویت همدلی و تحکیم وحدت ملی؛ ماده ۹) صیانت از مؤلفه‌های فرهنگی اقوام که مقوم فرهنگ اسلامی و ملی است و رعایت شئون آنان در رسانه‌های جمعی؛ ماده ۱۰) تأکید بر اصل وحدت و همبستگی ملی در طرح‌های آمایش سرزمین، برنامه‌ریزی‌ها، و تقسیمات کشوری؛ ماده ۱۱) تحکیم وحدت ملی، ثبات، و اقتدار سیاسی از طریق پایبندی نهادهای حکومتی و مدیران به مسئولیت‌های قانونی، التزام به چارچوب‌های وحدت ملی، و پرهیز از تخریب و تضعیف سایر مراجع قانونی و دستاوردها و افتخارات نظام؛ ماده ۱۲) تأکید بر چشم‌انداز ۲۰ ساله به‌عنوان محور حرکت ملی و تبدیل آن به جریان فکری رایج و گفتمان غالب و جهت بخشیدن به همه تلاش‌های قوای حکومتی، نخبگان، و مردم؛ ماده ۱۳) افزایش امید به آینده و افزایش تقویت فضای آرمانی انقلاب اسلامی و بیان موفقیت‌ها، دستاوردها، توانمندی‌ها، و فرصت‌های نظام، تقویت نقاط قوت و شناسایی و رفع نقاط ضعف؛ ماده ۱۴) ضابطه‌مند کردن انتصابات و تغییرات در نظام اداری، مدیریتی، و کارشناسی، انتخاب و تغییرات مدیران و کارشناسان؛ ماده ۱۵) تقویت وفاق بین گروه‌ها و تشکلهای سیاسی و اجتماعی و نخبگان و افزایش مشارکت آنان در فرایندهای تصمیم‌سازی و بهره‌گیری از سازوکارهای گفت‌وگو و

مفاهمه؛ ماده ۱۶) ترویج اصول وحدت ملی و مبانی هویت‌سازی اسلامی - ایرانی در متون درسی، رسانه‌ها، نهادهای فرهنگی و آموزشی؛ ماده ۱۷) افزایش اعتماد ملی و احساس عدالت اجتماعی با رفع تبعیض و تأمین فرصت‌های برابر برای آحاد مردم؛ ماده ۱۸) ارتقای خودباوری و افتخار به ایرانی بودن و تقویت انگیزه‌های ملی در ایرانیان خارج از کشور با اهتمام به پیشرفت همه‌جانبه و ارتقای کارآمدی نظام.

مقایسه محتوای ۱۸ ماده سیاست‌های کلی نظام در حوزه وحدت و همبستگی ملی با یافته‌های میدانی این پژوهش، تناقضی ساختاری را آشکار می‌کند: متن سیاست‌ها در سطح آرمان‌پردازی، جامع و چندوجهی است - از تکریم نمادهای ملی (ماده ۲) تا صیانت از مؤلفه‌های فرهنگی اقوام (ماده ۹) و افزایش اعتماد ملی (ماده ۱۷) - اما در سطح اجرا، این اسناد فاقد سه عنصر حیاتی هستند: نهاد مسئول مشخص، شاخص کمی سنجش‌پذیر، و ضمانت اجرایی.

این کاستی‌ها نشان می‌دهد که مشکل اصلی نه در «نیت سیاست‌گذار»، بلکه در «معماری سیاست» نهفته است. سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت، به جای اینکه چونان یک «نقشه راه عملیاتی» طراحی شده باشند، بیشتر نقش «بیانیه ارزشی» را ایفا کرده‌اند. این امر در تعامل با ساختار متمرکز تصمیم‌گیری و رویکرد یکسان‌ساز هویتی، چرخه معیوبی ایجاد کرده است که در آن هر دولت، اجرای سیاست‌های هویتی را به گونه‌ای پراکنده و فصلی دنبال می‌کند، بدون آنکه پیوستگی، تجمیع اثر، و ارزیابی پیوسته‌ای وجود داشته باشد.

نکته قابل تأمل دیگر این است که سیاست‌های کلی نظام در این حوزه، هویت ایرانی را بیشتر از منظر «تهدید» (تهاجم فرهنگی، جهانی‌سازی منفی) تعریف کرده‌اند، نه از منظر «فرصت» و «ظرفیت». این نگاه دفاعی، مانع آن شده است که تنوع قومی، زبانی، و مذهبی ایران، به عنوان سرمایه‌ای برای تقویت همبستگی ملی، به رسمیت شناخته شود. درحالی‌که تجربه کشورهای با تنوع مشابه نشان می‌دهد که مدیریت تنوع از طریق به رسمیت شناختن و مشارکت دادن، به مراتب مؤثرتر از رویکرد یکسان‌سازی است.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اصلاح وضع موجود، نیازمند گذار از «سیاست‌گذاری آرمانی» به «حکمرانی هویتی عملیاتی» است؛ گذاری که در آن امتداد تاریخی هویت ایرانی نه به عنوان مانعی در برابر تحول، بلکه به عنوان بستری برای مشروعیت‌بخشی به اصلاحات نهادی به کار رود. برخلاف رویکردهای سنتی که هویت ملی را تنها مسئله‌ای

ایدئولوژیک می‌دانند، این پژوهش نشان می‌دهد که هویت ملی، پدیده‌ای چندلایه و نیازمند رویکردی جامع و مشارکتی است. ناتوانی در شناسایی و درگیر کردن ذی‌نفعان مختلف، تمرکزگرایی ساختاری، و یکسان‌سازی هویتی، سه محور اصلی تضعیف همبستگی ملی در ایران معاصر به‌شمار می‌آیند. برپایه یافته‌های این پژوهش، شکاف بین سیاست و اجرا در حوزه هویت و همبستگی ملی، ناشی از سه بعد کلیدی است: نخست، ساختار تمرکزگرا و نابرابر که سبب حاشیه‌نشینی گروه‌های اقلیت می‌شود؛ دوم، ضعف در حکمرانی فرهنگی و مدیریت راهبردی که پراکندگی اقدامات و نبود هماهنگی بین بخش‌ها را در پی دارد؛ سوم، رویکرد یکسان‌ساز و ایدئولوژیک که هویت چندلایه ایرانی را نادیده گرفته و به‌جای تقویت، شکاف‌های هویتی را عمیق‌تر می‌کند. این تحلیل نشان می‌دهد که موفقیت سیاست‌های هویتی، وابسته به پذیرش تنوع، مشارکت جمعی، و رویکردی نظام‌مند به حکمرانی فرهنگی است.

این تحلیل نشان می‌دهد که تقویت همبستگی ملی مستلزم تحول ساختاری در نظام حکمرانی، بازنگری در رویکردهای هویتی، و ایجاد فضای مشارکتی برای همه لایه‌های جامعه است. این یافته‌ها می‌توانند مبنایی برای اصلاحات آتی در سیاست‌گذاری هویت ملی باشند. برپایه یافته‌های این پژوهش در زمینه چالش‌های اجرای سیاست‌های کلی نظام در حوزه هویت و همبستگی ملی، راهکارهای زیر در سه سطح کلان، میانی، و خرد پیشنهاد می‌شود:

• راهکارهای کلان (سطح سیاست‌گذاری و حکمرانی)

○ تدوین سند عملیاتی با شاخص‌های کمی: تبدیل سیاست‌های کیفی به اهداف کمی، سنجش‌پذیر، و زمان‌بندی‌شده (برای مثال، افزایش سهم مدیریتی اقلیت‌های قومی در استان‌های خود به ۳۰ درصد تا سال ۱۴۰۸)، و تعیین نهاد متولی، منابع مالی، و سازوکار نظارت برای هر هدف؛

○ اصلاح ساختار حکمرانی با رویکرد غیرمتمرکز: واگذاری اختیارات بیشتر به استان‌ها و مناطق در حوزه‌های فرهنگی، آموزشی، اقتصادی، ایجاد «شورای عالی همبستگی ملی» با حضور نمایندگان اقوام، ادیان، زنان و نخبگان؛

○ بازنگری در سیاست‌های زبانی و آموزشی: رسمیت بخشیدن به تدریس زبان‌ها و گویش‌های محلی به‌عنوان واحد اختیاری در مدارس مناطق قومی، بازنویسی کتاب‌های درسی با روایت‌های چندصدایی و توجه به تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی؛

○ شفاف‌سازی و عدالت توزیعی: ایجاد سامانه شفاف تخصیص بودجه استانی و اطلاع‌رسانی

عمومی، طراحی نظام شایسته‌سالاری در انتصابات مدیریتی با سهم‌های متناسب برای اقلیت‌ها و زنان.

• راهکارهای میانی (سطح نهادی و اجرایی)

○ تقویت نهادهای مدنی و مشارکت عمومی: حمایت از تشکیل سازمان‌های غیردولتی (NGO) فعال در حوزه گفت‌وگوی فرهنگی، اقوام و ادیان، ایجاد «پلتفرم دیجیتال مشارکت ملی» برای دریافت پیشنهادها و نظرات شهروندان؛

○ بهبود حکمرانی فضای مجازی: تدوین «سند ملی توسعه فضای مجازی» با تأکید بر تولید محتوای هویت‌ساز، به‌جای سیاست‌های انفعالی‌ای مانند فیلترینگ، آموزش سواد دیجیتال و رسانه‌ای به نسل جوان؛

○ ایجاد نظام پایش و ارزیابی مستمر: طراحی «داشبورد شاخص‌های همبستگی ملی» (شامل شاخص‌های اعتماد، مشارکت، احساس تبعیض، و...)، انتشار سالانه گزارش عملکرد دستگاه‌ها در اجرای سیاست‌های هویت ملی؛

○ تقویت پیوند نخبگان و حکمرانی: ایجاد «باشگاه نخبگان قومی و دینی» برای دادن مشاوره به نهادهای سیاست‌گذار، طراحی بسته‌های تشویقی برای جلوگیری از فرار نخبگان (امکان پژوهش، بودجه، مشارکت در تصمیم‌گیری)؛

• راهکارهای خرد (سطح فرهنگی و ارتباطی)

○ تبیین هویت چندلایه ایرانی-اسلامی: تولید محتوای رسانه‌ای (فیلم، مستند، پادکست) که تنوع فرهنگی ایران را به‌عنوان «فرصت» نمایش دهد، برگزاری جشنواره‌های منطقه‌ای با محوریت آیین‌های محلی در کنار مناسبت‌های ملی؛

○ گفت‌وگوی میان‌نسلی و میان‌قومی: ایجاد «اردوهای فرهنگی-تفریحی» برای جوانان از اقوام مختلف، دعوت از چهره‌های محبوب قومی در رسانه ملی برای گفت‌وگوی غیررسمی؛

○ توانمندسازی زنان و جوانان: ایجاد «صندوق اعتبارات کوچک» برای برنامه‌های کارآفرینی زنان در مناطق محروم، استفاده از ظرفیت زنان در مقام‌های مدیریتی در سطوح محلی به‌عنوان دهیار، شهردار، و فرماندار، برگزاری دوره‌های آموزش مهارت‌های رهبری و مدیریت برای جوانان اقلیت؛

○ بازتعریف نمادهای ملی با رویکرد فراگیر: طراحی نمادها و مراسمی که ترکیبی از عناصر فرهنگ‌های مختلف ایران باشد، بازنمایی هویت ملی در المان‌های شهری، معرفی قهرمانان و الگوهای محلی و ملی در کنار هم در کتاب‌های درسی.*

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۹۲). قومیت و قوم‌گرایی در ایران. تهران: نشر نی.
- اسماعیلی، محسن؛ طحان‌نظیف، هادی (۱۳۸۷). تحلیل ماهیت نهاد سیاست‌های کلی نظام در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهشنامه حقوق اسلامی، ۹(۲)، ۹۳-۱۲۷.
- بایبوردی، اسماعیل؛ کریمیان، علیرضا (۱۳۹۳). جهانی‌شدن فرهنگ و تأثیر آن بر هویت ملی ایران. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۷(۲۸)، ۷۷-۱۰۲.
- توسلی رکن‌آبادی، مجید؛ احدیان، محمدسعید (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی سیاست‌های کلان نظام جمهوری اسلامی. سیاست‌گذاری عمومی، ۱۱(۱)، ۲۱۶-۲۰۲.
- حاجیانی، ابراهیم؛ ایروانی، زهرا (۱۳۹۷). آینده‌پژوهی هویت ملی ایران در افق زمانی ۱۴۰۷. فصلنامه مطالعات ملی، ۱۹(۷۶)، ۳-۲۰.
- حمدی، علی (۱۴۰۴). تحلیل اهداف سیاست‌های کلی نظام و توصیه‌های سیاستی با بهره‌گیری از دیدگاه حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی). پژوهشنامه فقه و علوم اسلامی، ۴(۱۲)، ۵۰-۲۷.
- طهماسبی، رضا (۱۳۹۶). درآمدی بر نظریه‌های مدیریت دولتی. تهران: سمت.
- کعبی، عباس؛ فتاحی زفرقندی، علی (۱۳۹۵). سیاست‌های کلی نظام؛ راهکار ارتقای نظام قانون‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه دانش حقوق عمومی، ۵(۱۵)، ۹۹-۱۲۲.
- عباس‌زاده مرزبانی، مجید (۱۴۰۱). هویت ملی و ارکان و مؤلفه‌های آن در ایران. تهران: انتشارات اندیشه احسان.
- غلامی، علی؛ بهادری جهرمی، علی (۱۳۹۲). مفهوم، ماهیت، و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی نظام. فصلنامه دانش حقوق عمومی، ۲(۳)، ۷۲-۵۱.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷). دموکراسی و هویت ایرانی. تهران: انتشارات کویر.
- محمدی، محمد (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری (ترجمه). تهران: انتشارات رخداد نو.
- محمودی لرد، عبدالمحمود (۱۳۹۳). آینده‌پژوهی ثبات سیاسی ایران. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مقصودی، مجتبی؛ حیدری، شقایق (۱۳۹۱). معرفی و نقد کتاب: «بنیادهای هویت ملی ایرانی، چارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور». فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۲(۲)، ۳۳۷-۳۵۲.
- مرتضوی امامی زواره، سیدعلی؛ حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۹). بررسی رابطه بین میزان اعتماد در سرمایه اجتماعی با میزان مدارای اجتماعی و ملی (مورد مطالعه دانشجویان تحصیلات عالی دانشگاه تهران). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۶(۱)، ۱۹۰-۱۶۵.
- هدایت‌نیا گنجی، فرج‌الله (۱۴۰۱). آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری و سیاست‌های کلی خانواده. پژوهشنامه اسلامی زنان و خانواده، ۱۰(۳)، ۹۵-۱۲۱.

- Anderson's, S. (2006). Imagined Communities. *Literary Criticism and Cultural Theory*, 49.
- Castells, M. (2000). Globalisation, Identity and the State. *Social Dynamics*, 26(1), 5-17.
- Calhoun, C. J. (2002). Imagining Solidarity: Cosmopolitanism, Constitutional Patriotism, and the Public Sphere. *Public Culture*, 14(1), 147-171.
- Demir, T., & Nyhan, R. C. (2008). The Politics-Administration Dichotomy: An Empirical Search for Correspondence between Theory and Practice. *Public Administration Review*, 68(1), 81-96.
- Hupe, P. L. (2011). The Thesis of Incongruent Implementation: Revisiting Pressman and Wildavsky. *Public Policy and Administration*, 26(1), 63-80.
- Mahajan, R., Lim, W. M., Sareen, M., Kumar, S., & Panwar, R. (2023). Stakeholder Theory. *Journal of Business Research*, 166, 114104.
- Putnam, R. (2001). Social Capital: Measurement and Consequences. *Canadian Journal of Policy Research*, 2(1), 41-51.
- Smith, A. D. (2017). Interpretations of National Identity. In *Modern Roots* (pp. 21-42). Routledge.



Nikiporets-Takigawa & Avcinova (2018) and the Self-Determination Theory developed by Deci and colleagues (2017). According to Political Well-being Theory, political well-being is a multidimensional construct encompassing components such as political trust, political efficacy, participation, and positive experiences of political life. Furthermore, Self-Determination Theory posits that satisfaction of three basic psychological needs—autonomy, competence, and relatedness—provides the foundation for psychological growth and sustainable well-being. Within the political domain, these needs may manifest as political flexibility and tolerance, political efficacy and participation, and political trust, respectively. In addition, Fredrickson's (2001) Broaden-and-Build Theory of Positive Emotions suggests that positive emotional experiences expand individuals' cognitive and emotional resources and may reduce tendencies toward hostile and aggressive responses. Accordingly, higher levels of political well-being are expected to be associated with lower levels of political aggression.

Empirical Literature

Research indicates that political well-being is conceptualized through three main components—political trust, political self-efficacy, and cognitive flexibility/political tolerance—each playing a key role in reducing political aggression. Political trust is associated with life satisfaction, mental health, and lower hostile behaviors, while lower levels of political trust are associated with increased political aggression and violent tendencies (Clench-Aas & Holte, 2021; Basimov & Kornienko, 2021). Political self-efficacy, defined as an individual's belief in their ability to influence political processes, promotes active political participation and reduces aggressive behaviors (Bernardi, 2020; Julkif, 2022). Cognitive flexibility and political tolerance are also linked to the acceptance of opposing views, reduced extremism and violent behaviors, and the promotion of mental health and political well-being (Zmigrod et al., 2018; Van Bavel et al., 2024). Therefore, empirical evidence emphasizes that political trust, self-efficacy, and flexibility act as inhibitory mechanisms against political aggression. These components contribute to strengthening political well-being and citizens' mental health.

Methodology

This study was a descriptive–cross-sectional psychometric research aimed at developing and validating a Political Well-Being Scale. The scale was designed and validated in this research based on prior theories and studies. 1. The research procedure included: Developing items based on theoretical foundations and content analysis. 2. Assessing content and face validity of items by experts in psychology and political science. 3. Conducting a pilot study to evaluate clarity and comprehensibility of items. 4. Performing exploratory factor analysis (EFA) to identify the scale's factor structure. 5. Conducting confirmatory factor analysis (CFA) to examine model fit. 6. Assessing reliability through Cronbach's alpha, composite reliability, and test–retest. 7. Examining the relationship between political well-being, general health, and political aggression to evaluate criterion-related validity.

The population consisted of Iranian university students who are users of media and social networks. Convenience sampling via the internet was used, with 720 participants. Half of the sample was randomly assigned to EFA and the other half to CFA, ensuring demographic similarity between groups.

Item development followed a deductive approach and the guidelines of Boateng et al. (2018). Initially, 30 items were drafted. After face and content validity assessments, 20 items were retained. Quantitative validity was confirmed using the Content Validity Ratio (CVR) and Content Validity Index (CVI), with values above 0.75 and 0.78, indicating adequacy.

Questionnaires included:

Political Well-Being Scale (PWBS): This scale was developed, constructed, and validated in this research. It includes three subscales: political trust, political self-efficacy and participation, and cognitive flexibility/political tolerance. Responses were measured on a 5-point Likert scale, with higher scores indicating greater political well-being.

General Health Questionnaire (GHQ-28): Consisting of 28 items across four subscales (somatic symptoms, anxiety, social dysfunction, and depression). Its validity and reliability have been confirmed in the Iranian population (Taghavi, 2001).

Political Aggression Scale: An 8-item researcher-made questionnaire with 5-point Likert responses. Content validity, factor structure, and internal consistency were confirmed. Data collection was conducted via Google Forms and social media platforms. Participation was voluntary, and confidentiality was maintained. The collected data were analyzed using SPSS-24 and AMOS-24.

Results and Discussion

A total of 720 students participated in the study, including 336 females (46.41 %) and 384 males (53.59 %), with a mean age of 23 years ($SD = 8.19$). Regarding marital status, 203 participants were married and 517 were single. The participants' educational levels included 256 associate degree students, 315 bachelor's degree students, 119 master's degree students, and 30 doctoral students. Descriptive statistics indicated that skewness and kurtosis values for all variables were within the acceptable range (± 2 for skewness, ± 7 for kurtosis; Klein, 2023), confirming univariate normality. Correlations among study variables were significant ($p < .01$).

Exploratory Factor Analysis (EFA): Before conducting EFA, the Kaiser–Meyer–Olkin (KMO) measure of sampling adequacy was 0.94, and Bartlett's test of sphericity was significant ($\chi^2 = 4490.923$, $df = 136$, $p < .001$), indicating that the data were suitable for factor analysis. EFA was performed using principal component analysis with Promax rotation, which extracted three factors for the Political Well-Being Scale. Of the 20 initial items, 17 were retained and loaded onto three factors: Political Trust, Political Self-Efficacy and Participation, and Cognitive Flexibility and Political Tolerance. These three factors explained 72.69 % of the total variance. Factor loadings ranged from 0.69 to 0.80, and item-total correlations ranged from 0.58 to 0.68, confirming strong alignment of the items with their respective factors (Table 1).

Confirmatory Factor Analysis (CFA): CFA conducted on an independent sample confirmed the hierarchical three-factor structure of the Political Well-Being Scale. The first-order subscales loaded significantly onto the second-order factor (Political Well-Being), with standardized loadings ranging from 0.81 to 0.86 ($p < .001$). Model fit indices indicated excellent fit: $\chi^2/df = 1.21$, GFI = 0.95, AGFI = 0.94, CFI = 0.99, TLI = 0.99, RMSEA = 0.025.

Reliability and Validity: Composite reliability (CR) and Cronbach's alpha for the subscales and the total scale exceeded 0.70, confirming internal consistency. Test–retest reliability over 15 days ($n = 70$) ranged from 0.72 to 0.74, indicating temporal stability. Convergent validity was supported by Average Variance Extracted (AVE) values greater than 0.50 and the square root of AVE exceeding inter-construct correlations (Fornell & Larcker, 1981).

Criterion-Related Validity: Convergent validity with the General Health Questionnaire (GHQ-12) showed a significant positive correlation ($r = 0.62$, $p < .01$). Divergent validity was assessed via regression analysis with political aggression as the criterion variable. All three subscales, as well as the total Political Well-Being score, significantly and negatively predicted political aggression ($\beta = -0.36$ to -0.71 , $p < .001$). These results support the discriminant validity of the scale.



Table (1). Exploratory Factor Analysis Results of the Political Well-Being Scale

Dimensions	Items	Com	CITC	FL	EV	VE (%)	CVE (%)
Political Trust	I believe that political authorities' decisions can improve people's lives.	.74	.68	.84	14.79	49.31	49.31
	Political approaches in society create feelings of anger or threat.*	.72	.64	.86			
	I disagree with the country's macro-level policies and decisions.*	.72	.66	.85			
	The political approaches of governing authorities often make me feel distressed.*	.69	.64	.83			
	I usually experience conflict with the country's political decisions.*	.67	.65	.79			
	I try to align my behavior with the laws and policies of the country.	.75	.64	.88			
	I feel hopeful and energized about the country's political future.	.70	.64	.83			
Political Efficacy and Participation	I believe my opinions matter in socio-political issues.	.73	.64	.81	1.79	5.99	55.30
	I feel that my participation influences political decision-making.	.75	.69	.89			
	I can freely express my political opinions in society.	.69	.58	.84			
	I believe my opinions are ignored in society.*	.71	.62	.83			
	I feel capable of influencing social change.	.73	.60	.85			
Political Flexibility and Tolerance	In complex political situations, I can view issues from different perspectives.	.80	.66	.89	1.26	4.22	69.72
	When confronted with new evidence, I can reconsider my political views.	.74	.67	.81			
	It is important to understand opposing viewpoints, even when I disagree with them.	.78	.65	.88			
	I believe that no political ideology is entirely right or wrong.	.79	.62	.91			
	I can reach mutual understanding through dialogue with people holding different political views.	.75	.62	.87			

Conclusion

This study developed and validated a Political Well-Being Scale and examined its association with political aggression among Iranian university students. The findings supported a three-dimensional structure consisting of political trust, political self-efficacy and participation, and cognitive flexibility and political tolerance. The scale demonstrated satisfactory validity and reliability. Political well-being was negatively associated with political aggression and positively related to general health. Higher levels of trust, efficacy, participation, and flexibility were linked to lower aggressive tendencies and better psychological well-being. These results suggest that political well-being may

function as a protective factor against political aggression and contribute to constructive civic engagement. Despite its contributions, the study is limited by its cross-sectional design, online convenience sampling, and reliance on self-report measures. Future research should employ longitudinal designs and more diverse samples to strengthen causal interpretations and generalizability.

Keywords: Well-Being, Political Well-Being, Political Aggression, Psychometrics, Politics.

Resources

- Anderson, C. A., & Bushman, B. J. (2002). Human aggression. *Annual Review of Psychology*, 53(1), 27–51.
- Armaly, M. T., & Enders, A. M. (2024). Who supports political violence?. *Perspectives on Politics*, 22(2), 427-444.
- Atadokht, A. and Esmaeili Anamagh, B. (2025). Sociopolitical actions in social media and feeling of social justice; mediating role of social responsibility. *Society Culture Media*, 14(54), 217-250. (In Persian)
- Bagozzi, R. P., Mari, S., Oklevik, O., & Xie, C. (2023). Responses of the public towards the government in times of crisis. *British Journal of Social Psychology*, 62(1), 359-392.
- Ballard, P. J., Hoyt, L. T., & Pachucki, M. C. (2019). Impacts of adolescent and young adult civic engagement on health and socioeconomic status in adulthood. *Child development*, 90(4), 1138-1154.
- Ballard, P. J., Ni, X., & Brocato, N. (2020). Political engagement and wellbeing among college students. *Journal of Applied Developmental Psychology*, 71, 101209.
- Bandura, A. (1997). *Self-efficacy: The exercise of control*. W. H. Freeman.
- Bartusevičius, H., Van Leeuwen, F., & Petersen, M. B. (2023). Political repression motivates anti-government violence. *Royal Society open science*, 10(6), 221227.
- Basimov, M. (2021). *Characteristics of aggressive behaviour for groups of political preferences of young people*. In International Scientific Congress «Knowledge, Man and Civilization». European Publisher. <https://doi.org/10.15405/epsbs.2021.05.252>
- Bautista, T. G., Roman, G., Khan, M., Lee, M., Sahbaz, S., Duthely, L. M. ... & Bredella, M. A. (2023). What is well-being? A scoping review of the conceptual and operational definitions of occupational well-being. *Journal of Clinical and*



Translational Science, 7(1), e227.

Bernardi, L., Mattila, M., Papageorgiou, A., & Rapeli, L. (2023). Down but not yet out: Depression, political efficacy, and voting. *Political Psychology*, 44(2), 217-233.

Bosi, L., Dochartaigh, N. Ó., & Psoiu, D. (Eds.). (2024). *Political Violence in Context: time, space and milieu*. Ecpr Press.

Choi, K. W., Jung, J. H., & Kim, H. H. S. (2023). Political trust, mental health, and the coronavirus pandemic: A cross-national study. *Research on Aging*, 45(2), 133-148.

Clench-Aas, J., & Holte, A. (2021). Political trust influences the relationship between income and life satisfaction in Europe: differential associations with trust at national, community, and individual level. *Frontiers in public health*, 9, 629118.

Clifford, S., & Lothamer, L. (2025). How Strong Policy Attitudes Activate Support for Aggressive Political Action. *Political Behavior*, 47(3), 1275-1293.

Deci, E. L., Olafsen, A. H., & Ryan, R. M. (2017). Self-determination theory in work organizations: The state of a science. *Annual review of organizational psychology and organizational behavior*, 4, 19-43.

Deng, W., Acquah, K., Joormann, J., & Cannon, T. D. (2023). Cognitive flexibility and emotion regulation: Dual layers of resilience against the emergence of paranoia. *Behaviour Research and Therapy*, 167, 104360.

Devine, D. (2024). Does political trust matter? A meta-analysis on the consequences of trust. *Political Behavior*, 46(4), 2241-2262.

Diener, E. (2000). Subjective well-being: The science of happiness and a proposal for a national index. *American psychologist*, 55(1), 34.

Eidhof, B., & de Ruyter, D. (2022). Citizenship, self-efficacy and education: A conceptual review. *Theory and Research in Education*, 20(1), 64-82.

Euzébios Filho, A., & Tabata, S. C. (2023). Political cynicism and political efficacy: reflections on political representation and participation with students from a Brazilian Public University. *SN Social Sciences*, 3(2), 27.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. *Journal of marketing research*, 18(1), 39-50. <https://doi.org/10.2307/3151312>

Fredrickson, B. L. (2001). The role of positive emotions in positive psychology: The broaden-and-build theory of positive emotions. *American psychologist*, 56(3), 218-226.

- Goldberg, D. P., & Hillier, V. F. (1979). A scaled version of the General Health Questionnaire. *Psychological medicine*, 9(1), 139-145.
- Gross, J. J. (2015). Emotion regulation: Current status and future prospects. *Psychological Inquiry*, 26(1), 1-26.
- Hair, J. F., Babin, B. J., Anderson, R. E., & Black, W. C. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th Ed.). England: Pearson Prentice.
- Hillesund, S., & Østby, G. (2023). Horizontal inequalities, political violence, and nonviolent conflict mobilization: A review of the literature. *Journal of Economic Surveys*, 37(5), 1589-1635.
- Hope, E. C., Velez, G., Offidani-Bertrand, C., Keels, M., & Durkee, M. I. (2018). Political activism and mental health among Black and Latinx college students. *Cultural Diversity & Ethnic Minority Psychology*, 24(1), 26-39.
- Julkif, N. B. (2022). Self and political efficacy and the justifiability of political violence and the role of state terror: A cross-national analysis. *Social Science Quarterly*, 103(1), 108-119.
- Kaiser, H. F. (1974). An index of factorial simplicity. *psychometrika*, 39(1), 31-36. <https://doi.org/10.1007/BF02291575>
- Kaiser, H. F. (1974). An index of factorial simplicity. *Psychometrika*, 39(1), 31-36.
- Kalaf-Hughes, N., & Leiter, D. (2025). The Efficacy Gap: Resentment and its Impact on External and Internal Political Efficacy. *Political Research Quarterly*, 78(3), 1007-1028.
- Kline, R. B. (2023). *Principles and practice of structural equation modeling*. Guilford publications. <https://www.guilford.com/books/Principles-and-Practice-of-Structural-Equation-Modeling/Rex-Kline/9781462551910>
- Lerner, R. M., Lerner, J. V., Almerigi, J. B., Theokas, C., Phelps, E., Gestsdottir, S., ... & von Eye, A. (2005). Positive youth development, participation in community youth development programs, and community contributions of fifth-grade adolescents: Findings from the first wave of the 4-H study of positive youth development. *The journal of early adolescence*, 25(1), 17-71.
- Lindholm, A. (2020). Does subjective well-being affect political participation?. *Swiss Journal of Sociology*, 46(3), 467-488.
- Martin, M. M., & Rubin, R. B. (1995). A new measure of cognitive flexibility. *Psychological reports*, 76(2), 623-626.
- Menon, A., Kavanagh, N. M., Falkenbach, M., Wismar, M., & Greer, S. L. (2025). The role of health and health systems in shaping political engagement and



rebuilding trust in democratic institutions. *The Lancet Regional Health–Europe*, 53.

Mohammadifar, N. (2019). The impact of political well-being on students' political attitudes Case Study: Ardakan University Students. *Research Letter of Political Science*, 14(2), 197-238. (In Persian)

Nelson, G., & Prilleltensky, I. (2005). Community psychology: In pursuit of liberation and well-being. *Canadian Psychology*, 46(3), 173-175.

Nikiporets-Takigawa, G., & Avcinova, G. (2018). Political Well-Being: Concept And Research Framework. In I. B. Ardashkin, B. Vladimir Iosifovich, & N. V. Martyushev (Eds.), *Research Paradigms Transformation in Social Sciences*, vol 50. European Proceedings of Social and Behavioural Sciences (pp. 884-890). Future Academy. <https://doi.org/10.15405/epsbs.2018.12.108>

Nishi, K. (2021). Low Government Performance and Uncivil Political Posts on Social Media: Evidence from the COVID-19 Crisis in the US. *arXiv preprint arXiv:2107.10041*.

Nyqvist, F., Serrat, R., Nygård, M., & Näsman, M. (2024). Does social capital enhance political participation in older adults? Multi-level evidence from the European Quality of Life Survey. *European Journal of Ageing*, 21(1), 2-21.

Özdoğan, A. Ç., Haspolat, N. K., Çelik, O., & Yalçın, R. Ü. (2021). Ergenlerde reaktif-proaktif saldırganlık ve bilişsel esneklik: Öfkenin aracı rolü. *Anadolu Journal of Educational Sciences International*, 11(2), 826-851.

Persson, T., & Widmalm, S. (2025). Political intolerance in comprehensive welfare states: Evidence from Sweden. *Political Psychology*, 46(4), 749-765.

Putnam, R. D. (2000). *Bowling alone: The collapse and revival of American community*. Simon & Schuster.

Rothbaum, B., Etengoff, C., & Luong, E. (2025). Trans Rights and Safety, Political Self-efficacy, and Well-Being. *Sexuality Research and Social Policy*, 22(1), 4-18.

Russo, S., & Stattin, H. (2017). Self-determination theory and the role of political interest in adolescents' sociopolitical development. *Journal of Applied Developmental Psychology*, 50, 71-78.

Seehagen, S., Bartnick, C., Kärtner, J., Krasko, J., Luhmann, M., Schaal, N., ... & Zmyj, N. (2025). Belong, Broaden, and Build: The Role of Positive Emotions in Early Human Development. *Child Development Perspectives*, 19(4), 237-243.

Shore, J., Rapp, C., & Stockemer, D. (2019). Health and political efficacy in context: What is the role of the welfare state?. *International Journal of*

Comparative Sociology, 60(6), 435-457.

Spencer, M. B., Dupree, D., & Hartmann, T. (1997). A phenomenological variant of ecological systems theory (PVEST): A self-organization perspective in context. *Development and psychopathology*, 9(4), 817-833.

Sulemana, I., & Agyapong, E. (2019). Subjective well-being and political participation: Empirical evidence from Ghana. *Review of Development Economics*, 23(3), 1368-1386.

Sullivan, J. L., Piereson, J., & Marcus, G. E. (1993). *Political tolerance and American democracy*. University of Chicago Press.

Taghavi, S. (2002). Validity and reliability of the general health questionnaire (ghq-28) in college students of shiraz university. *J psychol*, 5(4), 381-98. (In Persian)

Tong, K., Fu, X., Hoo, N. P., Mun, L. K., Vassiliu, C., Langley, C., ... & Leong, V. (2024). The development of cognitive flexibility and its implications for mental health disorders. *Psychological Medicine*, 54(12), 3203-3209.

Trüdinger, E. M., & Ziller, C. (2023). Setting limits to tolerance: An experimental investigation of individual reactions to extremism and violence. *Frontiers in Political Science*, 5, 1000511.

Valgarðsson, V., Jennings, W., Stoker, G., McKay, L., Devine, D., & Clarke, N. (2025). The good politician: Competence, integrity and authenticity in seven democracies. *Political Studies*, 73(2), 631-656.

Verkuyten, M., Yogeeswaran, K., & Adelman, L. (2024). Political tolerance and the golden rule: Reciprocity increases acceptance of normative protest actions of disliked groups. *Journal of Community & Applied Social Psychology*, 34(1), 1-14.

Villagran, M. (2025). The influence of Political trust on the acceptance of Violence. *arXiv preprint arXiv:2510.04352*.

Wintemute, G. J., Robinson, S. L., Crawford, A., Tancredi, D., Schleimer, J. P., Tomsich, E. A., ... & Pear, V. A. (2023). Views of democracy and society and support for political violence in the USA: findings from a nationally representative survey. *Injury epidemiology*, 10(45), 1-17.

Yonk, R. M., & Smith, J. T. (2018). *Politics and quality of life: the role of well-being in political outcomes*. Springer.

Zmigrod, L. (2020). The role of cognitive rigidity in political ideologies: Theory, evidence, and future directions. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 34, 34-39.



- Zmigrod, L. (2020). The role of cognitive rigidity in political ideologies: Theory, evidence, and future directions. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 34, 34-39.
- Zmigrod, L., Eisenberg, I. W., Bissett, P. G., Robbins, T. W., & Poldrack, R. A. (2021). The cognitive and perceptual correlates of ideological attitudes: a data-driven approach. *Philosophical Transactions of the Royal Society B*, 376(1822), 20200424.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2018). Cognitive underpinnings of nationalistic ideology in the context of Brexit. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 115(19), E4532-E4540.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2019). Cognitive inflexibility predicts extremist attitudes. *Frontiers in psychology*, 10, 989.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2020). The partisan mind: Is extreme political partisanship related to cognitive inflexibility? *Journal of Experimental Psychology: General*, 149(3), 407-418.

ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی و تحلیل رابطه آن با پرخاشگری سیاسی در جمعیت دانشجویی ایران

* جعفر حیدری^۱ بهمن اسماعیلی انامق^۲

۱. مربی، گروه حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری روان‌شناسی، گروه روان‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=35105947290/3%>

<https://dor.isc.ac/ dor 20.1001.1.1735790.1404.20.4.4.1>

چکیده

بهزیستی سیاسی مستلزم وجود مؤلفه‌هایی مانند اعتماد و سازگاری، کارآمدی، مشارکت، انعطاف‌پذیری فرد در مسائل سیاسی است که نقش مهمی در شکل‌دهی رفتارهای سیاسی، ازجمله گرایش به پرخاشگری سیاسی دارد. هدف پژوهش حاضر، ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی و بررسی ارتباط آن با پرخاشگری سیاسی است. این پژوهش از نوع کاربردی-توسعه‌ای است که به روش توصیفی-روان‌سنجی انجام شده است. جامعه آماری دربرگیرنده دانشجویان فعال در شبکه‌ها و رسانه‌های اجتماعی در طول سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ در ایران بود که با روش در دسترس و از طریق فراخوان اینترنتی، ۷۲۰ نفر از آنان انتخاب شدند. فرایند پژوهش دربردارنده تولید گویه‌ها، بررسی روایی محتوایی و صوری، تحلیل عاملی اکتشافی و تأییدی، روایی ملاکی (همگرا و واگرا)، و بررسی پایایی بود. تحلیل داده‌ها با نرم‌افزار آماری SPSS-24 و AMOS-24 انجام شد. تحلیل عاملی اکتشافی ۱۷ گویه نهایی را در سه عامل «اعتماد سیاسی»، «کارآمدی و مشارکت سیاسی» و «انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی» با ۶۹/۷۲ درصد واریانس تأیید کرد. تحلیل عاملی تأییدی نیز شاخص‌های برازش مناسبی را نشان داد ($\chi^2/df=1/21$ ، $RMSEA<0/08$). پایایی ترکیبی، درونی، و بازآزمون کل مقیاس به ترتیب ۰/۹۳، ۰/۹۳، و ۰/۷۴ برآورد شد. همچنین، همبستگی معنادار مقیاس بهزیستی سیاسی با سلامت عمومی و پرخاشگری سیاسی به ترتیب، روایی همگرا و واگرای ابزار را تأیید کرد. برپایه نتایج به دست آمده، مقیاس بهزیستی سیاسی از روایی و پایایی مطلوبی برخوردار است و می‌تواند سنجش قابل اعتمادی از بهزیستی سیاسی فراهم کند. نتایج نشان می‌دهد، بهزیستی سیاسی، نقش مهمی در رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی دارد و می‌تواند در پژوهش‌های آتی مورد توجه قرار گیرد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

بهزیستی، بهزیستی سیاسی، پرخاشگری سیاسی، روان‌سنجی، سیاست

* نویسنده مسئول:

جعفر حیدری

پست الکترونیک: jfr_heydari20@pnu.ac.ir

مقدمه

در جهان معاصر، فرایندهای سیاسی، نه تنها بر ساختارهای نهادی و اقتصادی، بلکه به گونه‌ای چشمگیر بر سلامت روانی و بهزیستی فردی و اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارند. در سال‌های اخیر، پژوهشگران علوم رفتاری و اجتماعی، بیش از گذشته، ابعاد اجتماعی و سیاسی بهزیستی را بررسی کرده‌اند؛ زیرا، مشارکت مدنی و سیاسی، نه تنها از منظر شهروندی، بلکه به عنوان بخشی از سلامت روان و کیفیت زندگی — به‌ویژه جوانان — اهمیت یافته است (محمدی‌فر، ۱۳۹۸، ۲۰۱). مشارکت سیاسی از قبیل رأی دادن و عضویت در گروه‌های سیاسی و رفتارهای ابرازی‌تری مانند فعال‌گرایی یا کنشگری اجتماعی با شاخص‌های بهزیستی در ارتباط است؛ هرچند این رابطه، پیچیده و چندبعدی است (سلیمان و آگیاپونگ^۱، ۲۰۱۹، ۱۳۷۱). نلسون و پرلتنسکی^۲ (۲۰۰۵، ۱۷۵-۱۷۳) بر این نظرند که روانشناسی جامعه باید فراتر از درمان فردی حرکت کرده و شرایط اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی‌ای را در نظر بگیرد که بر سلامت روان و کیفیت زندگی افراد تأثیر می‌گذارد. برپایه دیدگاه آنان، محیط‌های اجتماعی و ساختارهای نهادی، نقش بنیادینی در شکل‌گیری بهزیستی و احساس توانمندی دارند. در این راستا، مفهوم نوظهور «بهزیستی سیاسی»^۳ به عنوان سازه‌ای میان‌رشته‌ای در مرز روان‌شناسی، علوم سیاسی، و جامعه‌شناسی مطرح شده است (نیکپورتس-تاکیکاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸). امروزه با توجه به تغییرات سریع اجتماعی و سیاسی در جوامع معاصر و افزایش تنش‌های سیاسی، درک سطح بهزیستی سیاسی شهروندان — به‌ویژه جوانان و دانشجویان — اهمیت فزاینده‌ای یافته است. شناخت این بعد از بهزیستی می‌تواند به سیاست‌گذاران و روان‌شناسان اجتماعی در طراحی مداخلات مؤثر برای تقویت مشارکت سیاسی سالم و کاهش نارضایتی اجتماعی کمک کند. در این راستا، توسعه ابزار بومی و معتبر برای سنجش بهزیستی سیاسی در بستر فرهنگی ایران، ضرورتی نظری و کاربردی دارد.

افزون‌براین، سازه پرخاشگری سیاسی نیز در دهه اخیر، بسیار مورد توجه بوده است. پرخاشگری سیاسی، دربردارنده مجموعه ناهمگنی از اقدامات در راستای ایجاد آسیب‌های جسمی، روانی، و نمادین به افراد یا اموال با هدف تأثیرگذاری بر مخاطبان گوناگون به منظور

1. Sulemana & Agyapong

2. Nelson & Prilleltensky

3. Political Well-being

ایجاد یا مقاومت در برابر تغییرات سیاسی، اجتماعی، یا فرهنگی است (بوسی^۱ و همکاران، ۲۰۲۴، ۱). نابرابری‌های گروهی و ساختاری می‌توانند زمینه بروز تعارض و خشونت سیاسی را فراهم کنند (هیلسوند و اوستبی^۲، ۲۰۲۳، ۱۶۰۸). نتایج پژوهش‌های انجام‌شده نشان داده‌اند که ناکارآمدی حکومت‌ها در واکنش به بحران‌ها، بی‌اعتمادی و خشم سیاسی را در میان شهروندان افزایش می‌دهد (باگوزی^۳ و همکاران، ۲۰۲۳، ۳۵۹). همچنین، ادراک سرکوب سیاسی، تجربه شخصی آن، و احساس ناتوانی و نادیده گرفته شدن در فرایند تصمیم‌گیری می‌تواند به رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی یا حتی کنش‌های اعتراضی منجر شود (بارتوسویچیوس^۴ و همکاران، ۲۰۲۳، ۱).

در بستر فرهنگی ایران نیز، محدودیت‌ها و چالش‌های موجود در حوزه مشارکت سیاسی ممکن است برخی افراد را به‌سوی راهبردهای هیجانی‌تر و پرخاشگرانه‌تری در ابراز نارضایتی سوق دهد. در چنین وضعیتی، توسعه و اعتباریابی مقیاس بومی بهزیستی سیاسی، زمینه بررسی رابطه این متغیر با پرخاشگری سیاسی و طراحی مداخلات روان‌شناختی و آموزشی متناسب با جمعیت دانشجویی ایران را فراهم می‌کند.

این پژوهش می‌تواند ضمن پر کردن خلأ علمی موجود در حوزه روان‌شناسی سیاسی در جامعه ایران، به بهبود سلامت روان جامعه و ارتقای مشارکت سیاسی مسئولانه کمک کند. در چنین شرایطی، فرض می‌شود که سطح بالاتر بهزیستی سیاسی می‌تواند به کاهش گرایش به پرخاشگری سیاسی بینجامد؛ از این رو، ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی و بررسی رابطه آن با پرخاشگری سیاسی در جمعیت دانشجویی ایران، اهمیت دارد؛ بنابراین، پژوهش حاضر با دو هدف اصلی انجام شده است: ۱) ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی در جامعه دانشجویی ایران؛ ۲) تحلیل رابطه بین بهزیستی سیاسی و پرخاشگری سیاسی.

در این راستا، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها بوده‌ایم که: «ساختار عاملی مقیاس بهزیستی سیاسی در جامعه دانشجویی ایران چگونه است؟»؛ ۲) «آیا مقیاس بهزیستی سیاسی در جامعه دانشجویی ایران از روایی و پایایی مطلوبی برخوردار است؟» ۳) رابطه بین بهزیستی

1. Bosi
2. Hillesund & Ostby
3. Bagozzi
4. Bartusevičius

سیاسی و پرخاشگری سیاسی در جامعه دانشجویی ایران چگونه است؟» و در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که: «بین بهزیستی سیاسی و پرخاشگری سیاسی، رابطه منفی وجود دارد».

۱. چارچوب نظری پژوهش

در حوزه روان‌شناسی، بهزیستی از نظر دینر^۱ (۱۹۹۵) به وضعیت مطلوب روانی و اجتماعی افراد اشاره دارد و ترکیبی از احساس رضایت از زندگی، هیجانات مثبت، و کارکرد مؤثر فرد در حوزه‌های گوناگون زندگی است (باتیستا^۲ و همکاران، ۲۰۲۳، ۴). در سال‌های اخیر، رویکردهای روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی تلاش کرده‌اند مفهوم بهزیستی را از سطح فردی فراتر ببرند و به ابعاد اجتماعی و جمعی آن توجه داشته‌اند. محمدی‌فر (۱۳۹۸، ۲۰۲) بهزیستی سیاسی را برپایه تعریف دینر (۱۹۹۵) از بهزیستی، مفهوم‌سازی کرده است. براساس نظر او، بهزیستی سیاسی دربردارنده نگرش و ارزیابی مثبت اعضای جامعه درباره نظام سیاسی، نهادهای سیاسی، و عملکرد آن‌ها است که به شکل یک احساس خوشایند بازتاب می‌یابد.

نیکپورتس-تاکيگاوا و آوسینوا^۳ (۲۰۱۸) از نخستین پژوهشگرانی بودند که مفهوم بهزیستی سیاسی را به عنوان یک چارچوب مستقل نظری صورت‌بندی کردند. براساس نظر آنان (۲۰۱۸)، بهزیستی سیاسی، سازه‌ای چندبعدی است که از تعامل مجموعه‌ای از مؤلفه‌های روان‌شناختی و اجتماعی شکل می‌گیرد. این مؤلفه‌ها، دربردارنده اعتماد سیاسی به نهادها و کنشگران سیاسی، مشروعیت ادراک‌شده و باور به مقبولیت و کارآمدی ساختار سیاسی، احساس اثربخشی سیاسی به معنای ادراک توانایی فرد برای تأثیرگذاری بر امور عمومی، مشارکت و گفت‌وگوهای اجتماعی-سیاسی، و نیز آمادگی برای کنش جمعی و مشارکت مدنی است. از این منظر، بهزیستی سیاسی، نه تنها بازتاب‌دهنده رضایت فرد از نظام سیاسی است، بلکه تجربه تعامل مثبت، اثرگذاری، و تعلق به جامعه سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. مؤلفه‌های بهزیستی سیاسی از نظر نیکپورتس-تاکيگاوا و آوسینوا (۲۰۱۸) در چارچوب

1. Diener

2. Bautista

3. Nikiporets-Takigawa & Avcinova

نظریه خودتعیین‌گری^۱ دسی^۲ و همکاران (۲۰۱۷) نمود پیدا می‌کند. این نظریه در دهه ۱۹۸۰ ابتدا توسط دسی و رایان در حوزه انگیزش انسانی مطرح شد و سپس، به زمینه‌های اجتماعی و مدنی گسترش یافت (دسی و همکاران، ۲۰۱۷). برپایه نظریه خودتعیین‌گری، انسان‌ها دارای سه نیاز بنیادین روان‌شناختی هستند: خودمختاری، شایستگی، و ارتباط. برآورده شدن این نیازها، شرط لازم برای رشد روانی، انگیزش درونی، و بهزیستی پایدار است (دسی و همکاران، ۲۰۱۷، ۲۲). روسو و استاتین^۳ (۲۰۱۷، ۷۳-۷۲) با تکیه بر نظریه خودتعیین‌گری بیان کرده‌اند که در حوزه سیاسی، ارضای نیازهای خودمختاری، ارتباط، و شایستگی از طریق تجربه لذت در پیگیری مسائل سیاسی، مشارکت در گفت‌وگوهای سیاسی، و احساس توانایی در درک و اثرگذاری بر فرایندهای اجتماعی-سیاسی قابل‌دستیابی است. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که علاقه سیاسی با شاخص‌های مرتبط با این نیازهای روان‌شناختی رابطه مثبتی دارد و می‌تواند رشد اجتماعی-سیاسی نوجوانان را تسهیل کند.

اعتماد سیاسی، یکی از مؤلفه‌های کلیدی بهزیستی سیاسی از دیدگاه نیکپورتس-تاکاکیاوا و آوسینوا (۲۰۱۸، ۸۸۸-۸۸۶) است. برپایه نظریه خودتعیین‌گری، برآورده شدن نیاز به ارتباط، به‌عنوان یکی از پیش‌شرط‌های دستیابی به بهزیستی پایدار، می‌تواند در بستر سیاسی در قالب احساس تعلق، پیوند، و اعتماد به نهادها و ساختارهای سیاسی، نمود پیدا کند (دسی و همکاران، ۲۰۱۷، ۲۲-۲۰؛ روسو و استاتین، ۲۰۱۷، ۷۳-۷۲). از منظر سرمایه اجتماعی^۴ نیز اعتماد به ساختارهای اجتماعی و سیاسی، یکی از منابع مهم انسجام اجتماعی و ارتقای بهزیستی جمعی به‌شمار می‌آید (نیکویست^۵ و همکاران، ۲۰۲۴، ۵-۳). اعتماد سیاسی که به باور شهروندان در مورد قابلیت اعتماد، مشروعیت، و نحوه عملکرد نهادهای سیاسی اشاره دارد، نقش مهمی در شکل‌گیری نگرش‌ها و تعاملات سیاسی ایفا می‌کند (کلنچ آس و هولت^۶، ۲۰۲۱، ۳-۲). همچنین، از دیدگاه روان‌شناختی، ارزیابی شهروندان از شایستگی، درستکاری، و اصالت کنشگران سیاسی می‌تواند در شکل‌گیری اعتماد سیاسی نقش مؤثری

1. Self-Determination Theory
2. Deci
3. Russo & Stattin
4. Social Capital Theory
5. Nyqvist
6. Clench-Aas & Holte

داشته باشد (والگاردسون^۱ و همکاران، ۲۰۲۵، ۶۳۴).

احساس اثربخشی و کارآمدی در حوزه سیاسی، یکی دیگر از مؤلفه‌های بهزیستی سیاسی از دیدگاه نیکپورتس-تاکيگاوا و آوسینوا (۲۰۱۸، ۸۸۸-۸۸۶) است. کارآمدی سیاسی به معنای «باور فرد به توانایی در تأثیرگذاری بر نتایج سیاسی» است (کالاف-هیوز و لیتز^۲، ۲۰۲۵، ۱۰۷). بر پایه نظریه خودتعیین‌گری، برآورده شدن نیاز به شایستگی، به عنوان یکی از پیش شرط‌های دستیابی به بهزیستی پایدار، می‌تواند در بستر سیاسی در قالب احساس توانایی در درک، مشارکت، و اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی و تجربه کارآمدی سیاسی نمود پیدا کند (دسی و همکاران، ۲۰۱۷، ۲۲-۲۰؛ روسو و استاتین، ۲۰۱۷، ۷۳-۷۲). از دیدگاه نظریه یادگیری اجتماعی بندورا (۲۰۰۰)، باور فرد به توانایی خود در حوزه سیاسی می‌تواند انگیزه او برای مشارکت فعال و تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی را افزایش دهد و به این ترتیب به تجربه مثبت شهروندی و بهزیستی سیاسی کمک کند (به نقل از: ایدوف و روتز^۳، ۲۰۲۲، ۶۶)؛ بنابراین، کارآمدی سیاسی، به عنوان یک عنصر کلیدی، تجربه بهزیستی سیاسی را ایجاد می‌کند و انگیزه شهروندان را برای تعامل مؤثر با نهادها و فرایندهای سیاسی افزایش می‌دهد.

انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی^۴ نیز از مؤلفه‌های مرتبط با بهزیستی سیاسی به شمار می‌آیند. چنان‌که از دیدگاه نیکپورتس-تاکيگاوا و آوسینوا (۲۰۱۸، ۸۸۸-۸۸۶)، بهزیستی سیاسی فراتر از رضایت صرف از نظام سیاسی است و تجربه مثبت و سازگارانۀ افراد از زیست سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. این مؤلفه با پیامدهای برآورده شدن نیاز به خودمختاری در نظریه خودتعیین‌گری دسی و همکاران (۲۰۱۷) همخوان است؛ زیرا، برآورده شدن نیاز به خودمختاری، احساس انتخاب، عاملیت، و پذیرش دیدگاه‌های متنوع را تقویت کرده و می‌تواند زمینه‌ساز تحمل و انعطاف‌پذیری بیشتر در تعاملات سیاسی شود. مؤلفه انعطاف‌پذیری شناختی از روان‌شناسی شناختی سرچشمه می‌گیرد و به‌ویژه در آثار مارتین و رابین^۵ (۱۹۹۵، ۶۲۳) مطرح شده است. بر پایه دیدگاه آنان، انعطاف‌پذیری شناختی به توانایی فرد برای درک دیدگاه‌های

1. Valgarðsson
2. Kalaf-Hughes & Leiter
3. Eidhof & de Ruyter
4. Political Flexibility & Tolerance
5. Martin & Rubin

مختلف و بازنگری در باورهای خود اشاره دارد. در حوزه سیاسی، انعطاف‌پذیری شناختی به توانایی افراد برای بازنگری در باورها، پذیرش دیدگاه‌های متفاوت، و سازگاری با شرایط پیچیده و متغیر سیاسی اشاره دارد (زمیگرو^۱، ۲۰۲۰، ۳۷). مؤلفه تحمل سیاسی نیز نخستین بار توسط سالیوان^۲ و همکاران (۱۹۹۳، ۲) مطرح شد. برپایه دیدگاه آنان، تحمل سیاسی به آمادگی افراد برای پذیرش و دادن حقوق مدنی به گروه‌ها و افرادی اشاره دارد که دارای دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی مخالف یا نامطلوب هستند. در جوامعی که سطح تحمل سیاسی بالاتر است، پذیرش بیشتری برای به رسمیت شناختن حقوق سیاسی دیگران و حتی افرادی که دیدگاه‌ها و عقاید آنان را نمی‌پذیرند، وجود دارد و چنین فضایی می‌تواند زمینه مشارکت سیاسی گسترده‌تر و احساس امنیت بیشتر در عرصه عمومی را فراهم کند؛ این شرایط، نقش مهمی در تقویت کیفیت زندگی سیاسی و تجربه مثبت شهروندی دارد (پرسون و ویدمالم^۳، ۲۰۲۵، ۷۵۰).

بهزیستی سیاسی، به عنوان یکی از ابعاد مهم تجربه ذهنی شهروندان از زندگی سیاسی، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری نگرش‌ها، هیجان‌ها، و رفتارهای سیاسی افراد ایفا کند. بهزیستی سیاسی، فراتر از رضایت صرف از نظام سیاسی بوده و تجربه مثبت و سازگارانۀ افراد از زندگی سیاسی را نیز دربر می‌گیرد (نیکپورتس - تاکیگاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸، ۸۸۷-۸۸۴). نتایج پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که متغیرهایی مانند اعتماد سیاسی، احساس کارآمدی، و ادراک پاسخ‌گو بودن نظام سیاسی، در شکل‌گیری واکنش‌های سیاسی شهروندان نقش مهمی دارند؛ به گونه‌ای که کاهش اعتماد سیاسی و احساس بی‌اثری می‌تواند با افزایش پذیرش راهبردهای رادیکال‌تر و گرایش به رفتارهای خشونت‌آمیز همراه باشد، درحالی‌که تجربه مثبت‌تر از نظام سیاسی با استفاده بیشتر از شیوه‌های مدنی و غیرخشونت‌آمیز برای بیان نارضایتی همراه است (ویلاگران^۴، ۲۰۲۵، ۱۳-۱۲). افزون‌براین، از دیدگاه نظریۀ خودتعیین‌گری، برآورده شدن نیازهای بنیادین روان‌شناختی، شامل خودمختاری، شایستگی، و احساس ارتباط، زمینه رشد سالم روان‌شناختی، سازگاری اجتماعی، و بهزیستی پایدار را فراهم می‌کند. در حوزه سیاسی نیز برآورده شدن این نیازها می‌تواند مشارکت فعال‌تر و احساس

1. Zmigrod
2. Sullivan
3. Persson & Widmalm
4. Villagran

عاملیت و تجربه مثبت تر از فرایندهای اجتماعی-سیاسی را تقویت کند (روسو و استاتین، ۲۰۱۷، ۷۵-۷۲). براین اساس، ناکامی در برآورده شدن این نیازها ممکن است با هیجانهای منفی، احساس بی قدرتی، و واکنشهای ناسازگارانه تری همراه شود که می توانند زمینه ساز رفتارهای خصمانه و پرخاشگرانه باشند. همچنین، برپایه نظریه «گسترش و ساخت هیجانهای مثبت»^۱ فردریکسون^۲ (۲۰۰۱، ۲۲۱-۲۱۹)، هیجانهای مثبت، موجب گسترش دامنه توجه، شناخت، و الگوهای فکری-رفتاری افراد می شوند و منابع روان شناختی و اجتماعی آنان را تقویت می کنند. در مقابل، هیجانهای منفی، معمولاً دامنه توجه و پردازش شناختی را محدود کرده و افراد را به سوی واکنشهای دفاعی و ناسازگارانه سوق می دهند. در همین راستا، سیهاگن^۳ و همکاران (۲۰۲۵، ۲۴۰-۲۳۷) بر نقش هیجانهای مثبت در تقویت سازگاری و رشد منابع روان شناختی تأکید کرده اند. براین اساس، می توان انتظار داشت که تجربه هیجانهای مثبت سیاسی ای مانند امید، اعتماد، و احساس کارآمدی، با کاهش واکنشهای خصمانه و پرخاشگرانه سیاسی همراه باشد.

چارچوب نظری پژوهش بر دو نظریه اصلی، یعنی نظریه بهزیستی سیاسی (نیکپیورتس-تاکیگاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸، ۸۸۴-۸۸۷) و نظریه خودتعیین گری (دسی و همکاران، ۲۰۱۷، ۲۰-۲۲) استوار است و نظریه های سرمایه اجتماعی، هویت اجتماعی و سیاسی، یادگیری اجتماعی، کارآمدی و مشروعیت دولت، اعتماد سازمانی، تنظیم هیجان، و گسترش و ساخت هیجانهای مثبت به عنوان نظریه های مکمل، ابعاد فرعی بهزیستی سیاسی را تبیین کرده و رابطه آن با پرخاشگری سیاسی را توضیح می دهند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش های فراوانی مفهوم بهزیستی سیاسی و ابعاد آن را به شکل های گوناگون بررسی، و رابطه آن را با پرخاشگری سیاسی تحلیل کرده اند.

برپایه چارچوب نظری پژوهش حاضر، یکی از مؤلفه های کلیدی بهزیستی سیاسی، اعتماد سیاسی است (نیکپیورتس-تاکیگاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸، ۸۸۷-۸۸۴). نتایج پژوهش

1. Broaden-and-Build Theory of Positive Emotions

2. Fredrickson

3. Seehagen

کلنچ-آس و هولت (۲۰۲۱، ۱) با عنوان «تأثیر اعتماد سیاسی بر رابطه بین درآمد و رضایت از زندگی در اروپا» نیز نشان می‌دهد که اعتماد سیاسی با رضایت از زندگی و سلامت روان فردی مرتبط است. همچنین، یافته‌های میان‌فرهنگی این پژوهش نشان می‌دهد که اعتماد سیاسی، نقش تعدیل‌گر رابطه میان درآمد و رضایت از زندگی را ایفا می‌کند؛ در جوامع با اعتماد بالاتر، نابرابری اقتصادی تأثیر کمتری بر رضایت از زندگی دارد.

پژوهش فراتحلیلی دیواین^۱ (۲۰۲۴، ۲۴۲-۲۴۱) با عنوان «آیا اعتماد سیاسی اهمیت دارد؟ فراتحلیلی درباره پیامدهای اعتماد» با بررسی بیش از صد پژوهش تجربی نشان داد که اعتماد سیاسی با طیف گسترده‌ای از نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی مرتبط است؛ به گونه‌ای که سطوح بالاتر اعتماد سیاسی با مشارکت بیشتر، مشروعیت ادراک‌شده، و ارزیابی مثبت‌تر از عملکرد نظام سیاسی همراه است؛ در حالی که کاهش اعتماد سیاسی با نگرش‌ها و واکنش‌های سیاسی منفی‌تر ارتباط دارد.

پژوهش چوی^۲ و همکاران (۲۰۲۳، ۱۴۸-۱۳۳) با عنوان «اعتماد سیاسی، سلامت روان و همه‌گیری ویروس کرونا: یک مطالعه بین‌کشوری» با استفاده از داده‌های بیش از سیزده‌هزار سالمند در ۶۶ کشور نشان داده است که اعتماد سیاسی بالاتر با سطوح پایین‌تر نشانه‌های افسردگی و سلامت روان بهتر در دوران کرونا همراه بوده است. همچنین، این رابطه در کشورهای آسیب‌پذیرتر و در میان افراد دارای سلامت ذهنی کمتر، قوی‌تر بوده است.

افزون‌براین، یافته‌های پژوهش‌های انجام‌شده حاکی از این است که کاهش اعتماد سیاسی با بروز رفتارهای پرخاشگرا^۳ سیاسی مرتبط است. نتایج پژوهش نیشی^۳ (۲۰۲۱، ۱) با عنوان «عملکرد ضعیف دولت و پست‌های سیاسی غیرمدنی در رسانه‌های اجتماعی: شواهدی از بحران کووید-۱۹ در ایالات متحده» نشان می‌دهد که ادراک عملکرد ضعیف دولت در مدیریت بحران کرونا با افزایش انتشار پست‌های سیاسی غیرمدنی و خصمانه در رسانه‌های اجتماعی همراه است و نارضایتی از عملکرد حکومت می‌تواند واکنش‌های سیاسی تنش‌آمیز را تشدید کند.

1. Devine

2. Choi

3. Nishi

آرمالی و اندرز^۱ (۲۰۲۴، ۴۲۷) در پژوهشی با عنوان «چه کسانی از خشونت سیاسی حمایت می‌کنند؟» نشان داده‌اند که احساس قربانی شدن ادراک‌شده، اقتدارگرایی، و احساس بی‌قدرتی، از مهم‌ترین عوامل مرتبط با حمایت از خشونت سیاسی هستند و احساس محرومیت و نادیده گرفته شدن می‌تواند زمینه‌ساز نگرش‌های خشونت‌آمیز سیاسی شود.

نتایج پژوهش وینموت^۲ و همکاران (۲۰۲۳، ۱۰-۸) با عنوان «نگرش‌ها به دموکراسی و جامعه و حمایت از خشونت سیاسی در ایالات متحده: یافته‌های یک پیمایش ملی» نشان می‌دهد که حمایت از خشونت سیاسی با بی‌اعتمادی به نهادهای دموکراتیک، ادراک تهدید نسبت به جامعه، و نگرش‌های افراطی سیاسی ارتباط دارد و افرادی که احساس بیگانگی بیشتری با ساختارهای سیاسی داشته‌اند، گرایش بیشتری به تأیید خشونت سیاسی نشان داده‌اند. این شواهد نشان می‌دهد که اعتماد سیاسی، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی بهزیستی سیاسی (از دیدگاه نیکپورتنس-تاکيگاوا و آوسینوا (۲۰۱۸))، نقش مهمی در سلامت روانی و رفتار سیاسی شهروندان دارد.

برپایه چارچوب نظری پژوهش، یکی دیگر از مؤلفه‌های کلیدی بهزیستی سیاسی، خودکارآمدی سیاسی است (نیکپورتنس-تاکيگاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸، ۸۸۷-۸۸۴). نتایج پژوهش برناردی^۳ و همکاران (۲۰۲۳، ۲۱۷) با عنوان «زمین‌خورده اما هنوز خارج نشده: افسردگی، کارآمدی سیاسی و رأی‌دهی» نشان می‌دهد که افسردگی، توان مشارکت سیاسی را کاهش می‌دهد، اما حفظ احساس کارآمدی سیاسی می‌تواند حتی افراد افسرده را در فرایندهای دموکراتیک، فعال نگه دارد.

مطالعه شور^۴ و همکاران (۲۰۱۹، ۴۳۵) با عنوان «سلامت و کارآمدی سیاسی در بستر: نقش دولت رفاه چیست؟» نشان می‌دهد که وضعیت سلامت افراد با کارآمدی سیاسی رابطه دارد؛ به‌گونه‌ای که افراد ناسالم به‌لحاظ جسمی و روحی، معمولاً احساس توانایی و اثرگذاری سیاسی کمتری را تجربه می‌کنند؛ افرادی با وضعیت جسمی و روانی بهتر، احساس می‌کنند می‌توانند بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی اثرگذار باشند و مشارکت فعالانه‌تری داشته باشند.

1. Armaly & Enders
2. Wintemute
3. Bernardi
4. Shore

نتایج پژوهش هوپ^۱ و همکاران (۲۰۱۸، ۲۸) با عنوان «فعال‌گرایی سیاسی و سلامت روان در میان دانشجویان سیاه‌پوست و لاتین‌تبار» نیز نشان می‌دهد که فعالیت سیاسی در میان دانشجویان سیاه‌پوست و لاتین‌تبار، پیامدهای روان‌شناختی دوگانه‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که مشارکت سیاسی می‌تواند احساس کارآمدی و توانمندی را تقویت کند، اما رویارویی پیوسته با تنش‌ها و نابرابری‌های اجتماعی نیز ممکن است فشار روانی و نشانه‌های افسردگی را افزایش دهد.

راثام^۲ و همکاران (۲۰۲۵، ۴) در مطالعه‌ای با عنوان «حقوق افراد ترنس، امنیت، کارآمدی سیاسی و بهزیستی» نشان داده‌اند که افرادی که احساس کارآمدی سیاسی و احساس اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی داشته‌اند، سلامت روان و احساس بهزیستی بیشتری را گزارش کرده‌اند. درمقابل، احساس ناامنی و تجربه تهدیدهای اجتماعی-سیاسی با کاهش بهزیستی همراه بوده است.

نتایج پژوهش‌های سلیمان‌آ و آگیاپونگ (۲۰۱۹، ۱۳۸۳-۱۳۷۹) و لیندهولم^۳ (۲۰۲۰، ۴۸۴-۴۸۱) نیز نشان می‌دهد که افراد دچار مشکلات سلامت روان، الگوهای متفاوتی از مشارکت اجتماعی و فرهنگی را تجربه می‌کنند. به بیان روشن‌تر، سطوح بالاتر بهزیستی ذهنی با مشارکت سیاسی بیشتر همراه است و همچنین، افراد دارای رضایت بیشتر از زندگی، مشارکت فعالانه‌تری در فعالیتهای سیاسی و مدنی نشان می‌دهند.

افزون‌براین، یافته‌های مطالعات انجام‌شده حاکی از این است که کاهش خودکارآمدی سیاسی با بروز رفتارهای پرخاشگرا^۴ سیاسی مرتبط است. نتایج پژوهش جولکیف^۴ (۲۰۲۲، ۱۰۸) با عنوان «خودکارآمدی و کارآمدی سیاسی و توجیه‌پذیری خشونت سیاسی و نقش ترور دولتی: یک تحلیل بین‌کشوری» نشان می‌دهد که کارآمدی سیاسی و شرایط سیاسی-ساختاری با نگرش افراد درباره توجیه‌پذیری خشونت سیاسی ارتباط دارند؛ به‌گونه‌ای که در بسترهای دارای سطوح بالاتر سرکوب دولتی، احتمال پذیرش خشونت سیاسی بیشتر می‌شود.

یافته‌های پژوهش کالافدهیوز و لیتر (۲۰۲۵، ۱۰۰۷) با عنوان «شکاف کارآمدی:

1. Hope
2. Rothbaum
3. Lindholm
4. Julkif

رنجش و تأثیر آن بر کارآمدی سیاسی بیرونی و درونی» نیز نشان می‌دهد که کاهش کارآمدی سیاسی بیرونی و احساس فرد در مورد اینکه نظام سیاسی به خواسته‌های او پاسخ‌گو نیست، با افزایش خشم و بدبینی سیاسی همراه است و کاهش کارآمدی درونی نیز می‌تواند به کناره‌گیری از مشارکت سیاسی یا گرایش به رفتارهای پرخاشگرانه بینجامد.

اوزیوس فیلهو و تاباتا^۱ (۲۰۲۳، ۱۴-۱۲) در مطالعه‌ای با عنوان «بدبینی سیاسی و کارآمدی سیاسی: تأملاتی درباره‌ی بازنمایی و مشارکت سیاسی در میان دانشجویان یک دانشگاه دولتی برزیل» نیز به این نتیجه رسیده‌اند که بدبینی سیاسی با کاهش کارآمدی سیاسی و مشارکت سیاسی همراه است و دانشجویانی که نگرش بدبینانه‌تری درباره‌ی نظام سیاسی داشته‌اند، احساس اثرگذاری کمتری را در فرایندهای سیاسی تجربه کرده‌اند.

مجموع شواهد نشان می‌دهد که خودکارآمدی و مشارکت سیاسی، به‌عنوان یکی دیگر از مؤلفه‌های اصلی بهزیستی سیاسی (از دیدگاه نیکپورتس-تاکیگاوا و آوسینوا (۲۰۱۸))، نقش مهمی در سلامت روانی و رفتار سیاسی شهروندان دارد.

انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی نیز از سازه‌های مرتبط با بهزیستی سیاسی به‌شمار می‌آیند؛ چنان‌که بهزیستی سیاسی، فراتر از رضایت صرف از نظام سیاسی است و تجربه‌ی مثبت و سازگاری افراد از زندگی سیاسی را دربر می‌گیرد (نیکپورتس-تاکیگاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸، ۸۸۸-۸۸۶). پرسون و ویدمالم (۲۰۲۵، ۷۶۱-۷۵۸) نشان داده‌اند که تحمل‌ناپذیری سیاسی، حتی در جوامع دارای نظام رفاهی گسترده نیز احتمال بروز دارد و عواملی مانند تهدید ادراک‌شده و بی‌اعتمادی اجتماعی می‌توانند آن را تقویت کنند.

پژوهش زمیگرود و همکاران (۲۰۱۹، ۶) با عنوان «انعطاف‌ناپذیری شناختی پیش‌بینی‌کننده‌ی نگرش‌های افراطی است» نشان می‌دهد که انعطاف‌ناپذیری شناختی با نگرش‌های افراطی، رابطه‌ی مثبتی دارد؛ به‌گونه‌ای که افراد دارای انعطاف شناختی کمتر، گرایش بیشتری به پذیرش دیدگاه‌های افراطی و مطلق‌گرایانه نشان می‌دهند.

همچنین زمیگرود و همکاران (۲۰۱۸، ۴۵۳۸-۴۵۳۶) «زیربناهای شناختی ایدئولوژی ملی‌گرایانه در بستر برگزیت» با بررسی ۳۳۲ بزرگسال در بریتانیا نشان داده‌اند که انعطاف‌ناپذیری شناختی با گرایش به نگرش‌های ملی‌گرایانه و ایدئولوژیک ارتباط دارد؛

1. Euzébios Filho & Tabata,

به گونه‌ای که ویژگی‌های شناختی افراد می‌تواند در شکل‌گیری جهت‌گیری‌های سیاسی نقش مهمی داشته باشد.

افزون‌براین، زمیگروود و همکاران (۲۰۲۱، ۹-۷) در مطالعه‌ای با عنوان «همبسته‌های شناختی و ادراکی نگرش‌های ایدئولوژیک: رویکردی داده‌محور» دریافته‌اند که نگرش‌های ایدئولوژیک با ویژگی‌های شناختی و ادراکی افراد ارتباط دارد و انعطاف‌ناپذیری شناختی و سبک‌های پردازش محدودتر می‌تواند با گرایش به باورهای ایدئولوژیک سخت‌گیرانه‌تر و دیدگاه‌های قطبی همراه باشد.

همچنین، زمیگروود و همکاران در پژوهش دیگری (۲۰۲۰، ۴۰۷) با عنوان «ذهن حزبی: آیا جانبداری سیاسی افراطی با انعطاف‌ناپذیری شناختی مرتبط است؟» نشان داده‌اند که جانبداری سیاسی افراطی با انعطاف‌ناپذیری شناختی رابطه دارد؛ به گونه‌ای که افراد دارای تعهد سیاسی قوی‌تر، انعطاف کمتری در پردازش اطلاعات و تغییر چارچوب‌های ذهنی نشان می‌دهند.

نتایج مطالعه ورکویتن^۱ و همکاران (۲۰۲۴، ۱) با عنوان «تحمل سیاسی و قاعده زرین: عمل متقابل پذیرش اقدامات اعتراضی هنجاری گروه‌های نامحبوب را افزایش می‌دهد» نیز نشان می‌دهد که اصل عمل متقابل^۲ (رفتار با دیگران همان گونه که انتظار داریم با ما رفتار شود) می‌تواند تحمل سیاسی را افزایش دهد. افرادی که به اصل عمل متقابل توجه بیشتری داشتند، پذیرش بیشتری در برابر اقدامات اعتراضی مشروع و هنجاری گروه‌هایی نشان می‌دادند که با آن‌ها همسویی نداشتند.

همچنین، شواهد حاکی از تأثیر انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی بر سلامت فردی است. در این راستا، نتایج پژوهش دنگ^۳ و همکاران (۲۰۲۳، ۸-۶) با عنوان «انعطاف‌پذیری شناختی و تنظیم هیجان: دو لایه تاب‌آوری در برابر شکل‌گیری پارانوئا» نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری شناختی و تنظیم هیجان، به عنوان دو سازوکار مهم تاب‌آوری روان‌شناختی عمل می‌کنند و سطوح بالاتر آن‌ها می‌تواند احتمال شکل‌گیری الگوهای شناختی منفی و تهدیدمحور را کاهش دهد.

1. Verkuyten

2. Golden Rule of Reciprocity

3. Deng

یافته‌های تانگ^۱ و همکاران (۲۰۲۴، ۳۲۰۶) در مطالعه‌ای با عنوان «تحول انعطاف‌پذیری شناختی و پیامدهای آن برای اختلالات سلامت روان» نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری شناختی، نقش مهمی در سلامت روان و سازگاری دارد و سطوح پایین‌تر آن می‌تواند با الگوهای شناختی ناسازگار و افزایش آسیب‌پذیری در برابر مشکلات روان‌شناختی همراه باشد.

مجموع شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی به‌عنوان سازه‌های مرتبط با بهزیستی سیاسی می‌توانند در کاهش نگرش‌های افراطی، قطبی، و ناسازگار نقش داشته باشند؛ به‌گونه‌ای که سطوح بالاتر انعطاف‌پذیری شناختی با سلامت روان، سازگاری بیشتر، و کاهش الگوهای شناختی تهدیدمحور همراه بوده و می‌تواند بر تقویت تجربه مثبت زندگی سیاسی تأثیرگذار باشد.

افزون‌براین، یافته‌های پژوهش‌های انجام‌شده حاکی از این است که عدم انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی با بروز رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی مرتبط است. یافته‌های اوزدوغان^۲ و همکاران (۲۰۲۱، ۸۲۶) با عنوان «پرخاشگری واکنشی-پیشگیرانه و انعطاف‌پذیری شناختی در نوجوانان: نقش میانجی خشم» نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری شناختی پایین با سطوح بالای پرخاشگری واکنشی و پیشگیرانه همراه است. همچنین، خشم، نقش میانجی را در این رابطه ایفا می‌کند؛ به این معنا که کاهش انعطاف‌پذیری شناختی با افزایش خشم همراه است و این امر به افزایش رفتارهای پرخاشگرانه منجر می‌شود.

کلیفورد و لاتهامر^۳ (۲۰۲۵، ۱۲۸۹-۱۲۸۶) در پژوهشی با عنوان «چگونه نگرش‌های قوی سیاسی، حمایت از کنش‌های سیاسی پرخاشگرانه را فعال می‌کنند»، نشان داده‌اند که شدت نگرش‌های سیاسی و تعهد ایدئولوژیک افراطی با حمایت بیشتر از کنش‌های سیاسی پرخاشگرانه همراه است؛ یافته‌ای که نشان می‌دهد، کاهش مدارا و انعطاف در نگرش‌های سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز واکنش‌های خصمانه‌تر باشد.

تریدینگر و زیلر^۴ (۲۰۲۳، ۷-۱۰) نیز در مطالعه‌ای با عنوان «تعیین مرزهای مدارا:

1. Tong
2. Özdoğan
3. Clifford & Lothamer
4. Trüdinger & Ziller

بررسی آزمایشی واکنش‌های فردی به افراط‌گرایی و خشونت» نشان داده‌اند که گرایش‌های افراطی و حمایت از خشونت، با کاهش تحمل سیاسی همراه است؛ به گونه‌ای که افراد در برابر گروه‌های دارای مواضع متفاوت، پذیرش و مدارای کمتری نشان می‌دهند.

این شواهد حاکی از این است که انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی، نقش مهمی در کاهش رفتارهای افراطی و پرخاشگرانه سیاسی و ارتقای بهزیستی سیاسی و سلامت روان دارند. در مجموع، شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که بهزیستی سیاسی از طریق مؤلفه‌هایی مانند اعتماد سیاسی، خودکارآمدی سیاسی، مشارکت، انعطاف‌پذیری، و تحمل سیاسی با سلامت روان و کیفیت تجربه سیاسی افراد ارتباط دارد. یافته‌ها حاکی از این است که سطوح بالاتر این مؤلفه‌ها با مشارکت سازنده‌تر، سلامت روان بهتر، و تجربه مثبت‌تر از زندگی سیاسی همراه است؛ در مقابل، کاهش آن‌ها می‌تواند با بی‌اعتمادی، احساس بی‌قدرتی، نگرش‌های افراطی، و گرایش به رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی مرتبط باشد.

با وجود پژوهش‌های پرشمار درباره مؤلفه‌های بهزیستی سیاسی، هنوز ابزار بومی و اعتباریافته‌ای برای سنجش این سازه در جامعه ایران وجود ندارد و رابطه آن با پرخاشگری سیاسی نیز بررسی نشده است؛ از این رو، پژوهش حاضر در پی پر کردن این خلأ پژوهشی است.

۳. الگوی مفهومی پژوهش

الگوی مفهومی پژوهش حاضر بر پایه نظریه بهزیستی سیاسی نیکپورتس-تاکیناوا و آوسینوا (۲۰۱۸، ۸۸۴-۸۸۷) و نظریه خودتعیین‌گری دسی و همکاران (۲۰۱۷، ۲۰-۲۲) تدوین شد. بر پایه نظریه بهزیستی سیاسی، تجربه مثبت و سازگارانۀ افراد از زندگی سیاسی از طریق اعتماد سیاسی، احساس کارآمدی، مشارکت، و تعامل سازنده با محیط سیاسی شکل می‌گیرد. همچنین، در چارچوب نظریه خودتعیین‌گری، نیاز به ارتباط در قالب اعتماد سیاسی، نیاز به شایستگی در قالب کارآمدی و مشارکت سیاسی، و نیاز به خودمختاری در قالب انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی بازتاب می‌یابد. این مؤلفه‌ها بر پایه مبانی نظری به عنوان حوزه‌های مفهومی اولیه برای تدوین گویه‌ها در نظر گرفته شدند و ساختار نهایی سازه براساس نتایج تحلیل‌های روان‌سنجی تعیین شد. همچنین، پیش‌بینی می‌شود، سطوح بالاتر بهزیستی سیاسی با کاهش گرایش به پرخاشگری سیاسی در میان دانشجویان همراه باشد؛ بنابراین، الگوی مفهومی

پژوهش، رابطه منفی میان بهزیستی سیاسی و پرخاشگری سیاسی را مفروض می‌داند.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی-مقطعی از نوع روان‌سنجی است که با هدف ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی انجام شده است. این مقیاس با تکیه بر نظریه‌ها و پژوهش‌های پیشین در حوزه بهزیستی و مشارکت سیاسی طراحی شده و مراحل پژوهش عبارتند از: ۱) تدوین گویه‌ها برپایه مبانی نظری و تحلیل محتوای پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط؛ ۲) بررسی روایی محتوایی و صوری گویه‌ها توسط هیئت متخصصان روان‌شناسی اجتماعی و علوم سیاسی؛ ۳) اجرای مقدماتی (پایلوت) برای ارزیابی شفافیت و فهم‌پذیری گویه‌ها؛ ۴) تحلیل عاملی اکتشافی (EFA) برای شناسایی ساختار عاملی مقیاس؛ ۵) تحلیل عاملی تأییدی (CFA) برای بررسی برازندگی الگوی پیشنهادی؛ ۶) بررسی پایایی از طریق آلفای کرونباخ، پایایی ترکیبی، و بازآزمایی؛ ۷) بررسی رابطه بهزیستی سیاسی با سلامت عمومی و پرخاشگری سیاسی با استفاده از روش‌های آماری همبستگی و رگرسیون چندگانه به منظور بررسی روایی همگرا و واگرای مقیاس بود.

جامعه آماری دربردارنده دانشجویان کاربر رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی جامعه ایران در سال ۱۴۰۴ بود که با فراخوان اینترنتی و نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. این روش به دلیل پوشش جغرافیایی گسترده، تنوع جمعیت‌شناختی، و صرفه‌جویی در منابع انتخاب شد. حجم نمونه برپایه قاعده سرانگشتی کلاین^۱ (۲۰۲۳، ۱۶) با در نظر گرفتن ۱۰ نمونه برای هر گویه نسخه اولیه مقیاس، دست‌کم ۲۰۰ نفر برآورد شد، اما به منظور افزایش قدرت آزمون، ۷۲۰ نفر شرکت کردند که ۳۶۰ نفر برای تحلیل عاملی اکتشافی و ۳۶۰ نفر برای تحلیل عاملی تأییدی به‌طور تصادفی و برابر تقسیم شدند تا گروه‌ها به لحاظ جمعیت‌شناختی همسان باشند.

در راستای تدوین مقیاس بهزیستی سیاسی، طراحی گویه‌ها برپایه دستورالعمل‌های بوتانگ^۲ و همکاران (۲۰۱۸) در حوزه توسعه ابزارهای روان‌شناختی انجام شد. فرایند تولید گویه‌ها برپایه رویکرد قیاسی مبتنی بر نظریه بود. در این راستا، با مرور نظام‌مند نظریه‌ها و پژوهش‌های پیشین در حوزه بهزیستی و مشارکت سیاسی، چارچوب مفهومی اولیه استخراج و

1. Kline

2. Boateng

۳۰ گویه اولیه تدوین شد. به منظور بررسی روایی صوری، گویه‌ها در اختیار ۱۰ دانشجوی تحصیلات تکمیلی روان‌شناسی و علوم سیاسی قرار گرفت تا به لحاظ شفافیت، فهم‌پذیری، و تناسب زبانی ارزیابی شوند. بازخوردهای دریافت‌شده منجر به اصلاح نگارشی و ساده‌سازی برخی عبارت‌ها شد. همچنین، روایی محتوایی توسط هشت نفر از متخصصان حوزه‌های روان‌شناسی، روان‌سنجی، علوم سیاسی، و علوم اجتماعی ارزیابی شد که در نتیجه تحلیل کیفی نظر آنان، ۱۰ گویه نامناسب، حذف و گویه‌های باقی‌مانده بازنویسی شدند. روایی کمی نیز با استفاده از نسبت روایی محتوا (CVR) و شاخص روایی محتوا (CVI) محاسبه شد که مقادیر به دست آمده نشان‌دهنده کفایت روایی گویه‌ها بود ($CVI \geq 0/78$ و $CVR \geq 0/75$).

پس از تأیید شدن روایی محتوایی و صوری، مقیاس بهزیستی سیاسی با ۲۰ گویه نهایی روی نمونه اصلی اجرا شد. شرایط ورود به پژوهش عبارت از: تابعیت و سکونت در ایران، دسترسی به اینترنت، توانایی پاسخ‌دهی، و رضایت آگاهانه بود. خروجی‌ها شامل تکمیل ناقص پرسش‌نامه، پاسخ‌های غیرمنطقی، شرکت‌کننده تکراری، و نقض معیارهای ورود بودند. پرسش‌نامه‌ها از طریق سامانه اینترنتی طراحی پرسش‌نامه گوگل فرم^۱ طراحی شدند. لینک شرکت در پژوهش از طریق پیام‌رسان‌های تلگرام، واتساپ، ایتا، و روبیکا و همچنین، شبکه اجتماعی اینستاگرام در گروه‌ها، کانال‌ها، و صفحه‌های اجتماعی دانشجویی — با هماهنگی و ارتباط‌گیری با گردانندگان آن‌ها — منتشر شد. به منظور رعایت اصول اخلاق پژوهش، در ابتدای پرسش‌نامه، توضیحات لازم درباره هدف مطالعه، محرمانه بودن اطلاعات، و داوطلبانه بودن مشارکت ارائه شد. محرمانگی اطلاعات رعایت شد و اصول اخلاقی در کل فرایند حفظ گردید. محتوای پرسش‌ها فاقد موارد آسیب‌زا بود و خطر روانی یا اجتماعی‌ای برای شرکت‌کنندگان نداشت. سرانجام، داده‌های گردآوری‌شده وارد نرم‌افزارهای آماری SPSS-24 و AMOS-24، و با روش تحلیل عاملی اکتشافی و تحلیل عاملی تأییدی تحلیل شدند. به منظور گردآوری داده‌ها از ابزارهای زیر استفاده شد:

- مقیاس بهزیستی سیاسی (PWBS): این مقیاس در پژوهش حاضر برپایه اصول روان‌سنجی، طراحی و ویژگی‌های آن در جمعیت ایرانی بررسی شده است. مقیاس بهزیستی سیاسی دربردارنده سه زیرمقیاس: (۱) اعتماد سیاسی؛ (۲) کارآمدی و مشارکت سیاسی؛ (۳)

1. Google Forms

انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی بود که به‌عنوان منابع بهزیستی سیاسی مطرح می‌شوند و مجموع نمرات آن‌ها، نمره کل بهزیستی سیاسی را ارائه می‌دهد. نمره‌های بالاتر، بیانگر سطح بالاتر بهزیستی سیاسی است. تعداد پنج گویه، نمره‌گذاری معکوس دارد. پاسخ‌ها برپایه مقیاس لیکرت پنج‌درجه‌ای (از ۰ = کاملاً مخالفم تا ۴ = کاملاً موافقم) ثبت می‌شود و دامنه نمره کل مقیاس از ۰ تا ۶۸ متغیر است.

• پرسشنامه سلامت عمومی^۱ (GHQ-28): پرسش‌نامه سلامت عمومی طراحی شده توسط گلدبرگ و هیلیر^۲ (۱۹۷۹)، یکی از پرکاربردترین ابزارهای ارزیابی وضعیت سلامت روان به‌شمار می‌آید. این پرسش‌نامه، دربردارنده ۲۸ گویه و چهار خرده‌مقیاس نشانه‌های جسمانی، اضطراب، اختلال در کارکرد اجتماعی، و نشانه‌های افسردگی است. در پژوهش تقوی (۱۳۸۰)، روایی و پایایی این ابزار در جمعیت دانشجویی ایرانی بررسی شد. نتایج تحلیل عاملی اکتشافی با چرخش واریماکس نشان داد که ساختار چهارعاملی پرسش‌نامه با داده‌ها انطباق دارد و این چهار عامل بیش از ۵۰ درصد از واریانس کل را تبیین می‌کنند. همچنین، ضرایب همبستگی بین خرده‌مقیاس‌ها و نمره کل در دامنه ۰/۷۲ تا ۰/۸۷ قرار داشت که بیانگر روایی درونی مناسب ابزار است. روایی هم‌زمان نیز از طریق همبستگی با پرسش‌نامه بیمارستان میدلسکس^۳ (M.H.Q) به میزان ۰/۵۵ تأیید شد. به‌لحاظ پایایی، ضرایب بازآزمایی ۰/۷۰، روش تصنیفی ۰/۹۳، و آلفای کرونباخ ۰/۹۰ به‌دست آمد که همگی نشان‌دهنده همسانی درونی و ثبات مطلوب پرسش‌نامه بودند. براین‌اساس، می‌توان نتیجه گرفت که GHQ-28 در جامعه ایرانی، ابزار معتبر و پایایی برای سنجش سلامت عمومی به‌شمار می‌آید.

• مقیاس پرخاشگری سیاسی: به‌منظور سنجش میزان پرخاشگری سیاسی در میان افراد، پرسش‌نامه محقق‌ساخته‌ای شامل ۸ گویه طراحی شد. پاسخ‌دهی به آیتم‌ها برپایه مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت از «کاملاً مخالفم» (نمره ۰) تا «کاملاً موافقم» (نمره ۴) انجام شد؛ به‌گونه‌ای که نمره‌های بالاتر، بیانگر سطح بیشتر پرخاشگری سیاسی بودند. روایی محتوایی ابزار با قضاوت هشت نفر از متخصصان روان‌شناسی و علوم سیاسی بررسی شد. شاخص نسبت روایی محتوا (CVR) در همه گویه‌ها بالاتر از مقدار بحرانی جدول لاوشه (۰/۷۵) برای ۸

1. General Health Questionnaires
2. Goldberg & Hillier
3. Middlesex Hospital Questionnaire (MHQ)

متخصص) و میانگین شاخص روایی محتوا (CVI) برابر با ۰/۸۷ بود که این مقادیر بیانگر کفایت محتوایی مطلوب ابزار است. برای اطمینان از روایی صوری از هر دو روش کیفی و کمی استفاده شد. در ارزیابی کیفی، گویه‌ها به لحاظ شفافیت و تناسب، توسط گروه هدف تأیید شدند و در بررسی کمی، هیچ‌یک از آیتم‌ها، شاخص اثری کمتر از ۱/۵ نداشتند. به منظور بررسی روایی سازه، تحلیل عاملی اکتشافی (EFA) با استفاده از روش استخراج مؤلفه‌های اصلی و چرخش پرومکس روی نمونه‌ای متشکل از ۲۰۰ نفر اجرا شد. شاخص کفایت نمونه‌برداری "KMO" برابر با ۰/۸۸ و آزمون کرویت بارتلست معنادار بود ($P < ۰/۰۰۱$)، که نشان‌دهنده مناسب بودن داده‌ها برای تحلیل عاملی است. از میان ۱۰ گویه اولیه، ۸ گویه با بار عاملی بالاتر از ۰/۵۰ بر یک عامل اصلی بارگذاری شدند و این عامل توانست ۷۵ درصد از واریانس کل را تبیین کند. ضرایب بار عاملی گویه‌های نهایی در دامنه ۰/۶۹ تا ۰/۸۵ قرار داشت. تحلیل عاملی تأییدی (CFA) با نرم‌افزار "AMOS" نیز ساختار تک‌عاملی ابزار را تأیید کرد ($TLI = ۰/۹۱$, $CFI = ۰/۹۳$), $RMSEA = ۰/۰۶$, $\chi^2/df = ۱/۶۲$). برای بررسی روایی هم‌زمان، همبستگی پرخاشگری سیاسی با نمره‌های پرسش‌نامه سلامت عمومی محاسبه شد که ضریب همبستگی مثبت و معناداری به دست آمد ($R = ۰/۶۴$, $P < ۰/۰۱$). پایایی ابزار نیز به دو روش بررسی شد؛ ضریب آلفای کرونباخ برای کل مقیاس برابر با ۰/۸۲ بود که بیانگر همسانی درونی مطلوب است؛ همچنین ضریب بازآزمایی با فاصله زمانی دو هفته در نمونه‌ای ۴۰ نفره برابر با ۰/۷۶ به دست آمد. گویه‌های این مقیاس عبارتند از: (۱) در رویارویی با ایده‌های مخالف سیاسی، تمایل دارم به شدت واکنش نشان دهم؛ (۲) فکر می‌کنم بعضی از گروه‌های سیاسی رقیب شایسته احترام نیستند؛ (۳) احساس می‌کنم گروه‌های رقیب سیاسی برای کشور مضر هستند و باید محدود شوند؛ (۴) وقتی عقاید من به چالش کشیده می‌شود، دوست دارم واکنش شدیدی نشان دهم؛ (۵) گاهی فکر می‌کنم لازم است تجمعات یا فعالیت‌های گروه‌های سیاسی مخالف مختل شود؛ (۶) در فضای مجازی با مخالفان سیاسی خود برخورد تند یا انتقادی دارم؛ (۷) اغلب، رقبای سیاسی سبب واکنش خصمانه می‌شوند؛ (۸) اگر فرصت داشتم، دوست دارم به صورت عملی یا نمادین به گروه‌های سیاسی رقیب آسیب بزنم. در مجموع، یافته‌ها حاکی از این است که پرسش‌نامه هشت‌گویه‌ای پرخاشگری سیاسی از روایی و پایایی مطلوبی برخوردار است و می‌تواند به عنوان ابزار معتبری برای سنجش پرخاشگری سیاسی در پژوهش‌های روان‌شناختی و اجتماعی استفاده شود.

۵. یافته‌های پژوهش

در این پژوهش، ۷۲۰ نفر دانشجو شرکت کردند که شامل ۳۳۶ زن (۴۶/۴۱ درصد) و ۳۸۴ مرد (۵۳/۵۸ درصد) بودند. میانگین سن شرکت‌کنندگان، ۲۳ سال با انحراف معیار ۸/۱۹ گزارش شد. به لحاظ وضعیت تأهل، ۲۰۳ نفر متأهل و ۵۱۷ نفر مجرد بودند. در زمینه مقطع تحصیلی، ۲۵۶ نفر دانشجوی کاردانی، ۳۱۵ نفر دانشجوی کارشناسی، ۱۱۹ نفر دانشجوی کارشناسی ارشد، و ۳۰ نفر دانشجوی دوره دکتری بودند. میانگین، انحراف استاندارد، کجی و کشیدگی متغیرهای پژوهش، و همبستگی بین آن‌ها در جدول شماره (۱) ارائه شده است.

جدول شماره (۱). یافته‌های توصیفی و همبستگی متغیرهای پژوهش

مؤلفه‌ها	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱ اعتماد سیاسی	۱					
۲ کارآمدی و مشارکت سیاسی	۰/۴۶	۱				
۳ انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی	۰/۴۲	۰/۵۰	۱			
۴ بهزیستی سیاسی	۰/۸۲	۰/۷۹	۰/۷۷	۱		
۵ سلامت عمومی	۰/۵۰	۰/۵۱	۰/۴۸	۰/۶۲	۱	
۶ پرخاشگری سیاسی	-۰/۵۹	-۰/۵۴	-۰/۵۶	-۰/۷۱	-۰/۴۵	۱
میانگین	۲۲/۲۲	۱۵/۸۶	۱۵/۹۲	۵۴	۱۵/۹۲	۱۴/۸۴
انحراف استاندارد	۳/۶۶	۲/۸۴	۲/۸۵	۷/۵۲	۲/۹۵	۲/۴۸
کجی	-۰/۱۳	-۰/۳۲	-۰/۲۵	-۰/۱۵	۰/۰۱	-۰/۰۶
کشیدگی	-۰/۳۵	-۰/۲۲	-۰/۳۲	-۰/۳۱	-۰/۲۱	-۰/۱۸

برپایه داده‌های جدول شماره (۱)، مقادیر چولگی (± 2) و کشیدگی (± 7) تمام متغیرها در محدوده قابل قبول براساس معیار کلاین (۲۰۲۳) قرار دارند که نشان‌دهنده نرمال بودن توزیع تک‌متغیری داده‌ها است. همچنین، ضرایب همبستگی بین متغیرهای پژوهش، معنادار بوده‌اند ($P < 0/01$).

پیش از تحلیل عاملی اکتشافی، شاخص کفایت نمونه‌گیری کایزر-مایر-اولکین^۱ (KMO) برابر با ۰/۹۴ و آزمون کرویت بارتلت^۲ ($\chi^2 = 4490/923$, $df = 136$, $P < 0/001$) معنادار بود که نشان‌دهنده کفایت نمونه و مناسب بودن داده‌ها برای تحلیل است. در ادامه، تحلیل عاملی اکتشافی با روش تحلیل مؤلفه‌های اصلی^۳ و با استفاده از چرخش پرومکس^۴ (EFA) اجرا شد

1. Kaiser-Meyer-Olkin
2. Bartlett's Test
3. Principal Component Analysis
4. Promax Rotation

(جدول شماره ۲).

جدول شماره (۲). نتايج تحليل عاملي اکتشافی مقیاس بهزیستی سیاسی

ابعاد	گویه‌ها	واریانس مشترک	همبستگی گویه-کل تصحیح شده	بار عاملي	ارزش ویژه	واریانس	واریانس تجمعی
انفراد سیاسی	باور دارم که تصمیمات سیاسی مسئولان می‌تواند زندگی مردم را بهبود دهد.	۰/۷۴	۰/۶۸	۰/۸۴	۱۴/۷۹	۴۹/۳۱	۴۹/۳۱
	رویکردهای سیاسی جامعه، باعث احساس خشم یا تهدید می‌شود.*	۰/۷۲	۰/۶۴	۰/۸۶			
	با سیاست‌ها و تصمیمات کلان کشور مخالف هستم.*	۰/۷۲	۰/۶۶	۰/۸۵			
	رویکردهای سیاسی حاکمان جامعه اغلب مرا دچار اشتغالی می‌کند.*	۰/۶۹	۰/۶۴	۰/۸۳			
	معمولاً با تصمیمات سیاسی حاکم بر کشور دچار تضاد می‌شوم.*	۰/۶۷	۰/۶۵	۰/۷۹			
	در زندگی تلاش می‌کنم رفتارم با قوانین و سیاست‌های کشور هماهنگ باشد.	۰/۷۵	۰/۶۴	۰/۸۸			
	نسبت به آینده سیاسی کشور حس امید و انرژی دارم.	۰/۷۰	۰/۶۴	۰/۸۳			
کارآمدی و مشارکت سیاسی	باور دارم که نظرات من در مسائل اجتماعی-سیاسی اهمیت دارد.	۰/۷۳	۰/۶۴	۰/۸۱	۱/۷۹	۵/۹۹	۵۵/۳۰
	احساس می‌کنم مشارکت من در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مؤثر است.	۰/۷۵	۰/۶۹	۰/۸۹			
	من آزادانه نظرات سیاسی خود را در جامعه بیان می‌کنم.	۰/۶۹	۰/۵۸	۰/۸۴			
	باور دارم که نظرات من در جامعه نادیده گرفته می‌شود.*	۰/۷۱	۰/۶۲	۰/۸۳			
	احساس می‌کنم توانایی اثرگذاری بر تغییرات اجتماعی را دارم.	۰/۷۳	۰/۶۰	۰/۸۵			
انطباق‌پذیری و تحمل سیاسی	در موقعیت‌های سیاسی پیچیده، می‌توانم مسائل را از دیدگاه‌های مختلف ببینم.	۰/۸۰	۰/۶۶	۰/۸۹	۱/۲۶	۴/۲۲	۶۹/۷۲
	وقتی با شواهد جدید روبه‌رو می‌شوم، می‌توانم دیدگاه‌های سیاسی‌ام را دوباره بررسی کنم.	۰/۷۴	۰/۶۷	۰/۸۱			
	درک دیدگاه‌های مخالف، حتی زمانی که با آن‌ها مخالفم، مهم است.	۰/۷۸	۰/۶۵	۰/۸۸			
	باور دارم هیچ ایدئولوژی سیاسی‌ای کاملاً درست یا غلط نیست.	۰/۷۹	۰/۶۲	۰/۹۱			
	می‌توانم با کسانی که عقاید سیاسی متفاوت دارند، با گفت‌وگو به درک متقابل برسیم.	۰/۷۵	۰/۶۲	۰/۸۷			

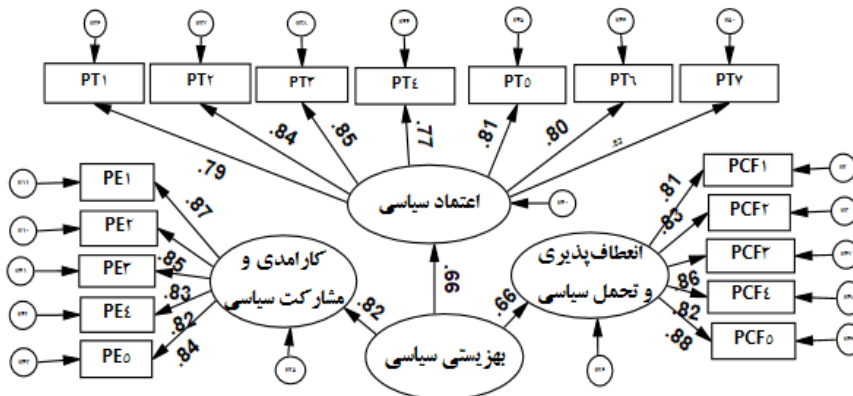
بر پایه داده‌های جدول شماره (۲)، در تحلیل عاملی اکتشافی با استفاده از معیار کایزر (۱۹۶۰)، ۱۶، یعنی ملاک ارزش ویژه بزرگ‌تر از ۱، تعداد ۳ عامل استخراج شد. از مجموع ۲۰ گویه نسخه پالایش شده، ۱۷ گویه حفظ و در ۳ عامل اصلی بارگذاری شدند. ۳ گویه به دلیل داشتن بار عاملی پایین یا بارگذاری هم‌زمان بر چند عامل، حذف شدند. در مجموع، ۳ عامل استخراج شده، ۶۹/۷۲ درصد از واریانس کل را تبیین کرده‌اند که نشان‌دهنده ساختار عاملی نسبتاً مطلوب مقیاس

موردبررسی است. در ادامه، مقادیر واریانس مشترک^۱ برای هریک از گویه‌ها بررسی شد. این مقادیر در بازه‌ای بین ۰/۶۷ تا ۰/۸۰ قرار داشتند که بیانگر این است که ۶۷ تا ۸۰ درصد از واریانس هر گویه، توسط عامل‌های استخراج‌شده تبیین شده است. این نتایج نشان می‌دهد که گویه‌ها با ساختار عاملی، هم‌راستایی مناسبی داشته و در مدل عاملی، نقش معناداری ایفا می‌کنند. به‌منظور بررسی کارایی هر گویه و همخوانی آن با سازه اصلی، ضرایب همبستگی گویه‌کل تصحیح‌شده محاسبه شد. نتایج به‌دست‌آمده نشان داد که ضرایب در دامنه‌ای بین ۰/۵۸ تا ۰/۶۸ قرار دارند که همگی از مقدار حداقل قابل قبول یعنی ۰/۳۰ بالاترند و تمام گویه‌ها با نمره کل مقیاس، همبستگی مثبت و معناداری دارند. همچنین، به‌منظور شناسایی ساختار عاملی زیرین مقیاس بهزیستی سیاسی، تحلیل عاملی اکتشافی با روش تحلیل مؤلفه‌های اصلی و چرخش پرومکس انجام شد. دلیل اصلی انتخاب روش چرخش پرومکس این است که در ساختارهای روان‌شناختی و اجتماعی، از جمله «بهزیستی سیاسی»، ابعاد گوناگون معمولاً با یکدیگر همبستگی دارند و مستقل از هم عمل نمی‌کنند. پس از اعمال چرخش، بارهای عاملی گویه‌ها بر روی عامل‌های متناظر خود بالاتر از ۰/۷۰ به‌دست آمد که نشان‌دهنده همبستگی قوی بین گویه‌ها و عامل‌های مربوطه است. یافته‌های تحلیل عاملی اکتشافی نشان می‌دهد، مقیاس بهزیستی سیاسی از ساختار ۳ بعدی برخوردار است و ۱۷ گویه نهایی آن به‌گونه‌ای مناسب بر روی ۳ عامل بارگذاری شده‌اند. این ساختار نظری با پیش‌فرض‌های مفهومی سازگار است و زمینه را برای تحلیل عاملی تأییدی فراهم می‌کند.

پس از اجرای تحلیل عاملی اکتشافی (EFA) برای کشف ساختار عاملی مقیاس، تحلیل عاملی تأییدی (CFA) در نمونه مستقل دیگری انجام شد تا کفایت واریانس عوامل استخراج‌شده بررسی شود. پیش از تحلیل عاملی تأییدی، شاخص KMO برابر با ۰/۹۴ و آزمون کرویت بارلت معنادار نشان داد. براین اساس، داده‌ها برای تحلیل عاملی تأییدی، مناسب تشخیص داده شد ($\chi^2=4619/972$, $df=136$, $P<0/001$). هدف از تحلیل عاملی تأییدی، تأیید ساختار عاملی حاصل از تحلیل عاملی اکتشافی و برازش مدل در نمونه ایرانی است. در این تحلیل، از تحلیل عاملی تأییدی مرتبه دوم برای بررسی ساختار سلسله‌مراتبی مقیاس بهزیستی سیاسی استفاده شد.

1. Communalities

شکل شماره (۱). تحلیل عاملی تأییدی مرتبه دوم مقیاس بهزیستی سیاسی



شکل شماره (۱)، الگوی مفهومی، شامل ۳ زیرمقیاس به‌عنوان عوامل مرتبه اول را نشان می‌دهد که تحت تأثیر عامل کلی «بهزیستی سیاسی» (عامل مرتبه دوم) هستند. بارهای عاملی زیرمقیاس‌ها با عامل اصلی بین ۰/۸۱ تا ۰/۸۶ و معنادار ($P < ۰/۰۰۱$) بود که نشان‌دهنده همبستگی مناسب و تبیین مؤلفه‌های فرعی توسط عامل کل است و ساختار سلسله‌مراتبی مقیاس را تأیید می‌کند.

در ادامه، به‌منظور ارزیابی میزان برازش الگوی نظری با داده‌های تجربی در تحلیل عاملی تأییدی (CFA)، مجموعه‌ای از شاخص‌های برازش بررسی شدند (جدول شماره ۳).

جدول شماره (۳). شاخص‌های برازش الگو

متغیر	مقدار	دامنه تأیید
آزمون مجذور کای (χ^2)	۱۴۱/۱۵۹	-
درجه آزادی (df)	۱۱۶	-
نسبت مجذور کای به درجه آزادی (χ^2/df)	۱/۲۱	$3 >$
سطح معناداری (P)	۰/۰۵۶	$P > ۰/۰۵$
شاخص نیکویی برازش (GFI)	۰/۹۵	$> ۰/۹$
شاخص نیکویی برازش تعدیل‌یافته (AGFI)	۰/۹۴	$> ۰/۹$
شاخص برازش نسبی (RFI)	۰/۹۶	$> ۰/۹$
شاخص برازش افزایشی (IFI)	۰/۹۹	$> ۰/۹$
شاخص برازش تطبیقی (CFI)	۰/۹۹	$> ۰/۹$
شاخص توکل-لویس (TLI)	۰/۹۹	$> ۰/۹$
ریشه میانگین مجزورات خطای برآورد (RMSEA)	۰/۰۲۵	$< ۰/۰۸$
شاخص برازش هنجار شده (NFI)	۰/۹۷	$> ۰/۹$

یافته‌ها نشان داد که الگوی پیشنهادی از برازش بسیار مطلوبی با داده‌ها برخوردار است (جدول شماره ۳). مقدار مجذور کای ($\chi^2 = 141/159$)، $df = 116$ ، $P = 0/056$ معنادار نبود که نشان‌دهنده نبودن تفاوت معنادار میان الگوی نظری و داده‌های مشاهده‌شده است. نسبت مجذور کای به درجه آزادی کمتر از ۳ بوده که بیانگر برازش بسیار مناسب الگو است. همچنین، شاخص‌های برازش مطلق و نسبی از مقادیر استاندارد مطلوب بالاتر بودند ($GFI = 0/95$ ، $AGFI = 0/94$ ، $NFI = 0/95$ ، $RFI = 0/96$) که بیانگر برازش کامل الگو با داده‌ها است. ریشه میانگین مجذورات خطای برآورد نیز ($RMSEA = 0/025$) حاکی از پایین بودن خطای تقریبی در الگو است. در مجموع، همه شاخص‌های برازش در دامنه قابل قبول و حتی مطلوب قرار دارند و نشان می‌دهند که الگوی اندازه‌گیری از برازش بسیار عالی با داده‌های تجربی برخوردار است.

در ادامه، شاخص‌های روان‌سنجی مقیاس بهزیستی سیاسی، شامل پایایی ترکیبی، پایایی درونی، پایایی بازآزمون، روایی همگرا و واگرای درون‌ابزاری و روایی ملاکی (روایی همگرا و واگرا) بررسی شد. جدول شماره (۴)، شاخص‌های پایایی ترکیبی، پایایی درونی، و روایی همگرا و واگرای درون‌ابزاری را نشان می‌دهد.

جدول شماره (۴). شاخص‌های پایایی و اعتبار مقیاس بهزیستی سیاسی

مقیاس و زیرمقیاس‌های ابزار	پایایی ترکیبی	پایایی درونی	بازآزمایی	AVE	√AVE
اعتماد سیاسی	۰/۹۳	۰/۹۰	۰/۷۳	۰/۶۴	۰/۸۰
کارآمدی و مشارکت سیاسی	۰/۹۱	۰/۹۰	۰/۷۲	۰/۶۸	۰/۸۲
انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی	۰/۹۴	۰/۸۹	۰/۷۳	۰/۷۵	۰/۸۶
بهزیستی سیاسی	۰/۹۳	۰/۹۳	۰/۷۴	۰/۶۹	-

برپایه داده‌های جدول شماره (۴)، پایایی ترکیبی، پایایی درونی (ضریب آلفای کرونباخ) زیرمقیاس‌ها و کل مقیاس بالاتر از ۰/۷۰ به دست آمد که برپایه نظر هیر^۱ و همکاران (۲۰۱۹)، تأییدکننده قابلیت اعتماد و ثبات ابزار اندازه‌گیری است. پایایی آزمون -بازآزمون نیز از طریق محاسبه ضریب همبستگی پیرسون بر روی نمونه‌ای متشکل از ۷۰ نفر و در فاصله زمانی ۱۵ روز انجام شد که نشان‌دهنده ثبات زمانی مناسب مقیاس بود. همچنین، براساس مقادیر به دست آمده، همه عوامل دارای AVE بالاتر از ۰/۵۰ و ریشه دوم AVE بالاتر از ضرایب همبستگی بین سازه‌ها هستند، که بیانگر روایی همگرایی مطلوب و تمایز سازه‌ای مناسب است.

1. Hair

(فورنل و لارکر^۱، ۱۹۸۱، ۴۲).

برای ارزیابی روایی همگرایی بیرونی از مقیاس سلامت عمومی (GHQ-28) به عنوان ابزار معتبر خارجی استفاده شد. نتایج به دست آمده نشان داد که نمرات مقیاس بهزیستی سیاسی با مقیاس سلامت عمومی (GHQ-28) رابطه مثبت و معناداری ($P < 0/01$ ، $R = 0/62$) دارد که روایی ملاکی از نوع همگرا را تأیید می‌کند. در ادامه، برای بررسی روایی ملاکی از نوع واگرا برای مقیاس بهزیستی سیاسی، رابطه آن با پرخاشگری سیاسی بررسی شد (جدول شماره ۵).

جدول شماره (۵). نتایج رگرسیون چندگانه برای پیش‌بینی پرخاشگری سیاسی بر اساس بهزیستی سیاسی و

زیرمقیاس‌های آن

الگو	متغیرهای پیش‌بین	B	خطای استاندارد	β	t	Sig
۱	اعتماد سیاسی	-۰/۲۴	۰/۰۲۱	-۰/۳۶	-۱۱/۷۹	۰/۰۰۱>
	کارآمدی و مشارکت سیاسی	-۰/۱۹	۰/۰۲۸	-۰/۲۲	-۷/۰۴	۰/۰۰۱>
	انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی	-۰/۲۵	۰/۰۲۷	-۰/۲۹	-۹/۳۷	۰/۰۰۱>
۲	بهزیستی سیاسی	-۰/۳۳	۰/۰۰۹	-۰/۷۱	-۲۷/۰۵	۰/۰۰۱>

به منظور بررسی روایی ملاکی از نوع واگرا برای مقیاس بهزیستی سیاسی، متغیر پرخاشگری سیاسی به عنوان متغیر ملاک وارد تحلیل رگرسیون شد. در الگوی نخست، سه زیرمقیاس اعتماد سیاسی، کارآمدی و مشارکت سیاسی، و انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی به طور همزمان وارد معادله شدند که نتایج نشان داد، هر سه بعد با ضرایب منفی و معنادار، پرخاشگری سیاسی را پیش‌بینی می‌کنند ($P < 0/001$). در الگوی دوم، نمره کل بهزیستی سیاسی به عنوان پیش‌بین وارد شد که یافته‌ها بیانگر اثر منفی و معنادار آن بر پرخاشگری سیاسی بود. این نتایج بیانگر روایی واگرایی مطلوب مقیاس بهزیستی سیاسی است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف ساخت و اعتباریابی مقیاس بهزیستی سیاسی و بررسی رابطه آن با پرخاشگری سیاسی در میان دانشجویان ایرانی انجام شد. نتایج به دست آمده نشان داد که مقیاس بهزیستی سیاسی از سه بُعد اصلی شامل اعتماد سیاسی، کارآمدی و مشارکت سیاسی، و انعطاف‌پذیری و تحمل سیاسی تشکیل شده است. بررسی‌های روان‌سنجی بیانگر روایی سازه و پایایی مطلوب مقیاس بود. یافته‌های این پژوهش با نتایج مطالعات پیشین همخوان

1. Fornell & Larcker

است؛ به گونه‌ای که پژوهش‌ها نشان داده‌اند، اعتماد به نهادهای سیاسی (کلنج‌آس و هولت، ۲۰۲۱؛ دیواین، ۲۰۲۳)، خودکارآمدی سیاسی (برناردی، ۲۰۲۳؛ راثبام و همکاران، ۲۰۲۵؛ شور و همکاران، ۲۰۱۹؛ لیندهولم، ۲۰۲۰)، و انعطاف‌پذیری شناختی (دنگ و همکاران، ۲۰۲۳؛ تانگ و همکاران، ۲۰۲۴؛ زمیگرود و همکاران، ۲۰۲۰) از مؤلفه‌های اساسی تجربه مثبت شهروندی و سلامت روانی-اجتماعی به‌شمار می‌آیند. افزون‌براین، ساختار عاملی به‌دست‌آمده از مقیاس حاضر با چارچوب نظری بهزیستی سیاسی نیکوپورتس-تاکیکاوا و آوسینوا (۲۰۱۸) همخوانی دارد؛ زیرا، اعتماد سیاسی، کارآمدی و مشارکت سیاسی، و سازگاری و تعاملات اجتماعی-سیاسی به‌عنوان مؤلفه‌های اصلی بهزیستی سیاسی معرفی شده است. همچنین، نتایج پژوهش نشان داد، سه نیاز بنیادین روانشناختی دسی و همکاران (۲۰۱۷) می‌توانند در قالب شاخص‌های سیاسی متجلی شوند. نیاز به شایستگی در عرصه سیاسی در قالب احساس اثربخشی یا خودکارآمدی سیاسی نمود پیدا می‌کند؛ به‌این‌معنا که افراد احساس کنند قادر به درک و اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی هستند. نیاز به ارتباط می‌تواند در قالب اعتماد سیاسی بازتاب یابد؛ زیرا، احساس تعلق، پیوند، و ارتباط با گروه‌ها و نهادهای سیاسی، اعتماد و نزدیکی به ساختارهای اجتماعی-سیاسی را تقویت می‌کند. همچنین، نیاز به خودمختاری در حوزه سیاسی می‌تواند در قالب انعطاف‌پذیری یا تحمل سیاسی ظاهر شود؛ به گونه‌ای که افراد بتوانند ضمن حفظ استقلال فکری، دیدگاه‌های متفاوت را پذیرفته و با تنوع سیاسی سازگار شوند؛ ازاین‌رو، اعتماد سیاسی، خودکارآمدی سیاسی، و انعطاف‌پذیری سیاسی را می‌توان بازتاب‌های سیاسی برآورده شدن نیازهای بنیادین روان‌شناختی در مسیر دستیابی به بهزیستی پایدار دانست.

یافته‌های این پژوهش همچنین در راستای بررسی روایی واگرا نشان داد که بهزیستی سیاسی با پرخاشگری سیاسی رابطه معکوسی دارد؛ به بیان روشن‌تر، سطوح بالاتر اعتماد سیاسی، خودکارآمدی و مشارکت، و انعطاف‌پذیری و تحمل، با کاهش گرایش به رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی همراه است. این نتایج با یافته‌های پژوهش‌های پیشین همسو است؛ برای مثال، آرمانی و اندرز (۲۰۲۴) و وینموت و همکاران (۲۰۲۳) نشان داده‌اند که احساس بی‌قدرتی، بی‌اعتمادی، و ادراک تهدید با حمایت بیشتر از خشونت سیاسی همراه است. همچنین، کالاف‌هیوز و لیتز (۲۰۲۵) گزارش کرده‌اند که کاهش کارآمدی سیاسی می‌تواند با افزایش خشم و نگرش‌های سیاسی منفی همراه باشد. افزون‌براین، اوزدوغان و همکاران

(۲۰۲۱) و کلیفورد و لاتهامر (۲۰۲۵) نشان داده‌اند که کاهش انعطاف‌پذیری و شدت نگرش‌های افراطی با گرایش بیشتر به رفتارهای پرخاشگرانه مرتبط است. در مجموع، این یافته‌ها نشان می‌دهد که ضعف در مؤلفه‌های مرتبط با بهزیستی سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز واکنش‌های خصمانه‌تر و گرایش بیشتر به پرخاشگری سیاسی شود. افزون‌براین، یافته‌های پژوهش با نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی، از جمله نظریه بهزیستی سیاسی (نیکپورتس - تاکیکاوا و آوسینوا، ۲۰۱۸)، نظریه نیازهای بنیادین روان‌شناختی (دسی و همکاران، ۲۰۱۷)، و نظریه گسترش و ساخت هیجان‌های مثبت (فردریکسون، ۲۰۰۱) همخوانی دارد. گفتنی است، برپایه نظریه بهزیستی سیاسی، تجربه مثبت و سازگارانۀ افراد از زندگی سیاسی می‌تواند احساس تعلق، اعتماد، و تعامل سازنده با نظام سیاسی را تقویت کند. همچنین، نظریه خودتعیین‌گری بیان می‌کند که برآورده شدن نیازهای بنیادین ارتباط، شایستگی، و خودمختاری موجب افزایش سازگاری روان‌شناختی و کاهش واکنش‌های ناسازگارانه می‌شود. افزون‌براین، برپایه نظریه گسترش و ساخت هیجان‌های مثبت، تجربه هیجان‌های مثبت موجب گسترش منابع شناختی و هیجانی افراد شده و توانایی تنظیم هیجان و کنترل خشم را افزایش می‌دهد؛ بنابراین، افراد دارای اعتماد سیاسی، احساس کارآمدی و مشارکت بیشتر و انعطاف‌پذیری بالاتر، دیدگاه‌های متفاوت را با پذیرش بیشتری درک کرده و کمتر به واکنش‌های خصمانه و پرخاشگرانه متوسل می‌شوند.

یافته‌های پژوهش در بررسی روایی همگرا نشان داد که مقیاس بهزیستی سیاسی با سلامت عمومی رابطه مستقیمی دارد. این نتایج با یافته‌های پژوهش‌های پیشین از جمله کلنچ-آس و هولت (۲۰۲۱)، دنگ و همکاران (۲۰۲۳)، تانگ و همکاران (۲۰۲۴)، و شور و همکاران (۲۰۱۹) همسو است. این پژوهش‌ها نشان داده‌اند که مؤلفه‌های مرتبط با بهزیستی سیاسی، از جمله اعتماد سیاسی، کارآمدی سیاسی، و مشارکت فعال شهروندان می‌توانند سلامت روان و سازگاری فردی را تقویت کنند. در تبیین این یافته‌ها می‌توان گفت، برپایه نظریه بهزیستی سیاسی نیکپورتس - تاکیکاوا و آوسینوا (۲۰۱۸، ۸۸۷-۸۸۴)، تجربه مثبت و سازگارانۀ افراد از زندگی سیاسی، احساس تعلق، اعتماد، و اثرگذاری در محیط اجتماعی-سیاسی را افزایش می‌دهد و این تجربه می‌تواند زمینه ارتقای کیفیت زندگی و سلامت روان را فراهم کند. همچنین، نظریه خودتعیین‌گری دسی و همکاران (۲۰۱۷، ۲۲-۲۰) بیان می‌کند که ارضای نیازهای بنیادین روان‌شناختی شامل ارتباط، شایستگی، و

خودمختاری، نقش بنیادینی در رشد سالم روانی و بهزیستی پایدار دارد. در حوزه سیاسی نیز زمانی که افراد احساس کنند با ساختارهای اجتماعی و سیاسی ارتباط مؤثری دارند، از توانایی اثرگذاری بر امور عمومی برخوردارند و می‌توانند دیدگاه‌های خود را آزادانه ابراز کنند، احساس کارآمدی، رضایت، و سلامت روان بیشتری را تجربه می‌کنند؛ بنابراین، سطوح بالاتر بهزیستی سیاسی می‌تواند از طریق تقویت احساس تعلق، توانمندی، انعطاف‌پذیری، تحمل، و مشارکت سازنده، با ارتقای سلامت عمومی همراه باشد.

درمجموع، یافته‌های پژوهش، اهمیت ابعاد چندگانه بهزیستی سیاسی را تأیید کردند. اعتماد سیاسی، زمینه احساس امنیت روانی و مشروعیت سیاسی را فراهم می‌کند؛ خودکارآمدی سیاسی، انگیزه مشارکت و حس اثرگذاری فرد را تقویت می‌کند، و انعطاف‌پذیری شناختی و تحمل سیاسی، امکان رویارویی سازنده با دیدگاه‌های گوناگون را فراهم می‌کند؛ بنابراین، بهزیستی سیاسی نه تنها بر سلامت روان و کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند به عنوان سازوکار بازدارنده رفتارهای پرخطرانه سیاسی عمل کند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد، تقویت بهزیستی سیاسی و مؤلفه‌های آن در میان دانشجویان و جوانان ایرانی می‌تواند راهبردی مؤثر برای کاهش پرخاشگری سیاسی و افزایش مشارکت سازنده باشد.

به طور کلی، این پژوهش ضمن پر کردن خلأ علمی موجود در حوزه روان‌شناسی سیاسی در ایران، می‌تواند مقدمه‌ای برای تنظیم برنامه‌های مداخله‌ای و آموزشی به منظور تقویت بهزیستی سیاسی و کاهش پرخاشگری در میان دانشجویان و جوانان باشد و مقیاس ارائه شده می‌تواند به عنوان ابزار معتبری برای سنجش بهزیستی سیاسی در جامعه ایرانی به کار رود.

با وجود یافته‌های کاربردی، این پژوهش، دچار محدودیت‌هایی است که سبب می‌شود در تفسیر نتایج احتیاط کنیم. با وجود پوشش جغرافیایی گسترده نمونه، انتخاب تنها دانشجویان فعال در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی ممکن است تعمیم نتایج به کل جمعیت دانشجویان یا جوانان را محدود کند؛ پیشنهاد می‌شود، پژوهش‌های آینده از نمونه‌های متنوع‌تری، از جمله گروه‌های غیرفعال در شبکه‌های اجتماعی، نیز استفاده کنند. افزون بر این، طراحی مقطعی مطالعه، امکان بررسی روابط علی را فراهم نمی‌کند؛ پژوهش‌های آینده می‌توانند اثرات علی بین متغیرهای بهزیستی سیاسی، سلامت روان، و پرخاشگری سیاسی را با استفاده از طراحی‌های طولی یا آزمایشی بررسی کنند. روش نمونه‌گیری اینترنتی و دردسترس، اگرچه

مزیت پوشش جغرافیایی و تنوع جمعیت‌شناختی را به‌همراه داشت، اما احتمال سوگیری خودانتخابی را افزایش می‌دهد؛ توصیه می‌شود در پژوهش‌های آتی از روش‌های نمونه‌گیری تصادفی یا ترکیبی برای افزایش تعمیم‌پذیری استفاده شود. همچنین، داده‌ها، مبتنی بر پرسش‌نامه‌های خودگزارش بودند که ممکن است تحت تأثیر پاسخ‌های اجتماعی مطلوب قرار گیرند؛ پیشنهاد می‌شود، ابزارهای ارزیابی رفتاری یا داده‌های مشاهده‌ای برای اعتبارسنجی مکمل استفاده شوند. سرانجام، مقیاس بهزیستی سیاسی در این پژوهش برای دانشجویان ایرانی طراحی شد و اعتبار آن در جمعیت‌های دیگر بررسی نشده است؛ توصیه می‌شود، پژوهش‌های آتی، روایی و پایایی ابزار را در جمعیت‌های غیردانشجویی یا فرهنگی گوناگون بررسی کنند.*

منابع

- تقوی، سیدمحمدرضا (۱۳۸۰). بررسی روایی و اعتبار پرسش‌نامه سلامت عمومی (GHQ). *مجله روانشناسی*، ۵ (۴)، ۳۸۱-۹۸.
- عطادخت، اکبر؛ اسماعیلی انامق، بهمن (۱۴۰۴). کنش‌های سیاسی اجتماعی در رسانه‌های اجتماعی و احساس عدالت اجتماعی؛ نقش میانجی مسئولیت‌پذیری اجتماعی. *جامعه فرهنگ رسانه*، ۱۵ (۵۴)، ۲۵۰-۲۱۷.
- محمدی‌فر، نجات (۱۳۹۸). تأثیر احساس بهزیستی سیاسی بر نگرش‌های سیاسی دانشجویان؛ مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه اردکان. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۱۴ (۲)، ۲۳۸-۱۹۷.
- Anderson, C. A., & Bushman, B. J. (2002). Human Aggression. *Annual Review of Psychology*, 53(1), 27-51.
- Armaly, M. T., & Enders, A. M. (2024). Who Supports Political Violence?. *Perspectives on Politics*, 22(2), 427-444.
- Bagozzi, R. P., Mari, S., Oklevik, O., & Xie, C. (2023). Responses of the Public Towards the Government in Times of Crisis. *British Journal of Social Psychology*, 62(1), 359-392.
- Ballard, P. J., Hoyt, L. T., & Pachucki, M. C. (2019). Impacts of Adolescent and Young Adult Civic Engagement on Health and Socioeconomic Status in Adulthood. *Child Development*, 90(4), 1138-1154.
- Ballard, P. J., Ni, X., & Brocato, N. (2020). Political Engagement and Wellbeing among College Students. *Journal of Applied Developmental Psychology*, 71, 101209.
- Bandura, A. (1997). *Self-efficacy: The Exercise of Control*. W. H. Freeman.
- Bartusevičius, H., Van Leeuwen, F., & Petersen, M. B. (2023). Political Repression Motivates Anti-Government Violence. *Royal Society Open Science*, 10(6), 221227.
- Basimov, M. (2021). *Characteristics of Aggressive Behaviour for Groups of Political Preferences of Young People. In International Scientific Congress "Knowledge, Man and Civilization"*. European Publisher. <https://doi.org/10.15405/epsbs.2021.05.252>.
- Bautista, T. G., Roman, G., Khan, M., Lee, M., Sahbaz, S., Duthely, L. M.... & Bredella, M. A. (2023). What is Well-Being? A Scoping Review of the Conceptual and Operational Definitions of Occupational Well-Being. *Journal of Clinical and*

Translational Science, 7(1), e227.

Bernardi, L., Mattila, M., Papageorgiou, A., & Rapeli, L. (2023). Down but not Yet Out: Depression, Political Efficacy, and Voting. *Political Psychology*, 44(2), 217-233.

Bosi, L., Dochartaigh, N. Ó., & Pisoiu, D. (Eds.). (2024). *Political Violence in Context: Time, Space and Milieu*. Ecpr Press.

Choi, K. W., Jung, J. H., & Kim, H. H. S. (2023). Political Trust, Mental Health, and the Coronavirus Pandemic: A Cross-National Study. *Research on Aging*, 45(2), 133-148.

Clench-Aas, J., & Holte, A. (2021). Political Trust Influences the Relationship between Income and Life Satisfaction in Europe: Differential Associations with Trust at National, Community, and Individual Level. *Frontiers in Public Health*, 9, 629118.

Clifford, S., & Lothamer, L. (2025). How Strong Policy Attitudes Activate Support for Aggressive Political Action. *Political Behavior*, 47(3), 1275-1293.

Deci, E. L., Olafsen, A. H., & Ryan, R. M. (2017). Self-Determination Theory in Work Organizations: The State of a Science. *Annual Review of Organizational Psychology and Organizational Behavior*, 4, 19-43.

Deng, W., Acquah, K., Joormann, J., & Cannon, T. D. (2023). Cognitive Flexibility and Emotion Regulation: Dual Layers of Resilience against the Emergence of Paranoia. *Behaviour Research and Therapy*, 167, 104360.

Devine, D. (2024). Does Political Trust Matter? A Meta-Analysis on the Consequences of Trust. *Political Behavior*, 46(4), 2241-2262.

Diener, E. (2000). Subjective Well-Being: The Science of Happiness and a Proposal for a National Index. *American Psychologist*, 55(1), 34.

Eidhof, B., & de Ruyter, D. (2022). Citizenship, Self-Efficacy and Education: A Conceptual Review. *Theory and Research in Education*, 20(1), 64-82.

Euzébios Filho, A., & Tabata, S. C. (2023). Political Cynicism and Political Efficacy: Reflections on Political Representation and Participation with Students from a Brazilian Public University. *SN Social Sciences*, 3(2), 27.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating Structural Equation Models with Unobservable Variables and Measurement Error. *Journal of Marketing Research*, 18(1), 39-50. <https://doi.org/10.2307/3151312>.

Fredrickson, B. L. (2001). The Role of Positive Emotions in Positive Psychology: The Broaden-and-Build Theory of Positive Emotions. *American Psychologist*, 56(3), 218-226.

- Goldberg, D. P., & Hillier, V. F. (1979). A Scaled Version of the General Health Questionnaire. *Psychological Medicine*, 9(1), 139-145.
- Gross, J. J. (2015). Emotion Regulation: Current Status and Future Prospects. *Psychological Inquiry*, 26(1), 1-26.
- Hair, J. F., Babin, B. J., Anderson, R. E., & Black, W. C. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th Ed.). England: Pearson Prentice.
- Hillesund, S., & Østby, G. (2023). Horizontal Inequalities, Political Violence, and Nonviolent Conflict Mobilization: A Review of the Literature. *Journal of Economic Surveys*, 37(5), 1589-1635.
- Hope, E. C., Velez, G., Offidani-Bertrand, C., Keels, M., & Durkee, M. I. (2018). Political Activism and Mental Health among Black and Latinx College Students. *Cultural Diversity & Ethnic Minority Psychology*, 24(1), 26-39.
- Julkif, N. B. (2022). Self and Political Efficacy and the Justifiability of Political Violence and the Role of State Terror: A Cross-National Analysis. *Social Science Quarterly*, 103(1), 108-119.
- Kaiser, H. F. (1974). An Index of Factorial Simplicity. *Psychometrika*, 39(1), 31-36. <https://doi.org/10.1007/BF02291575>.
- Kaiser, H. F. (1974). An Index of Factorial Simplicity. *Psychometrika*, 39(1), 31-36.
- Kalaf-Hughes, N., & Leiter, D. (2025). The Efficacy Gap: Resentment and its Impact on External and Internal Political Efficacy. *Political Research Quarterly*, 78(3), 1007-1028.
- Kline, R. B. (2023). *Principles and Practice of Structural Equation Modeling*. Guilford Publications. Availabl at: <https://www.guilford.com/books/Principles-and-Practice-of-Structural-Equation-Modeling/Rex-Kline/9781462551910>.
- Lerner, R. M., Lerner, J. V., Almerigi, J. B., Theokas, C., Phelps, E., Gestsdottir, S.,... & von Eye, A. (2005). Positive Youth Development, Participation in Community Youth Development Programs, and Community Contributions of Fifth-Grade Adolescents: Findings from the First Wave of the 4-H Study of Positive Youth Development. *The Journal of Early Adolescence*, 25(1), 17-71.
- Lindholm, A. (2020). Does Subjective Well-Being Affect Political Participation?. *Swiss Journal of Sociology*, 46(3), 467-488.
- Martin, M. M., & Rubin, R. B. (1995). A New Measure of Cognitive Flexibility. *Psychological Reports*, 76(2), 623-626.
- Menon, A., Kavanagh, N. M., Falkenbach, M., Wismar, M., & Greer, S. L. (2025). The Role of Health and Health Systems in Shaping Political Engagement and

- Rebuilding Trust in Democratic Institutions. *The Lancet Regional Health-Europe*, 53.
- Mohammadifar, N. (2019). The Impact of Political Well-Being on Students, Political Attitudes; Case Study: Ardakan University Students. *Research Letter of Political Science*, 14(2), 197-238.
- Nelson, G., & Prilleltensky, I. (2005). Community Psychology: In Pursuit of Liberation and Well-Being. *Canadian Psychology*, 46(3), 173-175.
- Nikiporets-Takigawa, G., & Avcinova, G. (2018). Political Well-Being: Concept And Research Framework. In I. B. Ardashkin, B. Vladimir Iosifovich, & N. V. Martuyushev (Eds.), *Research Paradigms Transformation in Social Sciences*, Vol 50. European Proceedings of Social and Behavioural Sciences (pp. 884-890). Future Academy. <https://doi.org/10.15405/epsbs.2018.12.108>.
- Nishi, K. (2021). Low Government Performance and Uncivil Political Posts on Social Media: Evidence from the COVID-19 Crisis in the US. *arXiv preprint arXiv:2107.10041*.
- Nyqvist, F., Serrat, R., Nygård, M., & Näsman, M. (2024). Does Social Capital Enhance Political Participation in Older Adults? Multi-Level Evidence from the European Quality of Life Survey. *European Journal of Ageing*, 21(1), 2-21.
- Özdoğan, A. Ç., Haspolat, N. K., Çelik, O., & Yalçın, R. Ü. (2021). Ergenlerde Reaktif-Proaktif Saldırganlık ve Bilişsel Esneklik: Öfkenin Aracı Rolü. *Anadolu Journal of Educational Sciences International*, 11(2), 826-851.
- Persson, T., & Widmalm, S. (2025). Political Intolerance in Comprehensive Welfare States: Evidence from Sweden. *Political Psychology*, 46(4), 749-765.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. Simon & Schuster.
- Rothbaum, B., Etengoff, C., & Luong, E. (2025). Trans Rights and Safety, Political Self-efficacy, and Well-Being. *Sexuality Research and Social Policy*, 22(1), 4-18.
- Russo, S., & Stattin, H. (2017). Self-Determination Theory and the Role of Political Interest in Adolescents' Sociopolitical Development. *Journal of Applied Developmental Psychology*, 50, 71-78.
- Seehagen, S., Bartnick, C., Kärtner, J., Krasko, J., Luhmann, M., Schaal, N.,... & Zmyj, N. (2025). Belong, Broaden, and Build: The Role of Positive Emotions in Early Human Development. *Child Development Perspectives*, 19(4), 237-243.
- Shore, J., Rapp, C., & Stockemer, D. (2019). Health and Political Efficacy in Context: What is the Role of the Welfare State?. *International Journal of*

- Comparative Sociology*, 60(6), 435-457.
- Spencer, M. B., Dupree, D., & Hartmann, T. (1997). A Phenomenological Variant of Ecological Systems Theory (PVEST): A Self-Organization Perspective in Context. *Development and Psychopathology*, 9(4), 817-833.
- Sulemana, I., & Agyapong, E. (2019). Subjective Well-Being and Political Participation: Empirical Evidence from Ghana. *Review of Development Economics*, 23(3), 1368-1386.
- Sullivan, J. L., Piereson, J., & Marcus, G. E. (1993). *Political Tolerance and American democracy*. University of Chicago Press.
- Tong, K., Fu, X., Hoo, N. P., Mun, L. K., Vassiliu, C., Langley, C.,... & Leong, V. (2024). The Development of Cognitive Flexibility and its Implications for Mental Health Disorders. *Psychological Medicine*, 54(12), 3203-3209.
- Trüding, E. M., & Ziller, C. (2023). Setting Limits to Tolerance: An Experimental Investigation of Individual Reactions to Extremism and Violence. *Frontiers in Political Science*, 5, 1000511.
- Valgarðsson, V., Jennings, W., Stoker, G., McKay, L., Devine, D., & Clarke, N. (2025). The Good Politician: Competence, Integrity and Authenticity in Seven Democracies. *Political Studies*, 73(2), 631-656.
- Verkuyten, M., Yogeeswaran, K., & Adelman, L. (2024). Political Tolerance and the Golden Rule: Reciprocity Increases Acceptance of Normative Protest Actions of Disliked Groups. *Journal of Community & Applied Social Psychology*, 34(1), 1-14.
- Villagran, M. (2025). The Influence of Political Trust on the Acceptance of Violence. *ArXiv Preprint ArXiv:2510.04352*.
- Wintemute, G. J., Robinson, S. L., Crawford, A., Tancredi, D., Schleimer, J. P., Tomsich, E. A., ...& Pear, V. A. (2023). Views of Democracy and Society and Support for Political Violence in the USA: Findings from a Nationally Representative Survey. *Injury Epidemiology*, 10(45), 1-17.
- Yonk, R. M., & Smith, J. T. (2018). *Politics and Quality of Life: The Role of Well-Being in Political Outcomes*. Springer.
- Zmigrod, L. (2020). The Role of Cognitive Rigidity in Political Ideologies: Theory, Evidence, and Future Directions. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 34, 34-39.
- Zmigrod, L. (2020). The Role of Cognitive Rigidity in Political Ideologies: Theory, Evidence, and Future Directions. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 34, 34-39.

- Zmigrod, L., Eisenberg, I. W., Bissett, P. G., Robbins, T. W., & Poldrack, R. A. (2021). The Cognitive and Perceptual Correlates of Ideological Attitudes: A Data-Driven Approach. *Philosophical Transactions of the Royal Society B*, 376(1822), 20200424.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2018). Cognitive Underpinnings of Nationalistic Ideology in the Context of Brexit. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 115(19), E4532-E4540.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2019). Cognitive Inflexibility Predicts Extremist Attitudes. *Frontiers in Psychology*, 10, 989.
- Zmigrod, L., Rentfrow, P. J., & Robbins, T. W. (2020). The Partisan Mind: Is Extreme Political Partisanship Related to Cognitive Inflexibility? *Journal of Experimental Psychology: General*, 149(3), 407-418.



Research Paper

The Constitution and the Rule of Law in Iran, in the Thought of Seyyed Hassan Taghizadeh Based on Quentin Skinner's Myth of Coherence

*Habibollah Fazeli¹  Mohammad Akhoundpour Amiri² 

1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

2. Ph.D. Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.554>

Receive Date: 10 August 2025

Revise Date: 19 October 2025

Accept Date: 03 December 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

This research deals with a fundamental branch: the "constitution" as a tool for ensuring the efficiency, legitimacy, and stability of the modern state structure in the ideological system of Seyyed Hassan Taghizadeh. This research attempts to show how Taghizadeh's ideas on the constitution complement his view of the state.

Methodology

In this research, in terms of methodology, we have used a qualitative method; historical political analysis and political thought, and a descriptive-analytical type using library and internet tools.

Results and Discussion

Iranians became familiar with modern concepts from the beginning of the Iranians' visits to the Western world. Among them, the three concepts of "state", "law" and "constitution" have been of great importance in the intellectual system of the intellectuals of the Qajar era. The objectification of the mental form of the "orderly" structures of the political-legal order has later found its place in the Iranian constitutional movement. Taghizadeh is among the intellectuals who are the pioneers of this emerging field of Iranian modernism. In the present study, we will answer the question of what aspects the rule of law and the constitution have in the thought of Seyyed Hassan Taghizadeh? In this regard, we have used primary sources such as the collection of books "Taghizadeh's Essays" (especially volumes eight to ten of this collection, which include Taghizadeh's speeches in the first to fifteenth periods of the National Consultative Assembly in his role as a member of the parliament, Minister of Roads and Streets, Minister of Finance, and also the President of the Senate). The results of this research show that Taghizadeh's perception of concepts such as law and constitution was not uniform throughout his political life.

* Corresponding Author:
Habibollah Fazeli, Ph.D.
E-mail: h.fazeli@ut.ac.ir

Table (1). Taghizadeh's intellectual developments in relation to the concepts of law and the constitution

The process of thought evolution	Influential intellectual and social factors	Intellectual and practical manifestations	Perception of law and constitution	The position and role of Taghizadeh	Historical period
From religious reformism to secular renewal and modern rationalism	The influence of European liberal ideas, the experience of Qajar tyranny, and the discourse of religious reformism	Participation in drafting the constitution and defending freedom of the press and modern education	Law as a tool for justice, limiting the power of the monarchy, and creating a new political order	One of the intellectual and parliamentary leaders of the Constitutional Movement; member of the Tabriz Association and the First Parliament.	Constitutional Era(1906-1909)
Combining modernity and authoritarian order; distancing from parliamentary democracy	The impact of nationalist ideas and the experience of post-constitutional chaos	Participation in educational and cultural reforms, support for administrative centralization	Law as a tool for national modernization and the centralization of power in the modern state	Politician and cultural director in the new system; ambassador, minister, and senator	The First Pahlavi Period (1925-1941)
Final Conclusion: Legalism as the Essence of Iran's Modernity and Progress	The experience of World War I, the occupation of Iran, and the growth of scientific and administrative institutions	Writing, speaking, and historical reflections on the necessity of European civilization and legalism	Law as a legacy of modern rationality and a tool for cultural and scientific development	A cultural figure and symbol of the first generation constitutionalist intellectuals	Second Pahlavi Era (1925-1971)

Conclusion

From Taghizadeh's perspective, the constitution is not merely a political text; it is a framework for the link between power and legitimacy. Taghizadeh believed that legality is possible if the structure of the state is based on transparent, authoritative, and national legal principles. According to the theoretical framework of Skinner's myth of coherence and based on the main assumption of this myth, the perception of a uniform system of thought in the intellectual-thought structure of thinkers, elites, and intellectuals throughout their socio-political lives is a type of erroneous perception that will lead to an incomplete understanding and incorrect judgment for the audience. In this regard, and considering the three-dimensional intellectual life of Seyyed Hassan Taghizadeh (including the first constitutional era, the reign of Reza Shah, and Mohammad Reza Shah), it must be acknowledged that Taghizadeh's perception of concepts such as "law" and "constitution" did not have a uniform and unified status; In a way, in the first and second sessions of the National Assembly, the young Taghizadeh (with a passionate series) included concepts such as "law" and "constitution" in line with the realization of the ideal of freedom and equality. This is while, from the fifth term of the National Assembly until the end of Reza Shah's reign, he included the rule of law and the constitution in line with the planning of the foundations of the modern Reza Shahi powerful state. However, with the beginning of the reign of Mohammad Reza Shah, after establishing the foundations of order and security in the territorial scope of Iran, (while still emphasizing the issue of security), he included strands of the idea of democracy and the realization of civil liberties in the light of his own perceptions of legal-legal structures. Thus, we see that some commentators' perception of Seyyed Hassan Taghizadeh's works and opinions (regarding the concepts of law and the constitution) only includes one period of Taghizadeh's socio-political life, and



naturally, such judgments will not convey a comprehensive and realistic understanding of Taghizadeh's personality and system of thought regarding concepts such as law and the constitution to the audience of his works.

Keywords: Iran, modern state, constitutional, constitution, Taghizadeh, Skinner.

Resources

- Adamiyyat, Fereydoun (2021). *The Ideology of the Constitutional Movement of Iran*, Tehran: Gostareh Publications, Second Edition. (In Persian)
- Adamiyyat, Fereydoun (2023). *The Thought of Social Democracy in the Constitutional Movement of Iran*, Tehran: Gostareh Publications, Second Edition. (In Persian)
- Agheli, Bagher (1991). *Daily History of Iran from the Constitutional Era to the Islamic Revolution*, Tehran: Goftar Publications, Volumes 1 and 2. (In Persian)
- Afshar, Iraj (1989). *Stormy Life (TaghiZadeh's Memoirs)*, Tehran: Scientific Publications. (In Persian)
- Ajodani, Mashallah, (2024). *The Iranian Constitutional Movement*, Tehran: Akhtaran Publications, 17th Edition. (In Persian)
- Alavi, Seyyed Ali (2023). *The Life and Times of Seyyed Hassan Taghizadeh*, Institute of Political Studies and Research, Third Edition. (In Persian)
- Azhand, Yaghoub and others, (1999). *Oil Master in the Reza Shah Era, Master of the Revision of Darcy's Concession (1933 Agreement)*, General Directorate of Archives and Museums of the President's Office, Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2018). *Teaching Political Science (Fundamentals of Theoretical and Institutional Political Science)*, Tehran: Negah Moasar Publishing, 13th edition. (In Persian)
- Berg, J. Frieden, Silverman, Gordon (2023). *Cognitive Science or Cognitive Studies (An Introduction to Approaches, Theories, and Research on the Mind)*, Translated by Dr. Habibollah Ghasemzadeh, Arjomand Publications, Volume 1, Third Edition. (In Persian)
- Bigdeli, Ali, Pendar, Hossein (2013). *Taghizadeh, From Modernism to Frenchism*, Historical Research Quarterly (Faculty of Literature and Humanities-University of Isfahan), Year 49, New Edition, Year 5, pp. 18-1. (In Persian)
- Bozorgi, Ehsan, Hasanvand, Mohsen and Ehsan Agha Mohammadi, (2020). "Foundations of Iranian Society, Law-Based Government and Constitution", *Islamic Social Research Quarterly*, Year 26, Issue 1, pp. 27-3. (In Persian)

- CAB (British Archival Material: Cabinet Office). (February 25, 1924). 16 / 54 *Committee For Imperial Defense Sub-Committee*, Report 227-C.
- Ettehadieh, Mansoureh (1982). *The Origin and Development of Constitutional Political Parties (First and Second Term of the National Assembly)*, Tehran: Gostareh Publications. (In Persian)
- Ettehadieh, Mansoureh (2019). "The Position of Seyyed Hassan Taghizadeh in the First Assembly and His Role in the Amendment of the Constitution", *Qalam Yaran Magazine*, No. 21. (In Persian)
- Fateh, Mostafa (1979). *Fifty Years of Iranian Oil*, Tehran: Payam Publications. (In Persian)
- Habibpour Getaei, Karam and Reza Safari Shali (2015). *Comprehensive Guide to the Use of SPSS in Survey Research (Quantitative Data Analysis)*, Loye Publications, Sixth Edition. (In Persian)
- Hedayat, Mokhber-o-Saltaneh (1984). *Memories and Dangers*, Tehran: Zavvar Publications. (In Persian)
- Jung, L. N., & Rebelo, V. B. (2022). '(De)parting (from) the Ways': Quentin Skinner's linguistic contextualism as challenge to contemporary philosophy's 'parting of ways' concept. *Geltung: Journal of Studies on the Origins of Contemporary Philosophy*, 2(2), Article e66500. <https://doi.org/10.23925/2764-0892.2024.v2.n2.e66500>.
- Khoynezhad, Gholamreza (2024). *Research Methods in Educational Sciences*, Samt Publications, Tenth Edition. (In Persian)
- Madani, Seyyed Jalal al-Din (1990). *Contemporary Political History of Iran*, Tehran: Islamic Publications) Vol. 1. (In Persian)
- Marashi, Afshin (2025). *The Construction of Iranian National Identity; Culture, Power and Government 1250-1320*, Translated by Mohammad Aghajari, Tehran: Sales Publishing House, First Edition. (In Persian)
- Mojtahedi, Mehdi. (1978). *Taghizadeh: Enlightenment in the Constitutionalism of Iran*, Tehran: University of Tehran, First Edition. (In Persian)
- Mokhtari, Jamal and Ruhollah Eslami and Vahid Sinaee and Mehdi Najafzadeh, (2025). "The Political Wisdom of the Modern State and the Techniques of Power in the Courses of the School of Political Science and Its Impact on the Constitutional Process", *Quarterly Journal of Political Science*, Volume 20, Issue 2, pp. 255-217. (In Persian)
- Moradkhani, Fardin (2023). *Liberal Constitutionalist: Seyyed Hassan Taghizadeh*, Tehran: Agar Publications, Second Edition. (In Persian)



- Mortazavi, Seyyed Khodayar (2007). "Explanation of the Methodology of Political Thought from the Perspective of Quentin Skinner", *Journal of Political Science*, Year 3, Issue 1. (In Persian)
- Ostovar, Majid (2017). "The Role of Iranian Intellectuals in Building the Reza Shah Government", *Quarterly Journal of Political and International Approaches*, Year 8, Issue 4. (In Persian)
- Orford, A. (2021). "The politics and protocols of interdisciplinary encounters: Pocock, Skinner, and the Cambridge School". *Temple International & Comparative Law Journal*, 36– 173.
- Palti, E. J. (2024). *Pocock, Skinner, and the "historiographical revolution"*. In *Intellectual History and the Problem of Conceptual Change* (pp. 9–37). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781009461245.003>.
- Parvin, Kheyrollah, Nouraei, Mehdi, (2021). "The Word Government in the Sense of One of the Three Powers in the Constitution", *Quarterly Journal of Public Law Studies*, Volume 51, Issue 4, pp. 1508-1487. (In Persian)
- Pourbagheri, H. (2020). *Seyyed Hasan Taqizadeh: a political biography*. Leiden University. (PhD thesis).
- Raeen, Esmaeil (1977). *British Salaried Workers in Iran*, Javidan Publications Organization, Sixth Edition. (In Persian)
- Safaei, Ebrahim (1967). *Leaders of the Constitutional Era*, Tehran: Javidan Publications. (In Persian)
- Sarmad, Zohreh and Abbas Bazargan and Elaheh Hejazi (2025). *Research Methods in Behavioral Sciences*, Agah Publications, 50th edition. (In Persian)
- Sayer, Andrew (2009). *Method in the Social Sciences: A Realist Approach*, translated by Emad Afrogh, Humanities and Cultural Studies Research Institute Publications, 2nd edition. (In Persian)
- Skinner, Quinten (1988). "Motives, Intention and Interpretation of Texts", in *Meaning & Context: Quinten Skinner and his Critics*, ed. James Tully, Princeton: Princeton University Press.
- Soleimannezhad, Farhad (2023). *Liberal Constitutionalist: Seyyed Hassan Taghizadeh*, Agar Publications, 2nd edition. (In Persian)
- Soleimani, Karim, Vahidi Rad, Mikael (2010). "Iran-British Oil Negotiations and the Revision of the Darcy Agreement in the Reza Shah Era", *Two Quarterly Scientific Journals of Iranian History*, Volume 3, Issue 1, pp. 100-71. (In Persian)
- Taghizadeh, Seyyed Hasan (1960). "Taking Foreign Civilization", *Yaghma*, No.

10. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (1993). *Stormy Life (Memoirs of Seyed Hassan Taghizadeh)*, edited by Iraj Afshar, Scientific Publications, Second Edition. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (2000). *Stormy Life*, edited by Azizollah Alizadeh, Tehran: Ferdows. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (2007). *Articles by Taghizadeh (Constitutionality)*, under the supervision of Iraj Afshar, Toos Publications, First Edition, Volume One. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (2010). *Articles by Taghizadeh (Taghizadeh in the Parliament, the 15th Term of the National Council and the First and Second Term of the Senate)*, under the supervision of Iraj Afshar, edited by Mustafa Nouri, Reza Azari Shahrzai, Toos Publications, Volume Ten, First Edition. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (2011). *Taghizadeh in the Parliament (Speech of the Shura Council of the First, Second, Fifth and Sixth Periods)*, Articles by Taghizadeh, under the supervision of Iraj Afshar, edited by Mostafa Nouri and Reza Azari Shahrzai, Tehran: Toos, Volume 8. (In Persian)

Taghizadeh, Seyyed Hasan (2023). *History of the Early Revolution and Constitutionalism of Iran (Three Speeches by Seyyed Hassan Taghizadeh)*, Tehran: Aras Publications, First Edition. (In Persian)

Vanessa, Martin, (London: Routledge, 2005). *Oil in Iran between the two World War*, Anglo-Iranian Relations since 1800.

Weber, V. B. (2025). *History in political philosophy: Refutation and imagination*. Ergo: An Open Access Journal of Philosophy, 12, Article 34. <https://doi.org/10.3998/ergo.7957>.

قانون اساسی و حاکمیت قانون در ایران در اندیشه سیدحسن تقی‌زاده براساس اسطوره انسجام کوئنتین اسکینر

* حبیب‌اله فاضلی^۱ محمد آخوندپور امیری^۲

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=64107327251/1%>
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.4.2.9>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران، دولت مدرن،

مشروطه، قانون

اساسی، تقی‌زاده،

اسکینر

ایرانیان از آغازین دوران سفر به جهان غرب با مفاهیم مدرن آشنا شدند. در این میان، مفاهیم سه‌گانه «دولت»، «قانون»، و «قانون اساسی»، در نظام اندیشگی روشنفکران عصر قاجار از اهمیت بسیاری برخوردار بود. عینیت‌یابی صورت‌های ذهنی موجود درباره سازه‌های «بسامان» نظم سیاسی-حقوقی، بعدها در جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان امکان‌پذیر شد. سیدحسن تقی‌زاده، از جمله طلایه‌داران این عرصه نوظهور تجددخواهی ایرانیان است. در پژوهش حاضر به این پرسش پاسخ داده شده است که «حاکمیت قانون و قانون اساسی در اندیشه سیدحسن تقی‌زاده از چه وجوهی برخوردار است؟» در این راستا از منابع دست‌اولی همچون «مجموعه مقالات تقی‌زاده» (به‌ویژه جلد‌های هشتم تا دهم از این مجموعه که در بردارنده سخنان تقی‌زاده در دوره‌های نخست تا پانزدهم مجلس شورای ملی در نقش نماینده مجلس، وزیر طرق و شوارع، وزیر مالیه، و همچنین، رئیس مجلس سنا است) بهره برده‌ایم. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که برداشت تقی‌زاده از مفاهیمی همچون قانون و قانون اساسی، در تمام دوره زندگی سیاسی او یکسان نبوده است. در پژوهش حاضر از چارچوب نظریه انسجام کوئنتین اسکینر (با توجه به آرای مفسران اندیشه تقی‌زاده) و به لحاظ روش‌شناختی از روش کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی بهره برده‌ایم.

* نویسنده مسئول:

حبیب‌اله فاضلی

پست الکترونیک: h.fazeli@ut.ac.ir

مقدمه

گذار از «فرمان» به «قانون» و از «حکمرانی» به «حکومت‌مندی»، یکی از مهم‌ترین سرفصل‌های تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است. بررسی فرایند مشروطیت در ایران در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی، افق تازه‌ای از تحلیل ظهور مفاهیم مدرن اندیشه سیاسی را پیش روی ما قرار می‌دهد (مختاری و همکاران، ۱۴۰۴، چکیده).

این پژوهش به شاخه‌ای اساسی می‌پردازد: «قانون اساسی» به مثابه ابزاری برای تضمین کارآمدی، مشروعیت، و ثبات ساختار دولت مدرن در نظام اندیشگی سید حسن تقی‌زاده. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که چگونه اندیشه تقی‌زاده درباره قانون اساسی، تکمیل‌کننده نگاه او به دولت است؛ اما پیش از طرح موضوع اصلی پژوهش، لازم است مفهوم قانون اساسی و دیدگاه‌های مختلف مطرح شده درباره لزوم تغییرپذیری یا تغییرناپذیری آن بررسی و واکاوی شوند.

«قانون اساسی» را می‌توان مجموعه‌ای از اصول و قواعد بنیادینی دانست که به منزله سند بالادستی، چارچوب کلی سامان‌دهی و توزیع قدرت سیاسی را در ساختار حاکمیت تعریف می‌کند. وجود قانون اساسی، پیش شرط شکل‌گیری «حکومت محدود» و «مشروط» است و چنین حکومتی نیز از لوازم تحقق دموکراسی به شمار می‌آید؛ هرچند لزوماً معادل کامل آن نیست. باین حال، در عمل، ممکن است میان پابندی به قانون اساسی و پویایی دموکراتیک، تعارض ساختاری شکل گیرد؛ به این معنا که هیئت حاکمه نمی‌تواند هم‌زمان، پاسخ‌گوی اراده و مطالبات لحظه‌ای افکار عمومی باشد و در عین حال، خود را مقید به احکام حقوقی‌ای بداند که پیشینیان تصویب کرده‌اند. بر پایه این رویکرد، یکی از الزامات دموکراسی، امکان بازنگری و اصلاح پیوسته قانون اساسی از سوی حاکمیت مردمی است و هرگاه قانون اساسی به متنی تغییرناپذیر، مطلق، و دارای قداست حقوقی تبدیل شود، ماهیتی ایستا و بالقوه غیردموکراتیک پیدا خواهد کرد (بشیریه، ۱۳۹۷، ۲۶۳-۲۶۲).

در برابر رویکردی که بر تغییرپذیری پیوسته قانون اساسی تأکید دارد، گروه دیگری از صاحب‌نظران (که از منظر پاسداشت قانون اساسی سخن می‌گویند و در مورد خطر افراط‌گرایی اکثریت در نظام‌های دموکراتیک هشدار می‌دهند) بر این نظرند که قانون اساسی، ابزار مهمی برای صیانت از حقوق و آزادی‌های اساسی فرد در برابر خودسری‌های احتمالی اکثریت است. از این دیدگاه، قانون اساسی در هر دو قرائت، ماهیت «ضداکثرتی» دارد: از یک سو، می‌تواند مانع بروز و تحقق کامل خواست‌های مقطعی اکثریت شود و از سوی دیگر، سد راه اقدامات

خودسرانه و ناقض حقوق اقلیت‌ها از سوی همان اکثریت باشد.

فریدون آدمیت بر این نظر است که در حوزه حقوق اساسی، نخستین مجلس مشروطه توانست بخشی از اختیارات ذاتی خود را اعمال کند. به نظر او، این مجلس با اصلاح و تصویب قانون اساسی و نگارش متمم آن، تا اندازه‌ای کارکرد «قوة مؤسس» را در تدوین اصول و ضوابط مشروطیت به عهده گرفته بود؛ هرچند در ایجاد خود نظام مشروطه و نیز در تعیین شکل نهایی دولت، موفقیت چندانی نداشته است. مفسران بعدی قانون اساسی ما هیچ‌کدام به آن دقایق حقوق اساسی، توجه نیافته‌اند؛ اما در مجلس اول، بودند کسانی که آن نکته‌های لطیف را می‌شناختند (آدمیت، ۱۴۰۰، ۳۸۴).

از دیدگاه آدمیت، تاریخچه تدوین قانون اساسی و متمم آن، موضوع بسیار مهم و دلکشی است که شرح آن را به درستی ننوخته‌اند و چیزهای پراکنده‌ای هم که نوشته‌اند را نمی‌توان تحقیق‌های منظم و معتبری خواند. همین که مجلس ملی شروع به کار کرد، از دولت، درخواست قانون اساسی کرد. دستخط مظفرالدین‌شاه زود رسید. در جلسه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ اعلام شد که کتابچه قانون اساسی در همین دوره بررسی و بازگردانده می‌شود. مشیرالدوله، صدراعظم، نیز یادآور شد که این سند تا روز شنبه (اول رمضان) به مجلس فرستاده خواهد شد و پس از تصویب نمایندگان، مجدداً برای تأیید نهایی ارائه می‌شود؛ اما شنبه‌ها و هفته‌های پی‌درپی گذشت و خبری از قانون اساسی نشد. مجلس به پیشنهاد سعدالدوله، نامه‌ای به شاه فرستاد که از «تأخیر و تعویق» قانون اساسی، احتمال اختلال در مجلس می‌رود. به علاوه، مجلس به صدراعظم نوشت که بیش از این، تأخیر روا نیست (۱۴ شوال) (آدمیت، ۱۴۰۰، ۳۸۵-۳۸۴).

این مقدمه، خود گویای اهمیت موضوع قانون اساسی در یکی از بغرنج‌ترین دوران حیات سیاسی معاصر ایران زمین است؛ عصری پراشتاب و تشویش؛ از این رو و با توجه به اهمیت موضوع، در پژوهش حاضر با محور قرار دادن اهمیت قانون اساسی در ایران دوران قاجار و پهلوی، به این پرسش پاسخ خواهیم داد که «حاکمیت قانون و قانون اساسی در اندیشه سیدحسن تقی‌زاده از چه وجوهی برخوردار است؟»

در پاسخ به این پرسش، با رویکرد خوانش آثار تقی‌زاده و فهم درون‌مایه نظام اندیشگی او دریافتیم که با توجه به زیست فکری و سیاسی سیدحسن تقی‌زاده، رویدادهای عصر مشروطه و پسامشروطه، و رویارویی او با مخاطرات سیاسی گوناگون، مفاهیمی همچون قانون و قانون اساسی در نظام معرفتی تقی‌زاده، همواره مورد بازاندیشی قرار گرفته و این بازاندیشی‌ها، دقیقاً

همان‌گونه که با واقعیت‌های عصر و زمانه او بوده است. براین اساس، ارائه تفسیر یکدستی از نظام معرفتی تقی‌زاده، خطایی است که ما را از درک و دریافت همه وجوه شخصیتی، رفتاری، و عملکردی او دور می‌کند و از همین رو، نمی‌توان برداشت یکدستی از این مفاهیم را در نقش قضاوت تاریخی درباره نظام اندیشگی سیدحسن تقی‌زاده در نظر گرفت.

افزون براین، پژوهشگرانی همچون احمد کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» و فریدون آدمیت در آثاری همچون «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» و «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» در مقام نقد درباره نقش مخرب تقی‌زاده (به‌ویژه در حوادث مجلس اول و دوم مشروطه)، ادعاهایی را مطرح کرده‌اند که تقی‌زاده در آثار و مجموعه سخنرانی‌های خود، به آن‌ها پاسخ داده است. این موضوع خود، آشکار می‌کند که برپایه «اسطوره انسجام» اسکینر، واکاوی نظام معرفتی تقی‌زاده در راستای آشکارسازی و رسیدن به انسجام همه‌جانبه در اندیشه‌های او، تلاشی غیرواقع‌بینانه و محکوم به شکست است.

۱. پیشینه پژوهش

بزرگی، حسنونند، و آقایی (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای با عنوان «بنیان‌های جامعه بسامان ایرانی، دولت قانون‌مدار، و قانون اساسی» جامعه را تحت تأثیر دو مؤلفه قانون اساسی و دولت قانون‌مدار دانسته و در این راستا، آرای اندیشمندان و نحله‌های گوناگون فکری را بررسی کرده‌اند. به نظر آنان، ایجاد جامعه آرمانی و مطلوب نزد آحاد بشریت در همه زمان‌ها و مکان‌ها، آرزی بزرگی بوده است که موجب ایجاد دیدگاه‌های گوناگونی درباره آن شده است. در این میان، جامعه «بسامان ایرانی» به دریای آرام و بزرگ تشبیه شده است که هرچیز تازه‌ای را در خود جای خواهد داد تا بر تنوع و زیبایی خود بیفزاید و قانون و قانون اساسی، جزئی از همین موارد هستند که جامعه ایرانی برای تکوین خویش پذیرفته است.

علیرضا ملایی توانی و ایرج سوری (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ تحول مفهومی ملت قانون‌گذار در مجلس مؤسس مشروطه»، در پی پاسخ به این پرسش‌اند که با وجود نظام سنت شرعی در امر قانون‌گذاری، تحول معنایی مفهوم ملت قانون‌گذار چگونه تثبیت شد؟ نگارندگان با روش تاریخ مفهومی می‌کوشند شیوه زبانی و انضمام یافتن مفهوم جدید ملت را در ایران نشان دهند. زایش مفهوم ملت «قانون‌گذار» در گفتار وکلای مجلس مؤسس/مجلس اول، تجربه جدیدی بود که مطابق متمم قانون اساسی، ملت ایران و قانون‌گذاران آن، منشأ

مشروعیت نظام جدید بودند و مضامینی مانند حاکمیت اراده ملت، لزوم پاسخ‌گویی مجریان دولتی، سلطنت محدود و تعهد در قبال ملت، در عمل، نهاده شده.

فاطمه رضوانی (۱۳۹۲) نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل تطور مفاهیم «دولت» و «قانون» در ایران معاصر» موضوع تحلیل تغییرهای مفاهیم دولت و قانون از دوره قاجار تا پهلوی اول را بررسی کرده است. او در این اثر از روش تاریخی-تحلیلی و با استفاده از متون تاریخی، قوانین و آرای روشنفکران را واکاوی کرده و نتیجه گرفته است که مفاهیم دولت و قانون در ایران معاصر، به‌ویژه در دوره پهلوی اول، از سنت به مدرنیته حرکت کرده‌اند؛ اما همچنان، تحت تأثیر فرهنگ بومی و مقاومت نهادهای سنتی بوده‌اند.

بیگدلی و حسین‌پندار (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «تقی‌زاده، از تجددگرایی تا فرنگی‌مآبی»، پس از بررسی شخصیت سیاسی تقی‌زاده، بیان کرده‌اند که آرا و اندیشه‌های تقی‌زاده، چه در مقام یک روشنفکر و چه در مقام یک سیاستمدار، محل بحث و مناقشه بوده است؛ یکی از چالش‌های اصلی در شناخت تقی‌زاده، این است که اغلب، مرزی میان هویت روشنفکری و نقش سیاسی او قائل نمی‌شوند و این درهم‌تنیدگی، فهم درست شخصیت وی را دشوار کرده است و اگر بین این‌دو به‌درستی دو خط متمایزکننده رسم نشود، قضاوت شتاب‌زده درباره او محتمل است. همین امر سبب قضاوت‌های گوناگون درباره شخصیت تقی‌زاده شده است.

در آثاری که به‌اختصار آورده شد، موضوع قانون و قانون اساسی و شخصیت تقی‌زاده، هریک به‌گونه‌ای جداگانه بررسی شده است؛ اما در پژوهش حاضر، تلاش کرده‌ایم با بررسی این دو متغیر در کنار یکدیگر، به دیدگاه نوینی دست یابیم. نوآوری پژوهش نیز، تلاش برای تلفیق این متغیرها بوده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

اسکینر، بر این نظر است که «اسطوره انسجام» زمانی شکل می‌گیرد که ابعاد گوناگون اندیشه یک نظریه‌پرداز از هر جهت با یکدیگر سازگار و هماهنگ نباشند یا اینکه وی نتواند در مجموع، تحلیل منظم و یکپارچه‌ای از آرای خود ارائه دهد. در چنین وضعیتی، اگر مفسری بکوشد با قرائت‌های پیوسته از آثار و متون او، نوعی انسجام ساختگی را در اندیشه‌اش ایجاد (یا درواقع تحمیل) کند، اسطوره انسجام پدید می‌آید (اسکینر، ۱۹۸۸، ۳۹).

براین اساس، مفسر، از همان آغاز فرایند تفسیر و بازخوانی آثار یک اندیشمند، پیش‌فرض

«انسجام درونی» آرای او را مبنا قرار می‌دهد و می‌کوشد به هر شکل ممکن، این فرض را اثبات یا بر متن تحمیل کند. بدیهی است چنین رویکردی، نوعی انسجام‌سازی را به اندیشه متفکر پیوست می‌کند؛ انسجامی که وی نه تنها قصدی برای ایجاد آن نداشته، بلکه چه‌بسا حتی تصورش را نیز نکرده باشد. این وضعیت، درواقع، به تحریف معنایی و بازتولید نادرست واقعیت می‌انجامد؛ وضعیتی که اسکینر دقیقاً به‌همین دلیل آن را «اسطوره» نامیده است. بالاین حال، در مواردی پیش می‌آید که آرای یک متفکر (و حتی اهداف و دستاوردهای او) چنان متنوع و پراکنده‌اند که هرگونه تلاش مفسران برای بازسازی یک نظام فکری منسجم، با دشواری‌های جدی و محدودیت‌های روش‌شناختی روبه‌رو می‌شود (اسکینر، ۱۹۸۸، ۴۰).

به‌نظر اسکینر، زمانی که انسجام درونی اندیشه‌های یک متفکر، ماهیت ساختگی و تحمیلی بیابد، محصول این فرایند، نه «تاریخ اندیشه‌ها»، بلکه نوعی «تاریخ انتزاعات» است؛ یعنی بازنمایی مفاهیمی که درعمل، هرگز توسط فردی به‌طور واقعی اندیشیده نشده‌اند. این «اسطوره انسجام» معمولاً بر دو پیش‌فرض متافیزیکی استوار است: نخست، استخراج پیام یا نظامی به‌ظاهر منسجم از آثار یک متفکر، به‌قیمت نادیده انگاشتن یا حذف بخش‌هایی از آثار یا اظهارات او که این انسجام فرضی را مخدوش می‌کنند؛ و دوم، تلقی کشف و ایجاد این انسجام به‌عنوان وظیفه مفسر، نه متفکر، و درنتیجه، بی‌اعتبار دانستن هرگونه تناقض یا ناهمخوانی به‌عنوان بخشی از واقعیت فکری. در چنین رویکردی، حتی ناسازگاری‌های آشکار میان آثار متقدم و متأخر متفکران بزرگ نیز ثبت و تحلیل نمی‌شوند، بلکه «باید حل شوند» تا تصویر انسجام‌یافته‌ای از اندیشه آنان حفظ شود (مرتضوی، ۱۳۸۶، ۱۶۸-۱۶۷).

مسئله «اسطوره انسجام» که اسکینر زبان به نقد آن می‌گشاید، نه تنها خطایی تاریخی، بلکه یک خطای هستی‌شناختی است؛ او نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاران گاهی ساختار واحدی از نظم در اندیشه یک متفکر فرض می‌کنند که ممکن است هرگز وجود نداشته باشد (پالتی^۱، ۲۰۲۴). افزون‌براین، برپایه دیدگاه زبان‌شناسی موقعیتی اسکینر، فهم اندیشه سیاسی، نیازمند بازسازی دقیق زمینه گفت‌وگو است، نه جست‌وجوی یک «سیستم معنایی واحد» در سراسر متون (جانگ و ربلو^۲، ۲۰۲۲). دراین میان، برخی از اندیشمندان، به فهم بهتر آنچه اسکینر به

1. Palti

2. Jung & Rebelo

آن باور دارد، کمک کرده‌اند؛ برای نمونه، اورفورد^۱، بر این نظر است که تأکید اسکینر بر زبان و بافت، نه تنها به بازسازی دقیق تفکر گذشته کمک می‌کند، بلکه بازتاب‌دهنده تعارضات نهادی و قدرت درونی سنت‌های فکری است (اورفورد، ۲۰۲۱). افزون‌براین، وبر استدلال می‌کند که رویکرد تاریخی اسکینر، نه تنها به عنوان ابزار انتقادی، بلکه به عنوان منبع تخیلی برای نظریه سیاسی امروزی عمل می‌کند (وبر، ۲۰۲۵).

براین اساس، تقی‌زاده، به عنوان متفکری که سه دوره زیست فکریش، هم‌زمان با تحولات شگرفی در تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران بوده است، همواره موردتفسیر مفسران بسیاری بوده و آرای موجود درباره او، سرشار از نظرات متناقض و متضاد است. تلاش برای ارائه تصویری یکدست از تقی‌زاده و نظام معرفتی او، دقیقاً همان خطای اسکینری است که تاریخ اندیشه را به تاریخ انتزاعات و برساختگی‌های خیالی تنزل داده است. برخی او را کنشگری تأثیرگذار و ستودنی یافته‌اند و برخی، رنگارنگی نظام اندیشگی او را به عنوان یک ویژگی منفی در ساحت اندیشه‌ورزی پنداشته‌اند؛ بر همین پایه، قضاوت‌های متناقض درباره تقی‌زاده، برگرفته از خطایی است که اسکینر از آن با عنوان اسطوره انسجام و تلاش مفسران برای یکدست‌سازی نظام اندیشگی او یاد می‌کند. بیشتر اندیشمندان و مفسران، برهه خاصی از زندگی فکری تقی‌زاده را ملاک بررسی‌های خود قرار داده و گاهی با جداسازی عنصر زیست سیاسی و الزامات ساختاری، نتیجه‌گیری‌های نادرستی از نظام‌های فکری او داشته‌اند.

۳. روش پژوهش

پژوهش تاریخی بر گردآوری داده‌های مربوط به گذشته از منابع معتبر و تحلیل آن‌ها تأکید دارد. مسیر پژوهش تاریخی بر پایه گردآوری داده‌های کمی و کیفی از منابع معتبر گذشته و تحلیل آن‌ها شکل می‌گیرد. این داده‌ها، ناظر بر افراد، رویدادها، اندیشه‌ها، و معانی مرتبط با تاریخ هستند (برگ و سیلورمن، ۱۴۰۲، ۳۰۵). گذشته می‌تواند هر زمانی از سال گذشته تا چند قرن پیش باشد (خوی‌نژاد، ۱۴۰۳، ۲۴۱). هرچند اهداف پژوهش تاریخی، گوناگون و پرشمار است، اما برخی از مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان به شرح زیر برشمرد.

الف) شناخت پدیده‌های موجود: هر پدیده‌ای دارای تاریخ است و با شناخت آن تاریخ، درک آن پدیده آسان‌تر خواهد بود؛ برای نمونه، می‌توان به شناخت تاریخچه آموزش و پرورش اشاره کرد.

1. Orford

ب) شناخت واقعیت‌های گذشته و پیوند آن با زمان حال و آینده: پژوهشگر در پژوهش تاریخی، داده‌های موجود را گردآوری و بررسی می‌کند و این درحالی است که در روش‌های پژوهش دیگر، پژوهشگر بیشتر به تولید داده‌های موردنیاز روی می‌آورد (سرمه، بازرگان، و حجازی، ۱۴۰۴)؛ بنابراین، پژوهش تاریخی، مربوط به موضوعات مشخصی است که در زمان گذشته و در یک مقطع زمانی مشخص روی داده است و پژوهشگر در راستای گردآوری داده‌ها برای شناسایی یا ارزیابی حقایق گذشته تلاش خواهد کرد. او با بررسی درستی یا نادرستی این اطلاعات و ترکیب دلایل مستدل، در پی رسیدن به اهداف پژوهشی خود است (حبیب‌پور و صفری، ۱۳۹۴). پژوهشگر برای اجرای پژوهش تاریخی به توانایی‌هایی چون «نوشتن، یادداشت‌برداری، ارائه اطلاعات، و تفسیر تاریخی» در زمینه موضوع موردبررسی نیاز دارد (سایر، ۱۳۸۸). براین اساس و با توجه به ویژگی‌های خاص روش کیفی و تحلیل تاریخی، انطباق این روش بر موضوع مقاله حاضر به این سبب اهمیت دارد که با بهره‌گیری از رویدادهای تاریخی که در قالب روایت‌ها بازنمایی شده‌اند، در پی اثبات فرضیه‌های پژوهش و انطباق داده‌های تاریخی بر تحلیل سیاسی-اجتماعی در این مقاله خواهیم بود.

۴. سیدحسن تقی‌زاده

سیدحسن تقی‌زاده در پنجم مهر ۱۲۵۷ خورشیدی (۲۹ رمضان ۱۲۹۵ قمری / ۲۷ سپتامبر ۱۸۷۸) در تبریز زاده شد. او از خاندان روحانی شناخته‌شده‌ای بود؛ پسر سیدتقی و از نسل میرمحمد و سیدابراهیم. وی که در کودکی، وارد مکتب‌خانه شد و لباس روحانیت بر تن کرد، سرانجام در چهارشنبه، ۱۱ آبان ۱۳۴۸ خورشیدی در ۹۱ سالگی درگذشت و در آرامستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

تقی‌زاده، افزون بر دانش حوزوی دوران طلبگی، به پژوهش‌های تاریخی نیز توجه داشت. نوشته‌هایی درباره گاه‌شماری ایران، تاریخ زرتشت، مانی و آیین او، تحولات ایران از پرویزتا چنگیز، وضعیت عربستان پیش از اسلام، تاریخ علوم اسلامی، وقایع آغاز مشروطه، تاریخ مجلس اول، و نیز پژوهش‌هایی درباره ناصرخسرو، ازجمله دستاوردهای این مطالعات است. او افزون بر فارسی و ترکی، به زبان‌های عربی، فرانسوی، انگلیسی، و آلمانی نیز مسلط بود و توانایی گسترده‌ای در حوزه زبانی داشت.

تقی‌زاده در طول زندگی خود، فعالیت‌های مهمی انجام داد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

طلبگی، چند دوره نمایندگی تبریز در مجلس، پناه گرفتن در سفارت انگلیس و سپس تبعید به اروپا پس از به توپ بسته شدن مجلس، صدور حکم فساد سیاسی از سوی علمای نجف و ترک دوباره ایران، همکاری با آلمان‌ها برای مقابله با روس و انگلیس، انتشار مجله «کاه» در برلین، مأموریت نافرجام برای عقد قرارداد بازرگانی با شوروی، مخالفت با تغییر سلطنت مورد درخواست رضاخان همراه با دکتر مصدق، والی‌گری خراسان، وزارت در چند دوره، امضای تمديد امتیاز نفت، سفارت ایران در فرانسه و انگلستان، تدریس در دانشگاه‌های داخل و خارج، نمایندگی ایران در شورای امنیت و سرانجام، ریاست مجلس سنا (تقی‌زاده، ۱۳۷۹، ۱۶-۱۵).

۱-۴. عاملیت سیاسی تقی‌زاده به‌عنوان نماینده مجلس و کارگزار دولت

تقی‌زاده در مجلس‌های اول و دوم، نماینده برگزیده مردم بود؛ با روحیه‌ای که می‌بایست به‌شدت مدافع مشروطیت باشد. او در نخستین سال‌های فعالیت سیاسی، جوان‌ترین عضو مجلس بود و روحیه‌ای تند و پرشور داشت؛ دوره‌ای که برخی آن را مرحله رادیکال زندگی او می‌دانند. اگرچه در انتخابات دوره سوم و چهارم مجلس نیز پیروز شد، اما به‌دلیل مسئولیت در کمیته ملیون ایرانی در آلمان و هم‌زمانی با جنگ جهانی اول، امکان حضور در جلسه‌های مجلس را نیافت. اما در دوره‌های پنجم و ششم، نماینده مجلس بود و گاه به‌گاه نظرهای انتقادی یا اصلاحی‌ای ارائه می‌کرد؛ به‌ویژه با تغییر قانون اساسی به‌منظور تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی مخالفت کرد. نکته مهم درباره رویکردهای قانون‌مدارانه تقی‌زاده این است که اگرچه او به‌عنوان یک متفکر قانون اساسی مشروطه شناخته می‌شود، برخی پژوهش‌ها استدلال کرده‌اند که او مفهوم قانون را در صورتی یکنواخت و بی‌روح ترویج نمی‌کرد، بلکه به تحولی ترکیبی از هویت ملی، غرب‌گرایی، و مشروعیت حقوقی باور داشت (پورباقری، ۲۰۲۰، ۴۲).

در دوره‌های هفتم، هشتم، و نهم، به‌سبب اینکه در رده وزرا قرار گرفته بود (وزیر طرق و شوارع و بعد وزیر مالیه) سخنانش جنبه دفاع از امور اجرایی کشور داشت؛ به‌ویژه در مورد لوایحی که در مجلس مطرح می‌شد و او می‌بایست پاسخ‌گو باشد. می‌دانیم که قضیه قرارداد نفت از مهم‌ترین آن مسائل بود. پس از آن تقی‌زاده با سمت سفیر ایران به پاریس رفت و تا پایان جنگ جهانی دوم در اروپا (فرانسه، آلمان، و انگلیس) بود. در میانه این دوران، چون رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و رضاشاه از کشور رفت، دوره مغضوبیت تقی‌زاده پایان یافت؛ ازاین‌رو، به وزیر مختاری در انگلیس و سپس، سفارت در انگلیس منصوب شد تا اینکه در انتخابات دوره پانزدهم شرکت کرد. سخنان

دلسوزانه پرشماری، که حاصل تجربه‌های گذشته و تعمق در وضع پیشرفت‌های کشورهای اروپایی بود (به‌ویژه در مورد آذربایجان و اصلاح امور آن ایالت)، ایراد کرد پاسخی به سخنان دکتر مصدق در مجلس چهاردهم بود. وی در پاسخ به سخنان عباس اسکندری دربارهٔ قرارداد نفت در مجلس پانزدهم، نطقی ایراد کرد که بعدها در دورهٔ دکتر مصدق در شورای امنیت مورد استناد قرار گرفت؛ به‌عنوان نمونه، اصطلاح «آلت فعل» که تقی‌زاده در سخنرانی خود به‌کار برده بود، جنبهٔ حقوقی و استنادی پیدا کرد. البته مخالفان نیز آن اصطلاح را وسیلهٔ طعنه و ملعبهٔ سیاست‌بازی قرار دادند (تقی‌زاده، ۱۳۹۰، یادداشت).

پس از تشکیل مجلس سنا در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۲۸، به‌عنوان رئیس مجلس، سهم برتر و شاخص یافت و قدرت مدیریت و بینش خاص خود را در موارد معین نشان داد؛ به‌عنوان نمونه، در دولت حسین علاء به اسدالله علم، وزیر کشور، اجازهٔ صحبت نداد. تقی‌زاده، نزدیک به هفت سال رئیس مجلس سنا بود و در ۲۶ فروردین ۱۳۳۶، به‌سبب کهولت سن و کاهش توانایی در برخورد با رویدادها (به‌عنوان نمونه، ناتوانی در برخورد با قانون معافیت افسران از پرداخت حقوق گمرکی) استعفا داد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰، یادداشت).

تقی‌زاده در همهٔ دوران‌های یادشده، همواره بر اندیشهٔ قانون و قانون‌گرایی تأکید داشته است. اما نکتهٔ مهم این است که براساس ضرورت‌های خاص سیاسی-اجتماعی هر دوران، تلقی و ارادهٔ مشخصی از این مفاهیم در نظام معرفتی او متجلی شده است؛ براین اساس، تقی‌زاده جوان در مجلس اول و دوم شورای ملی بیش از هر چیز در پی استقرار قانون، تحدید حوزهٔ اختیارات نهاد سلطنت و گسترش آزادی‌های سیاسی بود؛ در دوره‌های سوم و چهارم (به‌رغم انتخاب شدن)، تنگناهای سیاسی-امنیتی او را رهسپار خارج از کشور کرد و در همین شرایط، دورهٔ تازه‌ای از برداشت خاص او از قانون و قانون اساسی به‌مثابه تضمین‌کنندهٔ حاکمیت مقتدر، شکل گرفت. دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، متأثر از تغییر نظام سیاسی حاکم از قاجار به پهلوی بود و در دوره‌های پس از آن، تقی‌زاده دیگر نه به‌عنوان نمایندهٔ مجلس، بلکه در نقش کارگزار دولت و وزیر طرق و پس از آن وزیر مالیه، به‌عنوان یکی از حامیان دولت وقت، به دفاع از قانون به‌عنوان ابزاری در مسیر تسهیل ارادهٔ دولت و آبادانی کشور اقدام کرد. البته بعدها دوباره در نقش نمایندهٔ مجلس (مجلس پانزدهم) به‌عنوان حامی قانون ظاهر شد، اما در همهٔ این دوران، نقش او در انعقاد قرارداد نفتی ۱۹۳۳ بر زندگی سیاسی‌اش تأثیر گذاشت و سخنانش در همین مجلس پانزدهم، محل استنادهای بعدی در

تحقق آرمان نهضت ملی شدن صنعت نفت قرار گرفت؛ بنابراین، مفاهیم قانون و قانون اساسی در نظام معرفتی تقی‌زاده در پیوند با حقایق سیاسی هر دوران، صورت خاصی پیدا می‌کند.

۲-۴. نقش و ویژگی‌های کلی تقی‌زاده در مجلس اول

نقش تقی‌زاده در مجلس اول، بسیار مهم و اساسی بود و بدون توجه به فعالیت‌های او، تاریخ مجلس اول کامل نیست. قدرت نطق و منطق سیاسی وی در بسیاری از اوقات چنان مؤثر واقع می‌شد که نفوذ آزادی‌خواهان را چندین برابر تعدادشان می‌کرد (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۱۳۷). تقی‌زاده در مجلس اول با سخنرانی‌های پرشور و تحلیل‌های سیاسی خود به سرعت مطرح شد. او با درک درست شرایط زمانه، خود را با تحولات سیاسی همسو و مسیر پیشرفت سیاسی خویش را هموار کرد (صفایی، ۱۳۴۶، ۲۲۹). افکار ترقی‌خواهانه او، به افکار اروپایی و عقاید سوسیالیستی شباهت زیادی داشت. تقی‌زاده، سخنگویی زبردست بود؛ چنان‌که گاهی در یک بحث پارلمانی، به این منظور مداخله می‌کرد که بحث را به موضوع اصلی بازگرداند و از به‌حاشیه رفتن و ورود به مطالب نامربوط جلوگیری کند، یا پس از نطق‌های درهم‌وبرهم و بی‌موضوع نمایندگان، با به‌کار بردن جمله‌ها و کلیات مناسب، موضوع مذاکرات را که به‌صورت کلاف سردرگمی درآمده بود از هم باز کند یا افکاری را که ناطقان نمی‌توانستند آشکارا بیان کنند، به‌گونه‌ای جالب توضیح می‌داد (مجتهدی، ۱۳۵۷، ۱۱۰). بر همین اساس، نماینده انگلیس او را این‌گونه وصف کرده است:

او دارای افکار پیشرفته است و با افکار اروپایی آشنا است و دارای عقاید سوسیالیستی است؛ ولی اشتباه است که او یا همکارانش را صاحب خیالات واهی یا انقلابی بدانیم. تقی‌زاده، نه تنها در بحث و در نطق، قدرت بسیاری دارد، بلکه دارای صفات کارایی نیز است.... همیشه بادقت به او گوش می‌دهند؛ چون همکارانش می‌دانند که دهان به سخن نمی‌گشاید، مگر حرفی برای گفتن داشته باشد (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۱۳۷).

البته همین نقش مؤثر تقی‌زاده در مجلس اول را برخی (همچون احمد کسروی و فریدون آدمیت) تعبیر به تندروی‌ها و افکار رادیکال نیز کرده‌اند. جریان مباحثات او با سعدالدوله و بگومگوهای او، خود گویای این است که تقی‌زاده جوان، فارغ از در نظر گرفتن سن و سال برخی از نمایندگان، با زبانی صریح سخن می‌گفت و در حمایت از قانون و قانون اساسی، نقدهایش را بی‌پروا بیان می‌کرد.

۳-۴. تدوین متمم قانون اساسی و نقش تاریخی سیدحسن تقی‌زاده

پس از تدوین قانون اساسی اولیه (با ۵۱ ماده)، نمایندگان، متوجه کاستی‌هایی در مفاد آن شدند که لازم بود برطرف شود و متممی برای اصلاح این کمبودها تدوین گردد. یکی از کسانی که در مجلس بیش از دیگران درباره قانون اساسی و کمبودهای آن سخن می‌گفت، میرزا جوادخان سعدالدوله بود. سعدالدوله که در زمان صدارت عین‌الدوله در جریان به چوب بستن یکی از تجار قند تبعید شده بود، پس از تشکیل مجلس شورای ملی، به‌عنوان نماینده مجلس با لقب «ابوالمله» وارد مجلس شد. وی بر این نظر بود که قانون اساسی اولیه تمام حقوق اساسی نیست و در آن به‌طور مشخص، به تفکیک قوای سه‌گانه اشاره نشده است (علوی، ۱۴۰۲، ۵۹).

تقی‌زاده، به‌عنوان یکی از شش عضو اصلی مجلس اول تدوین و تصویب متمم قانون اساسی، بر این نظر بود که باید طی دو سه روز به تصویب برسد؛ اما چون پیش‌نویس‌های متمم، مرجعیت شاه را به‌طور کامل نمی‌پذیرفتند و برای آن حدودی قائل نبودند، تصویب آن بی‌سروصدا پیش نرفت. مشاجرات بر سر سند یادشده، هفت ماهی طول کشید و سرانجام، شاه در ۹ دسامبر ۱۹۰۷ آن را امضا کرد. در این دوران پرتلاطم، بازار تبریز بارها بسته شد، اعضای انجمن مرکزی که نفوذ بسیاری داشتند و متشکل از ۱۴۰ انجمن تهرانی بودند، در مجلس پناه گرفتند و عجیب‌تر از همه، فرشی برای آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی در آنجا پهن کردند تا روحیه معترضان تقویت شود (تقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۲۸۰).

سیدحسن تقی‌زاده می‌نویسد:

کمیسیون تحریر متمم قانون اساسی پس از برگزاری یک یا دو جلسه، کار نگارش آن را آغاز کرد. سعدالدوله در یکی از جلسات حضور یافت و با کمال تکبر، سیگار خود را روشن کرده و به سخنان گوش داد؛ اما پس از آن در جلسات بعدی شرکت نکرد (تقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۲۹۱).

نگارش متمم را سه یا چهار نفر از وکلا به پایان رساندند که از جمله اعضای اصلی این گروه می‌توان به میرزا صادق‌خان مستشارالدوله، تقی‌زاده، و حاج سیدنصرالله اخوی اشاره کرد. منابع و کتب موردنیاز برای تدوین قانون، در دسترس نبود و تنها یک جلد از قانون اساسی بلژیک، که سعدالدوله آن را از میرزا اسماعیل‌خان، منشی سفارت بلژیک، امانت گرفته بود، در اختیار کمیسیون بود و مبنای کار قرار گرفت. در مراحل بعدی، برخی مواد از قانون اساسی فرانسه و قوانین کشورهای بالکان نیز به متن افزوده شد (رائین، ۱۳۵۶، ۲۰۱-۲۰۰).

در تدوین متمم قانون اساسی، نقش و تأثیر سازنده سیدحسن تقی‌زاده به این سبب قابل تأمل است که هم در تحدید قدرت و اختیارات نهاد سلطنت و هم در نزاع با روحانیون در راستای تحقق برخی مواد مورد اختلاف درباره نقش شرع و شریعت در قانون، توانست در کنار دیگر نمایندگان تجددخواه این دوره، به پاسداشت اراده مشروطه‌خواهان، ایستادگی لازم را از خود نشان داده و اراده آزادی‌خواهان را محقق کند. پرسش اساسی این است که چنانچه افرادی همچون سیدحسن تقی‌زاده، در تدوین متمم قانون اساسی حضور نداشتند، در میدان قدرت‌دهی و قدرت‌ستانی، آمال و اهداف مشروطه‌طلبان در چه مسیری پیش می‌رفت و سلطنت‌طلبان چگونه امیال خود را در بطن و متن حقوقی قانون اساسی می‌گنجاندند؟ باید اذعان کرد که در این صورت، پادشاه با کمک گرفتن از متن قانون، همچنان بر خودرایی خود پای می‌فشرد و شاید فرصت تاریخی تحول بنیادین، به راحتی از دست می‌رفت.

۴-۴. تقی‌زاده و مخالفت با تشکیل مجلس سنا

یکی از لحظه‌های حساس زندگی سیاسی سیدحسن تقی‌زاده، مطرح شدن مسئله تشکیل مجلس سنا (به اعتبار قانون اساسی مشروطه) در دوره نخست مجلس شورای ملی و مخالفت تقی‌زاده با آن است. این درحالی است که او سال‌ها بعد (در دوران پادشاهی محمدرضا شاه)، به عنوان سناتور، بر کرسی ریاست همین مجلس سنا تکیه زد. خود همین موضوع، محل بحث، نزاع، و جدل‌های بسیاری بر سر شخصیت سیاسی تقی‌زاده بوده که خود او به آن‌ها پاسخ داده است. تقی‌زاده در دوره نخست و دوم مجلس شورای ملی، فکر تأسیس مجلس سنا را باطل می‌شمرد و ضمن خطابه خود برهان آورد: «مجلس سنا، اسباب لنگی کارها می‌شود و نمایندگان ملت، تشکیل آن را صلاح نمی‌دانند؛ اگرچه قانون اساسی، وجود آن را تأیید کرده باشد» (تقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۱۵۴). اما پس از چهل سال که به مقام سناتوری انتصابی رسید، بر مسند ریاست مجلس سنا نشست (آدمیت، ۱۴۰۲، ۱۱۹).

تقی‌زاده، بعدها در خطابه‌ای در همین باره عنوان کرد:

مشروطه‌طلبان و نمایندگان مجلس شورای ملی در برابر تشکیل مجلس سنا، موضعی مخالف داشتند و از ابتدا تمایلی به تأسیس چنین نهادی نشان نمی‌دادند. در عمل، نزدیک به چهل تا پنجاه سال از تشکیل مجلس سنا جلوگیری شد. به نظر آنان، مجلس سنا، نهادی بود که می‌توانست به عنوان نهادی موازنه‌گر و حتی

مقابله‌کننده با مجلس شورای ملی عمل کند. در قانون اساسی آمده بود که در صورت بروز اختلاف میان مجلس شورای ملی و شاه، چنانچه شاه قصد انحلال مجلس را داشته باشد، این اقدام تنها با موافقت مجلس سنا امکان‌پذیر است. این بند، موجب نگرانی عمیق نمایندگان مجلس شد و آن را به مثابه حکم به نابودی مجلس شورای ملی تلقی کردند؛ بنابراین، تلاش کردند تا از شکل‌گیری و فعالیت مجلس سنا جلوگیری کنند (تقی‌زاده، ۱۳۷۲، ۲۹۰).

تلاش تقی‌زاده و همکارانش برای جلوگیری از شکل‌گیری مجلس سنا در این دوره را باید در راستای واقعیت‌های سیاسی همان زمانه ردیابی کرد. درواقع، شکل‌گیری نهاد تازه‌تأسیس مجلس شورای ملی و تلاش در راستای تحقق اراده مشروطه‌خواهان، سبب شد که افرادی چون تقی‌زاده از این اندیشه دفاع کنند که شکل‌گیری مجلس سنا، بیش از آنکه بتواند تسهیل‌گر تحقق اندیشه قانون‌گرایی در ایران باشد، می‌تواند به مانعی جدی در برابر اراده مجلس شورای ملی و نمایندگان آن (به‌عنوان تجلی اراده ملت) تبدیل شود. به همین سبب، شکل‌گیری آن را در آن زمانه، اسباب لنگی کارها می‌دانستند.

۵-۴. تقی‌زاده و تفکیک قوای حکومتی

تقی‌زاده در دوره‌های نخست و دوم مجلس، سخت معتقد به تفکیک قوا در حکومت بود. او به مجلس گوشزد کرد که نباید در وظایف و مسئولیت‌های قوه مجریه و نیز در امور جزئی وزارتخانه‌ها دخالت کند. تقی‌زاده با تأکید بر پاسخ‌گویی وزرا در برابر مجلس پافشاری می‌کرد که وزرا باید در جلسات مجلس حاضر شوند و به پرسش‌های نمایندگان پاسخ دهند و به مقاماتی که متکبرانه از حضور در مجلس سر‌باز می‌زدند، به شدت تذکر می‌داد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰، ۲۲-۲۱). تقی‌زاده در یک مقاله کوتاه ناتمام با عنوان «تاریخ انقلاب ایران» (نوشته شده در حدود ۱۹۱۰ میلادی) می‌نویسد: «وزرا در بی‌اعتنایی خود مداومت داشتند و اصلاً مجلس را جزء موجودات حساب نمی‌کردند» (تقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۱۰۷).

تقی‌زاده بر این نظر بود که شاید همه این نابسامانی‌ها، برآمده از ناآگاهی نمایندگان و عدم استقرار نظم در امور مجلس اول بود. به نظر او، مجلس اول، نظم درستی نداشت؛ زیرا وکلای مجلس با روندها و شأن مجلس آشنا نبودند. این، موضوع نخستین نطق طولانی تقی‌زاده است. او در این نطق بر اهمیت حضور منظم و مشارکت در جلسات مجلس تأکید

کرده و چهار شرط را در این حوزه مشخص می‌کند: مشارکت منظم نمایندگان و التزام به نظام‌نامه داخلی مجلس، تکمیل انتخاب نمایندگان ایالات، حضور وزرا در مجلس برای پاسخ‌گویی به سؤالات نمایندگان، و نیز مطالبه قانون اساسی از دولت (تقی‌زاده، ۱۳۹۰، ۱۶).

۶-۴. تقی‌زاده و مسئله تغییر سلطنت

یکی از رویدادهای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ سیاسی ایران، تغییر نظام سیاسی از قاجار به پهلوی در سال ۱۳۰۴ است. این دوران که از پس رویدادهای تلخ جنگ جهانی اول و بحران‌های امنیتی ظهور کرد، سبب شد که شخصی مانند رضاخان، که در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ توانسته بود بسیاری از شورش‌های محلی را سرکوب کند و نیروهای گریز از مرکز را سر جای خود بنشاند و میزانی از ثبات و امنیت را در سرتاسر کشور برقرار کند، به فکر قبضه کامل قدرت و در اختیار گرفتن نهاد سلطنت بیفتد. در این میان، نقش افرادی همچون سیدحسن تقی‌زاده و محمد مصدق، که همواره بر اندیشه قانون‌گرایی و دفاع از حقوق نهاد سلطنت تأکید می‌کردند، از اهمیت بالقوه‌ای برخوردار است. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که تقی‌زاده دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی، دیگر از آن شور انقلابی دوره‌های اول و دوم مجلس عبور کرده و بهره‌های فراوانی از اعتدال و حزم‌اندیشی در رویکردهای سیاسی او به چشم می‌خورد.

تقی‌زاده در روند انتقال سلطنت به خاندان پهلوی، به عنوان یکی از چهره‌های برجسته و مدعی پیشگامی در نهضت مشروطه و مدافع قانون اساسی، ضمن ابراز مخالفت با طرح خلع سلسله قاجار از سلطنت، به انتقال قدرت به رضاخان نیز معترض بود. با این حال، با وجود مخالفت‌هایش در این زمینه، در دوران سلطنت رضاخان مورد توجه ویژه او قرار گرفت. در آغاز حکومت رضاخان، تقی‌زاده مدتی به عنوان والی خراسان منصوب شد و سپس، به نمایندگی دیپلماتیک ایران در لندن مشغول به خدمت شد (علوی، ۱۴۰۲، ۱۹-۱۸).

از جمله مخالفان دیگر طرح تغییر سلطنت می‌توان به میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا حسین خان علاء، و مصدق‌السلطنه (افشار، ۱۳۶۸، ۱۹۹) اشاره کرد که هریک (تقی‌زاده، مصدق، علاء) با تصدیق خدمات سردار سپه، مختصر نطقی مشعر بر تعدی به قانون و تخلف از حدود کرده، خارج شدند. پس از تصویب فوریت اول و دوم، نخستین ناطق، سیدحسن تقی‌زاده بود که به عنوان مخالف صحبت کرد (هدایت، ۱۳۶۳، ۳۶۹-۳۶۸). وی در قسمتی از نطق خود می‌گوید:

خداوند، شاهد است که این اظهارات صرفاً از سر خیرخواهی نسبت به مملکت و شخص رضاخان پهلوی بیان می‌شود. بنده ترجیح می‌دادم این مسئله به کمیسیون ارجاع گردد تا راه‌حلی قانونی تر و جامع‌تر یافت شود؛ زیرا، این روند با اصول قانون اساسی همخوانی ندارد، اما به نظر می‌رسد، این پیشنهاد موردپذیرش قرار نگیرد (مدنی، ۱۳۶۹، ۲۳۳).

۷-۴. دوگانه دفاع از قانون اساسی و اقتدار نهاد دولت در عصر رضاشاهی

یکی از نقدهای تاریخی به روشنفکران عصر پهلوی، عدول آن‌ها از دفاع از آرمان‌های اصلی قانون اساسی مشروطه (همچون حراست از آزادی‌های مدنی شهروندان و تمکین نهاد قدرت به اراده نمایندگان مجلس) بود. بیشتر کسانی این قضاوت تاریخی را مطرح می‌کنند که در گسست فکری-نظری میان امر سیاسی و محذورات ناشی از جنگ جهانی اول و پس از آن، عاملیت فضای آشوبناک را به‌عنوان عللی بنیادین در عدم پیگیری آرمان‌های مشروطه در نظر نمی‌گیرند. فشار ساختارهای داخلی و بین‌المللی، موضوعی است که ذهن اندیشمندان این عصر را در پیگیری امور الزامی دیگری همچون استقرار امنیت، سخت به خود مشغول کرده بود. بازنمایی چنین فضایی در نشریه «کاه»^۱، به‌خوبی ترسیم‌گر اوضاع و احوال آن دوران است. نویسندگان «کاه»^۲، به‌ویژه تقی‌زاده، با مشاهده نابسامانی‌های پس از مشروطه و مقایسه آن با رشد سریع اروپا، به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از فروپاشی کشور بیش از هرچیز به یک دولت مقتدر و متمرکز نیاز است. از دید آنان، در شرایط آن زمان، سخنرانی‌های سیاسی، تشکیل احزاب، جنبش‌های اسلامی یا گرایش‌های بلشویکی، و حتی احساسات ملی‌گرایانه، راهگشا نبود. «کاه»^۳ در شماره پایانی خود تأکید می‌کند که تنها اقدامات فوری و قاطع می‌تواند ایران را نجات دهد و چون در ساختار دموکراتیک، امکان رفع سریع عقب‌ماندگی وجود ندارد، ظهور یک فرد قدرتمند و نوساز، راه‌حل فوری است. تقی‌زاده و هم‌فکرانش، نظم تازه‌ای می‌خواستند که بر محور تجدد بنا شود (استوار، ۱۳۹۶، ۲۲-۲۰).

هنگامی که رهبر دموکرات و ملی‌گرای ایرانی، سیدحسن تقی‌زاده (۱۳۴۸-۱۲۵۷)، در هجدهم دی ۱۲۹۳ وارد برلین شد، جهان درگیر جنگ بود. نخستین پیروزی‌های قوای محور در جبهه‌های باختری و خاوری و حضور تهدیدآمیز ناوگان زیردریایی‌های آلمان در مسیرهای دریایی اقیانوس اطلس از قرار معلوم نویدبخش پیروزی رایش بر امپراتوری‌های انگلیس و

روسیه بود که دیگر به سستی گراییده بودند. مصیبت جنگ جهانی (که یکی از نمایشنامه نویسان اروپایی بدون چندان اغراقی آن را «واپسین روزهای انسانیت» نامید)، اگر پایان انسانیت نبود، آزمون پرمحنتی بود که جهان در واپسین روزهای پادشاهی های بزرگ در مسیر خود برای تبدیل شدن به چیزی کاملاً نوین، آن را پشت سر می نهاد. اما سیدحسن تقی زاده، همانند بسیاری از اندیشمندان از نظر سیاسی آگاه سرزمین های مستعمره و نیمه مستعمره، می دانست که نتیجه جنگ بزرگ، تأثیر قاطعی بر وضعیت سیاسی ملت هایی دارد که او و دوستانش خود را نماینده آن ها می دانستند (مرعشی، ۱۴۰۴، ۷۱).

۸-۴. تمدید قرارداد نفت داری و آلت فعل بودن تقی زاده

یکی از مناقشه انگیزترین رویدادهای درهم تنیده با تاریخ ایران، موضوع انعقاد قرارداد نفتی ۱۹۳۳ در دوران رضاشاه است. نقش تقی زاده در انعقاد این قرارداد و عاملیت او، به بحث داغی در سپهر سیاسی ایران تبدیل شد. نفت، یکی از محوری ترین مسائل روابط ایران و بریتانیا در دوره رضاشاه بود. انگلیسی ها در پی تمدید قرارداد داری به مدت ۶۰ سال بودند؛ درحالی که ایران برای تأمین هزینه های نوسازی به سهم بیشتری از درآمد نفت نیاز داشت (سلیمانی و وحیدی راد، ۱۳۸۹، چکیده).

در دوره رضاشاه، مسئله نفت، مهم ترین محور اختلاف با بریتانیا بود. تیمورتاش، این موضوع را نه یک مسئله تازه، بلکه همچون درختی ریشه دار با شاخه های حیاتی می دانست که حذف بخشی از آن به معنای به خطر انداختن حیات کل درخت بود (آژند، ۱۳۷۸، ۵۵). او کوشید حوزه امتیازنامه را به جنوب غرب ایران محدود کند و استخراج مناطق دیگر را به شرکت های غیرانگلیسی واگذارد و همچنین، از میزان نفوذ لندن در شرکت نفت بکاهد (ونس، ۲۰۰۵، ۱۳۰). در آستانه جنگ جهانی اول، اهمیت نفت برای بریتانیا بیش از پیش آشکار شد. هنکی، وزیر جنگ این کشور، در سال ۱۹۱۳ نوشت که در جنگ آینده، نفت جایگزین زغال سنگ خواهد شد و تنها منابع مطمئن و تحت کنترل لندن در ایران و بین النهرین قرار دارند (سی ای بی^۱، ۱۹۲۴).

تمدید قرارداد شرکت نفت جنوب، که با اقدام به از بین بردن پرونده های نفتی توسط رضاشاه انجام شد، (چه ناشی از تبانی قبلی باشد و چه به دلیل کم اطلاعی)، به هرروی به ضرر ملت ایران تمام شد و امکان بهره برداری بی رویه و غارت منابع نفتی کشور را برای مدت

1. CAB

طولانی فراهم کرد (مدنی، ۱۳۶۹، ۲۳۹). فاتح، رئیس پیشین شرکت نفت ایران، افزون‌بر اینکه انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ را اشتباه زیان‌خیز دانسته، لغو امتیاز داری را زیان و اشتباه دیگر شمرده و راه‌هایی را که دولت ایران می‌توانست به بهترین شکل، منافع خود را پیگیری کند، نشان داده است (فاتح، ۱۳۵۸، ۳۰۰).

عباس اسکندری در مجلس پانزدهم، هنگام طرح اعتبارنامه تقی‌زاده، موضوع قرارداد را پیش کشید و ضمن انتقاد شدید از قرارداد یادشده، تقی‌زاده را به اتهام امضای قرارداد، فاقد صلاحیت برای نمایندگی مجلس دانست. تقی‌زاده در پاسخ اسکندری، سخنان مشروحه ایراد کرد و سرانجام، خود را «آلت فعل» نامید (عاقلی، ۱۳۷۰، ۲۴۲). در تمام نوشته‌ها و گفتارها، لبه تیز حملات متوجه سیدحسن تقی‌زاده، وزیر مالیه وقت بود؛ ولی اگر این موضوع با دقت و توجه بیشتری بررسی شود، می‌توان دریافت که اگرچه تقی‌زاده غیر از مسئولیت مشترک وزیران، به‌عنوان وزیر مسئول، پای قرارداد را امضا کرده و همین امضا، موجب بدنامی او شده است، ولی نباید از نظر دور داشت که نقش اول در قضیه تمدید قرارداد، متعلق به چهار نفر است: ۱) سیدحسن تقی‌زاده؛ ۲) محمدعلی فروغی؛ ۳) علی‌اکبر داور؛ ۴) حاج مخبرالسلطنه هدایت و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان سهم یکی از این چهار نفر را بر دیگری رجحان داد (عاقلی، ۱۳۷۰، ۲۴۳).

۹-۴. تقی‌زاده و ضرورت اعطای آزادی‌های مدنی، سیاسی، و اجتماعی

تقی‌زاده در سومین دوره زیست فکری-سیاسی خود (دوران پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی)، بار دیگر به یکی از آرمان‌های مشروطه، یعنی آزادی، باز می‌گردد. البته بازگشت به آرمان آزادی خواهی، با پختگی‌ها و تجربه‌اندوزی‌هایی همراه است که در طول سالیان پیشین به‌دست آمده است. براین‌اساس، او آزادی را در سایه رعایت قانون و حفظ نظم و ثبات و دوری از هرگونه هرج‌ومرج مراد می‌کند؛ ازاین‌رو، تقی‌زاده در نطق خود در سوم مرداد ۱۳۲۸ بر اهمیت تحمل عقاید مخالف و دوری از تهمت، خشونت، و افراط تأکید کرد. او بر این نظر بود که بدون روحیه «تولرانس» (به‌قول فرنگی‌ها)، نه آزادی پایدار می‌شود، نه حقیقت قابل جست‌وجو است؛ و کشور ما در این زمینه نارسایی جدی دارد (تقی‌زاده، ۱۳۸۹، ۲۰۳).

وی در خطابه ۱۶ آذر ۱۳۳۹، جوهر سخنان خود را چنین خلاصه کرد:

ضرورت آزادی‌های اجتماعی، سیاسی، و معنوی تا مرز عدم تجاوز به حقوق دیگران، تقویت وطن‌دوستی راستین همراه با آمادگی برای فداکاری، ایجاد رفاه، عدالت و

آزادی برای دلپذیر شدن زندگی در میهن، پرهیز از نژادپرستی و ملت‌سازی‌های افراطی و درنهایت، مدارا با دگراندیشان (تقی‌زاده، ۱۳۳۹، ۴۷۶).

این سخنان که بخشی از خطابه‌های سیدحسن تقی‌زاده در دوران سوم حیات فکری-سیاسی او است، نشان می‌دهد که وی اعطای نعمت آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، و مدنی را برای حفظ و پویایی ساختارهای حاکمیتی الزامی می‌داند. به بیان روشن‌تر، پس از گذار از بحران‌های عصر مشروطه و پسامشروطه و جنگ جهانی اول و دوم، در دوره‌ای که ثبات نسبی بر کران تا کران ایران، حکمفرما می‌شود، ضرورت توجه به مطالبه‌های عمومی از اهمیت دوچندانی برخوردار می‌شود. بنابراین، تقی‌زاده نیز در راستای کیفیت بخشی به سازه‌های نظام حکمرانی، واگذاری میزانی از آزادی‌ها را به شهروندان ضروری می‌داند.

۵. آدمیت و روایت متفاوت از سیدحسن تقی‌زاده

فریدون آدمیت، از جمله مورخانی است که در شرح رویدادهای عصر مشروطه و پسامشروطه، به تقی‌زاده پرداخته و گاهی او را از دم تیغ نقد خود گذرانده است. آدمیت بر این نظر است که تندروی‌های نظام افکار تقی‌زاده جوان در دوران مجالس اول و دوم مشروطه، او را در صف تندروهایی قرار می‌دهد که عملکردشان هزینه بسیاری برای مشروطه نوپا داشته است. در همین راستا او بیان می‌کند:

اما دسته تندروان یا انقلابیان (مجلس اول مشروطه) و آن شامل اقلیت چهار پنج نفری می‌گردید از این قرار: یحیی میرزا اسکندری، میرزا ابراهیم آقائریزی، سیدحسن تقی‌زاده، شیخ حسین فلک‌المعالی. در برخی نوشته‌های هم‌زمان، دو تن دیگر صادق مستشارالدوله و میرزا آقا فرشی را هم از دسته تندروان نام برده‌اند.^۱ از گروه تندروان، سه نفر اول، شیوه انقلابی داشتند و دو نفرشان میرزا ابراهیم آقا و تقی‌زاده، به یقین عضو فرقه اجتماع‌یون عامیون بودند. همچنین، در همکاری‌شان با دسته انقلابی بیرون از مجلس بهربری حیدرخان، تردیدی نیست (آدمیت، ۱۴۰۰، ۳۶۴).

به روایت آدمیت، در کشمکش میان مجلس و سلطنت، گروه افراطی، مسیرهایی در پیش گرفت که با اصول دموکراسی سازگار نبود: تشدید اختلافات، ایجاد رعب، بمب‌گذاری، انتشار شب‌نامه، تهدید به قتل، و تجاوز به مصونیت نمایندگان (آدمیت، ۱۴۰۲، ۱۱۱).

۱. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۵۴.

یکی از ایراداتی که بر نقد آدمیت از تقی‌زاده وارد است، این است که در کتاب «مجلس اول و بحران آزادی» همه نقش تقی‌زاده را به این تندروی‌ها فروکاسته است؛ درحالی که تقی‌زاده در مجلس اول، شخصیت برجسته‌ای بود و سخنان بسیار دقیقی در موضوعات گوناگون بیان کرد. در مورد اینکه تقی‌زاده جوان در مجلس اول و دوم، برخی دیدگاه‌های افراطی داشت، تردیدی نیست، اما او در آن دو مجلس، سخنان بسیار دقیقی هم گفته است که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت (مرادخانی، ۱۴۰۲، ۱۴۰).

بر اثر القائنات فریدون آدمیت — که برخی مورخان کم‌اهمیت‌تر دیگر هم از او تقلید کرده‌اند — این ذهنیت جهت‌دار درباره تقی‌زاده شکل گرفته است که او به‌عنوان سردسته افراطیون چپ‌گرا در مجلس اول مشروطه، مشهور به «اجتماعیون عامیون» و مجلس دوم مشروطه، موسوم به «دموکرات‌ها»، با تندروی‌های تنش‌موجود میان مجلس و دربار را بیهوده و بی‌دلیل تشدید کرد و سرانجام، محمدعلی شاه را که به ادعای آن‌ها با مشروطیت کنار آمده بود، ناگزیر به‌سوی به‌توپ بستن مجلس و برچیدن بساط مشروطیت سوق داد. درواقع، در این روایت، بی‌آنکه به آن تصریح شود، مسئولیت به‌توپ بسته شدن مجلس در درجه نخست، نه با محمدعلی شاه که با به‌اصطلاح افراطیون، به طلایه‌داری تقی‌زاده، است (سلیمان‌زاده، ۱۴۰۲، ۳۴۹).

۶. روایت اتحادیه از ناسازگاری آدمیت با تقی‌زاده

منصوره اتحادیه در مصاحبه‌ای با فرهاد سلیمان‌نژاد و به‌نقل از مرحوم دکتر جواد شیخ‌الاسلامی به داستانی اشاره می‌کند که شبهه غرض‌آلود و کین‌توزانه بودن دیدگاه‌های آدمیت درباره تقی‌زاده را تقویت می‌کند. ایشان می‌گویند: «من داستانی شنیده‌ام از مرحوم جواد شیخ‌الاسلامی که ممکن است سرنخی بدهد به‌دست کسانی که دوست دارند ماجرای تقی‌زاده و آدمیت را دنبال کنند؛ یعنی این فرض را که انتقادهای آدمیت از تقی‌زاده از سر غرض‌ورزی و عناد شخصی بوده؛ داستانی که اتحادیه از مرحوم شیخ‌الاسلامی شنیده بدین قرار است که بعد از جنگ جهانی دوم، مرحوم شیخ‌الاسلامی را که آن موقع نوجوان بودند، پدرشان برای تحصیل به لندن می‌فرستد و چون بین پدر مرحوم شیخ‌الاسلامی و تقی‌زاده، که هر دو آذربایجانی بودند از قبل رفاقتی بوده، مرحوم شیخ‌الاسلامی تا زمانی که پانسیون بگیرد و کارهای ثبت‌نامشان در مدرسه انجام شود، در سفارت نزد تقی‌زاده ساکن می‌شود. در آن زمان، آدمیت، دبیر سوم سفارت بود. این‌طور که مرحوم شیخ‌الاسلامی برای اتحادیه تعریف کردند، آدمیت، ظاهراً از فروشگاه‌های

مقداری خرید کرده بود و پرداخت پولش را به سفارت حواله کرده بود؛ یا اینکه پولش را نداده بود و فروشگاه، صورت حساب خرید را به اسم سفارت به آدرس سفارت فرستاده بود. نه اینکه نخواهد پولش را بدهد، ولی آن موقع به اعتبار سفارت خرید کرده بود. خلاصه تقی زاده که این را می فهمد، خیلی عصبانی می شود و نامه می نویسد به وزارت خارجه که آدمیت را فرابخوانند. از قرار، آن موقع آدمیت در جریان این مکاتبه تقی زاده با وزارت خارجه نبود؛ اما وقتی به ایران برمی گردد، این نامه را در وزارت خارجه می بیند و دشمنی اش با تقی زاده از آنجا آغاز می شود (اتحادیه، ۱۳۹۸، ۹۸-۹۷).

فرهاد سلیمان نژاد به رغم تلاش فراوان برای یافتن این نامه، متأسفانه نتوانست آن را در بایگانی وزارت امور خارجه بیابد. در واقع، اسناد مرتبط با آدمیت و تقی زاده در بایگانی وزارت امور خارجه به گونه ای عجیب مفقوده است. با توجه به اینکه تقی زاده چندین سال سفیر ایران در انگلستان و فرانسه بوده و آدمیت نیز کارمند ارشد وزارت امور خارجه بوده است، فقدان این اسناد بسیار شبیه برانگیز است؛ تا آنجاکه این شبهه در ذهن نگارنده به وجود آمده است که ممکن است اسناد مربوط به این ماجرا توسط خود آدمیت معدوم شده باشد. به هر روی، اگر روایت مرحوم شیخ الاسلامی درست باشد، آنگاه باید درباره بی غرضی به اصطلاح شاخص ترین مورخ مشروطیت ایران تردید کرد. البته این بی غرضی در مواردی نقض شده است؛ برای مثال، در این ادعا که تقی زاده به دروغ خود را نماینده تجار تبریز در مجلس اول معرفی کرده است، در حالی که او نماینده اصناف بود. آدمیت و به تقلید از او، میرزا صالح، هر دو این ادعای کذب را مطرح کرده اند (آدمیت، ۱۳۸۷، ۳۹۶). برخلاف این ادعای نادرست آدمیت و میرزا صالح، تقی زاده هم نماینده تجار تبریز بود و هم نماینده اصناف آن (آجودانی، ۱۴۰۳، ۲۵).

۷. پاسخ سید حسن تقی زاده به قضاوت های احمد کسروی

یکی از افرادی که در شرح تاریخ معاصر ایران، درباره سید حسن تقی زاده سخن گفته است، مورخ نام آور، احمد کسری است. از نگاه تقی زاده، کتاب «تاریخ مشروطیت» کسروی به لحاظ ثبت دقیق روز شمار رویدادها سودمند است، اما بخش هایی از آن را نادقیق و همراه با خطا می داند.

در ادامه، تقی زاده درباره بی اساسی برخی ادعاهای احمد کسروی سخنانی را بیان می کند؛ برای نمونه می گوید:

حتی در باب خود من چیزهایی نوشته که اساس ندارد و یک جا (بخش سوم کتابش در صفحه ۶۴) متن تلگرافی را از قول من به انجمن تبریز — که به زعم او یکی دو روز قبل از تخریب مجلس اول مخابره شده — درج کرده است که جای حیرت است و معلوم نیست چه کسی آن را اختراع نموده است. کسروی آن را تلگراف رمز خوانده، در صورتی که من در تبریز با کسی رمزی نداشتم و فقط مستشارالدوله مرحوم با ثقة الاسلام و حاج میرزا ابراهیم آقا با بعضی از اعضای انجمن تبریز رمز داشتند و غالباً تلگراف رمز می کردند. البته منظور آن نیست که مطالبی متضمن طعن بر من و بعضی دیگر از آن ها که در جریان کار مشروطیت داخل بودند، نوشته شده که خرده گیری و انتقاد اصلاً هیچ عیبی ندارد و اگر عقایدی در امور اظهار کرده که با عقاید من و دیگران موافق نیست و به تندی آن عقاید را بیان نموده، موجب ایرادی به او نیست و فقط آنچه از جمله های اخباریه او مطابق واقع حقیقت نیست، موجب تأسف است، بلکه منظور آن است که بعضی از مطالب، مطلقاً بی اساس است و نمی خواهم وقت آقایان را مشغول بیان صحیح نبودن بعضی مطالب بکنم و البته باید گفته شود که مرحوم کسروی، از حیث فضل و تحقیق، شایسته ذکر خیر و قدردانی است. چند کتاب به زبان های خارجی و بیشتر انگلیسی هم راجع به وقایع عهد مشروطیت ایران موجود است که آن ها هم اشتباهات یا مطالب خلاف حقیقت دارند و از آن میان به نظر من کتاب «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون، بهترین همه آن تألیفات است و نیز کتاب آبی انگلیس، منتشر در سال های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ مسیحی (تقی زاده، ۱۴۰۲، ۴۲-۴۱).

تقی زاده در این سخنان با شرح رویدادهای بلاخیز مشروطه اول و اتفاقات مجلس شورای ملی، برخی بیان های احمد کسروی درباره خودش را عاری از حقیقت می داند؛ با این حال، در مورد تأکید بر تأثیرات بالقوه و مفید احمد کسروی در ایفای رسالت علمی — تاریخی اش، جانب انصاف را رعایت کرده و در سخنرانی های خود به خدمات او نیز اشاره کرده است.

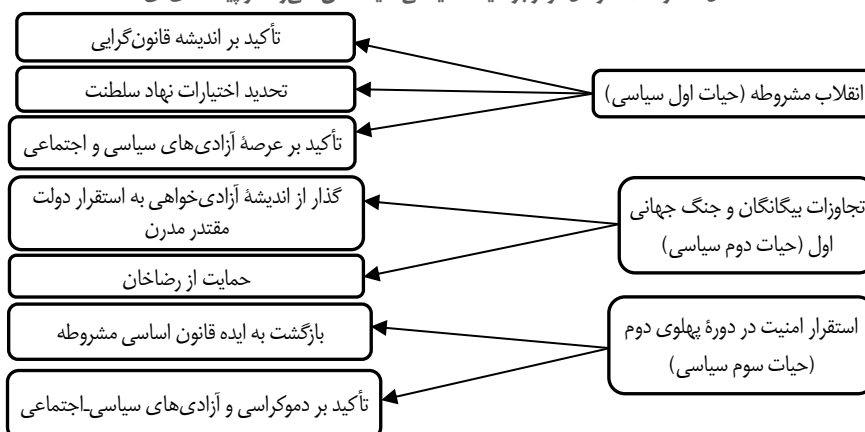
نتیجه گیری

در پایان این پژوهش، بر این نکته تأکید می شود که از دیدگاه تقی زاده، قانون اساسی، تنها یک متن سیاسی نیست؛ بلکه چارچوبی برای پیوند میان قدرت و مشروعیت است. تقی زاده بر این نظر بود

که قانون‌مداری در صورتی امکان‌پذیر است که ساختار دولت، مبتنی بر اصول حقوقی شفاف، مقتدر، و ملی باشد. در زمان مشروطه در فضای فکری غرب، مفهوم پادشاه، ضل‌الله، نایب‌خدا، و مشروعیت حکومت از جایگاه متافیزیک به جایگاه انسانی تغییر یافت. به بیان روشن‌تر، مشروعیت حکومت از آسمان به زمین آمد و معیار آن، انسان شد. نتیجه این تحول بنیادین، ساخت انسانی جدید با حقوقی جدید بود؛ انسانی که خدا را از عرصه سیاسی حذف و به محدوده خصوصی خود انتقال داد و معیار او عقل خودبنیاد و حقوق طبیعی و قانون شد. این رویکردها در نتیجه توسعه اندیشه‌های مدرن در این دوره در میان مردم و روشنفکران به فضای جامعه ایرانی راه یافت و تأثیر شگرفی بر آن گذاشت. اما بعدتر، رضاشاه به عنوان مقام سلطنت بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، مطابق با قانون اساسی مشروطه عمل نکرد و در عمل، مرکز اصلی سیاست‌گذاری کشور بود و سایر مراکز برنامه‌ریزی، زیر نظر وی قرار گرفتند. وی در این دوره از دوراه در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها اعمال نفوذ می‌کرد؛ یکی از طریق دخالت در گزینش نمایندگان مجلس شورای ملی، اعضای هیئت وزیران و رؤسای ادارات و مؤسسات مهم دولتی و دیگری دخالت در حوزه فعالیت برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران. به این ترتیب، رضاشاه، ابزارها و ظواهر مشروطیت را حفظ کرد، اما در عمل، به عنوان یک «دیکتاتور مشروطه» حکومت کرد. بر پایه چارچوب نظری «اسطوره انسجام» اسکینر و براساس مفروض اصلی این اسطوره، تلقی نظام اندیشگی یکدست در ساختار فکری-اندیشگی متفکران، نخبگان، و صاحبان اندیشه در طول زندگی سیاسی-اجتماعی آن‌ها، نوعی تلقی خطا است که درک ناقص و قضاوت نادرستی را عاید مخاطبان خواهد کرد. بر این اساس و با توجه به زندگی فکری سه‌گانه سیدحسن تقی‌زاده (شامل دوران مشروطه اول، سلطنت رضاشاه، و محمدرضاشاه) باید اذعان داشت که تلقی تقی‌زاده از مفاهیمی همچون «قانون» و «قانون اساسی»، وضعیت یکدست و یگانه‌ای نداشته است؛ به گونه‌ای که تقی‌زاده جوان در مجلس اول و دوم شورای ملی (با سری پرشور) مفاهیمی همچون «قانون» و «قانون اساسی» را در راستای تحقق آرمان آزادی‌خواهی و مساوات‌طلبی به کار می‌برده است. این در حالی است که او از دوره پنجم مجلس شورای ملی تا پایان دوره حاکمیت رضاشاه، حاکمیت قانون و قانون اساسی را در راستای طرح‌ریزی پایه‌های دولت مقتدر مدرن رضاشاهی در نظر می‌گرفته است. اما با آغاز سلطنت محمدرضاشاه، پس از استقرار پایه‌های نظم و امنیت در گستره سرزمینی ایران (ضمن اینکه همچنان بر مقوله امنیت تأکید دارد)، رگه‌هایی از اندیشه دموکراسی‌خواهی و تحقق آزادی‌های مدنی را در سایه برداشت‌های خاص خود از ساختارهای حقوقی-قانونی منظور می‌کند. به این ترتیب، مشاهده

می‌کنیم که تلقی برخی مفسران از آثار و آرای سیدحسن تقی‌زاده (درباره مفاهیم قانون و قانون اساسی) تنها دربرگیرنده یکی از دوره‌های حیات سیاسی-اجتماعی تقی‌زاده است و ازاین‌رو، این‌گونه قضاوت‌ها، درکی سراسربین و واقع‌بینانه را درباره شخصیت و نظام اندیشگی تقی‌زاده در زمینه مفاهیمی همچون قانون و قانون اساسی، به مخاطبان آثار او منتقل نخواهد کرد.

شکل شماره (۱). عوامل موثر بر حیات سیاسی سیدحسن تقی‌زاده و پیامدهای آن



جدول شماره (۱). تحولات اندیشگی تقی‌زاده در ارتباط با مفاهیم قانون و قانون اساسی

دوره تاریخی	جایگاه و نقش تقی‌زاده	تلقی از قانون و قانون اساسی	نمودهای فکری و عملی	عوامل فکری و اجتماعی مؤثر	روند تحول اندیشه
دوران مشروطه (۱۲۸۸-۱۲۸۵)	از رهبران فکری و پارلمانی نهضت مشروطه؛ عضو انجمن تبریز و مجلس اول	قانون به‌مثابه ابزار عدالت، تحدید قدرت سلطنت، و ایجاد نظم نوین سیاسی	مشارکت در تدوین قانون اساسی و دفاع از آزادی مطبوعات و آموزش مدرن	تأثیر اندیشه‌های لیبرال اروپایی، تجربه استبداد قاجار و گفتمان اصلاح‌طلبی دینی	از اصلاح‌طلبی مذهبی به سمت نوسازی سکولار و عقل‌گرایی مدرن
دوران پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴)	سیاستمدار و مدیر فرهنگی در نظام جدید؛ سفیر، وزیر، و سناتور	قانون به‌مثابه ابزار نوسازی ملی و تمرکز قدرت دولت مدرن	مشارکت در اصلاحات آموزشی و فرهنگی، حمایت از تمرکزگرایی اداری	تأثیر اندیشه‌های ناسیونالیستی و تجربه هرج‌ومرج پس از مشروطه	تلفیق مدرنیته و نظم اقتدارگرا؛ فاصله‌گیری از دموکراسی پارلمانی
دوران پهلوی دوم (۱۳۴۹-۱۳۲۰)	چهره فرهنگی و نماد روشنفکری مشروطه‌خواه نسل اول	قانون به‌مثابه میراث عقلانیت مدرن و ابزار توسعه فرهنگی و علمی	نگارش، سخنرانی، و تأملات تاریخی درباره ضرورت تمدن اروپایی و قانون‌گرایی	تجربه جنگ جهانی، اشغال ایران، و رشد نهادهای علمی و اداری	جمع‌بندی نهایی: قانون‌گرایی به‌مثابه جوهر تجدد و پیشرفت ایران

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۴۰۰). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران: انتشارات گستره. چاپ دوم.
- آدمیت، فریدون (۱۴۰۲). فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران: انتشارات گستره. چاپ دوم.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱). پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی). تهران: نشر گستره.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۹۸). جایگاه سیدحسن تقی‌زاده در مجلس اول و نقش او در متمدن قانون اساسی. مجله قلم یاران، شماره ۲۱.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۴۰۳). مشروطه ایرانی. تهران: انتشارات اختران، چاپ هفدهم.
- آژند، یعقوب و دیگران (۱۳۷۸). استاد نفت در دوره رضاشاه؛ استادی از تجدیدنظر در امتیازنامه دارسی (قرارداد ۱۹۳۳). اداره کل آرشیو اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- استوار، مجید (۱۳۹۶). نقش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت رضاشاه. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۸ (۴).
- افشار، ایرج (۱۳۶۸). زندگی طوفانی (خاطرات تقی‌زاده). تهران: انتشارات علمی.
- برگ، جی فریدن؛ سیلورمن، گوردن (۱۴۰۲). علم شناخت یا شناخت پژوهی (مقدمه‌ای بر رویکردها، نظریه‌ها، و پژوهش‌ها درباره ذهن). ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. تهران: انتشارات ارجمند. جلد اول. چاپ سوم.
- بزرگی، احسان؛ حسونند، محسن؛ آقامحمدی، احسان (۱۳۹۹). بنیان‌های جامعه بسانان ایرانی، دولت قانون‌مدار و قانون اساسی. فصلنامه پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ۲۶ (۱)، ۲۷-۳.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۷). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی). تهران: نشر نگاه معاصر. چاپ سیزدهم.
- بیگدلی، علی؛ پندار، حسین (۱۳۹۲). تقی‌زاده، از تجددگرایی تا فرنگی‌مآبی. فصلنامه پژوهش‌های تاریخی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی-دانشگاه اصفهان)، سال چهارم و نهم، دوره جدید، سال پنجم، ۱-۱۸.
- پروین، خیراله؛ نورایی، مهدی (۱۴۰۰). واژه دولت به مفهوم یکی از قوای سه‌گانه در قانون اساسی. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۵۱ (۴)، ۱۴۸۷-۱۵۰۸.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۳۹). اخذ تمدن خارجی. یغما، شماره ۱۰.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۷۲). زندگی طوفانی (خاطرات سیدحسن تقی‌زاده). به‌کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی. چاپ دوم.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۷۹). زندگی طوفانی. به‌کوشش عزیزاله علیزاده. تهران: فردوس.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۸۶). مقالات تقی‌زاده (مشروطیت). زیر نظر ایرج افشار. تهران: انتشارات توس. چاپ اول. جلد اول.

- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۸۹). مقالات تقی‌زاده (تقی‌زاده در مجلس، دوره پانزدهم شورای ملی و دوره اول و دوم سنا). زیر نظر ایرج افشار. به‌کوشش مصطفی نوری و رضا آذری شهرضایی. تهران: انتشارات توس. جلد دهم. چاپ اول.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۹۰). تقی‌زاده در مجلس (نطق‌های مجلس شورا در دوره‌های اول، دوم، پنجم و ششم). مقالات تقی‌زاده، زیر نظر ایرج افشار، به‌کوشش مصطفی نوری و رضا آذری شهرضایی. تهران: توس. جلد ۸.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۴۰۲). تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران (سه خطابه از سیدحسن تقی‌زاده). تهران: انتشارات ارس. چاپ اول.
- حبیب‌پور گتایی، کرم؛ صفری شالی، رضا (۱۳۹۴). راهنمای جامع کاربرد *SPSS* در تحقیقات پیمایشی (تحلیل داده‌های کمی). تهران: انتشارات لویه. چاپ ششم.
- خوی‌نژاد، غلامرضا (۱۴۰۳). روش‌های پژوهش در علوم تربیتی. تهران: انتشارات سمت. چاپ دهم.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۶). حقوق‌بگیران انگلیس در ایران. تهران: سازمان انتشارات جاویدان. چاپ ششم.
- سایر، آندرو (۱۳۸۸). روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی. ترجمه عماد افروغ. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.
- سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ حجازی، الهه (۱۴۰۴). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: انتشارات آگه. چاپ پنجاهم.
- سلیمان‌نژاد، فرهاد (۱۴۰۲). مشروطه‌خواه لیبرال: سیدحسن تقی‌زاده. تهران: انتشارات اگر. چاپ دوم.
- سلیمانی، کریم؛ وحیدی راد، میکائیل (۱۳۸۹). مذاکرات نفت ایران و انگلیس و تجدیدنظر در قرارداد دارسی در دوره رضاشاه. دوفصلنامه علمی تاریخ ایران، ۳(۱)، ۷۱-۱۰۰.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۴۶). رهبران مشروطه. تهران: انتشارات جاویدان.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰). روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران: نشر گفتار. جلد ۱ و ۲.
- علوی، سیدعلی (۱۴۰۲). زندگی و زمانه سیدحسن تقی‌زاده. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. چاپ سوم.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). پنجاه سال نفت ایران. تهران: انتشارات پیام.
- مجتهدی، مهدی (۱۳۵۷). تقی‌زاده: روشنگری‌ها در مشروطیت ایران. تهران: دانشگاه تهران. چاپ اول.
- مختاری، جمال؛ اسلامی، روح‌الله؛ سینایی، وحید؛ نجف‌زاده، مهدی (۱۴۰۴). خرد سیاسی دولت مدرن و تکنیک‌های قدرت در درس‌های مدرسه علوم سیاسی و تأثیر آن بر فرایند مشروطیت. فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۰(۲)، ۲۵۵-۲۱۷.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۶۹). تاریخ سیاسی معاصر ایران. تهران: انتشارات اسلامی. جلد ۱.
- مرادخانی، فردین (۱۴۰۲). مشروطه‌خواه لیبرال: سیدحسن تقی‌زاده. تهران: انتشارات اگر. چاپ دوم.
- مرتضوی، سیدخدایار (۱۳۸۶). تبیین روش‌شناسی اندیشه سیاسی از منظر کونتین اسکیر. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳(۱).
- مرعشی، افشین (۱۴۰۴). ساخت هویت ملی ایران؛ فرهنگ، قدرت و حکومت ۱۳۲۰-۱۲۵۰.

ترجمه محمد آغا جری. تهران: نشر ثالث. چاپ اول.
هدایت، مخبر السلطنه (۱۳۶۳). خاطرات و خطرات. تهران: انتشارات زوار.

- CAB (British Archival Material: Cabinet Office). (February 25, 1924). 16 / 54 Committee For Imperial Defense Sub-Committee. Report 227-C.
- Jung, L. N., & Rebelo, V. B. (2022). '(De)parting (from) the Ways': Quentin Skinner's Linguistic Contextualism as Challenge to Contemporary Philosophy's 'Parting of Ways' Concept. *Geltung: Journal of Studies on the Origins of Contemporary Philosophy*, 2(2). Article e66500. <https://doi.org/10.23925/2764-0892.2024.v2.n2.e66500>.
- Orford, A. (2021). The Politics and Protocols of Interdisciplinary Encounters: Pocock, Skinner, and the Cambridge School. *Temple International & Comparative Law Journal*, 36- 173.
- Palti, E. J. (2024). Pocock, Skinner, and the "Historiographical Revolution". In *Intellectual History and the Problem of Conceptual Change* (pp. 9-37). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781009461245.003>.
- Pourbagheri, H. (2020). *Seyyed Hasan Taqizadeh: A Political Biography*. Leiden University. (PhD thesis).
- Skinner, Q. (1988), Motives, Intention and Interpretation of Texts. in *Meaning & Context: Quinten Skinner and his Critics*, ed. James Tully, Princeton: Princeton University Press.
- Vanessa, M. (London: Routledge, 2005). *Oil in Iran between the Two World War*, Anglo-Iranian Relations since 1800.
- Weber, V. B. (2025). History in Political Philosophy: Refutation and Imagination. *Ergo: An Open Access Journal of Philosophy*, 12, Article 34. <https://doi.org/10.3998/ergo.7957>.

**Research Paper****Inflationary Taxation as a Governance Instrument: Socio-Political Implications of Fiscal Policy in the Islamic Republic of Iran*****Parviz Delirpour¹** 

¹ Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Social Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.555>

Receive Date: 10 September 2025

Revise Date: 19 November 2025

Accept Date: 03 December 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Budget deficits have become a chronic and structural issue in Iran's economy over recent decades. The Islamic Republic has consistently faced imbalances between revenues and expenditures due to heavy dependence on oil income, global price fluctuations, economic sanctions, weak taxation, and rising current costs. This imbalance, manifested as persistent deficits, is not merely a financial phenomenon but has broad consequences for inflation, growth, investment, and public welfare. Inflationary taxation, though indirect, reduces household purchasing power and disproportionately burdens lower-income groups, creating unfair distributive effects. The study pursues three objectives: theoretically, to examine the link between deficits and inflation within classical, Keynesian, monetarist, and public finance perspectives; empirically, to analyze historical data since 1979 to show how inflation has financed deficits; and in policy terms, to assess impacts on fiscal sustainability, social justice, and welfare. The hypothesis suggests inflation has functioned as a hidden tax, enabling governments to cover deficits in the short run but causing instability, declining welfare, and deepening inequality in the long run.

Methodology

This study develops a conceptual framework and methodology by combining economic theories with empirical evidence from Iran's economy since 1979. Key concepts are first defined: a budget deficit occurs when government expenditures exceed revenues, requiring borrowing or alternative financing (Musgrave & Musgrave, 1989). The analytical model focuses on the link between deficits, monetary base, and inflation. In economic literature, the main channel is financing deficits through central bank borrowing, which expands the monetary base, increases liquidity via the money multiplier, and ultimately generates inflation (Sargent & Wallace, 1981). The research employs both documentary analysis and time-series data. The documentary part reviews classical theories of inflationary finance and prior studies, while the empirical part

*** Corresponding Author:****Parviz Delirpour, Ph.D.****E-mail:** parvizdelirpour@pnu.ac.ir



examines Iran's budgetary data, monetary base, liquidity, and consumer price index from official domestic and international sources such as the Central Bank of Iran and the World Bank. This dual approach enables theoretical and empirical testing, situating the study within political economy and socio-political analysis. Its novelty lies in integrating both perspectives to assess not only the direct deficit–inflation relationship but also the mediating role of monetary expansion and inflationary taxation.

Results and Discussion

Inflationary taxation in economies like Iran reflects weak fiscal and institutional governance. When governments monetize deficits instead of reforming taxes or controlling expenditures, it signals ineffective governance and reliance on short-term fixes over sustainable reforms. Iran's budgeting system suffers from structural flaws: strong influence of interest groups, bureaucrats, and politicians; rent-seeking mechanisms such as financial persuasion, exchange, coercion, and refusal; and lack of effective oversight, allowing systematic rent extraction at the expense of public welfare. Despite changes in administrations, these problems persist. Inflationary taxation reduces the real value of household cash assets and has become a significant source of deficit financing. Between 2006 and 2019, about one-third of Iran's budget deficit was covered this way. Debt markets remain shallow due to reliance on banks, strict interest-rate controls, government dominance, poor liquidity, and absence of an active secondary market, limiting private and foreign participation.

Inflation driven by budget deficits has major distributive and social consequences. It erodes the purchasing power of wage earners and retirees, benefits debtors at the expense of creditors, and shifts wealth from lower and middle classes to asset holders. In Iran, "inflationary taxation" has become a key mechanism: by monetizing deficits through central bank borrowing and monetary expansion, governments indirectly finance spending while reducing household real wealth. Between 1979 and 2010, deficits were largely covered by money creation, reinforcing inflationary taxation. Studies show high inflation both results from and worsens deficits, creating a vicious cycle. The IMF (2022) highlights its regressive impact on low-income groups. Socially, inflationary taxation intensifies inequality; politically, it undermines trust and legitimacy; fiscally, it reduces real tax revenues through the Tanzi effect. Culturally, persistent inflation shifts behavior toward gold, currency, and real estate, weakening productive investment and fostering short-termism and speculation.

Table (1). Annual Average Growth of Liquidity (M2) and Inflation Rate (CPI), 2001–2025

Period	Annual Average Growth of Liquidity (M2)	Annual Average Inflation Rate (CPI)	Outcome
Decade of (2001–2010)	~28%	~10%–25%	Liquidity growth was very high; inflation remained double-digit and unstable.
Decade of (2011–2020)	~29% (or slightly higher)	Higher than the previous decade; severe inflationary waves	The correlation between liquidity and inflation intensified.
Period (2021–2025, ongoing)	Annual growth rates ranging from ~20% to above 30% (e.g., Feb 2025: 27.8%, CEIC Data)	Annual inflation rates in recent years have been extremely high; examples: 2024: ~32.46%, 2023: ~44.58% (YCharts)	Conditions have worsened; both liquidity and inflation remain elevated.

Conclusion

The essay concludes Alongside structural dependence on oil and monetary expansion, Iran's fiscal system suffers from the absence of a functioning debt market and independent oversight. Government debt is hidden in banking accounts and the monetary base rather than transparently managed in capital markets, reflecting "fiscal misgovernance" where rules, accountability, and transparency are absent. Inflation in Iran is thus more institutional and political than purely technical. Without redefining the state–society relationship on the basis of fiscal accountability, anti-inflationary policies fail. Through inflation, the government imposes a hidden tax on citizens without explaining how public resources are used, eroding social capital, trust in institutions, and deepening inequality. Reforming the deficit–inflation cycle requires transforming fiscal governance: genuine central bank independence, transparent public finance, elimination of tax rents, and accountable institutions. Without these reforms, Iran remains trapped in a self-reinforcing cycle of deficits, borrowing, inflation, declining trust, and weakened legitimacy.

Keywords: Budget Deficit, Inflationary Taxation, Socio-Political Effects, Fiscal Policy.

References

- Abounouri, A., Moftah, S., & Parezizgashteh, H. (2010). Analysis of the effect of inflation on income distribution in Iran. *Financial Economics*, 5(13), 77–96. (In Persian)
- Ahmadi, S., Khezri, M., Zandi, F., & Safavi, B. (2024). Examining the impact of inflation on rent-seeking from tax revenues: A DSGE approach. *Journal of Macroeconomics Research*, 19(42), 115–138. <http://doi:10.2139/ssrn.4166863> (In Persian)
- Alesina, A., & Perotti, R. (1996). Fiscal discipline and the budget process. *American Economic Review*, 86(2), 401–407.
- Alizadeh (Ed.), *The Economy of Iran*, ed., London: B. Tauris, 2000, ISBN 1-86064-464-3.
- Alizadeh, S., & Momeni, F. (2023). "Examining causes of persistence of inflationary policies in Iran: From the perspective of development analysis". *Economic Research (Growth and Sustainable Development)*, 23(3), 159–187. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17356768.1402.23.3.7.3> (In Persian)
- Aragaw, A. (2024). "The inflationary effect of the budget deficit: Does financial sector development matter?", *Journal of Innovation and Entrepreneurship*, 13(35), 1–20. p. 6.
- Arta, F., Taheri, M., & Aghaei-Bejestani, M. (2022a). "Pathology of legal delays in tax collection and payment (Comparative study of Iran and the United States)". *Tax Research Journal*, (56), 52–75. (In Persian)



- Bagherpour, A., & Shakery, A. (2023). "Analysis of the relationship between inflation and government budget deficit in Iran's economy: A wavelet coherence approach". *Quarterly Journal of Macroeconomic Research*, 19(2), 95–120. <https://doi.org/10.22047/hsd.2024.433334.1007> (In Persian)
- Bayat, Q., & Vahab. (2020). "Examining the effects of different methods of financing government budget deficit on Iran's macroeconomic variables". *Ravand*, 87(26), 17–46. 10.22034/epj.2025.22757.2703 (In Persian)
- Beer, S., Griffiths, M., & Klemm, A. (2023). "Tax distortions from inflation: What are they? How to deal with them?", *IMF Working Paper*, No. 2023/018, 1–35.
- Blanchard, O. (2017). *Macroeconomics* (7th ed.). Pearson. In: https://library.bsma.edu.ge/BOOKS/Macroeconomics_7th,-blanchardpdf,%202017.pdf.
- Cagan, (1956). "The monetary dynamics of hyperinflation". In M. Friedman (Ed.), *Studies in the Quantity Theory of Money* (pp. 25–117). University of Chicago Press.
- Catao, L. A., & Terrones, M. E. (2005). "Fiscal deficits and inflation". *Journal of Monetary Economics*, 52(3), 529–554.
- CEIC Data. (2025). "Iran M2 Growth (%)". *CEIC Global Database*. Retrieved November 2025, from: <https://www.ceicdata.com/en/indicator/iran/m2-growth>
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran. (2005–2024). *Annual reports and monetary statistics (Economic report and balance sheet)*. Tehran: CBI Publications. Retrieved from <https://www.cbi.ir>
- Darrat, A. F. (2000). "Are budget deficits inflationary? A reconsideration of the evidence". *Applied Economics*, 32(4), 527–532.
- Dizaji, Sajjad Faraji. "The effects of oil shocks on government expenditures and government revenues nexus (with an application to Iran's sanctions)", *Economic Modelling*, 40 (2014): 299–313.
- Dornbusch, R., & Fischer, S. (1994). *Macroeconomics* (6th ed.). McGraw-Hill.
- Dornbusch, R., Fischer, S., & Startz, R. (2014). *Macroeconomics* (12th ed.). McGraw-Hill.
- Farzanegan, M. R. (2011). "Oil revenue shocks and government spending behavior in Iran". *Energy Economics*, 33(6), 1055–1069, 1060.
- Friedman, M. (1969). *The optimum quantity of money. In The Optimum Quantity of Money and Other Essays* (pp. 1–50). Aldine. <https://www.dl.fiqhci.com/library/Crypto/economy-money/En/The-Optimum->

Quantity-of-Money-nodrm.pdf

Friedman, M. (1970). "A theoretical framework for monetary analysis". *Journal of Political Economy*, 78(2), 193–238.

Haj Amini, Ahmadi Shadmehri, Mohammadtaher, Fallahi, & Naji Meydani. (2017). "Examining the impact of budget deficit and inflationary taxation on demand-side components in Iran's economy". *Economic Research (Growth and Sustainable Development)*, 16(4), 57–84.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17356768.1395.16.4.4.3> (In Persian)

Hashemi, M., Daneshnia, F., & Ahmadian, G. (2022). "The political economy of development in the Islamic Republic of Iran: Primacy of politics over policy and its developmental consequences". *Political Science Research Journal*, 17(3), 227–274. doi:10.22034/ipsa.2022.466 (In Persian)

Hosseini Kondelaji, M. H., Sameti, M., Amiri, H., & Moayedfar, R. (2016). "Analyzing determinants of tax morale based on social psychology theory: case study of Iran". *Iranian Economic Review*, 20(4), 581–598, 585.

Hosseini-Nasab, A., & Rezagholizadeh, M. (2010). "Examining the fiscal roots of inflation in Iran with emphasis on budget deficit". *Economic Research (Growth and Sustainable Development)*, 10(1), 25–50.

International Monetary Fund (IMF). (2024). Islamic Republic of Iran: 2024 Article IV Consultation – *Staff Report*. Washington, D.C.: IMF Publications. Retrieved from <https://www.imf.org>

Keynes, J. M. (1936). *The general theory of employment, interest and money*. Macmillan.

Khezri, M. (2010). "The political economy of rent-seeking in Iran's government budgeting". *Political Science Research Journal*, Third Series (4), e71. (In Persian)

Metin, K. (1998). "The relationship between inflation and the budget deficit in Turkey". *Journal of Business & Economic Statistics*, 16(4), 412–422.

Mohtashami, T., & Hosseini, S. S. (2008). "The relations of money growth and inflation in Iran economy: Interruption or satiable?", *Economic Research (Modares)*, 8(3), 21–42. p. 30.

Monetary and Banking Research Institute, Central Bank of Iran. (2024). Effects of government budget deficit on inflation rate in the country. Tehran: Central Bank. (In Persian)

Monetary and Banking Research Institute (2022). Policy report on factors affecting liquidity of the government debt market. Tehran: Central Bank. (In



Persian)

Musgrave, R. A., & Musgrave, B. (1989). *Public finance in theory and practice* (5th ed.). McGraw-Hill.

Pesaran, M. H. (2000). *Economic trends and macroeconomic policies in post-revolutionary Iran*. https://files.econ.cam.ac.uk/people-files/mhp1/iran98_0.pdf.

Pesaran, M. H., & Esfahani, H. S. (2009). "The Iranian economy in the twentieth century: A global perspective". *Iranian Studies*, 42(2), 177–211.

Rahimzadeh, & Bayat. (2024). "Examining factors affecting Iran's government budget deficit with emphasis on Islamic financial instruments and exchange rate (ARDL approach)". *Governmental Accounting*, 10(2), 177–190. <https://doi.org/10.30473/gaa.2024.69496.1688> (In Persian)

Saeedi Sarkhanlou, & Dargahi. (2021). "Explaining factors affecting budget deficit in Iran with emphasis on economic and political economy components". *Quarterly Journal of Planning and Budgeting*, 26(1), 5–32. doi:10.52547/jpbud.26.1.3 (In Persian)

Salgi, M., & Nazari, S.M. (2024). "Pathology of production financing with emphasis on Iran's debt market". *Islamic Financial Management Quarterly*, 8(2), 1–24. 10.22108/amf.2024.137439.1795 (In Persian)

Sargent, T. J., & Wallace, N. (1981). "Some unpleasant monetarist arithmetic". *Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review*, 5(3), 1–17.

Sepehrdoost, H., & Barouti, M. (2017). "Examining the inflationary Tanzi effect on the performance of Iran's tax system". *Iranian Economic Research*, 20(72), 1–40. <https://doi.org/10.22054/ijer.2017.8290> (In Persian)

Shakery, A., & Bagherpour, A. (2023). "Analysis of the relationship between inflation and government budget deficit in Iran's economy: A wavelet coherence approach". *Iranian Economic Research*, 28(94), 27–44. 10.22047/hsd.2024.433334.1007 (In Persian)

Shakery, A., & Bagherpour, A. (2023). "Examining the nature of inflation in Iran's economy: A wavelet coherence approach". *Iranian Economic Research*, 28(94), 47–79. <https://doi.org/10.22054/ijer.2022.63350.1036> (In Persian)

Solomon, M., & De Wet, W. A. (2004). "The effect of a budget deficit on inflation: The case of South Africa". *South African Journal of Economics*, 72(2), 430–456.

Süssmuth, B., & Wieschemeyer, M. (2022). "Taxation and the distributional



impact of inflation: The U.S. post-war experience". *Economic Modelling*, 111, Article 105813.

Taghipour, Anoushirvan. (1996). "Examining the relationship between government budget deficit, money growth, and inflation in Iran: A simultaneous equations approach". *Economic and Planning Research Quarterly*, 6(5), 105–132. (In Persian)

Tanzi, V. (1977). "Inflation lags in collection, and the real value of tax revenue". *IMF Staff Papers*, 24(1), 154–1.

Tirtashi Khalili, N. (2014). "Theoretical analysis of the effects of inflationary taxation on economic justice". *Islamic Economics Quarterly*, 14(56), 65–85. (In Persian)

Tokalian, H., Eyvazi, A., & Einian, M. (2025). "The impact of inflation on household wealth distribution in Iran through occupational heterogeneity". *Quarterly Journal of Monetary and Banking Research*, 18(64), 253–281. (In Persian)

World Bank. (2024). "Inflation, consumer prices (annual %) – Iran, Islamic Rep.", *World Development Indicators*. Retrieved November 2025, from: <https://data.worldbank.org/indicator/FP.CPI.TOTL.ZG?locations=IR>

YCharts. (2025). "Iran Inflation Rate (Annual %)". *YCharts Economic Indicators*. Retrieved November 2025, from https://ycharts.com/indicators/iran_inflation

مالیات تورمی به مثابه ابزار حکمرانی: اثرات سیاسی-اجتماعی سیاست‌گذاری بودجه‌ای در جمهوری اسلامی ایران

* پرویز دلیرپور^۱

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=85107400042/1%>

 <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.4.5.2>

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه میان کسری بودجه و تورم در اقتصاد ایران و تحلیل نقش تورم به عنوان ابزار پنهانی برای تأمین مالی دولت انجام شده است. در این راستا، پژوهش در سه سطح انجام می‌شود: نخست، تبیین نظری رابطه کسری بودجه و تورم؛ دوم، تحلیل تجربی روندهای تاریخی بودجه و تورم در ایران با تمرکز بر دوره‌های کاهش درآمد نفتی و تحریم‌ها؛ و سوم، ارزیابی پیامدهای اجتماعی و توزیعی این سازوکار. روش پژوهش، مبتنی بر ترکیب تحلیل اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی برای درک بهتر اثرات سیاسی و اجتماعی این سیاست‌گذاری بودجه‌ای است. نتیجه اینکه تورم در ایران، نه تنها یک پدیده پولی، بلکه ابزاری برای تأمین مالی کسری بودجه بوده است. توصیه‌های سیاست‌گذاری به منظور پرهیز از این شرایط عبارتند از: کاهش وابستگی به نفت، گسترش پایه مالیاتی، افزایش شفافیت مالی، استقلال بیشتر بانک مرکزی، و تقویت نهادهای نظارتی با اثرات مخرب اجتماعی و سیاسی است. پرسش اصلی پژوهش این است که «آیا تورم در اقتصاد ایران، تنها پیامد ناهماهنگی‌های پولی است یا به مثابه سازوکاری پنهان برای تأمین مالی کسری بودجه عمل می‌کند؟» و «این سازوکار چه پیامدهایی برای پایداری مالی دولت، عدالت اجتماعی، و توزیع درآمد به جای می‌گذارد». فرضیه پژوهش چنین است که «در بستر اقتصاد سیاسی ایران، تورم به صورت نوعی «مالیات ناپیدا» امکان انتقال هزینه‌های مالی دولت به جامعه را فراهم کرده و در شرایط کاهش درآمدهای نفتی و فشارهای بیرونی، جایگزین منابع پایدار مالی شده است». روش تحقیق بر تلفیق تحلیل اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی، همراه با بررسی روندهای تاریخی بودجه و تورم، استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تورم در ایران بیش از آنکه رخدادی صرفاً پولی باشد، برساخته‌ای نهادی و سیاسی در خدمت بازتولید مالی دولت است؛ سازوکاری که اگرچه در کوتاه‌مدت تداوم حکمرانی مالی را ممکن می‌کند، در بلندمدت به فرسایش رفاه عمومی، تعمیق نابرابری و تضعیف اعتماد نهادی می‌انجامد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

کسری بودجه، مالیات تورمی، اثرات اجتماعی-سیاسی، سیاست مالی

* نویسنده مسئول:

پرویز دلیرپور

پست الکترونیک: parvizdelirpoor@pnu.ac.ir

مقدمه

کسری بودجه، یکی از مسائل مزمن و ساختاری اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر بوده است. دولت جمهوری اسلامی ایران به دلایل گوناگون از جمله وابستگی شدید به درآمدهای نفتی، نوسانات قیمت جهانی نفت، تحریم‌های اقتصادی، ضعف نظام مالیاتی، و گسترش هزینه‌های جاری، همواره با عدم تعادل میان منابع و مصارف بودجه‌ای روبه‌رو بوده است. این عدم تعادل، که در قالب کسری بودجه آشکار می‌شود، تنها یک پدیده مالی نیست، بلکه پیامدهای گسترده‌ای برای متغیرهای کلان اقتصادی از جمله تورم، رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری، و رفاه عمومی دارد. درواقع، کسری بودجه در ایران به یک ویژگی ساختاری تبدیل شده که نه تنها در دوره‌های رکود و بحران، بلکه حتی در دوره‌های رونق نسبی نیز تداوم یافته است.

مالیات تورمی، اگرچه به ظاهر بدون دریافت مستقیم از مردم به دست می‌آید، اما در عمل با کاهش قدرت خرید خانوارها و انتقال بار مالی به اقشار ضعیف‌تر جامعه، آثار توزیعی ناعادلانه‌ای به همراه دارد؛ از این رو، بررسی نقش تورم در تأمین مالی کسری بودجه، نه تنها یک بحث اقتصادی، بلکه یک مسئله اجتماعی و سیاسی نیز به شمار می‌آید.

اهداف اصلی این پژوهش در سه سطح قابل تبیین است؛ نخست، به لحاظ نظری، تلاش شده است رابطه میان کسری بودجه و تورم در چارچوب نظریه‌های اقتصادی کلاسیک، کینزی، پول‌گرایانه، و اقتصاد سیاسی مالیه عمومی بررسی شود؛ دوم، از منظر تجربی، داده‌های تاریخی و روندهای بودجه‌ای مربوط به اقتصاد ایران تحلیل خواهد شد تا مشخص شود که چگونه تورم در عمل، به عنوان ابزاری برای تأمین کسری بودجه به کار گرفته شده است؛ سوم، از نگاه سیاست‌گذاری، پیامدهای این سازوکار بر پایداری مالی دولت، عدالت اجتماعی، و رفاه عمومی ارزیابی خواهد شد.

پرسش‌های اصلی‌ای که این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به آن‌هاست عبارتند از:

۱. در اقتصاد ایران، تورم چگونه به عنوان ابزار تأمین مالی کسری بودجه عمل کرده و کدام شواهد تاریخی و آماری، این رابطه را تأیید می‌کند؟
 ۲. پیامدهای این سازوکار بر پایداری مالی دولت، عدالت اجتماعی، و توزیع درآمد چیست و چه چالش‌هایی را برای آینده اقتصاد ایران ایجاد می‌کند؟
- پیامدهای سازوکار توسل به مالیات تورمی برای جبران کسری بودجه بر پایداری مالی و عدالت اجتماعی قابل توجه است؛ از یک سو، اتکای پیوسته به تورم برای جبران کسری بودجه،

موجب بی‌ثباتی اقتصادی، کاهش اعتماد عمومی، و تضعیف سرمایه‌گذاری می‌شود؛ از سوی دیگر، تورم به گونه‌ای نامتوازن بر اقشار گوناگون جامعه اثر می‌گذارد؛ به گونه‌ای که خانوارهای کم‌درآمد، که بخش عمده‌ای از درآمدها صرف تأمین کالاهای اساسی می‌شود، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. در نتیجه، مالیات تورمی به عنوان ابزاری پنهان، بار مالی کسری بودجه را بر دوش ضعیف‌ترین اقشار جامعه می‌گذارد و به تعمیق نابرابری‌های اجتماعی می‌انجامد.

از زاویه سیاست‌گذاری، این مسئله، ضرورت اصلاح ساختار بودجه‌ای کشور را برجسته می‌کند. موضوع کسری بودجه و نقش تورم در تأمین مالی آن، نه تنها یک بحث نظری در اقتصاد کلان، بلکه مسئله‌ای حیاتی برای آینده اقتصاد ایران است. بررسی این موضوع می‌تواند به درک بهتر چرخه‌های تورمی و مالی در ایران کمک کرده و راهکارهایی برای دستیابی به ثبات اقتصادی و عدالت اجتماعی ارائه دهد؛ بنابراین، فرضیه پژوهش این است که «به نظر می‌رسد، در اقتصاد ایران، تورم به عنوان ابزار پنهانی برای تأمین مالی کسری بودجه عمل کرده است؛ به گونه‌ای که دولت‌ها در شرایط محدودیت درآمدی و فشارهای خارجی، با اتکا به خلق پول و افزایش پایه پولی، منابع مالی خود را تأمین کرده‌اند. این سازوکار، اگرچه در کوتاه‌مدت امکان تأمین هزینه‌های دولت را فراهم کرده است، اما در بلندمدت، موجب بی‌ثباتی مالی، کاهش رفاه عمومی، و تعمیق نابرابری‌های اجتماعی شده است.

۱. چارچوب نظری پژوهش

بحث‌های نظری درباره رابطه کسری بودجه و تورم، از سه سنت فکری اصلی سرچشمه می‌گیرند: مالیات تورمی، پیوند بودجه دولت و پول پر قدرت، و دیدگاه‌های کینزی، پول‌گرایان، و اقتصاد سیاسی مالیه عمومی.

در نظریه‌های اقتصادی، رابطه میان کسری بودجه و تورم از طریق پولی‌سازی کسری بودجه توضیح داده می‌شود. نظریه «مالی تورم» تأکید می‌کند که پایداری بدهی دولت و شیوه تأمین مالی کسری، تعیین‌کننده سطح عمومی قیمت‌هاست.

نظریه «مالیات تورمی» تأکید می‌کند که دولت‌ها در رویارویی با کسری مزمن، هنگامی که دسترسی به مالیات کارآمد یا استقراض ارزان محدود است، کسری را با پولی‌سازی

1. Fiscal Theory of Price Level

(استفاده از منابع بانک مرکزی) تأمین می‌کنند. پیامد این سازوکار، کاهش ارزش واقعی مانده‌های نقدی شهروندان و انتقال پنهان بار مالی از طریق تورم است که به مثابه «مالیات تورمی» عمل می‌کند (سارجنت و والاس^۱، ۱۹۸۱، ۱-۳؛ کاگان^۲، ۱۹۵۶، ۲۵). در اقتصادهای درحال توسعه با ظرفیت مالیاتی محدود و بازار بدهی ضعیف، این راه حل کوتاه مدت، پرهزینه، و نابرابر ساز است (سارجنت و والاس، ۱۹۸۱، ۸-۱۰؛ کاگان، ۱۹۵۶، ۳۰-۲۶).

نظریه «بودجه دولت و پول پر قدرت»، پیوند عملیاتی کسری و تورم را از مسیر پایه پولی توضیح می‌دهد: هر واحد کسری که از ترازنامه بانک مرکزی تأمین شود، پایه پولی را افزایش می‌دهد؛ این رشد از مسیر بانکی به نقدینگی بیشتر می‌انجامد و اگر فراتر از ظرفیت تولیدی باشد، فشار قیمتی پایداری ایجاد می‌کند (فریدمن^۳، ۱۹۶۹، ۷-۴). در این نگاه، انضباط بودجه‌ای و قواعد پولی مانند ممنوعیت تأمین مستقیم کسری توسط بانک مرکزی، شرط مهار تورم مزمن است؛ در غیر این صورت، چرخه «کسری-پایه پولی-تورم» ادامه می‌یابد (فریدمن، ۱۹۶۹، ۱۲-۱۰). پول‌گرایان، این نتیجه را بسط داده و بر این نظرند که رشد پایدار حجم پول سرانجام، سطح قیمت‌ها را تعیین می‌کند و پولی‌سازی کسری، منشأ اصلی بی‌ثباتی قیمتی است (فریدمن، ۱۹۷۰، ۱۹۶-۱۹۳).

در مقابل، دیدگاه «کینزی» بر نقش چرخه کسب و کار و شکاف تولیدی تأکید دارد؛ در رکود و بیکاری گسترده، افزایش مخارج دولت و تحمل کسری می‌تواند تقاضای کل را تحریک کرده و تا رسیدن به اشتغال کامل، بدون فشار تورمی شدید، خروج از رکود را تسهیل کند (کینز^۴، ۱۹۳۶، ۱۳۱-۱۲۸). با این حال، حتی در سنت کینزی اگر کسری دائمی از مسیر پولی‌سازی و با وجود انتظارات تورمی شکل گیرد، فشار قیمتی گریزناپذیر خواهد بود و نیاز به مالیات یا بدهی‌گیری غیر پولی مطرح می‌شود (دورنبوش و فیشر^۵، ۱۹۹۴، ۶۲۱).

رویکرد «اقتصاد سیاسی مالیه عمومی»، سطح دیگری به تحلیل می‌افزاید؛ کسری و شیوه تأمین آن، بازتاب ترجیحات اجتماعی، نهادهای بودجه‌ای، و رقابت سیاسی است. دولت‌ها

1. Sargent & Wallace
2. Cagan
3. Friedman
4. Keynes
5. Dornbusch & Fischer

ممکن است زیر فشار گروه‌های ذی‌نفع یا ضعف قواعد بودجه‌ای، مسیر کم‌هزینه سیاسی پولی‌سازی را بر اصلاحات مالیاتی یا انضباط هزینه‌ها ترجیح دهند (السینا و پروتی^۱، ۱۹۹۶، ۴۰۴-۴۰۱). استقلال بانک مرکزی نیز به همین نهادها وابسته است؛ هرچه فرایند بودجه‌ریزی، قاعده‌مندتر و نظارت دموکراتیک قوی‌تر باشد، احتمال توسل به مالیات تورمی کاهش می‌یابد (السینا و پروتی، ۱۹۹۶، ۴۰۷-۴۰۵).

برپایه مبانی یادشده، تعریف مفاهیم کلیدی، روشن می‌شود؛ کسری بودجه، مازاد مخارج دولت بر درآمدهای آن در یک دوره مالی است که می‌تواند از مسیر مالیات، بدهی، یا پولی‌سازی جبران شود؛ تورم، افزایش پیوسته سطح عمومی قیمت‌هاست؛ و مالیات تورمی، کاهش قدرت خرید ناشی از خلق پول که به‌گونه‌ای ضمنی، ارزش واقعی دارایی‌های نقدی را کاهش می‌دهد و بار مالی دولت را به همه دارندگان پول منتقل می‌کند (دورنبوش و فیشر، ۱۹۹۴، ۶۲۱؛ ماسگریو و ماسگریو^۲، ۱۹۸۹، ۵۱۲). الگوی تحلیلی همسو با این نگرش، زنجیره علی زیر را مفروض می‌گیرد:

کسری بودجه ← تأمین از بانک مرکزی ← رشد پایه پولی ← افزایش نقدینگی (از طریق ضرب فزاینده) ← تورم؛ شدت هر پیوند به ظرفیت تولیدی، انتظارات تورمی، و ساختار نهادهای بودجه‌ای و پولی وابسته است (سارجنت و والاس، ۱۹۸۱، ۵-۷؛ فریدمن، ۱۹۶۹، ۹-۶).

از دیدگاه تجربی، آزمون این چارچوب در اقتصاد ایران، نیازمند تحلیل اسنادی برای ترسیم زمینه نهادی و سیاستی و تحلیل داده‌های سری زمانی از سال ۱۳۵۷ تاکنون — به‌منظور سنجش پیوندهای آماری — است؛ تمرکز بر شاخص‌های کسری بودجه، تغییرات پایه پولی، و نرخ تورم، امکان برآورد روابط علی کوتاه‌مدت و پایداری بلندمدت را فراهم می‌کند و می‌تواند نشان دهد که در دوره‌های فشار مالی (کاهش درآمدهای نفتی، تحریم‌ها)، وزن پولی‌سازی کسری و نقش مالیات تورمی در انتقال بار مالی، چگونه تغییر کرده است (پسران^۳، ۱۹۹۲، ۲۲۰)؛ خلاصه اینکه، جمع سه سنت نظری، تصویر سازگار و مکملی ارائه می‌کند: کینزی‌ها شرط‌های چرخه‌ای و ظرفیت را یادآور می‌شوند؛ پول‌گرایان، سازوکار پولی‌سازی و پیامدهای قیمتی را برجسته می‌کنند؛ و اقتصاد سیاسی، ریشه‌های نهادی انتخاب میان اصلاحات سخت

1. Alesina & Perotti

2. Musgrave & Musgrave

3. Pesaran

و راه‌حل‌های پنهان را توضیح می‌دهد. این همنشینی نظری، مبنایی را برای تحلیل واقعیت ایران فراهم می‌کند؛ هنگامی که قواعد بودجه‌ای و استقلال پولی ضعیف است، مالیات تورمی به ابزار غالب تبدیل می‌شود و هرگاه ظرفیت خالی محدود است، آثار قیمتی شدیدتر خواهد بود؛ ترکیبی که به‌طور هم‌زمان، عدالت اجتماعی و پایداری مالی را تهدید می‌کند (ال‌سینا و پروتی، ۱۹۹۶، ۴۰۷-۴۰۱؛ سارجنت و والاس، ۱۹۸۱، ۱۰-۸).

نمودار شماره (۱). نمودار درختی مباحث نظری رابطه کسری بودجه و تورم



۲. پیشینه پژوهش

رابطه میان کسری بودجه و تورم، یکی از مناقشه‌انگیزترین بحث‌های مطرح در ادبیات اقتصادی ایران و جهان به‌شمار می‌آید. در ایران، پژوهش‌های پرشماری ریشه‌های مالی تورم را بررسی کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، حسینی نسب و رضاقلی‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «بررسی ریشه‌های

مالی تورم در ایران با تأکید بر کسری بودجه»، با استفاده از الگوی خودرگرسیون برداری نشان داده‌اند که کسری بودجه، درآمدهای نفتی، و شاخص کالاهای وارداتی از عوامل اصلی تورم در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۸۶ بوده‌اند (حسینی نسب و رضاقلی‌زاده، ۱۳۸۹، ۴۵). این پژوهش، بر سرچشمه مالی تورم تأکید داشته است.

باقری و شاکری «تحلیل رابطه تورم و کسری بودجه دولت در اقتصاد ایران: رویکرد همدوسی موجکی» با بهره‌گیری از رویکرد همدوسی موجکی در دوره ۱۳۷۰ تا ۱۴۰۰ دریافته‌اند که تورم‌های بالا از طریق اثر تانزی، موجب افزایش کسری بودجه و بدهی دولت به بانک مرکزی می‌شوند (باقری و شاکری، ۱۴۰۱، ۱۱۲).

همچنین، برپایه گزارش «پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی» در دهه‌های اخیر، روش‌های گوناگون تأمین مالی کسری، از جمله استقراض از بانک مرکزی، انتشار اوراق بدهی، و برداشت از صندوق توسعه ملی، پیامدهای متفاوتی برای تورم دارد (پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی، ۱۴۰۳، ۱۸).

در پژوهش بیات و قلیچ در پژوهشی با عنوان «بررسی آثار روش‌های مختلف تأمین مالی کسری بودجه دولت بر متغیرهای اقتصاد کلان ایران»، با استفاده از مدل VARX آشکار شده است که اثر تورم‌زای کسری بودجه به نحوه تأمین آن بستگی دارد؛ به گونه‌ای که استفاده از ذخایر ارزی، اثر تورمی کمتری داشته، اما انتشار اوراق یا واگذاری دارایی‌های دولتی، اثر بیشتری ایجاد کرده است (بیات و قلیچ، ۱۳۹۹، ۲۷).

همچنین، باقرپور و شاکری تأکید کرده‌اند که وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی و استفاده از منابع بانک مرکزی، عامل تداوم تورم‌های مزمن در ایران بوده است (باقری و شاکری، ۱۴۰۲، ۳۱).

در میان پژوهش‌های خارجی نیز، کاتانو و ترونز^۱ در پژوهشی تحت عنوان «کسری بودجه و تورم» پس از بررسی داده‌های ۱۰۷ کشور دریافته‌اند که میان کسری بودجه و تورم در کشورهای در حال توسعه رابطه مثبت و معناداری وجود دارد؛ در حالی که این رابطه در کشورهای توسعه‌یافته، ضعیف‌تر است (کاتانو و ترونز، ۲۰۰۵، ۱۲).

متین^۲ نیز در پژوهشی با عنوان «رابطه میان تورم و کسری بودجه در ترکیه»، نشان داده

1. Catano & Terrones

2. Metin

است که کسری بودجه، به طور مستقیم موجب افزایش تورم در این کشور شده و سیاست‌های پولی مستقل در مهار آن ناتوان بوده‌اند (متین، ۱۹۹۸، ۷۱۱).

دارات^۱ نیز در پژوهش خود با عنوان «آیا کسری‌های بودجه موجب تورم می‌شوند؟ بازنگری در شواهد» پس از بررسی کشورهای خاورمیانه نتیجه گرفته است که تأمین مالی کسری از طریق پایه پولی، عامل اصلی تورم‌های مزمن در منطقه است (دارات، ۲۰۰۰، ۵۱۷).

بر پایه نتایج پژوهش آراگا^۲ در پژوهشی با عنوان «اثر تورم‌زای کسری بودجه: اهمیت توسعه بخش مالی»، که به کمک داده‌های پانل و مدل‌های پویا انجام شده است، کسری بودجه اثر تورمی دارد و توسعه بخش مالی، شدت این اثر را کاهش می‌دهد (آراگا، ۲۰۲۴، ۶). همچنین، سولومون و دو ویت^۳ در پژوهشی با عنوان «اثر کسری بودجه بر تورم: مطالعه موردی آفریقای جنوبی»، درباره آفریقای جنوبی دریافته‌اند که در نبود استقلال کافی بانک مرکزی، کسری بودجه به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها منجر می‌شود (سولومون و دو ویت، ۲۰۰۴، ۴۵۰).

بنابراین، در ایران و بسیاری از کشورهای در حال توسعه، رابطه میان کسری بودجه و تورم مثبت و معنادار است؛ هرچند شدت آن به ساختار اقتصادی و شیوه تأمین مالی بستگی دارد. نوآوری پژوهش حاضر در برقراری پیوند میان نظریه و واقعیت نهادی اقتصاد ایران است که نقش امر سیاسی در آن بر بایسته‌های سیاستی اولویت دارد (هاشمی و همکاران، ۱۴۰۱). این پژوهش، با ترکیب تحلیل نظری و شواهد تجربی، بررسی کرده است که چگونه انتخاب ابزار تأمین مالی کسری (از استقراض بانکی تا انتشار اوراق و برداشت از منابع نفتی) بر نرخ تورم، توزیع درآمد، و پایداری مالی دولت تأثیر می‌گذارد و الگویی بومی برای تحلیل این رابطه ارائه می‌کند.

۳. روش و چارچوب نظری پژوهش

در پژوهش حاضر، چارچوب مفهومی و روش‌شناسی بر پایه ترکیب نظریه‌های اقتصادی و شواهد تجربی اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۷ تا امروز طراحی شده است.

نخست، لازم است مفاهیم کلیدی به گونه‌ای دقیق تعریف شوند. «کسری بودجه» به وضعیتی

1. Darrat

2. Araga

3. Solomon & De Wet

گفته می‌شود که در آن مخارج دولت از درآمدهای آن فراتر رود و دولت برای جبران این شکاف به استقراض یا منابع جایگزین متوسل شود (ماسگریو و ماسگریو، ۱۹۸۹، ۲۱۵).

«مالیات تورمی» نیز به کاهش قدرت خرید پول بر اثر افزایش حجم پول برای تأمین کسری‌های دولت گفته می‌شود؛ در این فرایند، دارندگان پول بدون پرداخت مالیات مستقیم، هزینه تأمین مالی دولت را از طریق کاهش ارزش واقعی دارایی‌های نقدی خود متحمل می‌شوند (سارجنت و والاس، ۱۹۸۱، ۳-۱).

الگوی تحلیلی پژوهش حاضر بر پیوند میان کسری بودجه، پایه پولی، و تورم تمرکز دارد. در ادبیات اقتصادی، مهم‌ترین مسیر اثرگذاری کسری بودجه بر تورم، تأمین مالی کسری از طریق استقراض از بانک مرکزی است؛ در این حالت، کسری بودجه، پایه پولی را افزایش می‌دهد و رشد پایه پولی با ضریب فزاینده پولی، نقدینگی را بالا برده و سرانجام، تورم ایجاد می‌کند (سارجنت و والاس، ۱۹۸۱، ۴).

در این پژوهش از ترکیب تحلیل اسنادی و تحلیل داده‌های سری زمانی اقتصاد ایران بهره گرفته خواهد شد. در بخش اسنادی، متون نظری و پژوهش‌های پیشین درباره رابطه کسری بودجه و تورم مرور می‌شوند تا چارچوب نظری پژوهش شکل گیرد؛ این مرور، دربردارنده آثار کلاسیک مانند نظریه مالی تورم، و پژوهش‌های داخلی و خارجی است. در بخش تجربی، داده‌های سری زمانی اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۷ تاکنون بررسی می‌شوند. متغیرهای اصلی پژوهش نیز عبارتند از: کسری بودجه دولت (به قیمت ثابت)، پایه پولی، نقدینگی، و شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی. داده‌های این بخش نیز از منابع رسمی داخلی و بین‌المللی، همچون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بانک جهانی، و... استخراج شده‌اند.

این روش پژوهش، امکان بررسی رابطه کسری بودجه، پایه پولی، و تورم را هم به‌لحاظ نظری و هم تجربی فراهم می‌کند. تحلیل اسنادی، جایگاه تحقیق در ادبیات علمی را روشن می‌کند و تحلیل داده‌های سری زمانی، آزمون فرضیه‌ها را با رویکردی بین‌رشته‌ای (اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی)، در بستر واقعی جامعه و اقتصاد ایران امکان‌پذیر می‌سازد. نوآوری پژوهش در ترکیب دو رویکرد است؛ به‌این‌ترتیب افزون‌بر بررسی رابطه مستقیم کسری بودجه و تورم، نقش میانجی پایه پولی و مالیات تورمی نیز در چارچوبی منسجم تحلیل می‌شود.

۴. یافته‌های پژوهش

در این بخش، یافته‌های پژوهش درباره روند تاریخی و عوامل مؤثر بر کسری بودجه دولت جمهوری اسلامی ایران، بررسی و ارتباط کسری بودجه با تحولات اقتصادی، سیاست‌های مالی و پولی، و پیامدهای آن بر متغیرهایی مانند نقدینگی و تورم تحلیل شده است.

۴-۱. روند کسری بودجه دولت جمهوری اسلامی ایران

درک واقعیت اقتصادی ایران در پیوند میان کسری بودجه، نقش بانک مرکزی، رشد نقدینگی، و تورم، نیازمند نگاه تاریخی است. در دهه ۱۳۶۰، اقتصاد جنگی با تأمین مالی اضطراری و تکیه مستقیم به پایه پولی شکل گرفت. در دهه ۱۳۷۰ با تعدیل ساختاری و آزادسازی نسبی، ترکیب پایه پولی تغییر کرد و در دهه ۱۳۹۰، تحریم‌ها و کاهش درآمدهای ارزی، «کسری‌های پنهان» را به فشارهای پولی آشکار تبدیل کردند.

از دهه ۱۳۵۰، وابستگی بودجه به نفت موجب شد که در دوره‌های رونق، هزینه‌های جاری و عمرانی افزایش یابد، اما در رکود نفتی (به دلیل چسبندگی هزینه‌ها) کسری بودجه مزمن شود (ساعدی سارخانلو و درگاهی، ۱۴۰۰، ۳۵). در دهه ۱۳۹۰، با توجه به تحریم‌ها و کاهش صادرات نفت، تکیه دولت به استقراض از بانک مرکزی و انتشار اوراق بدهی افزایش یافت و تورم و فشار مالی را تشدید کرد (شاگری و باقرپور، ۱۴۰۲، ۷۸). همچنین، رشد هزینه‌های جاری، به‌ویژه حقوق و یارانه‌ها، بدون تناسب با درآمدهای مالیاتی پایدار، شکاف منابع و مصارف را عمیق‌تر کرد (رحیم‌زاده و بیات، ۲۰۲۴، ۱۲).

در مجموع، کسری بودجه ایران، نه تنها ناشی از نوسانات نفتی، بلکه پیامد ترکیبی از عوامل ساختاری، ضعف مالیاتی، فشارهای سیاسی، و محدودیت‌های تحریم است. اصلاح ساختار بودجه و تنوع‌بخشی به منابع درآمدی، شرط اساسی برای کاهش کسری مزمن و دستیابی به ثبات مالی پایدار به‌شمار می‌آید.

در ایران، کسری بودجه، بیشتر ناشی از وابستگی به درآمدهای نفتی و نوسانات آن بوده است (حسینی نسب و رضاقلی‌زاده، ۱۳۸۹، ۴۵). تورم به افزایش پیوسته و عمومی سطح قیمت‌ها در اقتصاد گفته می‌شود که قدرت خرید پول را کاهش می‌دهد (بلانچارد^۱، ۲۰۱۷، ۱۲۲). تورم مزمن، یکی از ویژگی‌های ساختاری اقتصاد ایران است که ارتباط نزدیکی با

1. Blanchard

سیاست‌های مالی و پولی دارد (باقرپور و شاکری، ۱۴۰۲، ۱۱۲). مالیات تورمی نیز مفهومی است که به کاهش ارزش واقعی دارایی‌های نقدی مردم بر اثر افزایش سطح عمومی قیمت‌ها اشاره دارد و درواقع، نوعی درآمد غیرمستقیم برای دولت به‌شمار می‌آید؛ زیرا، با افزایش پایه پولی و خلق نقدینگی، دولت می‌تواند کسری بودجه خود را تأمین کند (کاگان، ۱۹۵۶، ۲۵).

اقتصاد ایران با مشکلات ساختاری مزمنی روبه‌رو است؛ به‌گونه‌ای که وابستگی شدید به نفت، تمرکزگرایی و ضعف نهادی، آسیب‌پذیری آن در برابر شوک‌های خارجی را افزایش داده است. برپایه یافته‌های پژوهش فرزندگان^۱، شوک‌های نفتی، همواره رفتار مالی دولت را تغییر داده و مانع سیاست‌گذاری مالی پایدار شده‌اند. ضعف نظام مالیاتی نیز چالش مهمی است؛ سهم مالیات در بودجه پایین بوده و فرار مالیاتی، معافیت‌های غیرضروری، و نبود شفافیت، منابع دولت را محدود کرده است (فرزندگان، ۲۰۱۱، ۱۰۶۰). همچنین، براساس یافته‌های پژوهش حسینی^۲ و همکاران، ناکارآمدی نظام وصول مالیات، توان دولت در تأمین مالی پایدار را کاهش داده است (حسینی کندلجی و همکاران، ۲۰۱۶، ۵۸۵).

افزون‌براین، فشارهای سیاسی، نقش مهمی در افزایش هزینه‌ها دارند. گروه‌های ذی‌نفوذ، دولت را به‌سوی افزایش هزینه‌های جاری و یارانه‌ای سوق داده‌اند (دیزجی^۳، ۲۰۱۴، ۱۳۲). فشارهای سیاسی داخلی، هزینه‌های عمومی و نظامی را بالا برده و کسری بودجه و تورم را تشدید کرده است.

۲-۴. نقش بانک مرکزی در تأمین مالی کسری بودجه

در دهه ۱۳۶۰، جنگ و اضطراب مالی، استقراض مستقیم از بانک مرکزی و سیاست‌های جبرانی را به ابزار اصلی تأمین منابع تبدیل کرد که پیامد آن، رشد سریع پایه پولی و تورم دورقمی بود. در دهه ۱۳۷۰، با اجرای برنامه‌های تعدیل، ممنوعیت تدریجی استقراض مستقیم دولت از بانک مرکزی، و استفاده از حساب ذخیره ارزی، ترکیب پایه پولی تغییر کرد؛ اما آزادسازی ارزی و مالی در کنار ناتوانی در مهار ناترازی بانکی و بنگاه‌های دولتی، فشارهای تورمی را محدود نکرد. در دهه ۱۳۹۰، با کاهش شدید درآمدهای نفتی و محدودیت‌های

1. Farzanegan

2. Hosseini Kondelaji

3. Dizaji

بانکی بین‌المللی، شبکه بانکی داخلی به «جایگزین غیربهرینه» برای تأمین کسری تبدیل شد؛ بدهی دولت به شبکه بانکی و سپس، بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی، زنجیره‌ای از خلق نقدینگی را رقم زد که هم‌زمان با شوک‌های ارزی، تورم را به سطوح بالاتری رساند. به لحاظ علی، رابطه کسری بودجه و تورم در ایران، هم‌زمان دوطرفه است؛ از یک سو، پولی‌سازی کسری و رشد اجزای نقدینگی با اثر قوی بلندمدت بر تورم؛ و از سوی دیگر، اثر تانزی (تخریب ارزش واقعی درآمدهای مالیاتی به واسطه تورم و تأخیر وصول)، که خود، کسری را تشدید کرده و نیاز به منابع پرهزینه‌تر را بالا می‌برد. در فرکانس‌های بلندمدت، علیت از رشد پول به تورم قوی‌تر است و در کوتاه‌مدت، بازخورد تورم به رشد شبه پول و اعتبارات بانکی محسوس می‌شود؛ به بیان روشن‌تر، تورم ایران، تنها پولی نیست و کیفیت نقدینگی (ترکیب پول/شبه پول، منشأ خلق اعتبار) تفاوت می‌سازد (پورمحمدی و همکاران، ۱۴۰۳، ۲۷-۳۳).

شواهد حاکی از این است که در دوره‌هایی مانند دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۹۰، استقراض دولت از بانک مرکزی و برداشت از صندوق توسعه ملی، موجب جهش نقدینگی و تورم شده است (پژوهشکده پولی و بانکی، ۱۴۰۳، ۱۸). افزون‌براین، اثر تانزی، بیانگر این است که تورم، خود، کسری بودجه را تشدید می‌کند؛ زیرا، درآمدهای مالیاتی با تأخیر دریافت می‌شود و ارزش واقعی آن‌ها کاهش می‌یابد؛ در حالی که هزینه‌های دولت، به سرعت با تورم افزایش می‌یابد (تانزی^۱، ۱۹۷۷، ۷)؛ بنابراین، رابطه دوسویه‌ای میان کسری بودجه و تورم وجود دارد که از طریق پایه پولی و مالیات تورمی تقویت می‌شود.

افزون‌براین، هم‌حرکتی تاریخی شاخص‌های اسمی (نقدینگی، نرخ ارز، تورم) حاکی از این است که در دوره‌های شوک ارزی و افت درآمد ارزی، انتظارات تورمی به سرعت جابه‌جا شده و مسیر هزینه مبادله و واردات نهاده‌ها فعال می‌شود؛ در این حالت، حتی با کاهش موقت رشد پایه پولی، تورم از مسیر انتظارات و هزینه‌ها پایدار می‌ماند. برآوردهای ساختاری اقتصاد ایران نیز تأیید می‌کند که کسری بودجه عملیاتی، از طریق مسیرهای متفاوت (استقراض مستقیم، بدهی به بانک‌ها، اوراق، و برداشت ارزی) آثار ناهمسانی بر پایه پولی و نقدینگی دارد؛ به‌طورکلی، تأمین غیراوراقی و بانکی کسری، تورم‌زاتر از تأمین اوراقی است، هرچند در نبود عمق بازار بدهی و استقلال مؤثر بانک مرکزی، حتی تأمین اوراقی می‌تواند از مسیر

1. Tanzi

بازتأمین بانکی، فشار پولی ایجاد کند.

روی هم رفته، واقعیت اقتصادی سه دهه اخیر ایران به روشنی نشان دهنده یافته‌های زیر است:

۱. ریشه ترکیبی تورم (پولی/ساختاری) با محوریت ناترازی‌های بودجه‌ای و بانکی؛
۲. وابستگی شدت اثر کسری بودجه به «شیوه تأمین مالی»؛
۳. نقش انتظارات و شوک‌های ارزی به عنوان شتاب دهنده کوتاه مدت؛
۴. اهمیت کیفیت نقدینگی و ناترازی ترازنامه‌ها در ماندگاری تورم.

اصلاح مسیر، بدون مهار کسری عملیاتی، افزایش استقلال و پاسخ‌گویی بانک مرکزی، عمق بخشی به بازار بدهی، و بازسازی ترازنامه بانک‌ها، به سختی قابل تصور است. ادبیات داخلی و بین‌المللی در سطح روش شناختی نیز هم نظر است که در بلندمدت، رابطه پایداری میان رشد نقدینگی و تورم برقرار است و در اقتصادهای در حال توسعه، ارتباط معنادار کسری و تورم، قوی تر از اقتصادهای پیشرفته مشاهده می‌شود؛ تجربه ایران، مصداق روشن این الگوها است.

۵. بحث و تحلیل

بر پایه نظریه‌های پولی کلاسیک، رشد نقدینگی در بلندمدت همواره به تورم می‌انجامد. در ایران، شواهد تجربی حاکی از این است که این نظریه‌ها تا حد زیادی با واقعیت هماهنگی دارند. کسری بودجه دولت در دهه‌های اخیر، بیشتر از طریق استقراض مستقیم یا غیرمستقیم از بانک مرکزی و شبکه بانکی تأمین شده و این امر به رشد پایه پولی و نقدینگی و سرانجام، تورم مزمن انجامیده است (حسنی و شاه‌مرادی، ۲۰۲۰، ۴۴).

با این حال، تفاوت ایران با بسیاری از کشورها در شدت و پایداری این رابطه است. در اقتصادهای توسعه یافته، بازار بدهی عمیق^۱ و استقلال بانک مرکزی توانسته است اثرات تورمی کسری بودجه را تعدیل کند؛ اما در ایران، ضعف بازار بدهی، محدودیت‌های ناشی از تحریم، و وابستگی تاریخی بودجه به نفت موجب شده است که کسری بودجه به گونه‌ای مستقیم تر به تورم تبدیل شود (امیری و توکلیان، ۲۰۲۱، ۷۳).

۱. بازار بدهی عمیق به بازاری گفته می‌شود که در آن ابزارهای بدهی، مانند اوراق قرضه دولتی، شرکتی، و شهرداری، با حجم بالا، تنوع گسترده، و نقدشوندگی مناسب معامله می‌شوند. در چنین بازاری، سرمایه‌گذاران با درجه‌های گوناگون ریسک و افق‌های زمانی متفاوت می‌توانند ابزار متناسب با نیاز خود را بیابند و همین امر موجب کاهش هزینه تأمین مالی برای دولت‌ها و شرکت‌ها می‌شود.

۱-۵. بررسی کارکرد «مالیات تورمی» در اقتصاد ایران

مالیات تورمی در اقتصادهایی مانند ایران، به ضعف حکمرانی مالی و نهادی گره خورده است؛ جبران کسری بودجه از طریق پولی‌سازی به‌جای اصلاح مالیات یا کنترل هزینه‌ها، نشانگر ناتوانی در حکمرانی کارآمد و ترجیح راه‌حل‌های کوتاه‌مدت بر اصلاحات پایدار است؛ از این رو، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کشور با پدیده حکمرانی نامطلوب (وجود ساختار حکمرانی، اما عملکرد معیوب) به‌جای حکمرانی خوب روبه‌رو شده است که خود، بیانگر افول تدریجی ظرفیت حکومت برای تنظیم، کنترل، یا هدایت اقتصاد و جامعه است.

نظام بودجه‌ریزی ایران دچار ضعف‌های پرشماری است که از آن جمله می‌توان به نقش پررنگ گروه‌های فشار، بوروکرات‌ها، سیاست‌مداران، و تأمین‌کنندگان منابع عمومی در تقویت رانت‌جویانه بودجه، چهار «الگوی تعاملی» رانت (اقناع مالی، مبادله مالی، اجبار مالی، و امتناع مالی) که دال بر سازوکارهای ساختاری رانت‌جویی است، فقدان سازوکارهای کنترلی مؤثر که اجازه می‌دهد رانت‌جویی به‌گونه‌ای نظام‌مند ادامه یابد و منافع عمومی قربانی شود، و تعامل رانت‌جویانه بین تأمین‌کنندگان منابع عمومی و تیم سیاسی که سبب تخصیص منابع به منافع خاص می‌شود، اشاره کرد. متأسفانه با وجود تغییر دولت‌های گوناگون، هنوز این مشکلات برطرف نشده و نظام بودجه‌ریزی کشور کماکان با این معضلات دست‌به‌گریبان است (خضری، ۱۳۸۸، ۶۷-۵۵).

مالیات تورمی، یکی از نتایج این نظام بودجه‌ریزی است که به کاهش ارزش واقعی دارایی‌های نقدی مردم بر اثر افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌انجامد. امروزه آشکار شده است که سهم مالیات تورمی در تأمین مالی کسری بودجه ایران، چشمگیر است. در بازه ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۸، حدود یک‌سوم کسری بودجه دولت از طریق مالیات تورمی جبران شده است. این امر بیانگر این است که دولت، به‌جای اصلاح ساختار مالیاتی یا کاهش هزینه‌های غیرضروری، از مسیر تورم به‌عنوان ابزار تأمین مالی استفاده کرده است. بازار بدهی ایران، به دلایل ساختاری و نهادی، عمیق نیست؛ نخست، بخش عمده تأمین مالی اقتصاد ایران همچنان از طریق نظام بانکی انجام می‌شود و سهم اوراق بدهی در مقایسه با کشورهای دارای بازار مالی پیشرفته، بسیار ناچیز است. این امر ناشی از کنترل شدید نرخ بهره توسط نهادهای ناظر و حضور پررنگ دولت به‌عنوان بازیگر اصلی در بازار بدهی

است که مانع شکل‌گیری منحنی بازده کارآمد و جذابیت برای سرمایه‌گذاران می‌شود (سلگی و نظاری، ۲۰۲۴، ۱۲)؛ دوم، ضعف در نقدشوندگی اوراق بدهی و نبود بازار ثانویه فعال، مانع آن می‌شود که سرمایه‌گذاران بتوانند به راحتی اوراق خود را معامله کنند. درحالی‌که در بازارهای عمیق، حجم بالای معاملات و حضور گسترده خریداران و فروشندگان، موجب کاهش ریسک نقدینگی می‌شود، در ایران، محدودیت‌های نهادی و تحریم‌های بین‌المللی باعث شده‌اند که بیشتر اوراق بدهی در اختیار بانک‌ها و نهادهای دولتی باقی بمانند و مشارکت بخش خصوصی و خارجی بسیار محدود باشد (پژوهشکده پولی و بانکی، ۲۰۲۲، ۵).

نکته مهم این است که مالیات تورمی، ماهیتی غیرعادلانه دارد. گروه‌های ثروتمندتر می‌توانند دارایی‌های خود را به شکل زمین، مسکن، طلا، یا ارز نگهداری کنند و از تورم سود ببرند، درحالی‌که طبقات متوسط و پایین جامعه، بیشترین زیان را متحمل می‌شوند (فرزانگان و باتمانقلیچ^۱، ۲۰۲۴، ۱۲). مالیات تورمی به دلیل ماهیت پنهان و غیرمستقیم خود، بار مالی بیشتری را بر دوش اقشار کم‌درآمد می‌گذارد و از این رو، ناعادلانه به شمار می‌آید. هنگامی‌که دولت برای جبران کسری بودجه اقدام به چاپ پول مازاد می‌کند، سطح عمومی قیمت‌ها افزایش یافته و قدرت خرید خانوارها کاهش می‌یابد. از آنجاکه خانوارهای کم‌درآمد، بخش عمده درآمد خود را صرف کالاهای ضروری می‌کنند، بیش از گروه‌های دیگر از کاهش ارزش پول آسیب می‌بینند، درحالی‌که گروه‌های ثروتمندتر با دسترسی به دارایی‌های واقعی و مالی می‌توانند ارزش دارایی‌های خود را در برابر تورم، حفظ کنند و حتی افزایش دهند. به بیان روشن‌تر، مالیات تورمی، نوعی انتقال پنهان ثروت از عموم مردم به دولت است که بدون فرایند شفاف مالیاتی انجام می‌شود و عدالت توزیعی را نقض می‌کند. پژوهش‌های گوناگون نشان داده‌اند که این نوع مالیات به گونه‌ای نظام‌مند موجب گسترش نابرابری و بی‌عدالتی اقتصادی می‌شود (خلیلی تیرتاشی، ۱۳۹۳، ۷۲).

جدول شماره (۱). تغییرات رشد نقدینگی و نرخ تورم در اقتصاد ایران (۱۳۸۰-۱۴۰۴)

دوره ۱۳۸۰-۱۴۰۴	میانگین سالانه رشد نقدینگی (M2)	میانگین سالانه نرخ تورم (CPI)	نتیجه
دهه (۱۳۸۰) ۱۳۸۰-۱۳۸۹	۲۸٪ درصد	۱۰-۲۵٪ درصد	رشد نقدینگی بسیار بالا؛ تورم دورقمی و ناپایدار بوده است.
دهه (۱۳۹۰) ۱۳۹۰-۱۳۹۹	۲۹٪ درصد (یا کمی بیشتر)	بالتر از دهه قبل؛ موج‌های تورمی شدید	همبستگی نقدینگی و تورم تشدید شده است.
بازه ۱۴۰۰-۱۴۰۴ (۱۴۰۰ تاکنون)	رشد های سالانه (گاهی ۲۰ درصد تا بالای ۳۰ درصد: Feb2025) (CEIC Data) 27.8 درصد	نرخ های تورم سالانه در سال های اخیر بسیار بالا؛ نمونه: ۲۰۲۴: ۳۲,۴۶٪ درصد؛ ۲۰۲۳: ۴۴,۵۸٪ درصد (YCharts)	شرایط تشدید شده اند؛ نقدینگی و تورم هر دو بالا هستند.

منبع: تنظیم پژوهشگر براساس داده‌های بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، CEIC Data و YCharts

۲-۵. پیامدهای اجتماعی و توزیعی تورم ناشی از کسری بودجه

تورم ناشی از کسری بودجه، پیامدهای گسترده‌ای برای توزیع درآمد و عدالت اجتماعی دارد؛ نخست، تورم موجب کاهش قدرت خرید حقوق‌بگیران و بازنشستگان می‌شود؛ دوم، تورم به نفع بدهکاران و به زیان بستانکاران عمل می‌کند؛ زیرا، ارزش واقعی بدهی‌ها کاهش می‌یابد؛ سوم، تورم موجب انتقال ثروت از طبقات متوسط و پایین به گروه‌های دارای دارایی‌های غیرنقدی می‌شود.

گفته شد که مالیات تورمی، یکی از مفاهیم کلیدی در اقتصاد ایران است که به‌ویژه در شرایط کسری بودجه مزمن و محدودیت‌های مالی دولت اهمیت یافته است. این مالیات درواقع، کاهش ارزش واقعی دارایی‌های نقدی مردم بر اثر افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست که به‌گونه‌ای غیرمستقیم به نفع دولت عمل می‌کند. هنگامی که دولت برای جبران کسری بودجه به استقراض از بانک مرکزی یا افزایش پایه پولی متوسل می‌شود، نقدینگی در اقتصاد افزایش یافته و تورم ایجاد می‌شود. در این فرایند، قدرت خرید خانوارها کاهش می‌یابد و دولت بدون وضع مالیات رسمی، بخشی از منابع موردنیاز خود را از جامعه تأمین می‌کند. در ایران در طول سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۹، کسری بودجه، بیشتر از طریق خلق پول تأمین شده و مالیات تورمی به‌عنوان یکی از پیامدهای اصلی این روند عمل کرده است (حاج‌امینی و همکاران، ۱۳۹۶، ۶۱). همچنین، تحلیل‌ها با استفاده از رویکرد همدوسی موجکی نشان داده‌اند که تورم‌های بالا در ایران، نه تنها نتیجه کسری بودجه هستند، بلکه خود نیز کسری بودجه را تشدید و

چرخه‌ای معیوب از افزایش بدهی دولت و مالیات تورمی ایجاد کرده‌اند (شاکری و باقرپور، ۱۴۰۳، ۱۱). افزون‌براین، صندوق بین‌المللی پول (۲۰۲۲) نیز در گزارش خود درباره ایران تأکید کرده است که اتکای دولت به تأمین مالی تورمی، فشار دوجندانی بر اقشار کم‌درآمد وارد کرده و موجب افزایش نابرابری اجتماعی شده است؛ بنابراین، مالیات تورمی در ایران، نه تنها ابزاری برای تأمین مالی دولت بوده، بلکه پیامدهای توزیعی و اجتماعی گسترده‌ای نیز به‌همراه داشته است.

۳-۵. پیامدهای اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی تورم مالیاتی

«تورم مالیاتی» هنگامی رخ می‌دهد که افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در نتیجه خلق پول یا دیرکرد در گردآوری درآمدهای اسمی، به کاهش ارزش حقیقی دارایی‌ها و درآمدها منجر شود و به این ترتیب، بار مالی به‌صورت پنهان از بخش خصوصی به دولت منتقل شود (بیر و همکاران^۱، ۲۰۲۳، ۱-۳). این پدیده، افزون‌بر پیامدهای اقتصاد کلان، پیامدهای توزیعی، نهادی، و رفتاری بلندمدتی برای جامعه دارد. نخستین پیامد، در حوزه توزیعی و اجتماعی شکل می‌گیرد؛ افزایش تورم، بیشترین فشار را بر اقشار کم‌درآمد وارد می‌کند؛ زیرا، سهم هزینه‌های ضروری در سبد مصرفی آنان بالاتر، و توان پوشش شوک‌های قیمتی، محدودتر است (ابونوری، مفتاح، و پرهیزی‌گشتی، ۱۳۸۹، ۹۶-۷۷). در صورت عدم شاخص‌سازی نظام مالیاتی، پدیده‌هایی مانند «پله‌ای شدن نرخ‌های مالیاتی» و «مالیات بر سود تورمی» تشدید می‌شود (زوسموت و ویشمایر^۲، ۲۰۲۲).

پیامد دوم، به عرصه سیاسی و نهادی مربوط می‌شود. درواقع، تأمین مالی غیرشفاف دولت از طریق تورم، موجب کاهش اعتماد عمومی و مشروعیت سیاسی می‌شود (این موضوع در پژوهش‌های گوناگونی مستند شده است) (سپهردوست و باروتی، ۱۳۹۶، ۲۵-۱۰). اقتصاد ایران به دلایل پرشماری درگیر معضلاتی مانند کسری بودجه و تورم دورقمی است که برپایه ادبیات نظری و شواهد تجربی، رابطه دوطرفه‌ای بین این دو عامل وجود دارد. در ایران، اثر تانزی به‌صورت کاهش درآمدهای مالیاتی واقعی ناشی از دیرکرد در تشخیص و دریافت مالیات و افزایش تورم ظهور یافته است. نتایج پژوهش‌های جدید، حاکی

1. Beer, et.al.

2. Süßmuth & Wieschemeyer

از این است که وقفه‌های قانونی و اجرایی در فرایند دریافت (از اظهار تا دریافت قطعی)، همراه با تورم بالا، باعث می‌شود که بخش چشمگیری از درآمد مالیاتی پیش‌بینی شده، در زمان دریافت، ارزش خود را از دست بدهد و دولت را به‌سوی استفاده از منابع پولی و راهکارهای غیربودجه‌ای سوق دهد (آرتا، طاهری، و آقایی‌بجستانی، ۱۴۰۱، ۵۵-۵۳). همچنین، شواهد مدل‌سازی «DSGE» و تحلیل‌های تجربی جدید، بیانگر این است که تکان‌های تورم در کوتاه‌مدت ممکن است درآمد اسمی را افزایش دهند، اما اثرات رانت‌جویانه و تأخیر در دریافت در میان‌مدت، درآمدهای حقیقی را کاهش می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که در پژوهش‌های ۱۴۰۳، این روند با کاهش پایدار درآمدهای مالیاتی و تشدید کسری بودجه همراه بوده است (احمدی و همکاران، ۱۴۰۳، ۱۲۵-۱۲۲).

پیامد سوم، در بعد فرهنگ و رفتار اقتصادی است که تداوم تورم‌زا و بی‌ثباتی قیمتی، ساختار انگیزشی عاملان اقتصادی را تغییر می‌دهد؛ خانوارها و بنگاه‌ها به‌جای اختصاص منابع به پس‌انداز ریالی و سرمایه‌گذاری مولد (به‌منظور حفظ ارزش دارایی‌ها) به‌سوی خرید دارایی‌های «حفظ‌کننده ارزش» مانند طلا، ارز، و املاک گرایش می‌یابند و در نتیجه، گرایش تولیدمحور و افق سرمایه‌گذاری بلندمدت تضعیف می‌شود. این تحول رفتاری — که در متون تجربی ایران به‌عنوان یکی از مسیرهای مهم انتقال پیامدهای تورم‌شناسایی شده است — هم‌زمان، اعتماد عمومی به سیاست‌های پولی و ارزی را نیز کاهش می‌دهد و زمینه را برای تقویت فرهنگ کوتاه‌مدت‌نگر و سوداگری فراهم می‌کند (علیزاده و مؤمنی، ۱۴۰۲، ۱۶۱-۱۵۹؛ توکلیان، عیوضی، و عینیان، ۱۴۰۴، ۲۷۶-۲۷۱).

۴-۵. نقد سیاست‌های مالی و پولی دولت

سیاست‌های مالی و پولی دولت ایران در دهه‌های اخیر، پیوسته مورد انتقاد بوده است. نخستین نقد، به وابستگی شدید بودجه به درآمدهای نفتی مربوط می‌شود. این وابستگی موجب شده است که با هر شوک منفی در قیمت یا صادرات نفت، کسری بودجه افزایش یابد و دولت به‌سوی تأمین مالی تورم‌زا حرکت کند (حکیمیان، ۲۰۲۰، ۴۱).

دومین نقد، به ضعف در اصلاح ساختار مالیاتی مربوط است. در حالی که ظرفیت بالایی برای افزایش مالیات‌های مستقیم و کاهش فرار مالیاتی وجود دارد، دولت‌ها به‌دلیل ملاحظات سیاسی، کمتر به این اصلاحات توجه داشته‌اند که نتیجه آن، اتکای بیشتر به مالیات تورمی بوده

است (شاهمرادی و حسینی، ۲۰۲۱، ۵۵).

سومین نقد به نقش بانک مرکزی مربوط می‌شود. در ایران، استقلال بانک مرکزی، محدود بوده و این نهاد در عمل، به بازوی تأمین مالی دولت تبدیل شده است. در دوره‌های افزایش کسری بودجه، رشد پایه پولی، بیشتر ناشی از بدهی دولت و بانک‌ها به بانک مرکزی بوده است (تقوی و محمدی، ۲۰۲۱، ۱۰۴).

چهارمین نقد به سیاست‌های پولی انبساطی، بدون پشتوانه تولیدی مربوط است. در شرایطی که ظرفیت تولیدی اقتصاد محدود است، افزایش نقدینگی، تنها به تورم منجر می‌شود. این وضعیت در ایران، بارها تکرار شده و بیانگر اینکه سیاست‌های پولی، بدون هماهنگی با سیاست‌های ساختاری و تولیدی، کارایی لازم را ندارند (اوای‌سی‌دی^۱، ۲۰۲۱، ۲۲).

پنجمین نقد، به ضعف بازار بدهی و ابزارهای مالی مربوط می‌شود. در حالی که در بسیاری از کشورها دولت‌ها، کسری بودجه خود را از طریق انتشار اوراق بدهی بلندمدت تأمین می‌کنند، در ایران، عمق بازار بدهی محدود بوده و این ابزارها نتوانسته‌اند جایگزین مناسبی برای استقراض از بانک مرکزی باشند (بانک جهانی، ۲۰۲۱، ۵۴).

بنابراین، نظریه‌های اقتصادی درباره رابطه کسری بودجه و تورم، تا حد زیادی با واقعیت ایران انطباق دارند؛ اما شدت و پایداری این رابطه در ایران، به دلیل ساختار نهادی و وابستگی به نفت، بیشتر است. مالیات تورمی در ایران، نقش مهمی در تأمین مالی کسری بودجه داشته، اما پیامدهای اجتماعی و توزیعی آن بسیار منفی بوده است. سیاست‌های مالی و پولی دولت نیز به دلیل ضعف در اصلاحات ساختاری، محدودیت استقلال بانک مرکزی، و ناکارآمدی بازار بدهی، نتوانسته‌اند مانع تداوم تورم‌های مزمن شوند؛ بنابراین، اصلاحات نهادی در حوزه مالیات، استقلال بانک مرکزی، و توسعه بازار بدهی، برای کاهش نقش مالیات تورمی و بهبود عدالت اجتماعی، ضروری است.

نتیجه‌گیری

رابطه پایدار و مزمن کسری بودجه و تورم در اقتصاد ایران را نمی‌توان تنها در چارچوب روابط فنی میان متغیرهای کلان توضیح داد؛ بلکه باید آن را بازتابی از «الگوی خاص حکمرانی مالی دولت ایران» به‌شمار آورد؛ الگویی که در آن، اقتدار سیاسی بر منطق اقتصادی غلبه دارد و

1. OECD

تأمین مالی دولت بیش از آنکه متکی به شفافیت، پاسخ‌گویی، و عدالت باشد، بر دسترسی انحصاری به منابع رانتی و ابزارهای تورم‌زا استوار است. این چرخه، نه محصول خطاهای مقطعی سیاستی، بلکه نتیجه ساختار نهادی‌ای است که بازتولید کسری و تورم را به بخش جدایی‌ناپذیری از کارکرد دولت تبدیل کرده است.

در این چارچوب، «وابستگی تاریخی بودجه به نفت» نقش «ریشه‌ای» دارد. نفت، که در کشورهای توسعه‌یافته به منبعی برای سرمایه‌گذاری مولد تبدیل شده است، در ایران، ابزاری است برای تداوم الگوی دولت رانتیر و بازتوزیع سیاسی. هرگاه درآمدهای نفتی کاهش یافته، دولت برای پوشش کسری، به جای اصلاح ساختار هزینه یا افزایش کارایی مالیاتی، از مسیر ساده‌تر اما پرهزینه‌تر «خلق پول و استقراض از بانک مرکزی» استفاده کرده است. این وابستگی نهادی، دولت را در برابر فشارهای تورمی، آسیب‌پذیر و در برابر اصلاحات ساختاری، بی‌انگیزه کرده است.

در سطح پولی، «وابستگی بانک مرکزی به اراده دولت»، نه تنها موجب از بین رفتن استقلال سیاست پولی شده، بلکه درعمل، به معنای نهادینه شدن «تورم دستوری» بوده است. رشد پایه پولی ناشی از بدهی دولت و بانک‌ها، بیانگر تبدیل بانک مرکزی به بازوی مالی دولت است. در چنین ساختاری، سیاست‌گذار پولی، فاقد ابزار کنترل انتظارات تورمی و فاقد اعتبار در میان کنشگران اقتصادی است. این وضعیت، مصداقی از «حکمرانی پولی ناکارآمد» است که در آن، نهاد تخصصی، تابع اراده سیاسی و نیاز مالی است نه هدف ثبات قیمت‌ها.

از منظر مالیاتی، «مالیات تورمی» در ایران، به نوعی «ابزار ناپیدای تأمین مالی دولت» تبدیل شده است. با توجه به عدم اصلاح واقعی نظام مالیاتی و به دلیل مقاومت گروه‌های ذی‌نفوذ، دولت، هزینه تأمین مالی خود را از طریق کاهش ارزش پول ملی، بر دوش اقشار فاقد قدرت چانه‌زنی نهاده است. این نوع مالیات، نه تنها غیرشفاف و ناعادلانه است، بلکه در سطح فرهنگی نیز به شکل‌گیری احساس بی‌اعتمادی عمیق به دولت منجر شده است؛ زیرا، شهروندان، درک می‌کنند که ثرویشان بدون رضایت آن‌ها و خارج از سازوکار رسمی مالیات‌ستانی، به گونه‌ای نامرئی کاهش می‌یابد. بدین‌سان، مالیات تورمی، تنها پدیده‌ای اقتصادی نیست، بلکه «شکل خاصی از حکمرانی غیرپاسخ‌گو» است که مشروعیت دولت را تضعیف می‌کند؛ تداوم چنین شرایطی، این پیام را به جامعه منتقل می‌کند که گویا برای حاکمیت، نه مشروعیت، بلکه حفظ اقتدار سیاسی، اهمیت دارد.

در کنار این عوامل، «نبود بازار بدهی کارآمد و چارچوب نظارتی مستقل» موجب شده است که دولت به جای تأمین مالی شفاف و بلندمدت، از مسیرهای غیررسمی و پرهزینه استفاده کند. بدهی دولت در عمل، در حساب‌های بانکی و پایه پولی پنهان می‌شود، نه در بازار سرمایه قابل نظارت. این وضعیت، یکی از نشانه‌های «ناحصرانی مالی» است؛ یعنی جایی که دولت بدون شفافیت، بدون قاعده، و بدون پاسخ‌گویی عمل می‌کند.

تحلیل دقیق، حاکی از این است که «مسئله تورم در ایران» بیش از اینکه فنی یا اقتصادی باشد، نهادی و سیاسی است. تازمانی که رابطه دولت و جامعه بر مبنای پاسخ‌گویی مالی بازتعریف نشود، سیاست‌های ضدتورمی محکوم به شکست هستند. دولت ایران از طریق تورم، مالیات پنهانی از مردم دریافت می‌کند و در مورد چگونگی مصرف منابع عمومی نیز پاسخ‌گو نیست. نتیجه چنین وضعیتی، «کاهش سرمایه اجتماعی»، «بی‌اعتمادی به نهادها»، «تشدید نابرابری طبقاتی»، و «زوال ظرفیت دولت برای حکمرانی مؤثر» است.

بنابراین، اصلاح چرخه کسری بودجه و تورم، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که با «تحول در الگوی حکمرانی مالی و بازسازی رابطه دولت با شهروندان» همراه شود. استقلال واقعی بانک مرکزی، شفاف‌سازی مالیه عمومی، حذف رانت‌های مالیاتی، و شکل‌گیری نهادهای پاسخ‌گو، پیش‌شرط‌های این گذار به‌شمار می‌آیند و بدون این اصلاحات، دولت ایران در همان چرخه خودتشدیدکننده باقی خواهد ماند: کسری بودجه، استقراض، تورم، کاهش اعتماد، و سرانجام، تضعیف مشروعیت سیاسی و کارآمدی اقتصادی.*

منابع

- ابونوری، عباسعلی؛ مفتاح، سمیه؛ و پرهیزی گشتی، هادی (۱۳۸۹). تجزیه و تحلیل اثر تورم بر توزیع درآمد در ایران. اقتصاد مالی، ۵(۱۳)، ۹۶-۷۷.
- احمدی، سمیه؛ خضری، محمد؛ زندی، فاطمه؛ و صفوی، بیژن (۱۴۰۳). بررسی تأثیر تورم بر رانت جویی از درآمدهای مالیاتی: رویکرد DSGE. پژوهشنامه اقتصاد کلان، ۱۹(۴۲)، ۱۳۸-۱۱۵.
<http://doi:10.2139/ssrn.4166863>
- آرتا، فرناز؛ طاهری، محسن؛ و آقایی بجستانی، مریم (۱۴۰۱). آسیب شناسی وقفه های قانونی مرحله وصول و پرداخت مالیات (مطالعه تطبیقی ایران و ایالات متحده). پژوهشنامه مالیات، ۵۶(۵)، ۷۵-۵۲.
- باقرپور اسکویی، الناز؛ و شاکری، عباس (۱۴۰۲). تحلیل رابطه تورم و کسری بودجه دولت در اقتصاد ایران: رویکرد همدوسی موجهی. فصلنامه پژوهش های اقتصاد کلان، ۱۹(۲)، ۹۵-۱۲۰.
<https://doi.org/10.22047/hsd.2024.433334.1007>
- بیات، سعید؛ و قلیچ، وهاب (۱۳۹۹). بررسی آثار روش های مختلف تأمین مالی کسری بودجه دولت بر متغیرهای اقتصاد کلان ایران. روند، ۸۷(۲۶)، ۴۶-۱۷.
epj.2025.22757.2703/10,22034
- پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی (۱۴۰۳). آثار کسری بودجه دولت بر نرخ تورم در کشور. تهران: بانک مرکزی. ۱۸.
- پژوهشکده پولی و بانکی (۱۴۰۱). گزارش سیاستی بررسی عوامل مؤثر در نقدشوندگی بازار بدهی دولتی. تهران: بانک مرکزی.
- پورمحمدی، احمد؛ طباطبایی نسب، زهره؛ ابطحی، سیدیحیی؛ دهقان تفتی، محمدعلی (۱۴۰۲). کاربرد تحلیل همدوسی موجه در کشف رابطه بین پویایی های قیمت نفت و رفتار ادواری سیاست مالی در ایران. بررسی مسائل اقتصاد ایران. روند، ۸۷(۸۸-۸۷)، ۴۶-۱۷.
[doi:10.30465/ce.2023.43531.183](https://doi.org/10.30465/ce.2023.43531.183)
- تقی پور، انوشیروان (۱۳۷۵). بررسی ارتباط بین کسری بودجه دولت، رشد پول، و تورم در ایران به روش معادلات همزمان. فصلنامه پژوهشنامه اقتصاد و برنامه ریزی، ۶(۵)، ۱۳۲-۱۰۵.
- خلیلی تیرتاشی، نصرالله (۱۳۹۳). تحلیل نظری آثار مالیات تورمی بر عدالت اقتصادی. اقتصاد اسلامی، ۵۶(۱۴)، ۱۱۸-۹۳.
- عیوضی، احیاء؛ توکلیان، حسین؛ و عینیان، مجید (۱۴۰۳). تأثیر تورم بر توزیع ثروت خانوار ایرانی از طریق ناهمگنی شغلی. پژوهش های پولی و بانکی، ۱۸(۶۴)، ۲۵۳-۲۸۱.
<https://doi.org/10.61882/jmbr.18.64.253>
- حاج امینی، مهدی؛ احمدی شادمهری، محمدطاهر؛ فلاحی، محمدعلی؛ و ناجی میدانی، علی اکبر (۱۳۹۵). بررسی تأثیر کسری بودجه و مالیات تورمی بر اجزای طرف تقاضا در اقتصاد ایران. پژوهش های رشد و توسعه پایدار، ۱۶(۴)، ۸۴-۵۷.

حسینی نسب، ابراهیم؛ و رضاقلی زاده، مهدیه (۱۳۹۰). بررسی ریشه‌های مالی تورم در ایران (با تأکید بر کسری بودجه). پژوهش‌ها و چشم‌اندازهای اقتصادی، ۱۰(۱)، ۷۰-۴۳.

<https://doi.org/10.1001.1.17356768.1389.10.1.1.2>

خلیلی تیرتاشی، نصرالله (۱۳۹۴). تحلیل نظری آثار مالیات تورمی بر عدالت اقتصادی. اقتصاد اسلامی، ۱۴(۵۶)، ۹۳-۱۱۶.

رحیم‌زاده، اشکان؛ و بیات، علی (۱۴۰۳). بررسی عوامل تأثیرگذار بر کسری بودجه دولت در ایران با تأکید بر ابزار مالی اسلامی و نرخ ارز (رهیافت ARDL). حسابداری دولتی، ۱۰(۲)، ۱۹۰-۱۷۷.

<https://doi.org/10.30473/gaa.2024.69496.1688>

ساعدی سارخانلو، علیرضا؛ و درگاهی، حسن (۱۴۰۰). تبیین عوامل مؤثر بر کسری بودجه در ایران با تأکید بر مؤلفه‌های اقتصادی و اقتصاد سیاسی. پژوهشنامه اقتصاد و برنامه‌ریزی، ۲۶(۱)، ۳۲-۵.

<https://doi.org/10.52547/jpbud.26.1.3>

سپهردوست، حمید؛ و باروتی، مهسا (۱۳۹۶). بررسی اثر تورمی تانزی بر عملکرد نظام مالیاتی در ایران. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۲(۷۲)، ۴۰-۱.

<https://doi.org/10.22054/ijer.2017.8290>

سلگی، محمد؛ و نظاری، سید مرتضی (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی تأمین مالی تولید با تأکید بر بازار بدهی در ایران. مدیریت دارایی و تأمین مالی، ۱۱(۴)، ۱۲۰-۹۳.

<https://doi.org/10.22108/amf.2024.137439.1795>

شاکری، عباس؛ و باقرپور اسکویی، الناز (۱۴۰۲). بررسی ماهیت تورم در اقتصاد ایران: رویکرد همدوسی موجکی. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۸(۹۴)، ۷۹-۴۷.

<https://doi.org/10.22054/ijer.2022.63350.1036>

علیزاده، سعیده؛ و مؤمنی، فرشاد (۱۴۰۲). بررسی علل تداوم سیاست‌های تورم‌زا در ایران: از منظر سطح تحلیلی توسعه. پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، ۲۳(۳)، ۱۸۷-۱۵۹.

عیوضی، احیاء؛ توکلیان، حسین؛ و عینیان، مجید (۱۴۰۳). تأثیر تورم بر توزیع ثروت خانوار ایرانی از طریق ناهمگنی شغلی. پژوهش‌های پولی و بانکی، ۱۸(۶۴)، ۲۸۱-۲۵۳.

<https://doi.org/10.61882/jmbr.18.64.253>

هاشمی، مسعود؛ دانش‌نیا، فرهاد؛ و احمدیان، قدرت (۱۴۰۱). اقتصاد سیاسی توسعه در ج.ا.ا: تقدم امر سیاسی بر امر سیاستی و پیامدهای توسعه‌ای آن. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷(۳)، ۲۷۴-۲۲۷.

doi: 10.22034/ipsa.2022.466

Alesina, Alberto, & Perotti, Roberto (1996). Fiscal Discipline and the Budget Process. *American Economic Review*, 86(2), 401-407.

Aragaw, Alemayehu. (2024). The Inflationary Effect of the Budget Deficit: Does Financial Sector Development Matter? *Journal of Innovation and Entrepreneurship*, 13(35), 1-20.

Beer, Sebastian, Griffiths, Mark, & Klemm, Alexander (2023). Tax Distortions

- from Inflation: What are They? How to Deal with Them? *IMF Working Paper*, No. 2023/018, 1-35.
- Blanchard, Olivier Jean (2017). *Macroeconomics* (7th ed.). Pearson.
- Cagan, Phillip. (1956). The Monetary Dynamics of Hyperinflation. In Milton Friedman (Ed.), *Studies in the Quantity Theory of Money* (pp. 25-117). University of Chicago Press.
- Catão, Luis Antonio, & Terrones, Marco Enrique (2005). Fiscal Deficits and Inflation. *Journal of Monetary Economics*, 52(3), 529-554.
- CEIC Data. (2025). Iran M2 Growth (%). *CEIC Global Database*. Retrieved November 2025, from <https://www.ceicdata.com/en/indicator/iran/m2-growth>
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran (2005-2024). Annual Reports and Monetary Statistics (Economic Report and Balance Sheet). Tehran, Iran: Central Bank of the Islamic Republic of Iran. Retrieved from <https://www.cbi.ir>
- Darrat, Ali F (2000). Are Budget Deficits Inflationary? A Reconsideration of the Evidence. *Applied Economics*, 32(4), 527-532.
- Dizaji, Sajjad Faraji (2014). The Effects of Oil Shocks on Government Expenditures and Government Revenues Nexus (with an Application to Iran's Sanctions). *Economic Modelling*, 40, 299-313.
- Dornbusch, Rudiger, & Fischer, Stanley (1994). *Macroeconomics* (6th ed.). McGraw-Hill.
- Farzanegan, Mohammad Reza (2011). Oil Revenue Shocks and Government Spending Behavior in Iran. *Energy Economics*, 33(6), 1055-1069.
- Friedman, Milton (1969). The Optimum Quantity of Money. In *The Optimum Quantity of Money and Other Essays* (pp. 1-50). Aldine Publishing Company.
- Friedman, Milton. (1970). A Theoretical Framework for Monetary Analysis. *Journal of Political Economy*, 78(2), 193-238.
- Hosseini Kondelaji, Mohammad Hossein, Sameti, Majid, Amiri, Hossein, & Moayedfar, Rasoul (2016). Analyzing Determinants of Tax Morale Based on Social Psychology Theory: Case Study of Iran. *Iranian Economic Review*, 20(4), 581-598.
- International Monetary Fund (2024). Islamic Republic of Iran: 2024 Article IV Consultation—Staff Report. *International Monetary Fund*.
- Keynes, John Maynard (1936). The General Theory of Employment. *Interest and Money*. Macmillan.
- Metin, Kivildim (1998). The Relationship between Inflation and the Budget Deficit in Turkey. *Journal of Business & Economic Statistics*, 16(4), 412-422.

- Mohtashami, Tahmoures, & Hosseini, Seyed Shahram (2008). The Relations of Money Growth and Inflation in Iran Economy: Interruption or Satiab? *Economic Research (Modares)*, 8(3), 21-42.
- Musgrave, Richard Abel, & Musgrave, Peggy Brewer (1989). *Public Finance in Theory and Practice (5th ed.)*. McGraw-Hill.
- Pesaran, Mohammad Hashem, & Esfahani, Hadi Salehi (2009). The Iranian economy in the twentieth century: A global perspective. *Iranian Studies*, 42(2), 177-211.
- Pesaran, Mohammad Hashem (2000). Economic Trends and Macroeconomic Policies in Post-revolutionary Iran. In Parvin Alizadeh (Ed.), *The Economy of Iran: Dilemmas of an Islamic State* (pp. 63-100). I.B. Tauris.
- Sargent, Thomas John, & Wallace, Neil (1981). Some Unpleasant Monetarist Arithmetic. *Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review*, 5(3), 1-17.
- Solomon, Munyama, & De Wet, Willem Albert (2004). The Effect of a Budget Deficit on Inflation: The Case of South Africa. *South African Journal of Economics*, 72(2), 430-456.
- Süssmuth, Bernd, & Wieschemeyer, Michael (2022). Taxation and the distributional impact of inflation: The U.S. Post-war Experience. *Economic Modelling*, 111, Article 105813.
- Tanzi, Vito (1977). Inflation, Lags in Collection, and the Real Value of Tax Revenue. *IMF Staff Papers*, 24(1), 154-167.
- World Bank. (2024). Inflation, Consumer Prices (Annual %) – Iran, Islamic Rep. World Development Indicators. Retrieved November 2025, from <https://data.worldbank.org/indicator/FP.CPI.TOTL.ZG?locations=IR>
- YCharts. (2025). Iran Inflation Rate (Annual %). Retrieved November 2025, from https://ycharts.com/indicators/iran_inflation.



Research Paper

Research on Iranian Elite Migration: A Meta-Synthesis of Studies from the Last Three Decades*Taha Ashayeri¹

1. Associate Professor and faculty member of social science, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.557>

Receive Date: 03 December 2025

Revise Date: 12 April 2026

Accept Date: 11 May 2026



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Elite migration refers to crossing the political borders of countries and changing place of residence for a long period, including professionals, scientists, engineers, and elites, under the term "brain drain," and it is considered a form of forced migration. It intensified World War II, occurring from peripheral regions (underdeveloped and developing) towards the center (First World and developed); this migration takes a one-way direction and benefits developed societies. Studies show that during the last three decades, a significant volume of quantitative and qualitative research has been conducted in this field; however, these studies have often been scattered, isolated, and lacking theoretical and methodological coherence. The lack of integration of findings from previous studies has created a serious obstacle to achieving a holistic picture of the nature, causes, and contexts of Iranian elite migration. Meanwhile, the meta-synthesis method, as one of the systematic approaches, can lead to the production of cumulative knowledge beyond previous studies by integrating the findings of prior qualitative and quantitative studies. Furthermore, existing evidence (news agencies, lived experiences of academics, and the results of 59 documents from the period 2005 to 2025) indicates an upward and accelerating trend in the migration of elites from Iran in recent years.

Research Method

The research method of this study is a systematic meta-synthesis review based on the Sandelowski and Barroso (2007) model. The research period covers 2005 to 2025. From 114 collected documents (statistical population), based on inclusion and exclusion criteria, 59 final documents (sample size) were purposefully selected and entered the analysis and evaluation phase. Inclusion criteria for studies included: topic related to elite migration, publication within the specified time frame, conducting research in Iran or about Iranian elites, access to full text, having a clear research method, and presenting empirical findings. Exclusion criteria included: theoretical and review studies without field data, studies lacking a clear research method, and duplicate research with identical data.

* Corresponding Author:

Taha Ashayeri, Ph.D.

E-mail: t.ashayeri@uma.ac.ir



Discussion and Results

-Social Context

Table (1). Social Context

Main Category	Sub-concepts
1. Social Anomie	a. Social Failure: Relative deprivation, social frustration, obstacles to progress and growth of social life, limitations in the social space, existence of university entrance exam (Konkour) obstacles, job and employment barriers, feeling of hopelessness about future job b. Feeling of Social Anomie: Feeling of insecurity about the future, unfavorable future outlook, uncertainty about the future, lack of hope for future job, fear of staying, academic hopelessness, social disorganization
2. Decline of Social Capital	Prevalence of mistrust, decrease in social capital, lack of institutionalized and stable participation, weakness of nationalism, lack of social cohesion, weakness of social trust, reduced social belonging, lack of territorial attachment, unstable social relations.
3. Social Dissatisfaction	Socio-economic dissatisfaction, job dissatisfaction, critical attitude towards current and future conditions of society, dissatisfaction with family conditions, dissatisfaction with social conditions of society
4. Social Discrimination and Inequality	Gender discrimination, lack of job opportunities, feeling of discrimination, social inequality, existence of discrimination in society, inequality of social opportunity, social inequalities, difference in living standards and inequality in the dollar.
5. Low Quality of Life	Lack of advanced medical and health facilities, low social welfare conditions, poor scientific facilities and welfare, low quality of work life, low university financial and welfare facilities, welfare problems, lack of adequate economic facilities, problem of welfare and employment for elites

-Cultural Context

Table (2). Cultural Context

Main Category	Sub-concepts
1. Negative Scientific Capital	Decreased elite participation in managing life and society, lack of faculty participation, lack of social support for researchers' rights, change in social relations within scientific institutions, decreased participation of scientific assemblies, one-way scientific interaction, free-rider scientific network, not involving thinkers in macro decisions, scientific anomalies, ethnic and national hostility in the academic system, feeling of alienation in the scientific environment, conflict between professors and scientific group, scientific aversion.
2. Weak Work Ethics and Culture	Inefficient work culture, devaluation of time and working hours, lack of entrepreneurship, unwillingness to be serious about work in scientific and administrative institutions, weakness of effort culture, lack of government need for the private sector for job creativity, government inattention to the production and entrepreneurship sector, conflict of behaviors with work ethics, incompetence and unhealthy work relationships.
3. Repulsiveness of the Educational System	Educational discrimination, discrimination in employment and urban facilities, unwillingness of local youth to pursue university education, dissatisfaction with university, imitative educational system, Western cultural invasion of the academic system, mushroom-like growth of university centers, lack of continuous planning for elites, feeling of passivity among elites, heterogeneous geographical distribution of university institutions, saturation and inflation of academic disciplines.
4. Cultural Attraction of	a) Educational-Academic Attraction: Social status of elites at the destination, desire for modern life, access to facilities, high research credits and facilities,

the Destination	social attention to the value of scientific activities, necessary facilities for research, meritocracy, opportunity to continue education, improvement of scientific and professional growth, better connection of expertise with the needs of foreign society, better cultural and scientific attractions for living.
	b) Biological-Civic Attraction: Safe and stress-free society, multi-national and cultural society, stability of political situation, social welfare abroad, achieving better social comfort for self and family, existence of better job opportunities, better material welfare facilities for living, access to higher wages and salaries, interest in living in a non-discriminatory society, existence of individual-political freedoms, interest in living in a modern environment.
5. Weakness of Educational Justice	Discrimination in employment, discrimination among educated individuals in academic ranks and recruitment in scientific centers, mismatch of some elites' expertise with society's needs, unfair distribution of scientific-research facilities among elites, unfair distribution of scientific facilities across different regions of the country.
6. Inefficiency of Industry and Society	Weak connection between scientific and industrial centers, lack of an efficient educational system for job creation, unsuitable environment of domestic universities for business, conflict of curriculum with society, quantitative expansion of higher education and lack of attention to development, inefficiency of the educational structure.
7. Decline in the Prestige of Knowledge and Research	Lack of emphasis on skill and merit, weakness in educational and research quality, low scientific level of universities and instructors, lack of attention to the dignity of science and scholars, low prestige of science and seekers of knowledge, diminishing spiritual importance and sanctity of the university, inattention to the quality of education in universities, prevalence of credentialism in the country, materialistic attitude towards science, low quality of educational facilities, unfavorable mental image of the scientific environment and atmosphere, lack of research conditions, lack of credibility for research prestige, disbelief in scientific and research work.
8. Cultural Confusion	Pressure from cultural and intellectual factors, general backwardness of the country, weakness of patriotism, religious discrimination, cultural restrictions, cultural frustration, severance of cultural and religious ties, destruction of intellectual foundations by foreign media, lack of social and cultural communication with abroad, identity crisis and low cultural opportunities, lack of adequate cultural facilities, existence of some inappropriate cultural behavioral elements in society (jealousy and stinginess), weak scientific and cultural management in the country, cultural confusion.
9. Development of Societal Cultural Awareness	Increase in global scientific interactions, intense class mobility, growth of choice in social life, socio-cultural awareness, development of global relations, migration and cross-border movement, rule of scientific culture, connection between global insight and knowledge, scientific socio-cultural relations, astonishingly rapid progress of knowledge and technology
10. Dominance of Western Lifestyle	Familiarity with Western liberal culture, stereotypical patriarchal notions in Iran, dominance of traditional lifestyle and politics over the public sphere, domination of this Western culture over backward Iranian culture.
11. Low Importance of Human Resources	Lack of attention to human development, lack of support for specialized personnel, inattention to academics, failure to recruit specialists in educational institutions, uncertainty for scientific specialists, lack of merit criteria in recruitment, lack of social prestige for thinkers, lack of financial support for elites, ignoring human rights.

-Economic Context

Table (3). Economic Context

Main Category	Sub-concepts
1. Economic Welfare at Origin	More savings and helping family at destination, increasing support productivity, transparency of support and growth/increase of elite productivity, material needs, economic attractions, better job future and change in living standards, comparing living conditions with facilities in the country of study and life situation after possible return to the country, finding a job and higher income.
2. Economic Pressures on	Fewer job opportunities, lack of housing for elites, livelihood issues, low income, imbalance between cost and income, country's backwardness,



Elites	feeling of insecurity about job future, job dissatisfaction, job instability, lack of job security, lack of economic security, decreased family income, feeling of low economic security, economic-livelihood problems.
3. Weakness of Scientific Investment	Severity of sanctions against Iran, economic conditions, low-skill economy, differences in wages and employment conditions between countries and migration costs, lack of job and promotion opportunities, weak laboratory equipment
4. Economic Anomie	Unemployment rate and inflation rate, unequal income, disproportion between income and expenses, lack of socio-economic facilities, lack of fair wealth distribution, appropriate tax system; low incomes, unhealthy economic competition, increasing class gap, unsuitable employment status

–Political Context

Table (4). Political Context

Main Category	Sub-concepts
1. Political Discrimination	Ethnic discrimination within institutions, gender discrimination in legislation, influence of political tendencies and thoughts, rent-seeking activities, ideological and partisan administration, inefficient management system, traditional government laws
2. Complex Bureaucracy	Bulky role of government in legislation, complex and ambiguous laws and regulations, compulsory military service system, ideologization of the human resource recruitment structure, state ownership, weakness in policy-making and planning, inappropriate administrative structure and procedures of the country's scientific-executive centers, complexity of the administrative and bureaucratic system
3. Political Law Evasion	Non-compliance with the law, legal problems, lack of rule of law, lack of corruption control; low quality of law, lack of transparency of existing laws, cumbersome laws for elites, non-compliance with laws and regulations, political partisanship
4. Political Corruption	Spread of corruption, instability of political managers, politicization of scientific and research spaces, abuse of government positions and public offices, feeling of political deprivation
5. Low Political Capital	Perception of the political situation, level of trust in politicians, political instability, inattention to the political rights of elites, decreased elite freedoms, dissatisfaction with government performance, political distrust

Conclusion

The Center-Periphery theory analyzes the distance between origin and destination countries in terms of development (center-attraction) and underdevelopment (periphery-repulsion). The presence of attraction at the destination and repulsion at the origin provides the grounds for a transitional migration (skilled and expert human resources to the center). According to the theory, the formation of a triad consisting of 1. Center; 2. Semi-periphery; and 3. Periphery reflects a type of socio-political, social, cultural, and economic inequality in which countries interact with the center (First World) based on their economic capital. The center regulates the type of action and social game, which has an economic-political basis. This social game changes the taste of the actors (elites of the developing world) and leads to a pattern of crossing geographical borders to reach the ideal society (center). In this continuum, changes are one-way, transferring the ready and prepared human capital to the destination (socio-political exploitation). The First World rapidly increases its capital and economic development through migrant and non-migrant elites, thus maintaining its distance from the periphery (domination and socio-economic gap), and it possesses political and social mechanisms (economic resources, elites, attraction/repulsion, media, propaganda) to deepen this gap. Using the formula of attraction at the center (freedom, democracy, welfare, display of power, authority, security) and repulsion at the periphery (war, stress, threats/sanctions, political pressures,

increasing economic problems) makes this gap increasingly wider in today's world. Elites and specialists who possess scientific capital need economic security for creativity, entrepreneurship, and idea generation. The existence of socio-economic disorganization in the periphery and the granting of socio-economic facilities at the center are the beginnings of elite migration.

Keywords: Elite migration, World systems theory, Social deprivation, Quality of life, Political governance.

References

- Alāoldini, Farshid; Fatemi, Rozita; Ranjbaran Jahromi, Hooman; Asghari Rudsari, Elham; Eskandari, Shervin; Tavakkoli, Hamidreza; Razavi, Osta; Feizadeh, Ali; Hosseinpour, Ahmadreza & Mirzasadeghi, Alireza. (2005). The extent of tendency to migrate and its causes among Iranian physicians. *Hakim Health System Research*, 8(3), 9. (In Persian)
- Ali pour, Samireh. (2014). Sociological explanation of the social contexts of the emergence and escape of elites in Bandar Abbas during 1991-2013 (M.A. thesis). University of Guilan. (In Persian)
- Aliyev, K. & Gasimov, R. (2023). Public services, life satisfaction, and skilled migration intentions: Evidence from Azerbaijan. *Migration Studies*, 11(4), 789-812.
- Aqaebrahimi, Alireza. (2023). Investigating economic factors affecting the international migration of Iranian students using the gravity model (M.A. thesis). University of Tehran. (In Persian)
- Aqapour, Termeh. (2023). Investigating the role of professional skills on the tendency to migrate among graduates of humanities disciplines (M.A. thesis). University of Science and Culture, Tehran. (In Persian)
- Azizi, Nematollah; Alikhani, Parastoo & Mohammadi, Shirkouh. (2014). The role of cross-border higher education in the dynamics and migration of specialized human resources. *Iranian Higher Education*, 6(4), 21. (In Persian)
- Baqeri, Hadi; Qavam Sefat, Musa & Haseli, Gholamreza. (2019). Identification and prioritization of factors affecting the migration of elite athletes in Iran. *Human Resource Management in Sports*, 6(2), 257-276. (In Persian)
- Bayat, Asghar & Erfanifar, Ali. (2025). Pathology of elite management in Iran: Analysis of challenges and provision of operational strategies. *Contemporary Political Essays*, 16(2, Serial No. 56), 1-29. (In Persian) <https://ensani.ir/fa/article/495487>
- Bozorgzad, Saedeh. (2021). The impact of economic and social factors on elite



- migration. First Conference on Psychology, Social Sciences, Educational Sciences and Humanities. (In Persian) <https://civilica.com/doc/1406782>
- Bozorgzad, Saedeh. (2022). Analysis of underlying factors of elite migration abroad. Second Conference on Social Sciences, Psychology, Educational Sciences and Humanities. (In Persian) <https://civilica.com/doc/1448591>
- Bozorgzad, Saedeh; Kazemipour, Shahla & Mohseni, Reza Ali. (2019). Elite attitudes towards social, economic and scientific-research factors at origin and destination and its impact on their tendency to migrate abroad. *Journal of Iranian Population Studies*, 28, 141-169. (In Persian)
- Cham Asemani, Masoumeh; Naranj Sani, Fatemeh; Mirkamali, Seyyed Mohammad & Zolfagharzadeh, Mohammadmehdi. (2024). Analysis of the causes of academic elite migration from the perspective of higher education functions in Iran: A systematic review 2002-2022. *Management and Planning in Educational Systems*, 32, 155-184. (In Persian)
- Eilami, Farid. (2024). Analysis of migration and brain drain based on the role of gender, ethnic and religious identity variables in designing a pattern of educational mobility for Iranian students (Ph.D. dissertation). University of Kurdistan. (In Persian)
- Eskari, Heshmatollah & Badpa, Mehdi. (2017). Winners and losers of brain drain in the Middle East region with an emphasis on human capital. *Social Capital Management*, 4(4), 613-642. (In Persian)
- Esmaelzadeh, A. A. & Zaker Salehi, G. R. (2015). A Study on Iranian Elite Migration. *Youngs Studies Journal*, (26).
- Fahimpour, Fatemeh. (2023). Investigating the factors affecting attitudes towards migration among students of Shiraz University (M.A. thesis). Shiraz University. (In Persian)
- Farhadi, Mohammad Ali. (2024). Brain drain; a study of the causes and reasons for elite migration in Kermanshah (M.A. thesis). Razi University. (In Persian)
- Fayeghi, Amirhosein. (2021). Investigating the role of media in the migration of sports elites from Iran. Third International Conference on Physical Education and Sports Sciences. (In Persian) <https://civilica.com/doc/1285957>
- Gholipour, Arian & Roushandel Ebtai, Taher. (2010). Talent management: Dysfunctions of mass media in intensifying the elite migration process, 19-35. (In Persian)
- Gohari Danapour, Maryam. (2023). An evaluation framework for policies

- supporting scientific elites (M.A. thesis). Shahed University. (In Persian)
- Groizard, J. L. & Lull, J. (2006). Skilled Migration and Sending Economies. Testing Brain Drain and Drain Gain theories. DEA Working Papers.
- Hajiyousefi, Amir Hamad & Behmard, Somayyeh. (2006). Why elites migrate from Iran after the end of the imposed war. Political Science Journal, 4, 27. (In Persian)
- Heydari Sureyshjani, Rasul & Fallahati, Farshad. (2021). Identification of factors affecting elite migration with emphasis on the physical environment of destination countries (Case study: graduate students of Kashan University). Educational Measurement and Evaluation Studies, 35, 132-160. (In Persian)
- Hosseini, Seyyed Khalil; Sabouri Khosrowshahi, Habib & Maedani, Saeed. (2021). The effect of economic and social components on the tendency of cultural elites to migrate to developed countries. Socio-Cultural Change Quarterly, 18(1, Serial No. 68), 40-52. (In Persian)
- Jamshidi, Alireza; Jamini, Davoud & Soltani Bahram, Saeed. (2023). Analysis of the causes and factors influencing elite migration from rural settlements in Chardavol County, Ilam Province. Agricultural Extension and Education Research, 16(2), 84-101. (In Persian)
- Janalizadeh Choobbasti, Heydar; Aliverdinia, Akbar & Pourghazi, Shiva. (2016). Effective methods in preventing the outflow of scientific elites (Case study: Mazandaran Province). Parliament and Strategy, 23(86), 279-306. (In Persian)
- Karami, Sajjad; Ghadimi, Bahram & Talebpour, Mohammad. (2023). Policy-making and sociological analysis of elite migration (Case study: martial arts elites). Urban and Regional Policy, 2(4), 1-10. (In Persian)
- Karimi, Mehdi. (2025). Analysis of the representation of elite migration on social network X (formerly Twitter) in 2023: A case study of Iranian users (M.A. thesis). Soureh International University. (In Persian)
- Khani, Afrouz & Hosseini, Seyyed Yasin. (2022). Investigating the factors affecting the tendency of medical elites to migrate abroad according to their life satisfaction. Fifth National Conference on New Technologies in Education, Psychology and Counseling in Iran. (In Persian)
<https://civilica.com/doc/1524274>
- Khosravi, A. A., Khosravi, S., Mansouri Bidkani, M. & Mir, S. A. (2020). Elite migration and its relationship to development: Opportunities and challenges for policymakers. Educational Development of Judishapur, 12(6).



- Kolahdoozan, Hajar. (2013). Identifying social factors affecting labor migration to Canada during 2007-2012 (M.A. thesis). Islamic Azad University, Central Tehran Branch. (In Persian)
- Lowell, B. L., Findlay, A. & Stewart, E. (2004). Brain Strain: Optimising highly skilled migration from developing countries. Asylum and Migration Working Paper 3, London: ippr.
- Mafi, Ghazal. (2009). Investigating economic factors affecting brain drain (Case study: Iran-Canada) (M.A. thesis). Alzahra University. (In Persian)
- Maftakhari, Ali; Jafari, Mohammad; Abunouri, Esmaeil & Nademi, Younes. (2021). The effect of governance variables on brain drain in developing countries. *Stable Economy*, 2(3), 60-84. (In Persian)
- Malekpour Afshar, Reza; Haghdooost, Ali Akbar; Dehnavieh, Reza; Sheikhzadeh, Reza; Mousavi, Seyyed Meysam; Rezaei, Parvin; Saljouqi, Reyhaneh; Maki, Maryam & Nouri Hekmat, Somayyeh. (2022). Roots and solutions to the problem of elite migration in Iran. *Culture and Health Promotion*, 6(1), 81-87. (In Persian)
- Mamari, Mahboubeh; Sharafaei, Arsham & Mamari, Fatemeh. (2021). Identification and ranking of deterrent and repulsive factors in elite migration. Eleventh Conference on Pathology of Human Capital Management. (In Persian) <https://civilica.com/doc/1309819>
- Maqsoudi, Marziyeh. (2013). Investigating economic factors affecting brain drain from Iran to selected countries (M.A. thesis). Islamic Azad University, Central Tehran Branch. (In Persian)
- Metin, F. (2023). Brain drain from Türkiye: Register evidence of non-returning graduates. *Research in Educational Administration & Leadership*, 8(2), 373-419.
- Mottaqi, Afshin; Ebrahimi, Maryam; Hemmatifar, Hossein & Farrokh, Shahrokh. (2025). Analysis of the consequences of elite migration from Iran using the future wheel model. *Journal of Futures Studies in Management*, 36 (Summer 2025). (In Persian)
- Mottaqi, Samira; Ebrahimi, Maryam & Farrokh, Shahrokh. (2025). Strategic analysis of future scenarios for health elite migration in the context of digital and platform economy with emphasis on health governance. *Strategic and Macro Policies*. (In Persian) https://www.jmsp.ir/article_240696.html
- Namdarpour, Kimia. (2008). Factors affecting elite migration, examining two perspectives (elites and policymakers) (M.A. thesis). Allameh Tabatabai

University. (In Persian)

Nematollah Bonab, Simin Dokht. (2024). Investigating socio-economic factors related to elite migration and its effects on urban underdevelopment. *Sociological Studies*, 17(2), 149-165. (In Persian)

Nematzadeh Gitabi, Mirhosein. (2024). Political sociology of the tendency to migrate among male students of exceptional talent high schools in Tehran (M.A. thesis). Imam Sadegh University. (In Persian)

Nikouyeh, Mehdi; Shirvani Naghani, Moslem; Darvishi Sehtelaie, Farhad & Bayat, Rouhollah. (2020). Identification and prioritization of multi-contextual factors affecting the brain drain process (Analysis and forecasting of the fourth wave of this phenomenon in Iran: from 2011 to the horizon of 2025). *Parliament and Strategy*, 104, 127-154. (In Persian)

Nosrati, Alireza. (2024). Analysis of students' psychological and social beliefs and perspectives on the phenomenon of migration (M.A. thesis). Khatam University. (In Persian)

Ombogo, T. (2023). Causes, effects & mitigation of brain drain in Sub-Saharan Africa. *Electronic Journal of Africana Bibliography*, 17(2).

Padashi Asl, Khorshid; Abbaszadeh, Mohammad & Aghayari, Tul. (2024). Qualitative study of the underlying factors of women's migration to the United States; Case study: Iranian female immigrants in Boston universities, USA. (In Persian) <https://civilica.com/doc/2111912>

Padashi Asli, Khorshid. (2023). A study of the underlying factors of women's migration to the United States using a phenomenological method (Case study: Iranian female immigrants in Boston universities, USA) (Ph.D. dissertation). University of Tabriz. (In Persian)

Parizad, Reza; Shabani, Farzad & Amini, Alireza. (2020). Investigating research factors in elite migration in Iran during 1989-2013. *Political Sciences*, 53, 57-78. (In Persian)

Peto, K. & Connell, J. (2023). 'Our Pacific family': Heroes, guests, workers or a vulnerable class? *Australian Geographer*, 54(2), 245-263.

Puryousefi, Abdolazim. (2013). Investigating factors affecting elite migration abroad (Case study: graduates of Islamic Azad University in summer 2012) (M.A. thesis). Islamic Azad University, Central Tehran Branch. (In Persian)

Radonjic, O. & Mirjana, B. (2020). Brain Drain Losses – A Case Study of Serbia. *International Migration*, 58(1), 5-20.



- Rahmani, Narin. (2025). Brain drain; a study of the causes and reasons for elite migration in Kermanshah (M.A. thesis). Razi University. (In Persian)
- Rajabi, Mehdi. (2025). Feeling of social alienation, hope for the future, and tendency to migrate abroad among students of Shiraz University (M.A. thesis). Shiraz University. (In Persian)
- Sadra, Ali. (2011). Investigating the role of social capital and its impact on the tendency to migrate abroad (M.A. thesis). University of Guilan. (In Persian)
- Sajjadi Nayini, Sara. (2007). Investigating factors affecting the tendency of elites to migrate from the country (M.A. thesis). Alzahra University. (In Persian)
- Salari, Asma. (2018). Antecedents and consequences of administrative and economic elite migration in executive bodies of Zabol County (M.A. thesis). University of Sistan and Baluchestan. (In Persian)
- Salimi, Khatereh. (2018). Investigating the tendency of University of Tehran students towards educational migration and the factors affecting it (M.A. thesis). Kharazmi University. (In Persian)
- Shahriyari Pour, Reza; Amin Bidakhti, Ali Akbar; Mohammadi Far, Mohammad Ali & Kiani, Kourosh. (2017). The effect of university atmosphere and value system on students' tendency to migrate abroad (Case study: Semnan University students). *Iranian Social Issues*, 8(2), 99-120. (In Persian)
- Shahriyaripour, Reza. (2017). Modeling factors affecting the outflow of scientific elites from the higher education system and predicting their migration using intelligent systems (Ph.D. dissertation). Semnan University. (In Persian)
- Sharifi Qaderi, Mohammad Taqi. (2010). Investigating factors affecting students' tendency to migrate abroad (Case study: master's students of University of Tehran) (M.A. thesis). Islamic Azad University, Central Tehran Branch. (In Persian)
- Shojaei Virani, Fatemeh. (2020). Investigating the effect of push and pull factors on the migration of educated people with the moderating role of advertising (Case study: migration to Canada) (M.A. thesis). Payame Noor University, Tehran Province. (In Persian)
- Simplice, A. A. (2021). Determinants of health professionals' migration in Africa: A WHO data-based assessment. *International Journal of Social Economics*, 48(6), 891-908.
- Tavakkol, Mohammad & Erfanmanesh, Iman. (2015). An integrated sociology of science approach to elite migration with emphasis on Iranian society. *Science*

- and Technology Policy, 8(2) (Serial No. 26), 11. (In Persian)
- Vakili, S. & Mobini, M. (2023). An Overview of Brain Drain, Causes, and Policy Issues in Iran. *Medical Education Bulletin*, 4(2, Serial No.12), 715-726.
- Vega-Muñoz, A., González-Gómez-del-Miño, P. & Contreras-Barraza, N. (2025). The determinants of brain drain and the role of citizenship in skilled migration. *Social Sciences*, 14(3), Article 132.
- Vega-Muñoz, A., González-Gómez-del-Miño, P. & Espinosa-Cristia, J. F. (2021). Recognizing New Trends in Brain Drain Studies in the Framework of Global Sustainability. *Sustainability*, 13, 3195.
- Wallerstein, I. (1974). *The Modern World-System I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century*. New York: Academic Press.
- Zhang, L., Hao, X. & Wang, Y. (2024). Urban amenities, housing affordability, and talent attraction: A multi-city analysis in China. *Cities*, 148, Article 104892.
- Zolghadr, Malek & Sabzevari, Touraj. (2016). Investigating brain drain in Iran; 2006 to 2016. (3), 29-51. (In Persian)
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1761333>

مرور نظام‌مند پژوهش‌های مربوط به مهاجرت نخبگان ایرانی مرور فراترکیبی پژوهش‌های سه دهه اخیر

* طاها عشایری^۱

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=25107294101/3%>
<https://dor.isc.ac/ dor 20.1001.1.1735790.1404.20.4.6.3>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

مهاجرت نخبگان،

نظریه نظام جهانی،

محرومیت اجتماعی،

کیفیت زندگی،

حکمرانی سیاسی

مهاجرت نخبگان ایرانی در طول سه دهه اخیر به یکی از چالش‌های ساختاری نظام علمی و اقتصادی کشور تبدیل شده است. هدف این پژوهش، مرور نظام‌مند و فراترکیبی پژوهش‌های پیشین درباره مهاجرت نخبگان ایرانی است. این پژوهش با مرور نظام‌مند و رویکرد فراترکیب و برپایه الگوی هفت مرحله‌ای سندلوسکی و باروسو (۲۰۰۷) انجام شده و جامعه آماری پژوهش، شامل ۱۱۴ سند علمی منتشرشده در بازه زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ با حجم نمونه ۵۹ مورد (نمونه‌گیری هدفمند) بوده است. براین اساس، چهار زمینه اصلی مهاجرت نخبگان ایرانی، شامل زمینه اجتماعی (آنومی اجتماعی، افت سرمایه اجتماعی، نارضایتی، تبعیض، و کیفیت پایین زندگی)؛ فرهنگی (دفاع نظام آموزشی، کاهش منزلت دانش، جاذبه‌های فرهنگی و آموزشی مقصد، ضعف عدالت آموزشی، و ناکارآمدی صنعت)؛ اقتصادی (فشارهای اقتصادی، ضعف سرمایه‌گذاری علمی، آنومی اقتصادی، و تفاوت چشمگیر درآمد و فرصت‌های شغلی) و زمینه سیاسی (تبعیض سیاسی، بوروکراسی پیچیده، قانون‌گریزی، فساد و سرمایه سیاسی پایین) در فاصله زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ شناسایی و برگرفته شدند.

* نویسنده مسئول:

طاها عشایری

پست الکترونیک: t.ashayeri@uma.ac.ir

* این مقاله با حمایت پژوهشی دانشگاه محقق اردبیلی از طرح پژوهشی با شماره قرارداد ۲۰۱

۱۴۰۴/د/۹/۷۸۲۲ استخراج شده است.

مقدمه

مهاجرت نخبگان، عبارت از گذر متخصصان، دانشمندان، مهندسان، و نخبگان از مرزهای سیاسی کشورها و تغییر محل اقامت برای مدت طولانی است که نوعی اجبار به مهاجرت به‌شمار می‌آید (اومبوگو^۱، ۲۰۲۳). این پدیده، پس از جنگ جهانی دوم، از مناطق پیرامونی (کم‌توسعه و در حال توسعه) به‌سوی مرکز (جهان اول و توسعه‌یافته) شدت بیشتری یافته است؛ حالت یک‌سویه‌ای که به‌نفع جوامع توسعه‌یافته تمام می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در طول سه دهه اخیر، پژوهش‌های کمی و کیفی فراوانی در این باره انجام شده است؛ اما بیشتر آن‌ها، پراکنده، جزیره‌ای، و فاقد انسجام نظری و روش‌شناختی بوده‌اند. یکپارچه نبودن یافته‌های پژوهش‌های پیشین، امکان دستیابی به تصویری کلان‌نگرانه از ماهیت، علل، و زمینه‌های مهاجرت نخبگان ایرانی را با مانع جدی روبه‌رو کرده است. در این میان، روش فراترکیب به‌عنوان یکی از رویکردهای نظام‌مند می‌تواند با ادغام یافته‌های پژوهش‌های کیفی و کمی پیشین، به تولید دانشی انباشتی و فراتر از مطالعات گذشته منجر شود. همچنین، شواهد موجود (خبرگزاری‌ها، تجربه زیسته دانشگاهیان، و نتایج ۵۹ سند مربوط به بازه زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴) حاکی از روند صعودی و شتابان مهاجرت نخبگان از ایران در سال‌های اخیر است. پیامدهای منفی مهاجرت نخبگان برای ایران، به‌عنوان یک کشور در حال توسعه، فراتر از ابعاد اقتصادی بوده و حوزه‌های علمی، اجتماعی، و فرهنگی را نیز دربر گرفته است و این وضعیت، زنگ خطری جدی برای آینده نظام علمی و دانشگاهی کشور به‌شمار می‌آید. در چنین شرایطی، مرور نظام‌مند و فراترکیب پژوهش‌های پیشین می‌تواند زمینه‌ساز تدوین راهبردهای جامع و مؤثری برای مدیریت این بحران شود.

بی‌تردید، نخبگان علمی و متخصصان ماهر، گران‌بهارترین سرمایه‌های انسانی هر جامعه‌ای به‌شمار می‌آیند و نقش آنان در فرایند توسعه اقتصادی، نوآوری فناورانه، و پیشرفت علمی کشورهای مبدأ، بسیار کلیدی و انکارناپذیر است (خسروی و همکاران، ۲۰۲۰). فقدان نخبگان در یک جامعه، فرایند توسعه آن را با اختلال جدی روبه‌رو می‌کند و به‌دلیل ماهیت تجمعی و زنجیره‌ای خود، موجب تشدید شکاف توسعه میان کشورهای مبدأ و مقصد و توزیع ناعادلانه سرمایه انسانی در سطح جهانی می‌شود (اسماعیل‌زاده و همکاران، ۲۰۱۵). چهار

1. Ombogo

کشور انگلیسی‌زبان ایالات متحده، بریتانیا، کانادا، و استرالیا، میزبان نزدیک به ۷۰ درصد از مهاجران ماهر کشورهای عضو OECD هستند و ایالات متحده به‌تنهایی نزدیک به نیمی از این مهاجران را جذب می‌کند (کر و همکاران، ۲۰۱۶). برنامه آمریکا برای جذب استعدادهای جهانی، ماهیتی پراکنده و پنهان دارد و در شبکه‌های سیاستی پیچیده‌ای شامل مهاجرت، آموزش، نوآوری، و توسعه صنعتی تعبیه شده است (هو و همکاران، ۲۰۲۶). براساس نظریه کشش-فشار، فرار مغزها نه تنها یک انتخاب فردی، بلکه محصول طراحی سیاست‌های فعال «استخراج استعداد» از سوی کشورهای ثروتمند شمال جهانی است. کشورهای ثروتمند با رویارویی با پیری جمعیت و شکاف‌های نیروی کار، سیاست‌هایی را برای جذب کارگران ماهر از کشورهای در حال توسعه طراحی می‌کنند. به این ترتیب بیش از پیش شاهد خروج نخبگان از کشور هستیم (میرترابی و خاوری‌نژاد، ۱۳۹۳). برپایه برآورد آماری ایالات متحده، ایران در میان ۷۲ کشور در حال توسعه، رتبه سوم را به لحاظ فرار مغزها داشته و ایالات متحده، مقصد اصلی نخبگان است. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، سالانه ۱۸۰۰۰۰ متخصص مهاجرت می‌کند. به طور کلی ۱۲/۷ درصد از دانش‌آموختگان به دلیل بیکاری، به فکر مهاجرت به کشوری با زندگی و درآمد بالا هستند (وگلمند و همکاران، ۲۰۲۱، ۲). مهاجرت نخبگان، توجه جهانی را به خود جلب کرده است؛ زیرا، پیامدهای گسترده و شدیدی برای کشورهای کمتر توسعه یافته دارد (وکلی و مبینی، ۲۰۲۳، ۷۱۵). برپایه گزارش بانک جهانی، ایران سالانه ۵۰ میلیارد دلار را به دلیل خروج نخبگان خود از دست می‌دهد (راغب علی، ۱۴۰۳). این رقم تنها بخشی از خسارت مستقیم اقتصادی این پدیده را نشان می‌دهد و هزینه‌های غیرمستقیم ناشی از توقف چرخه نوآوری و تولید علم، بسیار فراتر از این برآوردهاست. گزارش‌ها و آمارهای مربوط به مهاجرت نخبگان از ایران حاکی از افزایش تمایل نخبگان به مهاجرت پس از دوران کرونا است (راغب علی، ۲۰۲۴).

پدیده «فرار مغزها» یا مهاجرت نخبگان، در دهه‌های اخیر به یکی از چالش‌های ساختاری و راهبردی نظام‌های ملی، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران تبدیل شده است. این پدیده که به‌ظاهر به‌عنوان یک جریان فردی و داوطلبانه از تخصص‌های تحصیل‌کرده به‌سوی بازارهای کار پیشرفته‌تر و محیط‌های علمی-تحقیقاتی مطلوب‌تر تعریف می‌شود، در واقع، ریشه در عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی عمیقی دارد که نشان‌دهنده موانع داخلی موجود در برابر حفظ و به‌کارگیری سرمایه‌های انسانی باکیفیت است. ایران، با

داشتن جمعیتی جوان، نسبتاً تحصیل کرده، و دارای قابلیت‌های علمی و فناوری قابل توجه، در طول دو دهه گذشته، شاهد خروج گسترده نخبگان علوم پایه، مهندسی، پزشکی، و علوم انسانی بوده است که به گونه‌ای مستقیم بر ظرفیت نوآوری، رشد اقتصادی، و امنیت ملی تأثیر گذاشته است. از دیدگاه جامعه‌شناسی، مهاجرت نخبگان، تنها یک تصمیم فردی نیست، بلکه نتیجه تعامل پیچیده بین عوامل سطح کلان (مانند سیاست‌های اقتصادی، وضعیت اجتماعی، تحریم‌ها، و مسائل بین‌المللی) و عوامل خرد (از جمله شبکه‌های اجتماعی، انتظارات خانوادگی، هویت فرهنگی، و تجربه‌های شخصی از نابرابری و تبعیض) است. پژوهش‌های تجربی (میدانی) داخلی انجام‌شده در فاصله زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۳ با مراجعه به منابع علمی (نورمگز، مگ ایران، ایران‌داک، و پایگاه علمی جهاد دانشگاهی) نشان می‌دهد که واقعیت اجتماعی «مهاجرت نخبگان»، دغدغه اصلی پژوهشگران و سیاستمداران بوده و این مسئله، پدیده‌ای تک‌بعدی نبوده و شاخص‌های گوناگونی بر آن تأثیر گذاشته است. با وجود حجم انبوه پژوهش‌ها (۵۹ سند علمی) آنچه مهاجرت نخبگان را به یک مسئله اجتماعی تبدیل می‌کند، نبود یک پایگاه دانش یکپارچه و نظام‌یافته درباره علل و زمینه‌های مهاجرت نخبگان ایرانی است. در طول سه دهه اخیر، پژوهش‌های پرشماری (از جمله ۵۹ مطالعه کمی و کیفی) در دانشگاه‌های ایران انجام شده است، اما هرکدام از آن‌ها به یک عامل محدود توجه کرده و هیچ‌یک نتوانسته‌اند الگویی ارائه دهند که هم‌زمان تأثیر زمینه‌های جامع (اجتماعی، فرهنگی، روانی، اقتصادی، و سیاسی) را بر قصد یا اقدام به مهاجرت نخبگان نشان دهد. براین اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «مهم‌ترین زمینه‌های مهاجرت نخبگان دانشجویی ایرانی در سه دهه اخیر چه بوده است؟»

۱. پیشینه پژوهش

وگامونیوز^۱ و همکاران (۲۰۲۵)، در پژوهشی با عنوان «تعیین‌کننده‌های فرار مغزها و نقش شهروندی در مهاجرت نخبگان» نشان داده‌اند که مهاجرت نخبگان، تحت تأثیر شش متغیر کلیدی نابرابری اقتصادی، کیفیت خدمات عمومی، مداخلات خارجی، پاسخ‌گویی نهادی، حاکمیت قانون، و ثبات سیاسی است.

1. Vega-Muñoz

علی اف و قاسموف^۱ (۲۰۲۳)، در پژوهشی با عنوان «خدمات عمومی، رضایت از زندگی، و قصد مهاجرت نخبگان: شواهدی از آذربایجان» نشان داده‌اند که ادراک مثبت از خدمات عمومی (آموزش، بهداشت، زیرساخت) و رضایت کلی از زندگی، قصد مهاجرت نخبگان را به گونه‌ای معنادار کاهش می‌دهد. در مقابل، نابرابری اقتصادی و ناکارآمدی نهادی، انگیزه مهاجرت را افزایش می‌دهد.

ژانگ^۲ و همکاران (۲۰۲۴)، در پژوهشی با عنوان «امکانات شهری، مقرون به صرفه بودن مسکن، و جذب استعدادها» نشان داده‌اند که امکانات شهری (فرهنگی، آموزشی، تفریحی) و مقرون به صرفه بودن مسکن، عوامل کلیدی جذب و حفظ نخبگان در مناطق شهری هستند. در مقابل، هزینه بالای زندگی و فشارهای رقابتی شدید، انگیزه مهاجرت داخلی و بین‌المللی نخبگان را افزایش می‌دهد.

نتایج پژوهش سیمپلیس^۳ (۲۰۲۱) با عنوان «عوامل تعیین‌کننده مهاجرت متخصصان سلامت در آفریقا» نشان می‌دهد که فساد نهادی، بی‌ثباتی سیاسی، و کمبود فرصت‌های شغلی، مهم‌ترین عوامل اقتصادی-سیاسی مؤثر بر مهاجرت نخبگان سلامت در کشورهای آفریقایی هستند.

پتو و کانل (۲۰۲۳) نیز در پژوهشی با عنوان «خانواده اقیانوسیه ما: قهرمانان، مهمانان، کارگران، یا طبقه آسیب‌پذیر؟» نشان داده‌اند که نبودن سیاست‌های حمایتی مناسب، ممکن است به فرار مغزها و تشدید نابرابری‌های منطقه‌ای منجر شوند. یافته‌های این پژوهش بر نیاز به مداخلات سیاستی هدفمند در راستای حذف ریشه‌های مهاجرت، مانند بی‌ثباتی اقتصادی، کمبود فرصت‌ها، و ضعف خدمات عمومی در کشورهای جزیره‌ای اقیانوسیه تأکید دارند.

داده‌های مربوط به پژوهش‌های داخلی انجام‌شده درباره مهاجرت نخبگان و عوامل مؤثر بر آن در جدول شماره (۱) به اختصار ارائه شده است.

1. Aliyev & Gasimov
2. Zhang
3. Simplice

جدول شماره (۱). خلاصه پژوهش‌های فراترکیب

نویسندگان	روش نمونه‌گیری	رشته تحصیلی نویسندگان	گروه مورد بررسی	روش پژوهش	نوع سند علمی	محل تحقیق	سطح اجرا
رحمانی (۱۴۰۴)	تعمدی	علوم تربیتی	دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه	کمی	پایان نامه کارشناسی ارشد	کرمانشاه	استانی
متقی و همکاران (۱۴۰۴)	هدفمند و گلوله‌برفی	مدیریت / آینده‌پژوهی	خبرگان و نخبگان دانشگاهی	کیفی	مقاله پژوهشی	ایران	ملی
بیات و عرفانی‌فر (۱۴۰۴)	ترکیبی (هدفمند و تصادفی)	علوم سیاسی	خبرگان و نخبگان علمی-صنعتی	ترکیبی (کمی-کیفی)	مقاله پژوهشی	ایران	ملی
رجبی (۱۴۰۴)	طبقه‌ای متناسب	جامعه‌شناسی	دانشجویان دانشگاه شیراز	کمی	پایان نامه کارشناسی ارشد	شیراز	استانی
کریمی (۱۴۰۴)	هدفمند	علوم ارتباطات	کاربران ایرانی ایکس (توییتر) و متخصصان مهاجرت	کیفی (تحلیل محتوا)	پایان نامه کارشناسی ارشد	ایران	ملی
انصاری چمرودی (۱۴۰۳)	تصادفی طبقه‌بندی شده	علوم اجتماعی	نخبگان تحصیل کرده ایرانی	کمی (پیمایش)	پایان نامه کارشناسی ارشد	ایران	ملی
اسماعیلی و محمودیان (۱۴۰۳)	هدفمند	علوم اجتماعی	خبرگان	کمی (مقایسه زوجی)	مقاله پژوهشی	دانشگاه شیراز	استانی
پاداشی اصل و همکاران (۱۴۰۳)	هدفمند	علوم اجتماعی	زنان	کیفی	مقاله کنفرانسی	آمریکا	فراملی
چم آسمانی و همکاران (۱۴۰۳)	هدفمند	مدیریت	داده	کیفی	مقاله پژوهشی	ایران	ملی
عیلامی (۱۴۰۳)	هدفمند	علوم اجتماعی	نخبگان	کیفی و کمی	رساله دکترا	ایران	ملی
فرهادی (۱۴۰۳)	خوشه‌ای	اقتصاد	داده	کیفی	پایان نامه کارشناسی ارشد	کرمانشاه	استانی
نصرتی (۱۴۰۳)	هدفمند	علوم اجتماعی	داده	کیفی	پایان نامه کارشناسی ارشد	ایران	ملی
نعمت‌الله (۱۴۰۳)	تمام شمار	اقتصاد	هیئت علمی	کمی	مقاله پژوهشی	تبریز	استانی
نعمت‌زاده گنابی (۱۴۰۳)	تعمدی	علوم سیاسی	دانش آموزان	کیفی	پایان نامه کارشناسی ارشد	تهران	استانی
ابراهیمی لاریمی (۱۴۰۲)	تصادفی	علوم اجتماعی	دانش آموزان متوسطه	کمی	پایان نامه کارشناسی ارشد	مازندران	استانی
آقابراهیمی (۱۴۰۲)	هدفمند	اقتصاد	داده	کیفی	پایان نامه کارشناسی ارشد	ایران	ملی
آقایور (۱۴۰۲)	خوشه‌ای	علوم اجتماعی	دانش آموختگان علوم انسانی	کمی	پایان نامه کارشناسی ارشد	ایران	ملی
پاداشی اصلی (۱۴۰۲)	هدفمند	علوم اجتماعی	داده	کیفی	رساله دکترا	آمریکا	فراملی

استانی	چرداول ایلام	مقاله پژوهشی	کیفی و کمی	نخبگان	اقتصاد	هدفمند	جمشیدی و همکاران (۱۴۰۲)
استانی	شیراز فارس	پایان نامه کارشناسی ارشد	کمی	دانشجویان	اقتصاد	خوشه‌ای	فهم‌پور (۱۴۰۲)
استانی	تهران	مقاله پژوهشی	کمی	کارشناسان و ورزشکاران	علوم اجتماعی	در دسترس	کرمی و همکاران (۱۴۰۲)
ملی	ایران	پایان نامه کارشناسی ارشد	کیفی	داده	علوم اجتماعی	هدفمند	گوهری داناپور (۱۴۰۲)
ملی	ایران	مقاله کنفرانسی	کیفی	نخبگان	علوم اجتماعی	هدفمند	بزرگ‌زاد (۱۴۰۱)
استانی	تهران	مقاله کنفرانسی	کمی/کیفی	نخبگان پزشکی	روانشناسی	هدفمند	خوانی و حسینی (۱۴۰۱)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	داده	علوم اجتماعی	هدفمند	ملک‌پور افشار و همکاران (۱۴۰۱)
ملی	ایران	مقاله کنفرانسی	کمی/کیفی	نخبگان	علوم اجتماعی	تصادفی ساده	بزرگ‌زاد (۱۴۰۰)
استانی	کاشان	مقاله پژوهشی	کمی/کیفی	دانشجویان پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا	علوم اجتماعی	هدفمند	حیدری سورجانی و فلاحی (۱۴۰۰)
استانی	تهران	مقاله پژوهشی	کمی/کیفی	دانشجویان	جامعه‌شناسی	تصادفی	خلیل حسینی و همکاران (۱۴۰۰)
استانی	تهران	مقاله کنفرانسی	کمی/کیفی	ورزشکاران	علوم اجتماعی	تصادفی ساده	فایقی (۱۴۰۰)
ملی	ایران	مقاله کنفرانسی	کمی/کیفی	شهروندان	مدیریت	هدفمند	معماری و همکاران (۱۴۰۰)
ملی	ایران	مقاله کنفرانسی	کیفی	داده	تاریخ	هدفمند	مفتخری و همکاران (۱۴۰۰)
استانی	تهران	مقاله پژوهشی	کیفی	کارکنان	جامعه‌شناسی	هدفمند	بزرگ‌زاد و همکاران (۱۳۹۹)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	نخبگان	علوم سیاسی	هدفمند	پریزاد و همکاران (۱۳۹۹)
ملی	ایران	پایان نامه کارشناسی ارشد	کمی/کیفی	نخبگان	جامعه‌شناسی	هدفمند	شجاعی (۱۳۹۹)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	داده	علوم سیاسی	هدفمند	نیکوبه و همکاران (۱۳۹۹)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	ورزشکاران	مدیریت	هدفمند	باقری و همکاران (۱۳۹۸)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	کارشناسان	جامعه‌شناسی	هدفمند	بزرگ‌زاد و همکاران (۱۳۹۸)
ملی	ایران	مقاله پژوهشی	کیفی	داده	علوم سیاسی	هدفمند	منوریان و همکاران (۱۳۹۸)
استانی	زابل	پایان نامه کارشناسی ارشد	کیفی	داده	علوم اجتماعی	هدفمند	سالاری (۱۳۹۷)
استانی	تهران	پایان نامه کارشناسی ارشد	کمی/کیفی	دانشجویان	روانشناسی	تصادفی طبقه‌ای	سلیمی (۱۳۹۷)
استانی	سمنان	مقاله پژوهشی	کمی/کیفی	دانشجویان	روانشناسی	تصادفی	شهریاری پور و

همکاران (۱۳۹۶)	طبقه‌ای							
شهریاری پور (۱۳۹۶)	هدفمند	روانشناسی	نخبگان علمی	کمی/کیفی	رسالهٔ دکترا	ایران	ملی	
عسگری و بادیا (۱۳۹۶)	هدفمند	علوم اجتماعی	نخبگان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	ایران	ملی	
ذوالقدر و سیزواری (۱۳۹۵)	هدفمند	علوم سیاسی	نخبگان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	ایران	ملی	
توکل و عرفان منش (۱۳۹۴)	هدفمند	جامعه‌شناسی	نخبگان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	ایران	ملی	
جانعلی زاده و همکاران (۱۳۹۴)	هدفمند	جامعه‌شناسی	نخبگان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	مازندران	استانی	
عزیزی و همکاران (۱۳۹۳)	هدفمند	علوم اجتماعی	استادان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	ایران	ملی	
علی پور (۱۳۹۳)	تصادفی	علوم اجتماعی	شهروندان	کمی/کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	بندرعباس	استانی	
پوریوسفی (۱۳۹۲)	تصادفی	علوم اجتماعی	فارغ‌التحصیلان	کمی/کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	ایران	ملی	
کلاهدوزان (۱۳۹۲)	هدفمند	علوم اجتماعی	نیروی کار	کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	ایران	ملی	
مقصودی (۱۳۹۲)	هدفمند	اقتصاد	داده	کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	ایران	ملی	
صدرا (۱۳۹۰)	تصادفی	جامعه‌شناسی	دانشجویان	کمی/کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	ایران	ملی	
شریفی قادری (۱۳۸۹)	طبقه‌ای	علوم اجتماعی	پایان نامه کارشناسی ارشد	کمی/کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	تهران	استانی	
قلی پور و روشندل (۱۳۸۹)	هدفمند	علوم سیاسی	دانشجویان	کیفی	مقالهٔ پژوهشی	تهران	استانی	
معافی (۱۳۸۸)	هدفمند	اقتصاد	داده	کیفی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	ایران	ملی	
نامدارپور (۱۳۸۷)	تصادفی طبقه‌ای	مدیریت	دانشجویان	کمی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	تهران	استانی	
سجادی نایینی (۱۳۸۶)	تصادفی	جامعه‌شناسی	پایان نامه کارشناسی ارشد	کمی	پایان نامهٔ کارشناسی ارشد	تهران	استانی	
حاجی یوسفی و بهمرد (۱۳۸۵)	تصادفی	علوم سیاسی	دانشجویان و استادان	کمی	مقالهٔ پژوهشی	ایران	استانی	
علاءالدینی و همکاران (۱۳۸۴)	تصادفی	پزشکی	پزشکان	کمی/کیفی	مقاله پژوهشی	ایران	ملی	

۲. چارچوب نظری پژوهش

- مهاجرت نخبگان: مهاجرت به معنای تحرک انسان در سطح جغرافیایی با قصد و تعمد قبلی است و به مهاجرت نخبگان و متخصصان، فرار مغز می‌گویند. هدف اصلی این مهاجرت،

ترک مبدأ و استقرار در مقصد است (لاول^۱ و همکاران، ۲۰۰۴). برای مهاجرت نخبگان^۲، معادل‌های گوناگونی از جمله فرار مغزها^۳، بر باد دادن مغزها، و مهاجرت صلاحیت‌ها^۴ را بکار برده‌اند. در مقابل فرار مغزها هم دو اصطلاح مبادله مغزها^۵ و گردش مغزها^۶ رایج است (میتن^۷، ۲۰۲۳، ۳۷۷).

• نظریه نظام جهانی والرش‌تاین: نظریه مرکز-پیرامون، نشان‌دهنده توسعه نامتوازن کشورهای صنعتی و در حال توسعه است. والرش‌تاین، کشورها را برحسب درجه توسعه‌یافتگی و میزان وابستگی اقتصادی آن‌ها در سه گروه مرکز، نیمه‌پیرامون، و پیرامون^۸ دسته‌بندی کرده است. برپایه این پارادایم، کشورهای پیرامون (کم‌توسعه) به دلیل جذب نخبگان‌شان از سوی مرکز و سرمایه‌داری، منزوی مانده‌اند (ردنوجیک و بیک^۹، ۲۰۲۰، ۹). «توسعه» به چهار عامل اساسی سرمایه، نیروی انسانی، مواد خام، و دانش فنی وابسته است که کشورهای پیرامونی از این چهار مورد، عمدتاً مواد خام را در اختیار دارند. در این کشورها، انباشت سرمایه وجود ندارد و برای سرمایه‌گذاری، دست‌به‌دامان کشورهای مرکز می‌شوند (گرویزارد و لال^{۱۰}، ۲۰۰۶، ۱۱۷). نکته اساسی نظریه مرکز-پیرامون که محور مهاجرت نخبگان را تعیین می‌کند، احساس محرومیت نسبی (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی) در مقایسه با مرکز است. برپایه نظریه محرومیت نسبی، افراد برای رفع محرومیت خویش از امکانات مادی و معنوی، دستیابی به کیفیت زندگی بهتر، و ارتقای منزلت رفاهی و اجتماعی خود در مقصد اقدام به مهاجرت می‌کنند. درآمد بالاتر و جاذبه‌های کشورهای مقصد (عوامل کششی)، دافعه‌های کشور مبدأ (عوامل فشار)، تحولات جهانی، و عوامل فردی و خانوادگی بیشترین تأثیر را بر مهاجرت نخبگان داشته‌اند. فرار مغزها در ایران تاحدی ناشی از اقناع بیرونی (عوامل کششی کشورهای

1. Lowell
2. Elites Migration
3. Brain Drain
4. Brain Waste
5. Brain Circulation
6. Brain Gain
7. Metin
8. Core Countries, "Semi-Peripheral" and "Peripheral"
9. Radonjic & Mirjana
10. Groizard & Lull

توسعه یافته) و نارسایی‌های داخلی (عوامل فشار) بوده است (وکلی و مبینی^۱، ۲۰۲۳، ۷۱۵). تصمیم به مهاجرت نخبگان، نتیجه تعاملی بین عوامل کلان ساختاری (وضعیت نظام جهانی و الگوهای نابرابر توسعه) و عوامل خرد (انگیزه‌های فردی و شبکه‌های اجتماعی) است؛ اما ایدئولوژی‌های نئولیبرال و سیاست‌های مهاجرتی کشورهای مرکز، به گونه‌ای نظام‌مند با تسهیل فرایند جذب نخبگان، جریان‌های فرار مغزها را از پیرامون به مرکز بازتولید می‌کنند و آن را به عنوان یک «انتخاب طبیعی» در بازار جهانی کار بازنمایی می‌نمایند.

براساس نظریه نظام جهانی، فرار مغزها در نتیجه ساختار منظم نابرابری در تقسیم کار جهانی رخ می‌دهد (والرشتاین، ۱۹۷۴). کشورهای مرکز، نه تنها امکانات پژوهشی پیشرفته و فرصت‌های شغلی به مراتب جذاب‌تری را در اختیار دارند، بلکه از طریق سیاست‌های مهاجرتی گزینشی، بورس‌های تحصیلی هدفمند، و نظام‌های جذب نخبگان، ساختاری را ایجاد کرده‌اند که پیوسته نیروی انسانی ماهر را از پیرامون به سوی خود می‌کشد. کشورهای مرکز نه به طور تصادفی، بلکه با طراحی و برنامه‌ریزی آگاهانه، نهادهای خود را در خدمت جذب حداکثری نخبگان پیرامون قرار داده‌اند. نکته محوری دیگر این است که تأثیرگذاری کشورهای مرکز بر جریان‌های مهاجرت نخبگان، محدود به عوامل کششی نیست. کشورهای مرکز از طریق «بازنمایی زندگی بهتر»، تصویر مطلوبی از کیفیت زندگی، آزادی‌های مدنی، و فرصت‌های حرفه‌ای در آن کشورها را در میان نخبگان پیرامون ترویج می‌کنند. تداوم چنین مهاجرتی از مبدأ به مقصد، سبب تولید نابرابری اقتصادی و فاصله اجتماعی میان کشورهای صنعتی، در حال توسعه، و کم توسعه می‌شود.

۳. نقد و نوآوری پژوهش

پژوهش‌های پیشین در حوزه مهاجرت نخبگان در ایران بیشتر بر رویکردهای تک‌عاملی یا محدود به حوزه‌های خاصی مانند حوزه اقتصادی، اجتماعی، یا فرهنگی متمرکز بوده و کمتر به تحلیل جامع و یکپارچه این پدیده با در نظرگیری همه ابعاد و تعامل آن‌ها پرداخته‌اند. بسیاری از این پژوهش‌ها فاقد چارچوب نظری قوی برای تبیین ریشه‌های ساختاری پدیده بوده و اغلب به ارائه فهرستی از عوامل، بدون تحلیل نظام‌مند روابط بین آن‌ها، بسنده کرده‌اند. همچنین، شکاف روش‌شناختی در ترکیب و سنتز نظام‌مند یافته‌های پراکنده پژوهش‌های پیشین، آشکارا احساس می‌شود. در این راستا،

1. Vakili & Mobini

نوآوری اصلی پژوهش حاضر در چند محور قابل برجسته‌سازی است. نخست، بهره‌گیری از روش مرور نظام‌مند و فراترکیب برپایه الگوی نظری سندلوسکی و باروسو^۱ (۲۰۰۷)، امکان ترکیب، تحلیل، و سنتز یافته‌های ۵۹ مطالعه کیفی، کمی، و ترکیبی در یک بازه زمانی طولانی (۱۴۰۴-۱۳۸۴) را فراهم کرده است و این رویکرد، تصویر جامع و عمیق‌تری از پدیده ارائه می‌دهد که در مطالعات پیشین امکان‌پذیر نبود؛ دوم، استفاده از «نظریه نظام جهانی والرش‌تاین» به عنوان چارچوب تحلیلی کلان، این پژوهش را قادر کرده است تا پدیده مهاجرت نخبگان را نه تنها به عنوان یک مسئله داخلی، بلکه به عنوان پیامدی ساختاری از روابط نابرابر در نظام جهانی و تعامل پیچیده عوامل دافعه داخلی (پیرامون) و جاذبه خارجی (مرکز) تحلیل کند؛ سوم، ارائه تحلیل جامعی که در آن عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی نه به گونه‌ای جداگانه، بلکه در تعامل با یکدیگر و در چارچوب نظری مرکز-پیرامون بررسی شده‌اند.

۴. روش پژوهش

روش به کاررفته برای انجام پژوهش حاضر، روش مرور نظام‌مند فراترکیب پژوهش‌ها برپایه الگوی نظری سندلوسکی و باروسو (۲۰۰۷) است. فاصله زمانی پژوهش از سال ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ است که ۵۹ سند نهایی (حجم نمونه) از مجموع ۱۱۴ سند گردآوری شده مربوط به این دوره زمانی (جامعه آماری)، برپایه ملاک ورود و خروج به روش هدفمند، وارد فاز تحلیل و ارزیابی شدند. ملاک‌های ورود پژوهش‌ها، دربردارنده موضوع مرتبط با مهاجرت نخبگان، انتشار در بازه زمانی مشخص، انجام پژوهش در ایران یا درباره نخبگان ایرانی، دسترسی به متن کامل، داشتن روش پژوهش مشخص، و ارائه یافته‌های تجربی بود. ملاک‌های خروج نیز مطالعات مقالات نظری و مروری بدون داده میدانی، مطالعات فاقد روش پژوهش شفاف، و پژوهش‌های تکراری با داده‌های یکسان در نظر گرفته شد. مراحل انجام پژوهش در هفت گام (نخست، تدوین پرسش پژوهش با محوریت شناسایی عوامل مؤثر بر مهاجرت نخبگان ایرانی؛ دوم، جست‌وجوی نظام‌مند در پایگاه‌های علمی معتبر با کلیدواژه‌های مشخص؛ سوم، ارزیابی کیفیت مطالعات با استفاده از چک‌لیست استاندارد؛ چهارم، تحلیل و استخراج نظام‌مند یافته‌ها، مفاهیم، و مضامین؛ پنجم، کیفیت‌بخشی و کنترل از طریق بازبینی و واریسی؛ ششم، تلفیق یافته‌ها با ادغام و دسته‌بندی مضامین استخراج‌شده و شناسایی مضامین اصلی و

1. Sandelowski and Barroso

فرعی؛ و هفتم، ارائه نتایج نهایی در قالب جدول اجرا شد.

۵. تحلیل تجربی

در این بخش به مهم‌ترین یافته‌های پژوهش برپایه روش مرور نظام‌مند پژوهش‌ها، اشاره شده است.

۱-۵. زمینه اجتماعی

جدول شماره (۱) ساختارهای کلان جامعه و تأثیر آن بر انگیزه مهاجرت را بررسی کرده است. عواملی همچون آنومی، کاهش سرمایه اجتماعی، تبعیض‌های اجتماعی، و افت کیفیت زندگی، با ایجاد احساس ناامنی و نارضایتی عمیق، بستر اجتماعی لازم را برای تصمیم‌گیری نخبگان به‌منظور ترک کشور فراهم می‌کنند.

جدول شماره (۲). زمینه اجتماعی

مقوله اصلی	مفاهیم خرد
۱. آنومی اجتماعی	الف) ناکامی اجتماعی محرومیت نسبی، سرخوردگی اجتماعی، موانع ترقی و رشد حیات اجتماعی، محدودیت‌ها در فضای اجتماعی، وجود موانع کنکور، موانع و محدودیت شغلی و استخدام، احساس ناامیدی از آینده شغلی-کاری، شکست در اهداف اجتماعی، موانع تجاری‌سازی ایده‌ها، عدم امنیت در جامعه، فضای ارتباطی مبهم، عدم اطمینان از آینده، نبود شایسته‌سالاری، عدم رضایت از سطح زندگی، عدم امنیت شغلی
	ب) احساس بی‌هنجاری اجتماعی احساس ناامنی از آینده، چشم‌انداز نامطلوب آینده، عدم اطمینان از آینده، نداشتن امید به آینده شغلی، ترس از ماندن، ناامیدی دانشگاهیان، بی‌سازمانی اجتماعی، عدم احساس مؤثر بودن در پیشرفت مملکت، الگوهای رفتاری تحمیل شده، ضعف امنیت جانی و فکری متخصصان، وجود فشارهای اجتماعی و فرهنگی برهم‌خوردگی نظام اجتماعی، بی‌نظمی عمیق، شرایط بحرانی حاکم در جامعه ایران، نابسامانی اجتماعی، پارتی‌بازی، کاهش امیدواری اجتماعی
۲. افت سرمایه اجتماعی	رواج بی‌اعتمادی، کاهش سرمایه اجتماعی، فقدان مشارکت نهادینه‌شده و پایدار، ضعف ملی‌گرایی، عدم انسجام اجتماعی، ضعف اعتماد اجتماعی، کاهش تعلق اجتماعی، نداشتن وابستگی سرزمینی، روابط اجتماعی متزلزل
۳. نارضایتی اجتماعی	نارضایتی اجتماعی-اقتصادی، عدم رضایت شغلی، نگرش انتقادی به شرایط کنونی و آتی جامعه، نارضایتی از شرایط خانوادگی، عدم رضایت از شرایط اجتماعی، احساس ناامیدی در مورد آینده خود، کاهش وابستگی به وطن، عوامل معنوی، عدم پیش‌بینی آینده، تعلقات فردی، ارزیابی از وضعیت خارج کشور، ارزیابی وضعیت داخل کشور، تجربه خارجی و قابلیت‌های فردی، نداشتن آینده مطمئن، ضعف امنیت روانی، تبعیض اجتماعی، چشم‌انداز نامطلوب آینده و عدم تمایل به جلوگیری از این پدیده، سطح پایین رضایت شغلی، محیط‌های نامناسب کاری، عدم امنیت شغلی، ضعف امنیت اجتماعی، وجود تبعیض اجتماعی، کاهش حس وطن‌دوستی، افت احساس تعلق به سرزمین، سرخوردگی، محرک‌های اجتماعی، میل به رشد آموزشی، فقدان امید به آینده، و شوک فرهنگی
۴. تبعیض و نابرابری اجتماعی	تبعیض جنسیت، فقدان فرصت‌های شغلی، احساس وجود تبعیض، نابرابری اجتماعی، نابرابری فرصت‌های اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی، اختلاف سطح زندگی و نابرابری ارزش دلار و ریال، فساد و تبعیض، تبعیض‌های قومی-مذهبی، تبعیض‌های اجتماعی-نژادی، فرصت‌های نابرابر، آزار و اذیت نخبگان
۵. کیفیت زندگی پایین	نبودن امکانات پیشرفته پزشکی و بهداشتی، تسهیلات و رفاه علمی ضعیف، کیفیت زندگی کاری پایین، فقدان تسهیلات مناسب اقتصادی، خدمات رفاهی و اجتماعی کم و موقتی، امکانات نامناسب رفاهی، مشکل مسکن و وسیله نقلیه نامناسب، هزینه‌های بالای زندگی، کمبود امکانات زندگی، کیفیت زندگی بهتر در مقابل کیفیت زندگی پایین، کیفیت خدمات بهداشتی پایین، نابرابری سلامت اجتماعی، کیفیت پایین امکانات آموزشی

۵-۲. زمینه فرهنگی

این جدول بر نابهنجاری‌های محیط علمی و عمومی تمرکز دارد؛ به گونه‌ای که ضعف اخلاق کاری، دافعه نظام آموزشی، سلطه سبک زندگی غربی، و کاهش منزلت دانش، در کنار جذابیت‌های فرهنگی و علمی کشورهای مقصد، شکاف عمیقی میان انتظارات نخبگان و واقعیت‌های موجود ایجاد می‌کند و سبب گریز نخبگان می‌شود.

جدول شماره (۳). زمینه فرهنگی

مقوله اصلی	مفاهیم خرد
۱. سرمایه علمی منفی	کاهش مشارکت نخبگان در اداره زندگی و جامعه، عدم مشارکت هیئت علمی، فقدان حمایت اجتماعی از حقوق پژوهشگران، تغییر روابط و مناسبات اجتماعی در نهاد علمی، کاهش مشارکت مجامع علمی، تعامل یک‌سویه علمی، شبکه علمی سواری مجانی، مشارکت ندادن اصحاب اندیشه در تصمیم‌گیری‌های کلان، ناهنجاری‌های علمی، خصوصیت قومی و ملی در نظام دانشگاهی، احساس بیگانگی در محیط علمی، تعارض بین استادان و گروه علمی، انزجار علمی
۲. اخلاق و فرهنگ کاری ضعیف	فرهنگ کاری ناکارآمد، بی‌ارزشی زمان و ساعت کاری، فقدان کارآفرین، عدم تمایل به جدیت شغلی در نهادهای علمی و اداری، ضعف فرهنگ تلاش، عدم نیاز دولت به بخش خصوصی برای خلاقیت شغلی، بی‌توجهی دولت به بخش تولید و کارآفرینی، تعارض رفتارها با اخلاق کار، ناشایستگی و روابط ناسالم کاری، کم‌اهمیتی تفکر خلاق در جامعه، فقدان وجدان کاری و فرهنگ حرفه‌ای
۳. دافعه نظام آموزشی	تبعیض تحصیلی، تبعیض در استخدام و امکانات شهری، عدم تمایل جوانان بومی به تحصیلات دانشگاهی، ناراضی‌ت از دانشگاه، نظام آموزشی اقتباسی، تهاجم فرهنگ غربی به نظام دانشگاهی، رشد قارچ‌گونه مراکز دانشگاهی، نبود برنامه‌ریزی پیوسته در مورد نخبگان، احساس انفعال در نخبگان، توزیع جغرافیایی ناهمگون نهادهای دانشگاهی، اشباع و تورم رشته‌ها، بی‌توجهی به علم و دانش، فقدان تشکل و اتحادهای کارآمد، به‌حاشیه راندن نخبگان، رابطه مجوری به‌جای ضابطه‌محوری، کمبود فرصت‌های مطالعاتی، به‌روز نبودن نظام آموزشی، تکراری و قدیمی بودن محتوای آموزشی دانشگاه، ناهماهنگی بین سازمان‌های متولی امور نخبگان، ضعف توسعه شبکه‌های دانشگاهی، فقدان سازوکار نظارت بر طرح‌های پژوهشی، ضعف ارتباط با مراکز تحقیقاتی بین‌المللی، نهادینه نبودن علم در جامعه، بازار کار اشباع‌شده، نبود فرصت بروز استعدادها، فرصت شغلی بیشتر در مقصد، گرایش به سبک زندگی متفاوت، پایین بودن درآمد، عدالت و فرصت ترقی در مقصد، توانایی رقابت در عرصه جهانی، مقام پایین پژوهشگران علمی، عدم همسویی با عقاید جامعه، ناکارآمدی استادان و به‌روز نبودن آن‌ها، عدم خودکوفایی اجتماعی، شرایط کاری سخت در مبدأ، میدان ندادن به فرصت رشد به اعضای هیئت علمی، سطح پایین علمی دانشگاه و مدرسان، بی‌توجهی به پژوهش در دانشگاه‌ها، ضعف نظام آموزشی-علمی و پژوهشی؛ ضعف حقوق مالکیت فکری، وجود فرهنگ مهاجرت، فشارهای شغلی و تحصیلی، تنگناهای نظام آموزشی، بحران در مدیریت نخبگان، بی‌توجهی به اعزام اعضای هیئت علمی به دوره‌های آموزشی پیشرفته، عدم اعطای بورس‌های کوتاه‌مدت.
۴. جذابیت فرهنگی مقصد	جایگاه اجتماعی نخبگان در مقصد، تمایل به زندگی مدرن، دسترسی به امکانات، اعتبارات و تسهیلات بالای پژوهشی، توجه اجتماعی به ارزش فعالیت‌های علمی، وجود تسهیلات لازم برای پژوهش، رعایت شایسته‌سالاری، فرصت ادامه تحصیل، ارتقای رشد علمی و حرفه‌ای، ارتباط بهتر تخصصی با نیاز جامعه خارجی، جاذبه‌های بهتر فرهنگی و علمی برای زندگی، جاذبه فناوری علمی، فضای مناسب تحقیق، استقلال دانشگاه‌ها، امکان ادامه تحصیل، انجام آسان پژوهش، فضای علمی مناسب، اهمیت دادن به تلاش‌های علمی و پژوهشی، فضای اجتماعی علم و نظام آموزش عالی، صدور صلاحیت و گواهی قانونی و آسان از سوی کشور مقصد، دوره‌های آموزشی خارجی، مرکزگرایی در علم و پژوهش، یارانه آموزش و مشارکت بخش خصوصی، نظام آموزشی کارآمد، مهارت و تخصص کارفرمایان، دسترسی به فناوری علمی نوین، پیوند دوباره با دوستان خارج از کشور، کسب اقامت یا شهروندی در خارج و تحصیل در بهترین دانشگاه خارج، مزایای رفاهی بر نگرش بومیان و مهاجران نسبت به مهاجرت، توسعه پایدار متوازن در مقصد، توانمندسازی نخبگان علمی، تحرک بین‌المللی، حاکمیت و ارتقای قانون، تقویت ملی‌گرایی، رشد آموزش دانشگاهی، فراهم بودن زمینه‌های

تعامل صنعت و دانشگاه، پذیرش دانشجویان بین‌المللی و تعامل بین‌المللی دانشگاهی، ساختار دانشگاهی مطلوب در مقابل ساختار دانشگاهی نامطلوب، کیفیت آموزشی کشورهای مقصد، شرایط فرهنگی بهتر	
جامعه امن و بی‌اضطراب، جامعه چندملیتی و فرهنگی، ثبات وضع سیاسی، رفاه اجتماعی در خارج، کسب آسایش اجتماعی بهتر برای خود و خانواده، وجود فرصت‌های شغلی بهتر، امکانات مادی رفاهی بهتر برای زندگی، دسترسی به حقوق و دستمزد بیشتر، علاقه به زندگی در یک جامعه بدون تبعیض، وجود آزادی‌های فردی-سیاسی، علاقه به زندگی در محیط مدرن، احساس امنیت در خارج، تشویق دوستان و خانواده در کشور، تصور اجتماعی مطلوب از کشور مقصد، سبک زندگی در خارج، افزایش و بهبود وضعیت رفاه و توسعه انسانی، آزادی اقتصادی، مؤلفه قوانین مالی، بازار کار و تجارت در کشورهای توسعه‌یافته، فراهم بودن فرصت شغلی، فراهم بودن شرایط و امکانات لازم برای اشتغال، توزیع شغل براساس مهارت افراد، مناسب بودن درآمد افراد، دستیابی به وضعیت معیشتی بهتر، کیفیت زندگی و رفاه اجتماعی، بالا بودن منزلت اجتماعی، ارزان‌تر شدن هزینه‌های حمل‌ونقل، توسعه سامانه‌های ارتباطی، آرامش سیاسی و اجتماعی، ناآشنایی با واقعیت غرب و امتیاز دانستن آن، آسودگی خیال در کشورهای پیشرفته، مسائل حرفه‌ای و تخصصی، تجربه زندگی در کشور پیشرفته و کسب علم، جاذبه‌های تحصیلی، برابری جنسیتی و امیدواری اجتماعی، ارزش بیشتر مدرک تحصیلی در کشور دیگر، شیوه حکمرانی و آزادی‌های مدنی و اجتماعی، کیفیت بالای زندگی و رفاه در مقصد، رشد و پیشرفت فردی، فرصتی برای استقلال علمی و آزادی عمل بیشتر	(ب) جاذبه زیستی-مدنی
تبعیض در استخدام، وجود تبعیض بین فرهیختگان در رتبه‌های تحصیلی و جذب در مراکز علمی، ناهمخوانی تخصص برخی از نخبگان با نیازهای جامعه، توزیع ناعادلانه امکانات علمی-پژوهشی بین نخبگان، توزیع ناعادلانه امکانات علمی در مناطق مختلف کشور، عدم شایسته‌سالاری علمی، انتصاب و ارتقا براساس سلاقی شخصی، تبعیض بین دانشجویان در نمره آموزشی و جذب دکتری، استفاده از روابط به‌جای ضوابط، کمبود امکان ادامه تحصیل در سطح تکمیلی، ضعف در شبکه ارتباطی و دیپلماسی علم و فناوری، نظام آموزشی کم‌کار و کم‌حافظه و خلافت‌زدا، نبود شرایط استعدادپروری، انتصابات غیرشایسته‌سالار، انباشت سرمایه انسانی و عدم مدیریت آن، بازاری شدن برون‌دادهای علمی، انتصاب اجتماعی ناشایست، عدم رعایت شایسته‌سالاری	۵. ضعف عدالت آموزشی
ضعف ارتباط مراکز علمی و صنعتی، فقدان نظام آموزشی کارآمد برای اشتغال‌زایی، فضای نامناسب دانشگاه‌های داخلی در کسب‌وکار، تعارض ارکان درسی با جامعه، گسترش کمی آموزش عالی و بی‌توجهی به توسعه، ناکارآمدی ساختار آموزش، عدم هماهنگی بین دانشگاه‌ها و شرکت‌ها، مسائل مربوط به عدم تحول محتوای علوم و رشته‌ها با شرایط روز جامعه، فقدان حمایت‌های مالی و اجتماعی از پژوهش‌های صنعتی، ناسامانی اداری، روشن نبودن جایگاه واقعی پژوهش و فقدان رشد فرهنگ تحقیق، نبود زمینه‌های پژوهشی متعدد در جامعه، فقدان ایده‌های جدید علمی در محیط آموزش و مقاومت در برابر آن، تکراری و قدیمی بودن محتوای آموزشی دانشگاه، ناهم‌آهنگی نیاز آموزشی با نیاز جامعه، سنتی بودن محیط آموزشی، ضعف در امکانات و تجهیزات علمی و پژوهشی، ارزش ندادن به نوآوری و ابتکار علمی، نبود فرصت ارتقای شغلی، اشباع بودن بازار کار	۶. ناکارآمدی صنعت و جامعه
بی‌توجهی به مهارت و لیاقت، ضعف کیفیت آموزشی و پژوهشی، سطح علمی پایین دانشگاه‌ها و مدرسان، بی‌توجهی به شأن علم و عالم، حیثیت پایین علم و علم‌جویان، کم‌رنگ شدن اهمیت معنوی و قداست دانشگاه، بی‌توجهی به کیفیت آموزش در دانشگاه‌ها، شیوع مدرک‌گرایی در کشور، نگرش مادی به علم، کیفیت پایین امکانات آموزشی، تصویر ذهنی نامطلوب از محیط و فضای علمی، نبود شرایط تحقیقاتی، نبود اعتبار منزلت تحقیق، عدم باور به کار علمی و پژوهشی، کم‌توجهی به نخبگان و بی‌توجهی به کرامت آن‌ها، عدم حمایت راهبردی از نخبگان، سخت بودن ارتباطات علمی با جهان، بی‌ارزش بودن علم در ایران، مشکلات علمی، ارتقای افراد بدون توجه به شایستگی، شکاف طبقاتی و سطح علمی پایین اساتید، ناکارآمدی نظام آموزشی، کم‌توجهی به علم و تحقیق، پایین بودن سطح توسعه علمی، فقدان تخصص‌گرایی، مشکلات زیرساخت‌های ارتباطی و فناوری دانشگاه و تحقیق، فقدان شایسته‌سالاری علمی، کم‌توجهی به شأن و ارزش علم، فقدان ایده‌های علم جدید در محیط آموزشی، ضعف نظام آموزشی، فضای تعامل و ارتباط پهلوسازی آموزش‌ها، ساختار آموزش و پژوهش معیوب، کیفیت ناکافی کارکرد آموزش، کیفیت ناکافی زیست‌بوم پژوهش، ناکارآمدی نظام نوآوری، ناکارآمدی نظام حکمرانی آموزش، مشکلات و موانع جذب و نگهداری نخبگان دانشگاهی، فرهنگ و فضای دانشگاهی نامناسب، کیفیت نامطلوب نظام آموزشی، کیفیت نامطلوب پژوهش، نظام ناکارآمد نگهداشت و توسعه شغلی اعضای هیئت علمی	۷. کاهش منزلت دانش و تحقیق

۷. آشفتگی فرهنگی	فشار عوامل فرهنگی و فکری، عقب‌ماندگی عمومی کشور، ضعف وطن‌دوستی و وطن‌پرستی، تبعیض مذهبی، محدودیت فرهنگی، سرخوردگی فرهنگی، قطع ارتباط فرهنگی و اعتقادی، تخریب میانی فکری توسط رسانه‌های خارجی، نبود ارتباطات اجتماعی و فرهنگی با خارج، بحران هویت و فرصت‌های فرهنگی پایین، فقدان تسهیلات مناسب فرهنگی، وجود برخی عناصر رفتاری نامناسب فرهنگی در جامعه (حسادت و بخل)، ضعف مدیریت علمی و فرهنگی در کشور، آشفتگی فرهنگی، چشم‌وهم‌چشمی، عدم احساس تعلق به وطن، قانون‌گریزی، فساد، شیوع رشوه و رانت علمی، برخورداری از امکانات علمی-تخصصی، بوروکراسی مخرب، ریاست انتصابی و حاکمیت مدیران سیاسی بر دانشگاه، بی‌اعتمادی تصمیم‌گیران اجرایی دانشگاه به پژوهشگران، میدان ندادن اعضای هیئت‌علمی برای رشد
۸. توسعه آگاهی فرهنگی جامعه	افزایش تعاملات علمی جهان، تحرک شدید طبقاتی، رشد حق انتخاب در زندگی اجتماعی، آگاهی اجتماعی-فرهنگی، توسعه روابط جهانی، مهاجرت و رفت‌وآمد برون‌مرزی، حاکمیت فرهنگ علمی، ارتباط بین‌بینش و دانش جهانی، مناسبات فرهنگی-اجتماعی علمی، پیشرفت شتابناک و حیرت‌انگیز دانش و فن، گسترش وسایل ارتباطی، مصرف کالاهای فرهنگی، استفاده از بورس تحصیلی، رسانه‌های جمعی، آسان بودن تعامل و همکاری جهانی، سبک زندگی بامهارت عصر جدید
۹. سلطه سبک زندگی غربی	آشنایی با فرهنگ لیبرالی غرب، نگرش‌ها و رفتارهای مردسالارانه در ایران، تسلط سبک زندگی سنتی و غلبه سیاست بر حوزه عمومی، چیرگی فرهنگ غربی بر فرهنگ ایرانی، عقب‌ماندگی کشور
۱۰. اهمیت پایین نیروی انسانی	بی‌توجهی به توسعه انسانی، عدم حمایت از نیروهای متخصص، بی‌توجهی به دانشگاهیان، عدم جذب متخصصان در نهادهای آموزشی، بالاترین تخصص علمی، فقدان معیارهای شایستگی در جذب نیرو، فقدان منزلت اجتماعی متفکران، عدم حمایت مالی از نخبگان، نادیده گرفتن حقوق انسانی

۳-۵. زمینه اقتصادی

جدول شماره (۴) شرایط مادی و معیشتی حاکم بر جامعه را بررسی کرده است؛ شرایطی مانند فشارهای اقتصادی شدید، تورم، بیکاری تخصصی، ضعف سرمایه‌گذاری در پژوهش و نابرابری درآمدی، امنیت مالی نخبگان را تهدید می‌کند. این ناامنی اقتصادی در تقابل با رفاه نسبی کشورهای مقصد، محرک قدرتمندی برای جست‌وجوی فرصت‌های شغلی و زندگی بهتر در خارج به‌شمار می‌آید.

جدول شماره (۴). زمینه اقتصادی

مقوله اصلی	مفاهیم خرد
۱. رفاه اقتصادی در مقصد	پس‌انداز بیشتر و کمک به خانواده در مقصد، افزایش بهره‌وری حمایت‌ها، شفافیت حمایت‌ها و رشد و افزایش بهره‌وری نخبگان، امکان رفع نیازهای مادی، جاذبه‌های اقتصادی، آینده شغلی بهتر و تغییر سطح زندگی، قیاس شرایط زندگی با امکانات موجود در کشور محل تحصیل و وضعیت زندگی پس از بازگشت احتمالی به کشور، یافتن شغل و درآمد بیشتر، رفع مشکلات اقتصادی، رضایت از شرایط اقتصادی جامعه مقصد، افزایش نرخ حقوق و دستمزد، دسترسی به فرصت‌های شغلی بهتر، تفاوت وضعیت رفاهی کشور مبدأ و مقصد، تعادل هزینه و درآمد
۲. فشارهای اقتصادی نخبگان	فرصت‌های شغلی کمتر، عدم تأمین مسکن نخبگان، مسائل معیشتی، میزان درآمد کم، عدم تعادل بین هزینه و درآمد، عقب‌ماندگی کشور، احساس ناامنی از آینده شغلی، عدم رضایت شغلی، عدم ثبات شغلی، عدم احساس امنیت شغلی، فقدان امنیت اقتصادی، کاهش درآمد خانواده، احساس عدم امنیت اقتصادی، مشکلات معیشتی-اقتصادی، هزینه سنگین آموزش در مقاطع مختلف تحصیلی، وضع اقتصادی نامناسب، عدم تعادل درآمد و هزینه، بیکاری
۳. ضعف سرمایه‌گذاری علمی	شدت تحریم‌ها علیه ایران، شرایط اقتصادی، تفاوت دستمزدها و شرایط اشتغال بین کشورها و هزینه‌های مهاجرت، کمبود فرصت شغلی و ارتقا، تجهیزات آزمایشگاهی ضعیف، یارانه آموزشی کم، امکانات پژوهشی اندک،

ضعف در سرمایه‌گذاری در امر پژوهش، کاهش حمایت مالی از دانش، عدم نوسازی نهادهای علمی، ایجاد نشدن مراکز علمی جدید، کاهش حمایت مالی از تحقیق و پژوهش در شرایط بحرانی، اختصاص نیافتن منابع مالی به پژوهش علمی در سطح کلان، بودجه‌های تحقیقاتی محدود و کم‌توجهی به تولیدات علمی، عدم تناسب هزینه و درآمد علمی و پژوهشی، عدم تأمین امکانات آموزشی، اعطای کم‌وام‌های بلاعوض و کمک‌های علمی و تحصیلی به نخبگان، نبود زیرساخت‌های ارتباطات علمی، نارسایی نظام اطلاع‌رسانی و تبادل علمی، بالا بودن هزینه پژوهش	
نرخ بالای بیکاری و تورم، درآمد نابرابر، عدم تناسب درآمد و هزینه، نبود امکانات اجتماعی-اقتصادی، توزیع ناعادلانه ثروت، نظام مالیاتی نامناسب، درآمدهای پایین، رقابت ناسالم اقتصادی، بالا بودن فاصله طبقاتی، وضعیت اشتغال نامناسب، اشباع مشاغل، فشارهای مالی و اقتصادی، بیکاری دانشجویان و متخصصان، بی‌ثباتی اقتصادی، ضعف منابع مالی متخصصان، افت رشد اقتصادی، کاهش فرصت‌های شغلی مناسب، وضع اقتصادی نامناسب، شکاف بخش اقتصادی، تهدیدات اقتصادی، تحریم‌ها، ورشکستگی شرکت و کارگاه‌های تولیدی، کاهش قدرت خرید مردم و سطح رفاه جامعه، فراهم نبودن زمینه اشتغال متناسب با تخصص نخبگان، ناکارآمدی ساختار اقتصادی، توسعه‌نیافتگی کشور مبدأ، نبود امنیت شغلی، نابرابری اقتصادی، بی‌عدالتی در دریافت مالیات، شرایط بد بازار کار، بازدهی پایین سرمایه در کشور مبدأ، فقدان پوشش بیمه‌ای و کیفیت آن، فقدان تسهیلات رفاهی، مشکلات طاق‌ت‌فرسا در محیط کار، سیاست اقتصادی نامناسب، عدم امنیت اقتصادی، نبودن بیمه ابتکارات و اختراعات، نابرابری دستمزدها، نبود رقابت سالم اقتصادی، محرومیت نسبی	۳. انومی اقتصادی

۴-۵. زمینه سیاسی

در این بخش، تأثیر مسائل و سیاست‌گذاری سیاسی بر رفتارها و کنش‌های اجتماعی نخبگان بررسی شده است. بوروکراسی پیچیده، فساد اداری، تبعیض‌های سیاسی و قانون‌گریزی اجتماعی، فضای اعتماد و مشارکت را محدود، و عدم شفافیت در مسائل سیاسی، احساس طردشدگی، و مهاجرت را در نخبگان تقویت کرده است.

جدول شماره (۵). زمینه سیاسی

مفاهیم خرد	مقوله اصلی
تبعیض قومیتی در نهاد، تبعیض جنسیتی در قانون‌گذاری، نفوذ گرایش و تفکرات سیاسی، فعالیت‌های رانت‌جویانه، ایدئولوژیک و حزبی بودن ادارات، نظام مدیریتی ناکارآمد، قوانین سنتی دولت‌ها، سیاست‌های خرد و کلان نامناسب مدیریتی، عدم تعادل و نابرابری در اجرای قوانین، تدوین و اجرایی نشدن قوانین، برخورد سیاسی با فضای دانشگاهی، نبود آزادی در ابراز عقیده، سلیقه‌ای و سیاسی بودن نظام گزینش	۱. تبعیض سیاسی
حجیم بودن نقش دولت در قانون‌گذاری، قوانین و مقررات پیچیده و مبهم، نظام‌وظیفه اجباری، ایدئولوژیکی شدن ساختار جذب نیروی انسانی، مالکیت دولتی، ضعف در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی، ساختار و رویه اداری نامناسب مراکز علمی و اجرایی کشور، پیچیده بودن نظام اداری و بوروکراتیک، بوروکراسی بیش‌ازحد، مالکیت دولتی	۲. بوروکراسی پیچیده
عدم رعایت قانون، مشکلات قوانین، فقدان حاکمیت قانون، عدم کنترل فساد، کیفیت پایین قانون، شفاف نبود قوانین موجود، قوانین دست‌وپاگیر برای نخبگان، عدم رعایت قوانین و مقررات، پارتی‌بازی سیاسی، عدم استقلال دانشگاه از بعد قانون، رابطه‌محوری زیاد	۳. قانون‌گریزی سیاسی
گسترش فساد، بی‌ثباتی مدیران سیاسی، سیاست‌زدگی فضاهای علمی و پژوهشی، سوءاستفاده از مقامات دولتی و مناصب عمومی، احساس محرومیت سیاسی، بیگانگی نخبگان از فعالیت سیاسی، وجود فسادهای مالی	۴. فساد سیاسی
ادراک نامناسب بودن وضعیت سیاسی، کاهش اعتماد به سیاستمداران، ناپایداری سیاسی، بی‌توجهی به حقوق سیاسی نخبگان، کاهش آزادی نخبگان، نارضایتی از عملکرد دولت، بی‌اعتمادی سیاسی، ناتوانی سیاسی، اختلافات و تعارضات سیاسی، محدودیت سیاسی، عدم رضایت از رفتارهای سیاسی	۵. سرمایه سیاسی پایین

نتیجه‌گیری

مرور نظام‌مند ۵۹ پژوهش تجربی در بازه زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که مهاجرت نخبگان ایرانی پدیده‌ای چندعاملی است که از هم‌پوشانی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی سرچشمه می‌گیرد:

• **زمینه اجتماعی:** یافته‌های فراترکیب نشان می‌دهد که مهاجرت نخبگان در ایران با نوعی شکاف میان انتظارات و امکانات موجود در جامعه پیوند خورده است. نخبگان در زندگی روزمره خود با عواملی مانند نااطمینانی از آینده شغلی، احساس عدم تأثیرگذاری بر روندهای اجتماعی و کاهش اعتماد به نهادهای اجرایی و علمی روبه‌رو هستند. این تجارب در مجموع به شکل‌گیری تصویری از «وضعیت بدون چشم‌انداز روشن» منجر می‌شود که در آن به تلاش فردی (علمی و تحصیلی) به اندازه کافی پاداش داده نمی‌شود. در چنین بستری، مهاجرت به عنوان گزینه‌ای برای دستیابی به محیط‌های اجتماعی مطلوب ظاهر می‌شود. نظریه نظام جهانی (والرشتاین، ۱۹۷۴)، این وضعیت را با به‌کارگیری مفهوم «محرومیت نسبی» توضیح می‌دهد که فرد نخبه در کشور پیرامون، موقعیت خود را با موقعیت هم‌تایانش در کشورهای مرکز مقایسه می‌کند و این مقایسه، سطح نارضایتی را افزایش داده و منجر به مهاجرت از مبدأ به مقصد می‌شود. اومبوگو (۲۰۲۳) احساس ناکامی در تحقق اهداف حرفه‌ای، سیمپلیس (۲۰۲۱) بی‌ثباتی اجتماعی و ضعف پاسخ‌گویی نهادی، و علی‌اف و قاسموف (۲۰۲۳) کاهش رضایت از خدمات عمومی و کیفیت زندگی را بر مهاجرت نخبگان تأثیرگذار دانسته‌اند؛ بنابراین، زمینه اجتماعی مهاجرت نخبگان در ایران (شامل بی‌اعتمادی و احساس عدم تعلق اجتماعی)، الگویی تکرارشونده در کشورهای در حال توسعه است که با فاصله گرفتن از معیارهای کیفیت زندگی در کشورهای توسعه‌یافته تشدید می‌شود.

• **زمینه فرهنگی:** در بُعد فرهنگی، دو فرایند موازی، نخست، کاهش جذابیت زیست‌بوم علمی و آموزشی داخلی و دوم، افزایش جذابیت‌های بازنمایی‌شده از نظام‌های آموزشی و پژوهشی کشورهای مقصد در شکل‌گیری قصد مهاجرت نقش دارند. در داخل، نخبگان با عواملی مانند محتوای آموزشی تکراری و ناهمسو با نیازهای روز، نبود پیوند مؤثر میان دانشگاه و صنعت، و احساس کم‌ارزش شدن فعالیت پژوهشی روبه‌رو هستند. این عوامل سبب می‌شوند که محیط علمی نتواند به اندازه کافی، انگیزه‌های درون‌زا برای ماندگاری نخبگان ایجاد کند. در مقابل، تصویری که از کشورهای مرکز (به‌ویژه از طریق رسانه‌ها، شبکه‌های

اجتماعی، و روایت‌های شخصی مهاجران) منتشر می‌شود، بر ویژگی‌هایی مانند آزادی علمی، نظام ارتقای شفاف، دسترسی به منابع پژوهشی به‌روز، و همسویی آموزش با نیازهای بازار کار تأکید دارد. نظریه نظام جهانی، این پدیده را در چارچوب «جریان‌های نامتقارن اطلاعات و نمادها» تحلیل می‌کند؛ کشورهای مرکز، به دلیل برخورداری از زیرساخت‌های رسانه‌ای و آموزشی قدرتمند، توانایی بیشتری در بازنمایی خود به عنوان «فضای مطلوب» برای رشد علمی و حرفه‌ای دارند. وکلی و مبینی (۲۰۲۳) بر برابری «اقتناع بیرونی» (تصویر جذاب کشورهای مقصد) و «نارسایی‌های داخلی» (ضعف نظام آموزشی و پژوهشی)، پتو و کانل (۲۰۲۳) بر جاذبه‌های آموزشی و فرهنگی، میتن (۲۰۲۳) بر نارضایتی از کیفیت آموزش عالی و فقدان فرصت‌های تحقیقاتی، ردنوجیک و بیک (۲۰۲۰) بر کاهش منزلت اجتماعی علم و تحقیق در کشورهای پیرامون، به عنوان عوامل اصلی افزایش نرخ مهاجرت نخبگان تأکید کرده‌اند؛ ازاین‌رو، زمینه فرهنگی مهاجرت نخبگان در ایران را باید دستاورد «شکاف روبه‌رشد میان کارکردهای موردانتظار و کارکردهای بالفعل نظام علمی داخلی» در مقایسه با تصویر کارآمدی نظام‌های علمی کشورهای مقصد دانست.

● زمینه اقتصادی: یافته‌های فراترکیب نشان می‌دهد که فشارهای اقتصادی در سه سطح عمل می‌کنند: سطح نخست، تفاوت آشکار در آمد و قدرت خرید میان مبدأ و کشورهای مقصد است که حتی برای اعضای هیئت علمی و پژوهشگران برجسته نیز قابل چشم‌پوشی نیست؛ سطح دوم، نبود امنیت شغلی بلندمدت و مسیرهای سخت (اداری) و زمان‌بر ارتقای حرفه‌ای-شغلی در نظام دانشگاهی است که مانع برنامه‌ریزی بلندمدت نخبگان می‌شود؛ سطح سوم، محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها است که دسترسی به تجهیزات پیشرفته، پایگاه‌های داده علمی، و فرصت‌های همکاری بین‌المللی را به شدت کاهش می‌دهد. این سه سطح در کنار هم «هزینه‌های فرصت ماندن» را به حدی افزایش می‌دهند که مهاجرت به گزینه‌ای مطلوب و بهینه در شرایط متعارف تبدیل می‌شود. وگا-مونیز و همکاران (۲۰۲۵) نیز بر نابرابری اقتصادی و ضعف خدمات عمومی به عنوان دو متغیر کلیدی در تبیین تفاوت‌های بین‌کشوری به لحاظ نرخ مهاجرت نخبگان تأکید کرده‌اند. نظریه نظام جهانی والرشاین این یافته را در چارچوب ساختار نامتوازن انباشت سرمایه تبیین می‌کند که کشورهای مرکز به دلیل تمرکز سرمایه، فناوری، و مؤسسه‌های پژوهشی، به طور طبیعی، بسترهای اقتصادی مناسب‌تری را برای فعالیت نخبگان فراهم می‌کنند. درمقابل، کشورهای پیرامون به دلیل وابستگی اقتصادی

و عدم انباشت سرمایه، توانایی رقابت برای حفظ نیروی انسانی ماهر را ندارند. گرویزارد و لال (۲۰۰۶) به شکاف دستمزد و تفاوت فرصت‌های شغلی میان کشورهای مبدأ و مقصد و لاول و همکاران (۲۰۰۴) به سهم ناچیز تولید ناخالص داخلی در تحقیق و توسعه (اغلب کمتر از ۱ درصد)، خسروی و همکاران (۲۰۲۰) به تحریم‌های اقتصادی و کاهش بودجه‌های پژوهشی، و ژانگ و همکاران (۲۰۲۴) به هزینه بالای زندگی و نبود حمایت‌های اقتصادی کافی (مانند تسهیلات مسکن و یارانه‌های پژوهشی) به‌عنوان انگیزه‌های مهاجرت نخبگان اشاره کرده‌اند.

● زمینه سیاسی: نخبگان ایرانی در تعامل با نهادهای اجرایی و علمی با عواملی مانند پیچیدگی فرایندهای اداری، نبود شفافیت در قوانین استخدام و ارتقا، و تأثیرپذیری تصمیمات از ملاحظات غیرشایسته‌محور روبه‌رو هستند. این عوامل سبب می‌شود که آنان زمان و انرژی فراوانی را صرف امور غیرتولیدی (مانند پیمودن مراحل طولانی اداری یا رویارویی با رویه‌های غیرمنتظره) کنند. در مقابل، کشورهای مقصد معمولاً تصویری از شفافیت نهادی، ثبات رویه‌ها، و استقلال نسبی دانشگاه‌ها ارائه می‌دهند که برای نخبگان خسته از بوروکراسی‌های پیچیده، جذاب است. نظریه نظام جهانی، این یافته را در چارچوب تفاوت کیفیت حکمرانی میان مرکز و پیرامون تحلیل می‌کند. از این دیدگاه، کشورهای مرکز به‌دلیل پیشینه طولانی‌تر نهادسازی و انباشت تجربه در حوزه مدیریت بخش عمومی، به‌طور متوسط، جایگاه بالاتری در حاکمیت قانون، کنترل فساد، و کارآمدی اداری دارند. وگلمونیوز و همکاران (۲۰۲۵) بر ثبات سیاسی و حاکمیت قانون، علی‌اف و قاسموف (۲۰۲۳) بر ادراک از پاسخ‌گویی نهادی و کیفیت قوانین، سیمپلیس (۲۰۲۱) بر فساد نهادی و بی‌ثباتی سیاسی، اسماعیل‌زاده و ذاکر صالحی (۲۰۱۵) بر نبود شفافیت در فرایندهای استخدام و ارتقا و نیز محدودیت‌های گاه‌وبی‌گاه در آزادی‌های آکادمیک به‌عنوان عوامل زمینه‌ساز مهاجرت نخبگان تأکید داشته‌اند.

مرور نظام‌مند ۵۹ مطالعه تجربی نشان می‌دهد که مهاجرت نخبگان ایرانی، پدیده‌ای چندوجهی و برآمده از هم‌پوشانی عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی است. نظریه نظام جهانی والرش‌تاین با مفاهیمی مانند «محرومیت نسبی»، «جاذبه‌های مرکز»، و «دافعه‌های پیرامون»، چارچوب مناسبی برای تبیین این پدیده فراهم می‌کند. مهاجرت نخبگان در ایران، واکنشی عقلانی به مجموعه‌ای از نابرابری‌ها، تبعیض اجتماعی، و ناکارآمدی‌های ساختاری-اداری است. کاهش نرخ این مهاجرت، مستلزم بهبود هم‌زمان شاخص‌های کیفیت زندگی، کارآمدی نظام آموزشی و پژوهشی، شفافیت نهادی، و فرصت‌های اقتصادی برای

نخبگان است. براین اساس، مهاجرت نخبگان از ایران، بخش جدایی ناپذیری از ساختار نابرابر قدرت، ثروت، و دانش در مقیاس جهانی است. کشورهای مرکز از طریق ترکیبی از عوامل کششی (امکانات پژوهشی پیشرفته، درآمد بالاتر، و ثبات نهادی و سیاسی) و شیوه‌های نفوذ نرم (تبلیغ زندگی بهتر، بورس‌های تحصیلی هدفمند، تبلیغات رسانه‌ای، و جذب استعداد از طریق شبکه‌های دانشگاهی و کارفرمایی) به گونه‌ای نظام‌مند نخبگان کشورهای پیرامون را جذب می‌کنند. افزون‌براین، تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی-اجتماعی موجود در کشورهای پیرامونی، به مثابه عوامل فشار ساختاری عمل کرده و گرایش نخبگان به مهاجرت را تشدید می‌کند؛ بنابراین، تازمانی که ایران در جایگاه پیرامونی (نیمه‌پیرامون وابسته) باقی بماند و کشورهای مرکز، سیاست‌های جذب نخبگان خود را ادامه دهند، مهاجرت نخبگان به عنوان یک واکنش اجتماعی به نابرابری ساختاری ادامه خواهد یافت.

در پایان باید گفت، نظریه مرکز-پیرامون، فاصله بین کشورهای مبدأ و مقصد را برپایه توسعه‌یافتگی (مرکز-جاذبه) و توسعه‌نیافتگی (پیرامون-دافعه) تحلیل می‌کند. وجود جاذبه در مقصد و دافعه در مبدأ، بسترهای یک مهاجرت انتقالی (نیروی انسانی ماهر به مرکز) را فراهم می‌کند. براساس این نظریه، شکل‌گیری حالت‌های سه‌گانه مرکز، نیمه‌پیرامون، و پیرامون، نوعی نابرابری چندگانه را بازگو می‌کند که در آن جایگاه کشورها وابسته به میزان سرمایه اقتصادی آن‌ها است. مرکز، تنظیم‌کننده نوع کنش و بازی اجتماعی است که پایه اقتصادی-سیاسی دارد. این بازی اجتماعی، ذائقه کنشگران (نخبگان جهان در حال توسعه) را تغییر داده و به شکل‌گیری الگوی گذر از مرزهای جغرافیایی برای رسیدن به جامعه آرمانی (مرکز) منجر می‌شود. در این پیوستار، تغییرات، حالت یک‌سویه دارد که سرمایه انسانی آماده را به مقصد منتقل می‌کند (استثمار اجتماعی-سیاسی). جهان اول با در اختیار داشتن سازوکارهای سیاسی و اجتماعی (منابع اقتصادی، نخبگان، جاذبه و دافعه، رسانه و تبلیغات) لازم برای تعمیق شکاف بین خود و مرکز، به سرعت سرمایه و توسعه اقتصادی خود را از طریق نخبگان مهاجر و غیرمهاجر افزایش می‌دهد و فاصله‌اش با پیرامون (سلطه و شکاف اقتصادی-اجتماعی) را حفظ می‌کند. استفاده از فرمول جاذبه در مرکز (آزادی، دموکراسی، رفاه، قدرت‌نمایی، اقتدار و امنیت) و دافعه در پیرامون (جنگ، استرس، تهدید-تحریم، فشارهای سیاسی، و افزایش مشکلات اقتصادی) این فاصله را در جهان امروزی روزافزون‌تر می‌سازد. نخبگان و متخصصانی که صاحب سرمایه علمی هستند، برای خلاقیت، کارآفرینی، و ایده‌سازی به امنیت اقتصادی نیاز

دارند. وجود بی‌سازمانی اقتصادی-اجتماعی در پیرامون و اعطای تسهیلات اجتماعی-اقتصادی در مرکز، سرآغازی برای مهاجرت نخبگان است. نظریه مرکز-پیرامون والرشتاین، علت اصلی مهاجرت نخبگان ایرانی را وجود شکافی می‌داند که ایرانیان بین مبدأ و مقصد تصور می‌کنند. پنداشت ذهنی نخبگان از واقعیت اجتماعی و تطبیق آن با واقعیت‌های بازتاب‌داده‌شده در سطح مرکز (کشورهای توسعه‌یافته)، دال محکمی بر افزایش خروج نخبگان ایرانی است. جهان اول، تصور مطلوبی از خود در سطح جهان ایجاد می‌کند و با ایجاد این الگوی جاذبه و دافعه، درصدد تغییر ذائقه اجتماعی نخبگانی است که در پی یک زندگی آرمانی هستند. آن‌ها بیشتر پیشرفت می‌کنند و خاورمیانه و کشورهای پیرامون را منبع بحران، ناامنی و اختلال معرفی می‌کنند. اختلاف قدرت در سطح جهان، معادله را به نفع کشورهای مرکز تغییر می‌دهد. نیروی انسانی که سازنده یک جامعه است، در مرکز مستقر می‌شود و این فرایند، الگوی استعماری نوینی (هژمونی اجتماعی-سیاسی مدرن) است که مغزهای یک جامعه را با بهترین بازدهی، مصادره می‌کند. براساس این نظریه، وضعیت جهان امروز، باعث افزایش فاصله کشورهای جهان از همدیگر و به‌ویژه اختلاف توسعه‌ای شرق-غرب، پیرامون و مرکز می‌شود. تحریم‌ها، جنگ، ناامنی، و بحران‌های قومی سبب توسعه کم و بی‌سازمانی اقتصادی بیشتر پیرامون می‌شود. در این شرایط، جامعه نمی‌تواند نظام اقتصادی را بهبود بخشد؛ زیرا، برای ترمیم خود به تعادل و تعامل (بده‌ویستان‌های جهانی) نیاز دارد و به‌مرور، نابسامانی از سطح اقتصادی به سطوح دیگر اجتماعی-فرهنگی و سیاسی نیز نفوذ می‌کند. هژمونی اقتصادی (سرمایه‌بر و نخبه‌بر) مرکز بر پیرامون، سبب افزایش فاصله بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه (وابسته و حاشیه‌نشین اقتصادی-اجتماعی) و استثمار سرمایه‌های انسانی آن‌ها می‌شود.؟؟؟؟ با توجه به آنچه مطرح شد، مهاجرت نخبگان ایرانی در چارچوب نظریه والرشتاین قابل فهم است؛ به‌گونه‌ای که جاذبه‌های اجتماعی-فرهنگی-اقتصادی و سیاسی جهان اول (کشورهای مقصد مهاجرت ایرانیان)، دافعه‌های داخلی (جنگ و تنش، بی‌سازمانی اقتصادی، تحریم، تبلیغات منفی مرکز در مورد پیرامون، کشمکش قومی در خاورمیانه، داعش، اختلافات سیاسی، تنش‌های منطقه‌ای، و فشارهای جهانی)، به‌مرور در فاصله زمانی ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ زمینه‌های مهاجرت نخبگان را فراهم کرده است.*

منابع

- آقا ابراهیمی، علیرضا (۱۴۰۲). بررسی عوامل اقتصادی مؤثر بر مهاجرت بین‌المللی دانشجویان ایرانی با استفاده از مدل جاذبه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- آقاپور، ترمه (۱۴۰۲). بررسی نقش مهارت‌های حرفه‌ای بر تمایل به مهاجرت در بین دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علم و فرهنگ تهران.
- ابراهیمی لاریمی، علی (۱۴۰۲). بررسی میزان و عوامل مؤثر بر تمایل دانش‌آموزان نخبه مدارس استعداد‌های درخشان به مهاجرت به خارج از کشور؛ مورد مطالعه مدارس سمپاد دوره دوم متوسطه در منطقه مرکزی مازندران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه مازندران.
- اسماعیلی، نصیبه؛ محمودیان، حسین (۱۴۰۳). جهانی شدن و مهاجرت نخبگان: شناسایی و رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر مهاجرت نخبگان ایرانی با رویکرد تحلیل سلسله‌مراتبی. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۳۷، ۴۱۶-۳۷۵.
- انصاری چمرودی، محسن (۱۴۰۳). بررسی تأثیر انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۳ ایران بر میل به مهاجرت نخبگان تحصیل‌کرده. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور استان گیلان.
- باقری، هادی؛ قوام‌صفت، موسی؛ حاصلی، غلامرضا (۱۳۹۸). شناسایی و اولویت‌بندی عوامل مؤثر بر مهاجرت ورزشکاران نخبه در ایران. مدیریت منابع انسانی در ورزش، ۶ (۲)، ۲۷۶-۲۵۷.
- بزرگ‌زاد، سعیده (۱۴۰۰). تأثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی بر مهاجرت نخبگان. اولین کنفرانس روانشناسی، علوم اجتماعی، علوم تربیتی و علوم انسانی، در دسترس در: <https://civilica.com/doc/1406782>.
- بزرگ‌زاد، سعیده (۱۴۰۱). واکاوی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت نخبگان به خارج از کشور. دومین کنفرانس علوم اجتماعی، روانشناسی، علوم تربیتی و علوم انسانی، در دسترس در: <https://civilica.com/doc/1448591>.
- بزرگ‌زاد، سعیده؛ کاظمی‌پور، شهلا؛ محسنی، رضا علی (۱۳۹۸). نگرش نخبگان به عوامل اجتماعی، اقتصادی، و علمی-پژوهشی در مبدأ و مقصد و تأثیر آن بر گرایش آن‌ها به مهاجرت خارج از کشور. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۲۸، ۱۶۹-۱۴۱.
- بیات، اصغر؛ عرفانی‌فر، علی (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی مدیریت نخبگانی در ایران: تحلیل چالش‌ها و ارائه راهبردهای عملیاتی. جستارهای سیاسی معاصر، ۱۶ (۲)، پیاپی ۵۶، ۱-۲۹، در دسترس در: <https://ensani.ir/fa/article/495487>.
- پاداشی اصل، خورشید؛ عباس‌زاده، محمد؛ آقایی، تنول (۱۴۰۳). مطالعه کیفی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به آمریکا؛ مورد مطالعه: مهاجرین زن ایرانی در دانشگاه‌های شهر بوستون آمریکا. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶ (۳)، ۱۹۰-۱۳۶، در دسترس در: <https://civilica.com/doc/2111912>.
- پاداشی اصلی، خورشید (۱۴۰۲). مطالعه عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به آمریکا به روش پدیدارشناسی؛ مورد مطالعه: مهاجرین زن ایرانی در دانشگاه‌های شهر بوستون آمریکا. رساله دکتری. دانشگاه تبریز.

پریزاد، رضا؛ شعبانی، فرزاد؛ امینی، علیرضا (۱۳۹۹). بررسی عوامل پژوهشی در مهاجرت نخبگان در ایران طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۶۸. علوم سیاسی، ۵۳، ۵۷-۷۸.

پوریوسفی، عبدالعظیم (۱۳۹۲). بررسی عوامل مؤثر بر مهاجرت نخبگان به خارج از کشور؛ مورد مطالعه: فارغ‌التحصیلان دانشگاه آزاد در تابستان ۱۳۹۱. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

توکل، محمد؛ عرفان‌منش، ایمان (۱۳۹۴). رهیافت تلفیقی جامعه‌شناسی علم به مهاجرت نخبگان با تأکید بر جامعه ایران. سیاست علم و فناوری، ۸ (۲) (پیاپی ۲۶)، ۱۱.

جانعلی‌زاده چوب‌بستی، حیدر؛ علی‌وردی‌نیا، اکبر؛ پورقاضی، شیوا (۱۳۹۵). شیوه‌های اثربخش در پیشگیری از برون‌کوچی نخبگان علمی؛ مطالعه موردی: استان مازندران. مجلس و راهبرد، ۲۳ (۸۶)، ۲۷۹-۳۰۶.

چم‌آسمانی، معصومه؛ نارنجی ثانی، فاطمه؛ میرکمالی، سیدمحمد؛ ذوالفقارزاده، محمدمهدی (۱۴۰۳). واکاوی علل مهاجرت نخبگان دانشگاهی از منظر کارکردهای آموزش عالی در ایران: مرور نظام‌مند ۱۴۰۱-۱۳۸۱. مدیریت و برنامه‌ریزی در نظام‌های آموزشی، ۳۲، ۱۸۴-۱۵۵.

حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ بهمرد، سمیه (۱۳۸۵). چرایی مهاجرت نخبگان از ایران پس از پایان جنگ تحمیلی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۴، ۲۷.

حسینی، سیدخلیل؛ صبوری خسروشاهی، حبیب؛ معدنی، سعید (۱۴۰۰). تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی و اجتماعی بر گرایش نخبگان فرهنگی در مهاجرت به کشورهای توسعه‌یافته. نشریه تغییرات اجتماعی-فرهنگی، ۱۸ (۱، پیاپی ۶۸)، ۵۲-۴۰.

حیدری سورشجانی، رسول؛ فلاحی، فرشاد (۱۴۰۰). شناسایی عوامل مؤثر بر مهاجرت نخبگان با تأکید بر محیط کالبدی کشورهای مقصد؛ مورد مطالعه: دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه کاشان. مطالعات اندازه‌گیری و ارزشیابی آموزشی، ۳۵، ۱۶۰-۱۳۲.

خوانی، افروز؛ حسینی، سیدیا سین (۱۴۰۱). بررسی عوامل مؤثر بر تمایل به مهاجرت نخبگان پزشکی به خارج از کشور با میزان رضایتمندی آن‌ها از زندگی. پنجمین همایش ملی فناوری‌های نوین در تعلیم و تربیت، روانشناسی و مشاوره ایران، در دسترس در:

<https://civilica.com/doc/1524274>

ذوالقدر، مالک؛ سبزواری، تورج (۱۳۹۵). بررسی فرار مغزها در ایران؛ ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵؛ (۳)، ۵۱-۲۹، در دسترس در:

<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1761333>

رجبی، مهدی (۱۴۰۴). احساس از خودبیگانگی اجتماعی، امید به آینده و تمایل به مهاجرت از کشور در میان دانشجویان دانشگاه شیراز. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شیراز.

رحمانی، نارین (۱۴۰۴). زهکشی مغزها؛ مطالعه علل و دلایل مهاجرت نخبگان کرمانشاه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه رازی.

سالاری، اسماء (۱۳۹۷). پیشنهادها و پیامدهای مهاجرت نخبگان اداری و اقتصادی دستگاه‌های اجرایی شهرستان زابل. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه سیستان و بلوچستان.

سجادی نایینی، سارا (۱۳۸۶). بررسی عوامل مؤثر بر گرایش نخبگان به مهاجرت از کشور. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهراء (س).

سلیمی، خاطره (۱۳۹۷). بررسی میزان تمایل دانشجویان دانشگاه تهران به مهاجرت تحصیلی و عوامل مؤثر بر آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه خوارزمی.

شجاعی ویرانی، فاطمه (۱۳۹۹). بررسی تأثیر عوامل رانشی و کششی بر مهاجرت افراد تحصیل کرده با نقش تعدیلگر تبلیغات؛ مورد مطالعه: مهاجرت به کانادا. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور استان تهران.

شریفی قادری، محمدتقی (۱۳۸۹). بررسی عوامل مؤثر بر گرایش دانشجویان به مهاجرت از کشور؛ مطالعه موردی دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

شهریاری‌پور، رضا؛ امین بیدختی، علی اکبر؛ محمدی فر، محمدعلی؛ کیانی، کوروش (۱۳۹۶). تأثیر جو دانشگاه و نظام ارزشی بر گرایش دانشجویان به مهاجرت از کشور؛ مورد مطالعه: دانشجویان دانشگاه سمنان. مسائل اجتماعی ایران، ۸ (۲)، ۹۹-۱۲۰.

شهریاری‌پور، رضا (۱۳۹۶). مدل‌سازی عوامل مؤثر بر برون‌کوچی نخبگان علمی از سیستم آموزش عالی و پیش‌بینی مهاجرت‌پذیری آنان با استفاده از سیستم‌های هوشمند. رساله دکتری. دانشگاه سمنان.

صدرا، علی (۱۳۹۰). بررسی نقش سرمایه اجتماعی و تأثیر آن در گرایش به مهاجرت خارج از کشور. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه گیلان.

عزیزی، نعمت‌الله؛ علیخانی، پرستو؛ محمدی، شیرکوه (۱۳۹۳). نقش آموزش عالی فرامرزی در پویایی و مهاجرت نیروی انسانی متخصص. آموزش عالی ایران، ۶ (۴)، ۲۱.

عسگری، حشمت‌الله؛ بادپا، مهدی (۱۳۹۶). برندگان و بازندگان فرار مغزها در کشورهای منطقه خاورمیانه با تأکید بر سرمایه انسانی. مدیریت سرمایه اجتماعی، ۴ (۴)، ۶۴۲-۶۱۳.

علاءالدینی، فرشید؛ فاطمی، رزیتا؛ رنجبران جهرمی، هومن؛ اصغری رودسری، الهام؛ اسکندری، شروین؛ توکلی، حمیدرضا؛ رضوی، اوستا؛ فیض‌زاده، علی؛ حسین‌پور، احمدرضا؛ میرزاصادقی، علیرضا (۱۳۸۴). میزان تمایل به مهاجرت و علل آن در پزشکان ایرانی. تحقیقات نظام سلامت حکیم، ۸ (۳)، ۹.

علی‌پور، سمیره (۱۳۹۳). تبیین جامعه‌شناختی زمینه‌های اجتماعی پیدایش و گریز نخبگان در شهر بندرعباس طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۷۰. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه گیلان.

عیلامی، فرید (۱۴۰۳). واکاوی مهاجرت و فرار مغزها بر اساس نقش متغیرهای هویت جنسیتی، قومیتی و مذهبی در طراحی الگوی تحرک تحصیلی دانشجویان ایرانی. رساله دکتری. دانشگاه کردستان.

فایقی، امیرحسین (۱۴۰۰). بررسی نقش رسانه‌ها در مهاجرت نخبگان ورزشی از ایران. سومین کنفرانس بین‌المللی تربیت بدنی و علوم ورزشی، در دسترس در: <https://civilica.com/doc/1285957>

فرهادی، محمدعلی (۱۴۰۳). زهکشی مغزها؛ مطالعه علل و دلایل مهاجرت نخبگان کرمانشاه؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه رازی.

فهم‌پور، فاطمه (۱۴۰۲). بررسی عوامل مؤثر در نگرش به مهاجرت از کشور در میان دانشجویان دانشگاه شیراز. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شیراز.

قلی‌پور، آرین؛ روشندل ابطانی، طاهر (۱۳۸۹). مدیریت استعدادها: کژکارکردهای رسانه‌های جمعی در تشدید روند مهاجرت نخبگان. مجله پژوهش‌های مدیریت عمومی، ۸(۱)، ۳۵-۱۹.

کریمی، سجاد؛ قدیمی، بهرام؛ طالب‌پور، محمد (۱۴۰۲). سیاست‌گذاری و تحلیل جامعه‌شناختی مهاجرت نخبگان؛ مورد مطالعه: نخبگان ورزش‌های رزمی. سیاست‌گذاری شهری و منطقه‌ای، ۲(۴)، ۱۰-۱.

کریمی، مهدی (۱۴۰۴). تحلیل بازنمایی مهاجرت نخبگان در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر سابق) در سال ۱۴۰۲: مطالعه موردی کاربران ایرانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه بین‌المللی سوره.

کلاهدوزان، هاجر (۱۳۹۲). شناخت عوامل اجتماعی مؤثر بر مهاجرت نیروی کار به کانادا طی سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۱. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

گوهری داناپور، مریم (۱۴۰۲). چارچوب ارزیابی خط‌مشی‌های حمایت از نخبگان علمی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شاهد.

متقی، افشین؛ ابراهیمی، مریم؛ همتی‌فر، حسین؛ فرخ، شاهرخ (۱۴۰۴). تحلیل پیامدهای مهاجرت نخبگان از ایران با استفاده از مدل چرخ آینده. مجله آینده‌پژوهی مدیریت، ۳۶.

متقی، سمیرا؛ ابراهیمی، مریم؛ فرخ، شاهرخ (۱۴۰۴). تحلیل راهبردی سناریوهای آینده مهاجرت نخبگان حوزه سلامت در بستر اقتصاد دیجیتال و پلتفرمی با تأکید بر حکمرانی سلامت. سیاست‌های راهبردی و کلان، ۱۴(۵۳)، ۱-۲۰. در دسترس در:

https://www.jmsp.ir/article_240696.html

محتاط، جواد؛ جاویدی، هادی؛ خوشبین، مرتضی (۱۴۰۲). نقش دیپلماسی علمی در مدیریت مهاجرت نخبگان ایران. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۶(۶۲)، ۱۵۶-۱۲۷.

محمدپور، احمد؛ قاسمی، وحید؛ رضایی، صابر (۱۴۰۱). تحلیل گفتمانی سیاست‌های مهاجرتی ایران در قبال نخبگان. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷(۴)، ۱۱۲-۸۹.

مرادی، عباس؛ کریمی، زهرا؛ احمدی، نسرین (۱۳۹۹). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر قصد مهاجرت نخبگان علمی ایران. جامعه‌شناسی ایران، ۲۱(۳)، ۷۰-۴۵.

موسوی، سیدرضا؛ نظری، علی‌اصغر؛ کریمی، محمد (۱۳۹۸). مهاجرت نخبگان و توسعه نامتوازن منطقه‌ای در ایران. برنامه‌ریزی و توسعه منطقه‌ای، ۴(۲)، ۲۴۲-۲۱۳.

معافی، غزال (۱۳۸۸). بررسی عوامل اقتصادی مؤثر بر فرار مغزها؛ مطالعه موردی: ایران-کانادا. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهراء.

معماری، محبوبه؛ شرفایی، آرشام؛ معماری، فاطمه (۱۴۰۰). شناسایی و رتبه‌بندی عوامل بازدارنده و دافعه در مهاجرت نخبگان. یازدهمین کنفرانس آسیب‌شناسی مدیریت سرمایه‌های انسانی، در دسترس در:

<https://civilica.com/doc/1309819>

مفتخری، علی؛ جعفری، محمد؛ ابونوری، اسمعیل؛ نادمی، یونس (۱۴۰۰). تأثیر متغیرهای مؤثر بر حکمرانی بر فرار مغزها در کشورهای در حال توسعه. اقتصاد باثبات، ۲(۳)، ۸۴-۶۰.

مقصودی، مرضیه (۱۳۹۲). بررسی عوامل اقتصادی مؤثر بر فرار مغزها از ایران به چند کشور منتخب. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

ملک‌پور افشار، رضا؛ حق‌دوست، علی‌اکبر؛ دهنویه، رضا؛ شیخ‌زاده، رضا؛ موسوی، سیدمیشم؛

رضایی، پروین؛ سلجوقی، ریحانه؛ مکی، مریم؛ نوری حکمت، سمیه (۱۴۰۱). ریشه‌ها و راهکارهای مسئله مهاجرت نخبگان در ایران. فرهنگ و ارتقای سلامت، ۶ (۱)، ۸۷-۸۱.

منوریان، عباس؛ رضوی مهر، نرگس سادات؛ امیری، مجتبی؛ عسگری، ناصر (۱۳۹۸). ارائه الگوی تدوین خط‌مشی عمومی به منظور مقابله با پدیده فرار مغزها در ایران. سیاست‌گذاری عمومی، ۵ (۲)، ۴۳-۵۷.

نامدارپور، کیمیا (۱۳۸۷). عوامل مؤثر بر مهاجرت نخبگان، بررسی دو دیدگاه (نخبگان و سیاست‌گذاران). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.

نصرتی، علیرضا (۱۴۰۳). واکاوی باورها و دیدگاه‌های روان‌شناختی و اجتماعی دانشجویان از پدیده مهاجرت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه خاتم.

نعمت‌الله بناب، سیمین‌دخت (۱۴۰۳). بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مرتبط با گرایش نخبگان به مهاجرت و آثار آن بر توسعه‌نیافتگی شهری. مطالعات جامعه‌شناسی، ۱۷ (۲)، ۱۶۵-۱۴۹.

نعمت‌زاده گتایی، میرحسین (۱۴۰۳). جامعه‌شناسی سیاسی تمایل دانش‌آموزان پسر مدارس استعداد درخشان تهران به مهاجرت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه امام صادق (ع).

نیکویه، مهدی؛ شیروانی ناغانی، مسلم؛ درویشی سه تالانی، فرهاد؛ بیات، روح‌الله (۱۳۹۹). شناسایی و اولویت‌بندی عوامل چندزمینه‌ای مؤثر بر روند فرار مغزها (تحلیل و پیش‌نگری موج چهارم این پدیده در ایران: از ۱۳۹۰ تا افق ۱۴۰۴). مجلس و راهبرد، ۱۰۴، ۱۵۴-۱۲۷.

Research Paper

Analyzing the Iranian Student Movement (1941–1979) Based on Hannah Arendt's Concept of "Action"

*Amene Mirkhoshkhou¹  Keyvan Hosseini² 

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University, Arak, Iran

1. Master of Political Science, University of Guilan, Guilan, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.553>

Receive Date: 10 June 2025

Revise Date: 12 September 2025

Accept Date: 20 October 2025

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

The Iranian student movement, emerging as a dynamic intellectual and political force in the mid-twentieth century, occupies a unique position in the socio-political history of modern Iran. Since the establishment of the University of Tehran in 1934, the student body has represented the moral and intellectual conscience of Iranian society. Between 1941 and 1979, the student movement evolved in tandem with broader national transformations—from the collapse of Reza Shah's authoritarian regime to the Islamic Revolution. This period witnessed recurrent waves of mobilization, ideological contestation, and political repression that shaped the identity and agency of students as central actors in Iran's modern political history.

The present study explores the Iranian student movement through the philosophical framework of Hannah Arendt's concept of "action", as articulated in *The Human Condition* (1958) and *On Revolution* (1963). Arendt conceives of action as the highest expression of human freedom, a form of public engagement that manifests plurality, dialogue, and moral responsibility. Unlike labor (the realm of necessity) and work (the realm of utility), action is inherently political—it is the capacity to initiate something new through speech and interaction in a shared public world (Arendt, 1958). Applying this lens to the Iranian case allows for a novel interpretation of collective political behavior beyond ideological or materialist frameworks.

Most existing analyses of Iranian social movements rely on Marxist, structuralist, or modernization paradigms, which often reduce political agency to class struggle, economic determinism, or institutional conflict (Abrahamian, 1982; Foran, 1994; Jalali-Pour, 2009). However, these frameworks inadequately address the performative, moral, and communicative dimensions of political participation. By contrast, Arendt's theory reintroduces the moral and dialogic essence of politics, emphasizing the *vita activa*—a life engaged in speech and action with others in a shared public realm. This research thus bridges Western political theory and Iranian historical experience, offering an interpretive model that re-evaluates student activism not merely as resistance or rebellion, but as a manifestation of human freedom and collective appearance.

The Iranian student movement provides an especially fertile ground for Arendtian

* Corresponding Author:

Amene Mirkhoshkhou, Ph.D.

E-mail: a-mirkhoshkhou@araku.ac.ir



analysis because it embodies both political courage and philosophical paradox. The students' actions—whether demonstrations, publications, or underground organizing—represented an aspiration for public freedom but were simultaneously constrained by ideological orthodoxy and authoritarian contexts. The question guiding this study is therefore: To what extent did the Iranian student movement (1941–1979) embody Arendt's notion of "action," and in what ways did it depart from it? Addressing this question not only contributes to a richer understanding of Iran's intellectual history but also redefines the moral and philosophical dimensions of collective political agency in non-Western contexts.

Methodology

This study adopts a qualitative interpretive and comparative approach that integrates political theory with historical sociology. The analysis is based on a close reading of archival sources, memoirs of student activists, and key academic works on Iranian political movements (Abdi, 2016; Zāhed, 2024). The interpretive framework draws primarily from Hannah Arendt's political philosophy, specifically her distinction between labor, work, and action, and her related notions of public realm, freedom, plurality, and non-violence. These categories are employed as analytical tools to examine how Iranian student movements conceived and practiced political participation.

The research proceeds through three stages:

1. Historical contextualization, situating the emergence of the student movement within Iran's modernizing yet repressive political structure.
2. Conceptual mapping, linking Arendt's philosophical categories to the discursive and organizational practices of Iranian students.
3. Comparative analysis, evaluating the degree of alignment between Arendtian action and the actual political conduct of the three main ideological factions: Leftist (Marxist), Nationalist, and Religious (Islamic).

This tripartite framework enables a multi-dimensional understanding of political action as both a theoretical construct and a lived historical experience. The study does not seek causal explanations but interpretive insight—how political meanings were enacted, transformed, and embodied through student agency. Arendt's emphasis on speech, appearance, and collective freedom serves as the normative benchmark for assessing the authenticity of political action in Iran's pre-revolutionary context.

Results and Discussion

1. The Leftist (Marxist) Movement

The leftist student organizations, closely linked to the Tudeh Party and later to Marxist guerrilla groups such as Fada'iyan-e Khalq, represented the earliest and most organized faction of the student movement. Their ideological foundation rested on historical materialism, anti-imperialism, and class struggle. While they championed collective solidarity and revolutionary mobilization, their conception of political action was instrumental rather than dialogic.

From an Arendtian perspective, the Marxist tendency reduced politics to means–ends rationality, subordinating action to the logic of production and struggle. Instead of action as a spontaneous and plural encounter, Marxist activism resembled work—a purposeful construction of a political order guided by ideology rather than speech and deliberation. Arendt criticizes such instrumentalization of politics, warning that it transforms freedom into necessity and dialogue into conformity (Arendt, 1963).

Nevertheless, the leftist movement contributed to shaping collective awareness, introducing modern concepts of social justice, and challenging autocratic power. Its failure to cultivate plurality and tolerance for difference, however, prevented it from

achieving the genuine Arendtian condition of action as a realm of mutual appearance and unpredictable initiative.

2. The Nationalist Movement

The nationalist student current, associated with the National Front and the legacy of Dr. Mohammad Mossadegh, emerged in the 1940s and 1950s as a force advocating constitutionalism, sovereignty, and independence. Nationalist students emphasized civil rights, parliamentary democracy, and resistance to foreign domination—particularly during the oil nationalization movement.

In Arendtian terms, the nationalist movement partially reflected the public dimension of political action, seeking to establish a common world grounded in shared principles of autonomy and justice. Yet, its political engagement was largely elite-driven and often failed to sustain participatory dialogue at the grassroots level. The movement's liberal orientation emphasized institutional reform rather than the creation of spaces for active plurality and deliberation.

As Arendt notes, political action requires not only a collective goal but also a mode of being-with-others that affirms diversity and unpredictability (Arendt, 1958). The nationalist students, while committed to civic virtue, struggled to transcend ideological exclusivity and bureaucratic tendencies. Their decline after the 1953 coup symbolized the fragility of public freedom in the absence of sustained pluralistic engagement.

3. The Religious (Islamic) Movement

The religious faction, gaining momentum in the late 1960s and 1970s, drew inspiration from Shi'a political theology and intellectuals such as Ali Shariati and Morteza Motahhari. Its defining feature was the fusion of moral renewal with political activism. The mosques, student associations, and underground networks became alternative public spheres for articulating collective grievances against the Pahlavi regime.

From Arendt's perspective, this movement presents a paradox. On one hand, it revitalized the public sphere by enabling large-scale participation and moral discourse. On the other, its foundation on divine authority and transcendent truth limited the human plurality central to Arendt's concept of action. Whereas Arendt's politics are secular, horizontal, and dialogical, the Islamic movement was vertical and guided by revelation. Yet, its capacity to mobilize speech, community, and moral courage exemplified elements of genuine political action—even if ultimately directed toward a theocratic transformation.

Comparative Synthesis

Table (1). The comparative results can be summarized as follows

Movement Type	Core Ideology	Political Orientation	Relation To Arendt's Concept Of Action
Leftist (Marxist)	Marxism / Socialism	Revolutionary, class-based, anti-imperialist	Emphasized collective struggle but lacked plurality and dialogue; action reduced to instrumentality.
Nationalist	Liberal Nationalism	Reformist, constitutional, anti-colonial	Advocated independence but fell short in sustaining participatory plurality and open discourse.
Religious (Islamic)	Political Islam	Revolutionary, moralist, anti-authoritarian	Revived public participation but subordinated human freedom to divine authority, diverging from Arendt's secular model.

Across these movements, a pattern emerges: all pursued liberation but none achieved freedom in the Arendtian sense. Their activism was frequently oriented toward instrumental or teleological goals—toppling regimes, achieving justice, or fulfilling



divine mandates—rather than sustaining a space for dialogue and plurality. As Arendt warns, when politics becomes subordinated to ideology or necessity, the public realm collapses into a space of domination and fear.

Yet, the Iranian student movement cannot be dismissed as merely ideological. It nurtured moral courage, collective responsibility, and a sense of shared destiny that later culminated in revolutionary transformation. These traits resonate with Arendt's notion of natality—the capacity to begin anew. Even within the constraints of repression, students created spaces of communication and imagination that reflected the latent potential of genuine political action.

Conclusion

The Iranian student movement (1941–1979), when viewed through the prism of Arendt's political theory, reveals both the promise and the limits of revolutionary activism in non-Western societies. Each ideological current—Leftist, Nationalist, and Religious—sought to redefine the meaning of freedom and justice in the Iranian context but remained ensnared in the logic of instrumental politics. Their inability to sustain plurality, dialogue, and public appearance—the core conditions of Arendtian action—transformed potential freedom into structured conformity.

However, revisiting these movements through Arendt's thought offers profound theoretical implications. It demonstrates that authentic political action requires more than opposition or ideology; it demands spaces of communication where individuals appear to one another as equals. The Iranian student movement, despite its historical shortcomings, exemplifies the perpetual human striving for such a public space—a striving that remains essential to any vision of democratic renewal in Iran.

In contemporary terms, the legacy of the student movement endures as a moral and intellectual foundation for reimagining civic engagement. Arendt's emphasis on speech, appearance, and collective initiative encourages a reevaluation of how academic communities can reclaim politics as a realm of freedom rather than domination. The enduring relevance of her philosophy lies in its capacity to illuminate the ethical dimensions of activism, urging a turn from ideological absolutism to dialogic participation.

Thus, this study concludes that the Iranian student movement did not fully realize the Arendtian model of action, but it embodied fragments of it—courage, initiative, and the yearning for a public world. Understanding these fragments offers not only historical insight but also a philosophical pathway toward more humane and pluralistic forms of political life.

Keywords: Hannah Arendt; Political Action; Iranian Student Movement; Plurality; Freedom; Public Sphere; Political Philosophy; Pre-revolutionary Iran.

References

- Abdi, Mostafa (2016). "Social Movements and the Problem of Structural Change in Asian Iran." *Iranian Journal of Sociology*, Vol. 16, No. 2, pp. 48–72. [In Persian]
- Abedi Ardakani, Mohammad & Mahmoud Alipour (2014). "The Concept of the Self and Its Relation to Political Action in the Thought of Hannah Arendt and Herbert Marcuse." *Theoretical Politics Research*, No. 14 (Autumn–Winter 2013),

pp. 1–10. [In Persian]

Abrahamian, Ervand (2015). *The People in Iranian Politics. Translated by Behrang Rajabi*. Tehran: Cheshmeh. [In Persian]

Abrahamian, Ervand (2017). *Iran Between Two Revolutions*. Translated by Ahmad Gol Mohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi Velilayi. Tehran: Ney. [In Persian]

Ali-Hosseini, Ali; Sara Najafpour & Ali Tadayyonrad (2017). "Hannah Arendt's Methodology in Understanding Political Phenomena." *Methodology of Humanities*, Vol. 23, No. 92, pp. 163–194. [In Persian]

Annette Vowinckel (2021). *An Introduction to Hannah Arendt: Philosopher of Freedom*. Translated by Seyyed Aminoddin Abtahi. Tehran: Pileh. [In Persian]

Ansari, Mansour (1997). "The Public Sphere in Hannah Arendt's Political Thought." *Political-Economic Journal*, Nos. 117–118, pp. 124–175. [In Persian]

Ansari, Mansour (2021). "Revisiting Thinking in Hannah Arendt's Political Theory: The Intertwining of the Human Condition and the Life of the Mind." *Contemporary Political Essays*, Vol. 12, No. 1, pp. 1–23. [In Persian]

Arab, Mohammad (2011). "The Student Movement: The Master Key to Positive Social Transformations." *Khodnevis Bimonthly*, Vol. 1, No. 1, pp. 10–12. [In Persian]

Arendt, H (1961). *Zwischen Vergangenheit und Zukunft*, Berlin: Piper verlag.

Arendt, H (1963). *Über die Revolution*, München: Piper verlag.

Arendt, H (1964). *The Human Condition*, Chicago: University of Chicago Press.

Arendt, H (1964). *Zur person – Gespräch mit Günter Gaus, über Politik*, [TV interview/ October 28]. ZDF: <http://www.youtube.com/watch?v=dsolmQfVsO4> .

Arendt, H (1970). *Macht und Gewalt*, Deutschland: Serie Piper.

Arendt, H (1970). *On Violence*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, H (1971). *Wahrheit und Lüge in der Politik*, Berlin: Piper verlag.

Arendt, H (1978). *Das Urteilen*. München: Piper verlag.

Arendt, H (1978). *The Life of the Mind*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, Hannah (2016). *Totalitarianism*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Sales. [In Persian]

Arendt, Hannah (2021). *The Last Interviews and Conversations*. Translated by Houshang Jirani. Tehran: Khezzeh. [In Persian]



- Arendt, Hannah (2022). *The Human Condition*. Translated by Masoud Alia. Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
- Arendt, Hannah (2022). *The Hungarian Revolution: Popular Resistance against Totalitarianism*. Translated by Kioumars Khajaviha. Tehran: Roshangaran & Women's Studies. [In Persian]
- Arendt, Hannah (2022). *Thinking and Moral Considerations*. Translated by Abbas Bagheri. Tehran: Ney. [In Persian]
- Arendt, Hannah (2023). *The Freedom to Be Free and Other Essays*. Translated by Hajar Khorghani. Tehran: Khoob. [In Persian]
- Aristotle (2014). *Politics*. Translated by Hamid Enayat. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Baghi, Emadeddin (2000). *The Iranian Student Movement: From Its Beginning to the Islamic Revolution*. Tehran: Iranian Society. [In Persian]
- Bashirieh, Hossein (1997). "The Structure of the Student Movement". *Iran-e Farda Monthly*, Vol. 6, No. 28 (Nov-Dec 1997). [In Persian]
- Bashirieh, Hossein (2016). *Political Sociology*. Tehran: Ney. [In Persian]
- Bashirieh, Hossein (2019). *Transition to Democracy*. Tehran: Negah-e Mo'aser. [In Persian]
- Bashirieh, Hossein (2021). *An Introduction to the Political Sociology of Iran*. Tehran: Negah-e Mo'aser. [In Persian]
- Bashirieh, Hossein (2022). *A History of Twentieth Century Political Thought*. Tehran: Ney. [In Persian]
- Bashirieh, Hossein; Morad Saghafi; Mohammad Heydari; Jalal Bashariyat; & Alireza.
- Bernstein, Richard (2022). *Why Read Hannah Arendt Today?* Translated by Hamid Qanei (Fazeli). Tehran: Ashian. [In Persian]
- Bradshaw, Lee (2022). *Hannah Arendt's Political Philosophy*. Translated by Khashayar Deihimi. Tehran: Farhang-e No. [In Persian]
- Dabiri-Mehr, Amir (2021). *Islam and Democracy in Iran*. Tehran: Naqd-e Farhang. [In Persian]
- Emam jomezadeh, Seyed Javad & Ali Tadayon Rad (1997). "A Study of the Political in Aristotle's and Hannah Arendt's Thought and a Critique of This Concept in the Present Age." *Political Studies*, Vol. 3, No. 12, pp. 1-16. [In Persian]
- Eshraghi (2001). "The Student Movement and the Effort to Critique Power."



- Baztab-e Andisheh*, No. 16 (July 2001). [In Persian]
- Foran, John (2021). *A Century of Revolution in Iran. Translated by Hassan Asadi*. Tehran: Moli. [In Persian]
- Frappat, Helen (2019). *Violence*. Translated by Abbas Bagheri. Tehran: Farzan Rooz. [In Persian]
- Häs, Diana (2015) *Von der Initialität und Initiative des Handelns in Hannah Arendts Philosophie der Natalität*, Dissertation zur Erlangung des Doktorgrades- Universität Osnabrück: Gleichzeitig erschienen in; <https://repositorium.uni-osnabrueck.de>.
- Hosseini Beheshti, Seyyed Alireza & Mahmoud Alipour (2021). "The Concept of Political Judgement and Its Relation to Pluralism in the Thought of Hannah Arendt and Martha Nussbaum." *Politics*, Vol. 51, No. 1, pp. 99–132. [In Persian]
- Hosseinian, Rouhollah (2006). *A Re-reading of the Iranian National Movement*. Tehran: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian]
- Jabbárnejad, Mohsen (2018). "Between Radicalism and Conservatism: Political Thought and the Leftist Movement in Contemporary Iran." *Farhikhtegan Daily Online*, 2018-04-24. Available at: <https://farhikhtegandaily.com/news/17740/> [In Persian]
- Jahan Beglou, Ramin (2006). "Hannah Arendt and Modern Politics." *Bukhara*, No. 58, pp. 155–166. [In Persian]
- Jalaeipour, Hamidreza (2010). "Understanding the Student Movement in Iran with Emphasis on Student Activities during the Reform Era." *Iranian Social Issues Review*, Vol. 1, No. 3, pp. 179–213. [In Persian]
- Jin- WooLee (2006) "Hannah Arendt und die Grenze der politischen Freiheit, Hat Politik überhaupt noch einen Sinn", *Synthesis Philosophica*, 21 (2):327-338.
- Jirani, Houshang (2020). *An Introduction to the Student Movement in Iran, 1941–1979*. Tehran: Khezzeh. [In Persian]
- Jirani, Houshang (2021). *An Introduction to the Student Movement in Iran, 1932–1956*. Tehran: Khezzeh. [In Persian]
- Johnson, Patricia Altenbernd (2022). *The Philosophy of Hannah Arendt*. Translated by Khashayar Deihimi. Tehran: Farhang-e No. [In Persian]
- Karim Zadeh, — & Abbas Manouchehri (2018). "Civic Relationship and Capability: A Comparative Study of Hannah Arendt and Amartya Sen." *Theoretical Politics Research*, No. 26, Vol. 14, pp. 97–131. [In Persian]



- Karimian, Alireza (2011). *The Student Movement in Iran: From the Establishment of the University to the Victory of the Islamic Revolution*. Tehran: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian]
- Kasraei, Mohammad Salar & Ali Pouzesh Shirazi (2009). "A Study of the Change Process in the Office for Strengthening Unity (1979–1997)." *Research Letter of Political Science*, Vol. 4, No. 4, pp. 175–200. [In Persian]
- Keshavarz Shokri, Abbas & Mohammad Rahmati (2013). "The Modes of Recruitments of Nehzat Azadi Iran from 1962 to 1979". *Research Letter of Political Science*, Vol. 8, No. 3, pp. 133–160. [In Persian]
- Khorramshad, Mohammad Baqer (2005). "The Student Movement in Iran: A Theoretical Reflection." *Kherad Nameh*, No. 79 (Dec 2005). [In Persian]
- Khorshidnam, Abbas (2021). "The Student Movement and Framing Political Protests." *Social Sciences Quarterly*, Vol. 28, No. 94, pp. 121–161. [In Persian]
- Khorshidnam, Abbas (2023). "The Student Movement and Political Radicalism: How Student Struggles in the First Three Decades of Mohammad Reza Shah's Reign Led to the Unintended Consequence of Reinforcing the Status Quo." *Sociology of Social Institutions*, No. 22, pp. 161–181. [In Persian]
- Khosh-Bayan Sarvestani, Amin & Mehro Maher (2016). "A Comparative Study of Hannah Arendt's Theory and the Islamic Revolution of Iran Regarding the Concept of Revolution." *Political, Legal, and Jurisprudence Studies*, Vol. 2, No. 3, pp. 22–30. [In Persian]
- Kropf, Elisabeth Anna (2009). *Gemein sache machen*. Revisionen der Arbeitsgesellschaft; Neue Arbeit bei frithjof Bergmann – Handeln bei Hannah Arendt, Institut für Philosophie an der Katholisch- Theologischen Fakultät.
- Maknat, Arya (2018). "Violence in The Human Condition: A Review and Critique of the Book Crises of the Republic." *Humanities Book Review Quarterly*, Nos. 3–4 (Autumn–Winter 2018). [In Persian]
- Matlabi, Masoud (2015). "A Pathology of the Authenticity and Independence of the Contemporary Iranian Student Movement." *Political and International Studies Research*, Vol. 6, No. 22 (Spring 2015). [In Persian]
- Mayrhofer, Rita (2021) "Planning for Vita Activa; Labor, Work and Action in a Communal Urban Gardening Project in Vienna", *Sustainability*, Vol. 13, No. 9864: MDPI.
- Najafpour, Sara & Ali Tadayon Rad (2018). "Analyzing the Political in Cyberspace from an Arendtian Perspective." *Theoretical Politics Research*, No.



- 26 (Autumn–Winter 2019). [In Persian]
- Najafpour, Sara & Ali Tadayon Rad (2019). "The Relation between Politics and Understanding in Hannah Arendt's Intellectual System." *Political Knowledge*, No. 30, pp. 567–590. [In Persian]
- Naraqi, Ehsan (1975). *Society, Youth, and the University*. Tehran: Pocket Books Company. [In Persian]
- Panahi-Nasab, Sadegh & Mohammad Nasser Paknejad (2020). "A Sociological Analysis of the Iranian Student Movement Based on Neil Smelser's Theory of Collective Behavior: The Case of the U.S. Embassy Takeover." *The Islamic Republic of Iran Public Administration Studies*, Vol. 6, No. 4, pp. 57–77. [In Persian]
- Sabze'i, Mohammad Taghi (2016). "A Sociological Analysis of the Public Sphere in Post-Revolutionary Iran." *Social Sciences Quarterly*, Vol. 22, No. 71, pp. 48–89. [In Persian]
- Sarkhosh, Nikou (2013). "A Look at the Transcendent in the Thought of Hannah Arendt and Feminism." *Shenakht*, No. 68, pp. 91–108. [In Persian]
- Shahrabi Farahani, Abbas (2012). "On Hannah Arendt: Theory of Action II". *Anthropology and Culture*. Available at: <https://anthropologyandculture.com>[In Persian]
- Shayan Mehr, Alireza (2019). *Hannah Arendt*. Tehran: Akhtaran. [In Persian]
- Shirudi, Morteza (2009). "A Sociological Analysis of the Iranian Student Movement." *Hosoon*, No. 21. Available at: <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5415/7498/93643>[In Persian]
- Shirudi, Morteza (2012). "Evaluating the Discourses of the Contemporary Iranian Student Movement." *Islamic Revolution Research Journal*, Vol. 2, No. 5, pp. 67–89. [In Persian]
- Tadayon Rad, Ali & Najafpour (2022). "An Examination of the Relationship between Violence, War, and Politics with Emphasis on Hannah Arendt's Thought." *Iranian Islamic Policy Studies*, Vol. 1, No. 3, Autumn 2022. [In Persian]
- Younesi, Mostafa & Ali Tadayyonrad (2009). "Politics and Existentialism: Examining Hannah Arendt's Approach to the Concept of Action." *Theoretical Politics Research*, No. 6 (Summer–Autumn 2009). [In Persian]
- Zahed, Saeed (2024). *Contemporary Social Movements of Iran*. Qom: Ketab-e Taha. [In Persian]



Zeid Abadi, Ahmad (2020). *The Requirements of Politics in the Era of Nation-State*. 7th ed. Tehran: Ney. [In Persian]

Zibakalam, Sadegh (1993). *An Introduction to the Islamic Revolution of Iran*. Tehran: Rozaneh. [In Persian]

تحلیل جنبش دانشجویی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) براساس مؤلفه‌های «عمل» هانا آرنت

* سیده آمنه میرخوشخو^۱ سیدکیوان حسینی^۲

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اراک، اراک، ایران

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=5694984325/3%3A>

 <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.4.7.4>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

جنبش دانشجویی،

هانا آرنت، عمل، ایران

معاصر، عرصه

عمومی، مطالعه

تطبیقی-تحلیلی

جنبش دانشجویی ایران، به‌عنوان بخش مهمی از تاریخ کشور، در دو دوره پهلوی و جمهوری اسلامی، همواره درگیر سیاست بوده است. این جنبش، پدیده‌ای معطوف به کنشگری است که قصد برساختن و اصلاحات دارد. در نوشتار حاضر، جنبش‌های دانشجویی با توجه به نظریه هانا آرنت و از منظر مؤلفه‌های عمل، واکاوی و تحلیل شده‌اند. شرط عمل، رعایت ریزمؤلفه‌هایی است که آرنت برای یک باهماد سیاسی آزاد و انسانی چینی کرده و می‌بایست در مورد انقلاب‌ها و جنبش‌ها رعایت شود تا سیاست به‌گونه‌ای واقعی، محقق شود. سخن گفتن، دیدن/ دیده‌شدن، آزادی، باهم‌بودگی (تکثر/ در جهان بودن)، تحقق خود واقعی، حضور در حیطه عمومی، و پرهیز از تعصب دینی، از ویژگی‌های موردنظر آرنت به‌شمار می‌آیند. پرسش اصلی این است که «جنبش دانشجویی ایران تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به چه شکل بوده است؟» و «به چه میزان از مؤلفه‌های عمل آرنتی برخوردار بوده است؟» در پاسخ به این پرسش، سه قسم جنبش دانشجویی، یعنی چپ‌گرایی (مارکسیست)، ملی‌گرایی، و مذهبی (اسلامی) مشخص شد. با توجه به اندیشه سیاسی آرنت، طیف‌های گوناگون جنبش، با رویکردی تطبیقی تحلیل شدند. بررسی‌های بیشتر نشان داد که هریک از اقسام جنبش دانشجویی در عین گستردگی نیروهای اجتماعی و بسیج عمومی در دوره‌های گوناگون، القاننده مفهوم عمل آرنت نبوده و بیشتر خواسته‌های گروهی و ایدئولوژیک را مطرح کرد تا کنش به‌معنای آرنتی کلمه که ظرفیت پیوند با آزادی و سیاست را داشته باشد.

* نویسنده مسئول:

سیده آمنه میرخوشخو

پست الکترونیک: a-mirkhoshkhou@araku.ac.ir

مقدمه

جنبش دانشجویی یک جنبش تأثیرگذار بر زیست سیاسی ایران است و دانشجویان به عنوان یکی از اقشار اجتماعی مهم و بخشی از حلقه روشنفکری هر جامعه‌ای، مبدأ تحولات سیاسی-اجتماعی به شمار می‌آیند. جنبش دانشجویی ایران در فاصله کوتاهی پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۴، با آغاز دهه ۱۳۲۰ شکل گرفت و در فراز و فرود مقاطع تاریخی تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷، نقش بسزایی در سیاست ایفا کرد. از همان دهه نخست، به تدریج سه جریان عمده مارکسیستی، ملی‌گرایی، و مذهبی جنبش دانشجویی را رقم زدند و دانشگاه به آوردگاه خواست‌ها و کنش‌های سیاسی تبدیل شد. البته داعیه پیشرانی در تحول‌خواهی به الزاماتی وابسته است که بدون آن نمی‌توان به نتایج مطلوب دست یافت. عمل‌کنش‌ورزانه، آنچه دانشجوی مطالبه‌گر آن را حمل می‌کند، نیاز به چارچوبی نظری در محدوده اندیشه سیاسی دارد تا پیش از هر چیز، سیاست و فهم امر سیاسی را در بستر جنبش دانشجویی با ورود به درگاه فکری آرنت امکان‌پذیر کند.

از این رو، اندیشه‌های هانا آرنت و دیدگاه‌های او درباره ماهیت امر سیاسی و محوریت مفهوم عمل، به عنوان چارچوب نظری پژوهش حاضر برگزیده شده است. خط بطلان کشیدن آرنت بر نظریه‌های سیاسی پیشین و نقد سنت فلسفه سیاسی از افلاطون تا قرن بیستم، نوعی گره‌گشایی از سیاست و صورت‌بندی جدید آن یا به عبارتی، به منزله فرا رفتن از مرزهای مسلم سیاست است. فهم بدیع از برتری و ارزشمندی «عمل» و تأکید فراوان او بر آن، نوعی حل مسئله است که چندان گریز‌پذیر هم نیست؛ از این رو، قرار دادن جنبش دانشجویی در چنین قالبی می‌تواند پرده‌برداری از نگاهی معمول به سیاست به شمار آید که در قلب آن، حل سیاست است. افزون‌براین، هدف این پژوهش از بررسی جنبش دانشجویی در ایران از رهگذر سنخ‌شناسی و مطالعه تطبیقی، یافتن مفهوم عمل هانا آرنت در آن است. نگاه آسیب‌شناسانه به جنبش‌های دانشجویی در قالب فن‌واژگان آرنتی، نه تنها زمینه‌ساز درک بهتر ما از مسائل و پاسخ‌گویی درست به رخداد‌های تاریخی در گذشته می‌شود، بلکه به ترسیم و بازترسیم سیاست‌های آینده کمک شایانی می‌کند.

از این رو، ماهیت کنشگری و محوریت سیاست‌ورزی کنشگران جنبش دانشجویی در دهه‌های ۱۳۳۰، ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و چرخش‌های گفتمانی، با توجه به درک آرنت از سیاست، از این منظر روشن می‌شود که او میان قلمرو خصوصی یا پیشاسیاسی و قلمرو عمومی یا همان

سیاسی و همچنین عمل و سازندگی و کنش و رفتار تمایز قائل است. در پژوهش حاضر این موضوع که دانشجویان چه رویکردهایی در مورد سیاست داشته‌اند و تا چه میزان توانسته‌اند دقایق آرنتی را در کنشگری سیاسی خود داشته باشند، واکاوی و بررسی شده‌اند.

«عمل» آرنتی در قاب تفکر اندیشمندی که بیشتر پژوهش‌های او مربوط به موضوع‌های جنبش، انقلاب، و سیاست است، نیاز مبرمی به وجود آورده است تا از نگاه تیزبین او به جنبش دانشجویی در ایران، نظری بیفکنیم. اندیشه سیاسی جنبش دانشجویی در یک چارچوب نظری خاص تحلیل و تبیین می‌شود که تاکنون پژوهشی آن را این‌گونه بررسی نکرده است و نوآوری پژوهش حاضر به‌شمار می‌آید. مزیت این پژوهش از این‌رو است که خواننده را به پرسش وامی دارد تا «عمل» آرنتی را در سیاست معاصر ایران بیابد. بی تردید، این کاوش، در نظام‌سازی، حکومت‌گردانی، و مشارکت سیاسی تأثیر بسزایی دارد و به‌گفته آرنت از تاریخت برخوردار است. واکاوی نظری این جنبش، دریچه‌ای نو گشوده و سبب می‌شود تا در قالب اندیشه سیاسی، گذشته تاریخی را به خدمت آینده درآوریم تا ذهن پرسشگر در برخورد با مسائل مهم عینی از اتکای صرف به تحلیل‌های تاریخی فاصله بگیرد.

۱. پیشینه پژوهش

از میانه دهه ۱۳۸۰ به این‌سو، توجه به افکار و اندیشه‌های آرنت در ایران اوج گرفته و مقاله‌ها و پژوهش‌های ایرانی فراوانی درباره آن نوشته شده است. تاکنون بیشتر کتاب‌های وی به فارسی ترجمه شده و در دسترس است. در ادامه، نخست، مقاله‌های مرتبط با نظریه هانا آرنت بررسی شده و سپس، مهم‌ترین آثار مرتبط با جنبش دانشجویی ایران ذکر می‌شود. با توجه به آثار پژوهشی انجام‌شده در ایران درباره هانا آرنت می‌توان آن‌ها را در دو دسته کلی دسته‌بندی کرد: (۱) مطالعات مفهومی و بنیادین درباره مفاهیم سیاسی در اندیشه آرنت؛ (۲) مطالعات تطبیقی و کاربردی درباره نسبت اندیشه آرنت با مسائل معاصر یا متفکران دیگر.

● مطالعات مفهومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت: بخش چشمگیری از پژوهش‌های فارسی انجام‌شده درباره آرنت، به تحلیل مفاهیم بنیادین اندیشه سیاسی او اختصاص دارد؛ برای نمونه، منصور انصاری (۱۳۷۶) در پژوهشی با عنوان «حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت» با تمرکز بر مفهوم حوزه عمومی، نشان داده است که فهم آرنت از سیاست، بر بنیاد سنت یونانی استوار است و از انحراف سیاست مدرن از این معنا انتقاد می‌کند.

یونسی و تدین‌راد (۱۳۸۸) در پژوهش خود با عنوان «سیاست و اگزیستانسیالیسم: بررسی رویکرد هانا آرنت به مفهوم عمل»، مفهوم «عمل» را از منظر اگزیستانسیالیسم بررسی کرده و آن را پاسخی به بحران‌های انسان مدرن دانسته‌اند.

سرخوش (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به امر متعال در اندیشه هانا آرنت و فمینیسم» با تلفیق اندیشه آرنت و فمینیسم، مرزهای حوزه عمومی و کنش سیاسی را در نسبت با جنسیت به چالش کشیده است.

علی حسینی، نجف‌پور، و تدین‌راد (۱۳۹۶) نیز در پژوهشی با عنوان «روش‌شناسی هانا آرنت در فهم پدیده‌های سیاسی» روش‌شناسی آرنت را در رویارویی با پدیده‌های سیاسی بررسی کرده و آن را مبتنی بر تفسیری غیرجزم‌گرایانه و بی‌طرفانه معرفی کرده‌اند.

نجف‌پور و تدین‌راد (۱۳۹۸) «نسبت سیاست و فهم در منظومه فکری هانا آرنت» با بهره‌گیری از پدیدارشناسی و هرمنوتیک فلسفی، نسبت میان فهم و سیاست را در اندیشه آرنت تحلیل کرده‌اند.

• مطالعات تطبیقی و کاربردی در راستای مقایسه اندیشه آرنت با متفکران و مسائل معاصر: گروه دیگری از مقاله‌ها اندیشه آرنت را با رویکردی تطبیقی یا کاربردی، در گفت‌وگو با اندیشمندان دیگر یا پدیده‌های معاصر قرار داده‌اند؛ برای مثال، امام‌جمعه‌زاده و تدین‌راد (۱۳۷۶) در پژوهشی با عنوان «بررسی امر سیاسی در اندیشه ارسطو و هانا آرنت و نقد این مفهوم در عصر حاضر» با مقایسه آرنت و ارسطو، نشان داده‌اند که برداشت آرنت از امر سیاسی، بازسازی سیاست کلاسیک در بستر مدرنیته است.

عابدی اردکانی و علی‌پور (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «مفهوم خود و نسبت آن با عمل سیاسی در اندیشه هانا آرنت و هربرت مارکوزه»، با مقایسه آرنت و مارکوزه، به نقش انسان به عنوان یک فاعل و متمایز از موجودات دیگر توجه داشته‌اند که قابلیت کنشگری و به‌ظهور رساندن خود انسانی را دارد که سیاسی-اجتماعی بودن یکی از ویژگی‌های آشکار اوست.

کریم‌زاده و منوچهری (۱۳۹۷) در مقاله خود «رابطه مدنی و توانمندی: مطالعه تطبیقی هانا آرنت و آمارتیا سن» پس از مقایسه اندیشه آرنت و آمارتیا سن، توجه هر دو متفکر به عاملیت انسانی و فضیلت مدنی را تحلیل کرده‌اند.

همچنین، نجف‌پور و تدین‌راد (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «واکاوی امر سیاسی در فضای مجازی از منظری آرنتی»، با تمرکز بر فضای مجازی، امتناع تحقق کنش سیاسی آرنتی

در بستر دیجیتال را به واسطه نبود تکثر و تمایز بررسی کرده‌اند.

ادبیات پژوهشی جنبش دانشجویی ایران را می‌توان در دو گروه مطالعات کلان جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و نیز پژوهش‌های متمرکز بر جنبش دانشجویی دسته‌بندی کرد. نخست، پژوهش‌هایی که به مطالعه کلان‌تر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در ایران پرداخته‌اند، زمینه‌ساز درک تاریخی و نظری ظهور جنبش دانشجویی هستند. آثاری چون کتاب «جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران»، نوشته سعید زاهد (۱۴۰۳) و «یک قرن انقلاب در ایران» از جان فوران (۱۴۰۰) جنبش دانشجویی را با تمرکز بر سیر تاریخی و تحولات ساختاری جامعه ایران و در بستر تحولات کلان‌تری همچون انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، و انقلاب اسلامی تحلیل کرده‌اند. در این راستا، یرواند آبراهامیان (۱۳۹۶) نیز در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، با تمرکز بر دهه ۱۳۲۰ و پایگاه طبقاتی حزب توده، ریشه‌های چپ‌گرایی نخستین هسته‌های جنبش دانشجویی را آشکار کرده است.

عبدی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «جنبش‌های اجتماعی و مسئله تغییر ساختارهای اجتماعی در ایران آسیایی» با نقد نظریه «شیوه تولید آسیایی» و «مقاومت شکننده» فوران، تأکید کرده است که جنبش‌های اجتماعی ایران از جمله جنبش دانشجویان، بیشتر در خلأ اقتدار استبدادی رشد کرده‌اند. این آثار با ارائه چارچوب‌های مفهومی کلان، به فهم خاستگاه‌ها و چرایی پیدایش جنبش دانشجویی کمک می‌کنند.

دوم، مجموعه‌ای از پژوهش‌ها، جنبش دانشجویی را چونان یک کنشگر اجتماعی با ویژگی‌ها و چالش‌های خاص خود بررسی کرده‌اند؛ برای نمونه، جلالی‌پور (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «فهم جنبش دانشجویی در ایران با تأکید بر فعالیت‌های دانشجویی در دوره اصلاحات» با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسی کلاسیک و معاصر، تبار و کارکردهای جنبش دانشجویی را تحلیل کرده است.

شیرودی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی جامعه‌شناختی از جنبش دانشجویی ایران» با به‌کارگیری رویکرد گفتمانی، ناکارآمدی گفتمان‌سازی درون دانشگاه را نشان داده و بر لزوم هم‌سوئی با گفتمان‌های اجتماعی کلان تأکید کرده است.

در سطحی جامعه‌شناختی‌تر، پناهی نسب و پاک‌نژاد (۱۳۹۹) در پژوهش خود با عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی جنبش دانشجویی در ایران بر مبنای نظریه رفتار جمعی نیل اسملسر؛ مطالعه موردی تسخیر سفارت آمریکا» با استفاده از نظریه رفتار جمعی نیل اسملسر، پدیده

تسخیر سفارت آمریکا را از منظر ساختاری و ذهنی تحلیل کرده‌اند.

مقاله خورشیدنام (۱۴۰۰) با عنوان «جنبش دانشجویی و رادیکالیسم سیاسی؛ چگونه مبارزه‌های دانشجویی در سه دهه اول سلطنت پهلوی دوم به نتیجه ناخواسته تثبیت وضعیت موجود منجر می‌شد؟» نیز با تکیه بر مفهوم «چارچوب‌بندی ذهنی»، نقش مؤلفه‌های فرهنگی و طایفه‌ای در کنش سیاسی دانشجویان را برجسته کرده است.

مطلبی و بیژن (۱۳۹۶) نیز در پژوهشی با عنوان «آسیب‌شناسی اصالت و استقلال جنبش دانشجویی در ایران معاصر» مسئله استقلال و اصالت جنبش دانشجویی را در برابر استفاده ابزاری از آن در مقاطع گوناگون بررسی کرده‌اند.

سرانجام، تحلیل سبزه‌ای (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل جامعه‌شناسی حوزه عمومی در ایران پس از انقلاب» از ضعف ساختاری حوزه عمومی در ایران، به‌طور ضمنی، ضعف فضاهای کنشگری دانشجویی را نیز نمایان می‌کند. دسته دوم از آثار، پویایی‌ها، فرصت‌ها، و محدودیت‌های درونی جنبش دانشجویی در ایران معاصر را به‌گونه‌ای دقیق‌تر بررسی کرده‌اند.

همه پژوهش‌های یادشده یا به‌طور کلی فلسفه سیاسی هانا آرنست را بررسی کرده‌اند، یا در مورد جنبش دانشجویی به توصیف تاریخی و دست‌کم به تحلیلی جامعه‌شناسانه بسنده کرده‌اند؛ از این‌رو، کاستی‌ای که پژوهش حاضر قرار است آن را برطرف کند، تحلیل نظری جنبش دانشجویی و یافتن مفهوم «عمل» هانا آرنست از رهگذر چنین تحلیلی است که به بررسی دلالت‌های آرنتی در جنبش دانشجویی ایران می‌پردازد.

۲. رابطه عمل و سیاست در اندیشه هانا آرنست

دیدگاه‌ها و کنش‌های انسان در برابر جهان پیرامون، در گذر زمان تغییر کرده و هانا آرنست، اندیشمندی است که کمتر کسی در تاریخ فلسفه به‌اندازه او به این مسئله توجه داشته است. «زحمت»، «کار» و «عمل»، سه مفهوم مهم و محوری در منظومه فکری آرنست به‌شمار می‌آیند، که در نزد او، «عمل»، ارزشمندترین مرتبه در این فرایند‌گذار است؛ الزامات سیاسی «عمل» در گرو شرایط زیست، کارکرد، و نقش انسان‌ها در باهمستان سیاسی است. او در کتاب «وضع بشر» اشاره می‌کند که «زحمت» روند زیستی انسان و چیزی است که به زندگی جسمی او برای بقا مربوط می‌شود. «کار»، مرتبه‌ای بالاتر از «زحمت» و همراه با خلق جهان

مصنوعی ناشی از ابتکار است که برداشت از دسترنج را به بار می آورد. «عمل»، موجه ترین و عالی ترین مرحله برای انسان ها در راستای خلق جهانی است که شرط باهم بودگی و تکثر را اجابت کند. «عمل»، حامل باری سیاسی است که وضع متکثر و درعین حال متفرق انسان ها را نمایان می کند و برخلاف «زحمت» و «کار»، میل به جاودانگی در زیست انسانی را دارد. از دیدگاه آرت، «عمل»، سرشت نهان بشر است و تاریخ، محل پیدایی «عمل» و تعیین کننده سرنوشت انسان هاست. ساخت و فروریزش باهمستان های سیاسی، متأثر از عمل انسانی و کارکرد آن ویژه امر سیاسی است.

در اندیشه آرت، نسبت میان «عمل» و «نظر» در گذار از دو اثر بدیع او «وضع بشر» به «حیات ذهن» دچار بازاندیشی می شود، اما نه به معنای نفی تقدم کنش سیاسی. آرت در «وضع بشر» با تفکیک سه ساحت بنیادی زندگی انسانی - کار، تولید، و عمل - تأکید می کند که تنها «عمل» است که در قلمرو عمومی و از طریق گفت و گو و تکثر انسانی، سیاست را ممکن می سازد و به آزادی معنا می دهد (آرت، ۱۹۵۸). در مقابل، «تأمل فلسفی» در سنت افلاطونی - ارسطویی را انزو اطلبانه و گسسته از جهان میان ذهنی می بیند. با این حال، در «حیات ذهن» می کوشد میان دو قلمرو نظر و عمل پیوند برقرار کند و نشان دهد که اندیشیدن، داوری، و اراده نیز می توانند پشتوانه ای برای کنش سیاسی مسئولانه باشند، بی آنکه جای آن را بگیرند (آرت، ۱۹۷۸). از این منظر، تأمل فلسفی نزد آرت زمانی ارزشمند است که به بازگشت اندیشه به عرصه عمومی و گفت و گو با دیگران بینجامد؛ در غیر این صورت، به سکوت و انفعال منجر می شود. به این ترتیب، آرت ضمن بازشناسی اهمیت «نظر»، همچنان بر اولویت «کنش در میان انسان ها»، به عنوان شرط تحقق سیاست آزاد و انسانی تأکید می کند.

به نظر آرت، عمل، به واسطه ویژگی انسانی و تعاملی اش، مبنای روابط انسان ها است. «اگرچه زحمت و کار، شرط و مقدمات ضروری هستند، ولی پس از فراغت از آن ها، انسان ها در تعامل برای برابری و آزادی، گرد هم می آیند تا با گفتارها و کردارهای سترگ دست به عمل بزنند» (انصاری، ۱۴۰۰، ۱۲). از میان همه فعالیت های ضروری و موجود در اجتماعات بشری، «تنها دو فعالیت، سیاسی و مقوم آن چیزی انگاشته می شدند که ارسطو زندگی سیاسی یا مدنی^۱ می نامید، یعنی عمل^۲ و سخن^۱ که حیطه امور بشری از دل آن ها سر بر می آورد؛ اموری

1. Bios Politikos

2. Praxis

که هر آنچه تنها ضروری یا سودمند است، به کلی از دایره آن‌ها بیرون می‌ماند» (آرنت، ۱۴۰۱، ۶۸-۶۷).

درک آرنت از عمل، متأثر از مفهوم سیاست شهروندی در یونان باستان، به‌ویژه ارسطو، است. هدف جامعه سیاسی، بهزیستی است و جامعه سیاسی از اشتراک خانواده‌ها و دهکده‌ها به‌وجود می‌آید که زندگی کامل و مستقلی را موجب می‌شود؛ ازاین‌رو، «هدف همکاری سیاسی را باید، نه تنها با هم زیستن، بلکه به انجام رساندن کارهای بزرگ و پرارج دانست» (ارسطو، ۱۳۹۳، ۱۲۵). تنها عمل است که خارج از جامعه انسان‌ها، حتی قابل‌تصور هم نیست و تنها عمل، امتیاز انحصاری انسان است؛ نه حیوان و نه خدا (خدای صانع افلاطونی) هیچ‌یک توانایی عمل ندارند (آرنت، ۱۴۰۱، ۶۶). «عمل، آن یگانه فعالیتی که بدون واسطه اشیا یا مواد، به‌طور مستقیم میان انسان‌ها جریان دارد، متناظر است با وضع بشری تکثر؛ متناظر با این امر واقع که انسان‌ها، و نه انسان، در زمین به‌سر می‌برند و ساکن جهانند. اگرچه همه جنبه‌های وضع بشر، به نحوی از انحا با سیاست ارتباط دارد، اما این تکثر به‌طور خاص، عیناً شرط اصلی هرگونه زندگی سیاسی است؛ آن هم نه تنها شرط لازم، بلکه شرط کافی آن» (آرنت، ۱۴۰۱، ۴۴).

فلسفه کنش سیاسی، همان اراده و فضیلت انقلابی است. «کنش سیاسی آزاد به‌مثابه آرمان اصلی انقلاب، به‌معنای فرارفتن از طبیعت به تاریخ برای رسیدن به بهزیستی و رفاه است که خود، آرمان عصر مدرن می‌باشد» (بوبری، ۱۴۰۰، ۱۲).

پیدایش انسان با عمل آغاز شده است. با پیدایش انسان، آزادی و اختیار نیز زاده شد. محتوای عمل و سخن خود را در کارهای متنوع هنری مانند بازیگری، نمایشنامه‌نویسی، و... نشان داده است. عمل در جمع صورت می‌گیرد نه در انزوا. انسان‌هایی ساخته شده‌اند، جهانی ساخته شده و ما در آن قادر به عمل هستیم. آن‌ها مواد و مصالح نیستند که بتوانیم بسازیمشان، از عهده ما خارج است: برخلاف گفته مارکس، ما نمی‌توانیم جهان را بسازیم (شاپان‌مهر، ۱۳۹۸، ۳۸-۳۷).

عمل، پیوند عمیقی با سیاست دارد و می‌توان گفت، دسته‌بندی آرنت از وضع بشر و تأکید او بر عمل، چیزی فرای سیاست است. در این ترسیم، کنش یا عمل نه چیزی تولید

می‌کند، یعنی برای عینیت‌یافتگی جهان و کار^۱ نیست و نه برای بقاست^۲، بلکه برای منزلت انسانی در پولیس است و پولیس هم، جهان کثرت انسان‌هاست. انسان‌ها در این جهان متکثر در عین تنها بودن، در قلمروی مشترکی با یکدیگر مرتبطند و این قلمرو مشترک، همان حیطه عمومی است که محل ساخت امر مشترک است که «سیاست» نام دارد. مراتب وضع بشر، مادام که در زحمت و کار بگسلد، سیاستی وجود ندارد؛ زیرا، انسان‌ها هنوز به وضع متکثر نرسیده‌اند تا بتوانند تاریخ‌سازی کنند؛ بنابراین، آرنت تأکید می‌کند که سیاست در میان انسان‌های متکثر جریان دارد که هرکدام می‌توانند عمل کنند و جریان تازه‌ای به‌راه اندازند (آرنت، ۱۴۰۱، ۱۵). نقطه مقابل توتالیتاریسم است که تأثیر ویرانگری بر جامعه سیاسی دارد؛ یعنی منع تبادل عقاید و افکار. «فقدان درازمدت هرگونه تبادل آزاد اطلاعات در محدوده یک کشور، دره عمیقی از عدم تفاهم میان گروه‌های بزرگ جمعیتی، میان میلیون‌ها و میلیون‌ها آدم به‌وجود می‌آورد. دیگر آن مردم، مردم واحدی نیستند؛ زیرا، درواقع هرکس با زبان متفاوتی سخن می‌گوید» (بردشا، ۱۴۰۱، ۸۷).

لازمه عمل در میان جمع انسان‌ها، تحقق آن در فضای عمومی است که بنا بر تحلیل آرنت، فضای سیاسی است. جدایی امر خصوصی از امر عمومی نزد آرنت از اهمیت بسزایی برخوردار است. آرنت می‌گوید: «در جامعه یونان باستان، تمایز روشنی میان قلمرو عمومی و قلمرو خصوصی وجود داشت. به نظر او، در این تمایز، قلمرو خصوصی، قلمرو پیشاسیاسی است. قلمرو خصوصی، میدان همزیستی طبیعی و کانون آن، خانه و خانواده است. قلمرو سیاسی، قلمرو عمل و گفتار است؛ قلمرو آزادی است» (جانسون، ۱۴۰۱، ۵۱).

قلمرو عمومی، قلمرو سیاست برای عمل است که انسان‌ها به وضع نهایی خود در گذار زیستمانی‌شان برسند؛ لکن در عصر مدرن، انسان‌های تک‌افتاده، تنها و دل‌آشوب از تنهایی، تبدیل به ماشین‌های فرمانبر می‌شوند. توتالیتاریسم و دیکتاتوری در بزنگاه مدرنیسم، تفکر را از انسان‌ها گرفت و آن‌ها را تبدیل به اجتماعی از توده‌های سنت‌دوست کرد. «چیرگی تام می‌کوشد تا انسان‌ها را به‌گونه‌ای سازمان دهد که تکرار و تمایز نامحدودشان از بین برود و کل انسانیت، به‌صورت فردی واحد درآید. این امر تنها زمانی امکان‌پذیر است که یکایک افراد انسانی به شخصیت‌هایی تبدیل شوند که در برابر برخی کنش‌های معین، واکنش‌های معین و

1. Work

2. Labor

ثابتی از خود نشان دهند» (آرنت، ۱۳۹۵، ۲۶۲)؛ از این رو، حیطة عمومی که می‌بایست در گذر از زحمت و کار ظهور یابد، مجالی نمی‌یابد و با سیطره زحمت در دنیای مدرن، سیاست به مثابه نادیده‌انگاشتن انسان‌ها، ممانعت از سخن گفتنشان، و اشتراک در زیست انسانی است. عمل و سخن ربط بسیار وثیقی به هم دارند؛ زیرا عمل آغازین و ویژه بشری باید در عین حال حاوی پاسخ به پرسشی باشد که از هر نوآمده‌ای می‌پرسند: «تو کیستی؟» این انکشاف کیستی شخص هم در گفتار او نهفته است هم در کردارش؛ بالین حال، روشن است که قرابت میان سخن و عیان‌داری بسی بیشتر از قرابت بین عمل و عیان‌داری است (آرنت، ۱۴۰۱، ۲۷۹). مهم این است که هر انسان کنشگری به عنوان یک فرد در انظار عمومی نمایان شود؛ جایی که مهم است که وی نه «چه چیزی»، بلکه «چه کسی» است. این «چه کسی» از داده‌های زیست‌شناختی قابل استنتاج نیست و در عمل و گفتار ظاهر می‌شود: «من حرف می‌زنم و عمل می‌کنم، پس کسی هستم» (وینکل، ۱۴۰۰، ۵۸).

«عمل برخلاف ساختن، هیچ‌گاه در انزوا ممکن نیست؛ در انزوا بودن، یعنی محرومیت از قابلیت عمل کردن. عمل و سخن، همان‌قدر محتاج حضور پیرامونی دیگرانند که ساختن، نیازمند حضور پیرامونی جهان طبیعت برای پیدا کردن ماده و مصالح خویش و حضور پیرامونی جهانی است که محصول تمام‌شده را در آن جای دهد. ساختن، محاط در جهان و در ارتباط مستمر با آن است: عمل و سخن، محاط در شبکه تودرتوی اعمال و سخنان دیگران و در ارتباط مستمر با آن هستند» (آرنت، ۱۴۰۱، ۲۹۱). با عمل، زندگی سیاسی شکل می‌گیرد؛ زندگی سیاسی‌ای که از بیرون و بر فراز جامعه انسانی است. نزد آرنت سه وضعیت بشر با اینکه حیاتی و ریسمان‌گونه‌اند، اما ویژگی عبورکننده از وضعیتی پست‌تر به وضعیتی بهتر و شایسته‌تر را دارد؛ در کل، انسان، حیوانی زیست‌شناختی، سازنده، و مشارکت‌جو در جامعه یا باهماد است (بردشا، ۱۴۰۱، ۱۵).

بر آزادی و تکرر به عنوان بخشی از ویژگی‌های مهم عمل، بسیار تأکید می‌شود. منظور آرنت از آزادی، نه توانایی انتخاب از میان مجموعه‌ای از گزینه‌های موجود است و نه آن‌گونه که آموزه‌های دینی می‌گوید، از سوی خداوند به بندگان ارزانی شده است. بلکه مقصود آرنت از آزادی عبارتست از: «استعداد آغاز کردن، شروع چیزی تازه، انجام امر غیرمنتظره^۱، که همه

1. The Unprecedented

موجودات انسانی به سبب متولد شدن از آن برخوردارند. در نتیجه، عمل به عنوان تحقق آزادی، ریشه در زادگی^۱ دارد؛ [ریشه] در این واقعیت که هر تولدی نشانگر یک آغاز تازه و معرفی چیزی نوظهور در جهان است» (شهرابی فراهانی، ۱۳۹۱).

به طور خلاصه، آرنست در کتاب «وضع بشر» مؤلفه‌های تحقق عمل، به عنوان عالی‌ترین کنش انسانی که عین سیاست‌ورزی است را این‌گونه برمی‌شمارد: سخن گفتن، دیدن و دیده شدن، باهم‌بودگی، آزادی، تکثر، در جهان بودن، تحقق خود واقعی در حیطه عمومی، و پرهیز از تعصب دینی. همه موارد یادشده، دقایق آرنستی به شمار می‌آیند که لازمه عمل و کنش سیاسی اصیل در جهان انسانی است.

آرنست و بینش او از یونان باستان موجب شد فهم او درباره مقوله سیاست با فهم مدرن لیبرالی یا مارکسیستی متفاوت باشد. خوانش یونانی او از مفاهیم آزادی، اخلاق، برابری، و عدالت که جملگی از لوازم سیاست و ملزومات عمل هستند، برخلاف خوانش مدرن است؛ انسان آزاد از نگاه آرنست، انسانی است از گونه انسانی در آتن که همان شهروندی به شمار می‌آمد که باهمستان سیاسی در خود داشت و همچنین، انسانی که نه می‌خواهد حاکم باشد و نه محکوم. گرچه لفظ شهروند در گونه آتن بسیار محدود و محصور بود، اما به زعم آرنست، صورت شایسته‌ای داشت؛ اینکه شهروندان، فقط مردان بودند (مردان صاحب املاک)، اما در میان همین مردان، سیاست، فاقد سلسله‌مراتب بود. این شرایط بود که توجه آرنست را به این عصر جلب کرد. سنت جمهوری‌خواهی و گرایش او به «دموکراسی شورایی» ناشی از همین بینش اوست.

به نظر آرنست، نوعی تعامل عمومی، نه تنها برای بقای سیاست، بلکه برای تفکر سالم، ضروری و حیاتی است. قوه تخیل، این توانایی و ظرفیت حیاتی که بنیان هرگونه داوری عقلانی است، برای شکوفا شدن، نیازمند تعامل با دیگران است. افراد، تنها از طریق اجتماع و باهماد، آزادانه می‌اندیشند و در این اجتماع و باهماد است که ما به وجود انسانی خود می‌رسیم و آن را به اثبات می‌رسانیم. افراد اگر از بحث عمومی محروم شوند، چیزی بنیادین را از دست می‌دهند، یا دست‌کم چیزی را که به لحاظ تاریخی برای انسان شناخته شده است. تحت فشار ترور و ارباب، انسان‌ها به چیزی جز انسان تبدیل می‌شوند (بردشا، ۱۴۰۱، ۸۴-۸۳).

1. Natality

فضاهای همگانی به طور طبیعی وجود ندارند؛ لازم است که انسان‌ها آن‌ها را به گونه‌ای تصنعی به وجود آورند. این‌ها فضاهایی هستند که ما در آن‌ها اقدام می‌کنیم، صحبت می‌کنیم، و در مناظره با یکدیگر به افکار و عقاید دست می‌یابیم، و آزمون می‌شویم. بی‌پرده بگوییم، سیاست از میان آدمیان است که سر برمی‌آورد (برنشتاین، ۱۴۰۱، ۱۰۹). آرنست بر این نظر است که تفاوت انسان‌ها با حیوانات تنها در تفکر نیست (چه بسا تفکر هم زیر سؤال برود)، بلکه علاقه او به «زیست سیاسی» است؛ این گزینه‌ای است که او به «اجتماع زنبورها» تشبیه می‌کند. به بیان روشن‌تر، دانش، یعنی کار کردن انسان‌ها با هم و این ظهور انسان‌ها بر یکدیگر (پدیدارشناسی) پیشرفت را رقم خواهد زد (آرنست، ۱۹۷۰، ۴۲).

جهان، نه تنها خلق شده است، بلکه بین انسان‌ها نیز قرار دارد. این «بین» یک اصطلاح مهم برای هانا آرنست است که جهان را می‌سازد. به نظر آرنست، هر انسانی مشمول شرط اساسی «کثرت» است. به زعم آرنست، جهان، معطوف و منحصر به انسان‌هاست (جهان بشری) که این انحصار را می‌توان از طریق «عمل» و «گفتار» به دست آورد. به نظر آرنست، توانایی «سخن گفتن» نوعی عمل است؛ انسان‌ها موجوداتی مستعد سیاست و دارای «زبان» هستند؛ هیچ فعالیت انسانی‌ای وجود ندارد که به همان اندازه عمل به «واژه» نیاز داشته باشد (کروپف، ۲۰۰۹، ۱۵).

امر سیاسی، تنها زمانی پدید می‌آید که افراد به عنوان شهروندان، کثرت دیدگاه‌های خویش را در حوزه عمومی به نمایش بگذارند. هدف امر سیاسی، رسیدن به اجماع، هماهنگی، یا گونه‌های دیگر وحدت از طریق همگن‌سازی تفاوت‌ها - چنان‌که در تصورات سنتی درباره جامعه وجود دارد - نیست بلکه نمایش یا اجرای عدالت درباره تنوع و تعدد منظرهای فردی است و به عنوان نتیجه، جهان مشترک از آن به وجود می‌آید. به نظر آرنست، جامعه هیچ‌گاه از پیش داده نیست، بلکه امری برساخته و مصنوعی است که شهروندان می‌بایست فعالانه به آن شکل دهند (نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۷، ۲۹۳).

به زعم آرنست، انسان تا جایی موجودی سیاسی است یعنی مخلوقی زنده که سخن می‌گوید و عمل می‌کند و تنها در صورتی هستی و زندگی‌اش را معنادار می‌یابد که در فهمش از جهان با دیگران شریک باشد (بردشا، ۱۴۰۱، ۱۳). ظهور در عرصه عمومی و رسیدن به

عینیت در فضایی همگانی، به مثابه بودن، هستن، و شدن است. برای انجام عمل سیاسی باید گفت که لفظ «سیاسی بودن» حامل باری اخلاقی و انسانی است که انسان‌ها را به هم نزدیک می‌کند.

در دیدگاه آرنت، خشونت و قهر سیاسی، نسبتی با قدرت و عمل ندارند. قدرت برای هانا آرنت، دارای گوه‌ری اجتماعی است که از پیوند و اتحاد داوطلبانه نیروهای انسانی برمی‌خیزد. او در مصاحبه‌ای در آلمان غربی به سال ۱۹۶۴ یادآور می‌شود: «عنصرهای سازنده قدرت، مردم و اراده و اقدام مشترک آنان هستند. فرد یا گروهی ناموافق و پراکنده، دارای قدرت نیستند؛ زیرا، سرچشمه پیدایش و پویش قدرت، پیوند و مراوده آزاد انسان‌ها با یکدیگر و اتفاق نظر و اقدام مشترک آنان است. قهر برخلاف قدرت، دارای سرشتی ویرانگر است و نه سازنده. هدفی که با قهر قابل دسترسی است، نیازمند ابزاری است که ویژگی ویرانگر، رعب‌آور، و زورگویانه دارد. جهان به‌زعم آرنت، مختص انسان‌ها است و انسان‌ها با عمل خود در بروز پدیده‌ها، نقش ایفا می‌کنند. با هم سخن گفتن، جهان مشترک انسانی را رقم خواهد زد. خشونت از نوع عصبانیت یا رنج، در سیاست، آشکارترین نشانه انسان‌زدایی و علیه جهان بشری است» (آرنت، ۱۹۷۰، ۹۵).

هانا آرنت یادآور می‌شود: «کافی نیست که بگوییم، قدرت و قهر یکی نیستند، بلکه باید گفت، قدرت و قهر نقطه مقابل یکدیگرند. در جایی که یکی از این دو به‌گونه‌ای مطلق حاکم باشد، آن دیگری حضور ندارد. قهر، هنگامی در دستورکار قرار می‌گیرد که قدرت در خطر باشد. اگر سرنوشت قدرت را در گرو قهر بگذاریم، هدف فرجامین به‌گونه‌ای هم‌زمان، پایان کار قدرت و نابودی آن است؛ بنابراین، حتی نمی‌توان ادعا کرد که نقطه مقابل قهر، عدم خشونت است و طبعاً سخن گفتن از «قدرت بدون قهر» نمی‌تواند معنا داشته باشد. قهر می‌تواند قدرت را نابود کند، ولی هیچ‌گاه قادر به ایجاد آن نخواهد بود. چیزی که از لوله تفنگ بیرون می‌آید، می‌تواند فرمانی مؤثر باشد که فرمانبری فوری و بی‌چون و چرا می‌طلبد، ولی هرگز از لوله تفنگ، قدرت بیرون نخواهد آمد. از این سخن آرنت می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت قدرت را نمی‌توان با پدیده قهر توصیف کرد. قدرت، ویژگی فردی نیست و تنها هنگامی پدید می‌آید که انسان‌ها متحد شوند. قدرت همواره نیازمند فضای صلح‌آمیز و اعتماد متقابل است؛ در حالی که فضایی که با وسایل قهرآمیز ایجاد می‌شود، از ترس و اضطراب و بی‌اعتمادی انباشته است. سیاسی بودن، زیستن در پولیس، به این معنا بود که تکلیف همه‌چیز از طریق

سخن و اقتناع معلوم می‌شد، نه از طریق زور و خشونت.» (آرنت، ۱۴۰۱، ۶۹).

از دید آرنت، بیرون راندن خشونت از قلمرو سیاست، مسئله اصلی نیست، بلکه مهم این است که روابط قدرت را می‌توان به‌گونه دیگری، جز با عبارت‌های سلطه‌گری، یعنی فرمانروایی و فرمانبرداری طرح‌ریزی کرد. مواردی که ماهیت واقعی خشونت در آن‌ها آشکار می‌شود، عبارتند از: ویرانگر بیش از سازنده، وسیله یا ابزار اما نه هرگز مبنای مشروعیت. در این مرحله، یک مسئله اساسی باقی می‌ماند؛ هانا آرنت برای جایگزینی تعریف قدرت به‌عنوان سلطه و در نتیجه، برای جایگزینی برتری خشونت چه پیشنهاد می‌کند؟ سنت نوین قدرت مردمی، آن‌گونه که به‌ویژه هنگام «انقلاب آمریکا»، «جنبش انقلابی بوداپست» یا «بهار پراگ» پدید آمد، تظاهرات قدرت همگانی است که پایه در طراحی آن دارد؛ زیرا، یکی از «برجسته‌ترین تفاوت‌هایی که اجازه می‌دهد قدرت را از خشونت تمیز دهیم، این است که قدرت همیشه نیاز دارد به شماره بیشتری از آدمیان متکی باشد، در حالی که خشونت می‌تواند تا حدودی از آن درگذرد؛ زیرا، برای تحمیل خود می‌تواند به ابزارها متوسل شود» (فرایا، ۱۳۹۸، ۲۱۱-۲۱۰).

به‌نظر آرنت، مفهوم سیاست نیز از مفهوم عمل و مؤلفه‌هایش جدا نیست. به‌زعم او، مقصود از سیاست، «آزادی» است؛ این بخش با بحث در مورد صحبت کردن و عمل کردن در یک زمینه سیاسی آغاز می‌شود. آرنت از پولیس یونان باستان و فلسفه ارسطو بهره می‌برد که در آن دو مورد بالا از اهمیت بسزایی برخوردار است. درک هانا آرنت از سیاست، بسیار فراتر از سازماندهی بوروکراتیک و تأمین زندگی در جامعه است. او سیاست را با آزادی و خودانگیختگی ترکیب می‌کند. او در تعریف خود از مفهوم امر سیاسی، بارها بر نیاز به کثرت تأکید کرده است. آرنت امر سیاسی را در بین افراد گوناگون قرار می‌دهد و با این سخن ارسطو که «انسان ذاتاً سیاسی است»، مخالف است؛ همه افراد، سیاسی زاده نمی‌شوند. انسان، تنها زمانی به موجودی سیاسی تبدیل می‌شود که از طریق گفتار و کردار در جهان مداخله کند. آرنت این فرایند را با عنوان «زایش دوم» توصیف می‌کند؛ از این‌رو، حق تعلق به یک جامعه سیاسی در این زمینه از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا، تنها از طریق آن است که عمل کردن و صحبت کردن وزن مناسبی می‌یابد (هاس^۱، ۲۰۱۵، ۱۷).

اما با گذار از پولیس آتن و نوع شهروندی آن در عصر مدرن، شاهد ظهور دولت-ملت و

1. Diana Häs

برپایی اجتماعات بزرگ انسانی هستیم که روح سیاست را متزلزل کرد و آرنست این مقوله را برآمدن خانه‌داری^۱ می‌داند. به‌زعم او، سیاست در عصر مدرن، به حرفه‌ای خاص تبدیل شد و سیاستمدار مفهوم شهروند را ربود. همچنین، در این عصر، سیاست به مدیریت تبدیل شد و در نتیجه، عمل هم به فراموشی سپرده شد؛ زیرا، عده‌ای اندک با عنوان سیاستمدار، بر عده زیادی از مردم فرمان می‌راندند و قانون وضع می‌کردند. این وضعیت سبب شد که سیاست، نه در حیطه عمومی، بلکه در محدودیت و به‌گونه‌ای ایدئولوژیک، غیراخلاقی، نابرابر، و با سلب آزادی رقم بخورد. اجتماع سیاسی، همچون خانواده‌ای شد که رتق و فتق امور روزمره آن باید از طریق قسمی خانه‌داری گسترده در سطح ملی انجام شود. تفکر علمی‌ای که با این تحول همراه است، دیگر علم سیاست نیست، بلکه تدبیر منزل ملی یا تدبیر منزل اجتماعی^۲ است که جملگی بر نوعی خانه‌داری جمعی دلالت می‌کنند؛ جمع خانواده‌هایی که در راه تدبیر منزل، به‌شکل یک خانواده آبرانسانی سازمان پیدا می‌کنند، همان چیزی است که جامعه می‌نامیم و شکل سازمانی سیاسی آن، ملت نامیده می‌شود (آرنست، ۱۴۰۱، ۷۱).

هدف از عمل، انجام دادن امور یا پراکسیس است. سیاست در روابط بین افراد به‌وجود می‌آید؛ جایی که آن‌ها به‌گونه‌ای بین‌الذهانی، یک موضوع را از دیدگاه‌های گوناگون با نگرش باز (تکثر) در نظر می‌گیرند و عقیده خود را شکل می‌دهند. به‌نظر آرنست، هسته اصلی امر سیاسی، بحث و نگرانی برای جهان مشترکی است که حتی بتوانیم آن را در رویارویی با اختلاف‌نظرهای اساسی، به‌اشتراک بگذاریم. امر مشترک که سیاسی است، مربوط به حوزه عمومی است. در دوران مدرن، امر اجتماعی، به‌عنوان پدیده‌ای برآمده از جامعه توده‌ای، به تقابل بیش‌ازپیش عرصه عمومی و عرصه خصوصی افزود و حوزه خصوصی به وضعیتی فاقد کنش سیاسی تبدیل شد؛ زمانی که مسائل انسانی، به‌عنوان ضرورت‌های طبیعی به‌شمار می‌آید و عمل با قوانین و رفتار جایگزین می‌شود (می‌هوفر^۳، ۲۰۲۱، ۳).

سیاست در اندیشه آرنست، «فراغت از زحمت و کار، گفت‌وگو، در جهان بودن، سخن در عرصه عمومی، آغازگری و منحصر به فرد بودن هر انسان، حضور در فضای متکثر انسانی، و در یک کلام، عمل است» (نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۸، ۵۷۳). «امر سیاسی در اندیشه آرنست،

1. Housekeeping
2. Volkswirtschaft
3. Mayrhofer

به «عمل» تعبیر می‌شود، اما برخوردار از دایره‌ای وسیع و دربردارنده گفت‌وگو، تعامل، بحث، اقناع، و... است» (امام‌جمعه‌زاده و تدین راد، ۱۳۹۰، ۸). عمل در اندیشه آرنت، فهم سیاست و امر سیاسی است؛ زیرا، به‌باور او، «عمل، فعالیت سیاسی تمام‌عیار است» (آرنت، ۱۴۰۱، ۴۵). آرنت، سیاست را «جهان‌ظواهرها و جهان مشترک تعریف می‌کند که موجب نزدیکی انسان‌ها به یکدیگر می‌شود. به‌نظر آرنت، در این جهان مشترک، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که هیچ‌یک نمی‌تواند به‌لحاظ هستی‌شناختی، جایگزین دیگری شود. به‌همین دلیل، او کثرت را بخش مهمی از جوهر زندگی بشری می‌داند» (جهانبگلو، ۱۳۸۵، ۱۵۸). عمل در اندیشه آرنت، بین‌الذهانی، متکثر، مشارکتی، پیش‌بینی‌ناپذیر، برگشت‌ناپذیر، خلاقانه، آغازگرانه، جهانی، و زبانی و گفت‌وگویی است. عمل، عالی‌ترین و والاترین نوع فعالیت بشری و متضمن حضور در عرصه عمومی است.

در اندیشه سیاسی آرنت، امر سیاسی با آزادی سیاسی یکسان است. تنها در صورت بروز عناصر توتالیتار و تمامیت‌خواهی است که سیاست، ملغی می‌شود. اما سیاست، هیچ‌گاه لغو نمی‌شود. آرنت می‌گوید: «آزادی به هدف فوری کنش (عمل) سیاسی تبدیل شده است و دلیل وجودی سیاست است و بدون آزادی، زیست سیاسی بی‌معنا خواهد بود» (بشیریه، ۱۴۰۱، ۹۸). آرنت به‌تعبیر ارسطویی، انسان را «zoon logon echon (politikon)» می‌نامد؛ یعنی انسان، موجودی سیاسی و سخنگو که قادر به کنش است و توانا به برپایی مکانی سیاسی به‌لحاظ جغرافیایی است. از این دیدگاه، الگوی آنتی انسان، آزاد است که در دولت‌شهر سیاست بورزد و در عرصه عمومی حاضر شود؛ براین اساس، مشخص است که آزادی سیاسی با عمل، هم‌زمان است؛ به بیان روشن‌تر، تازمانی که عمل می‌کنی، آزاد هستی و برعکس. حاکمیت انسان در جهان بشری، «سیاسی» است که نه خداست که «الهی» و نه جانور غیر که «ضرورت» باشد (وولی^۱، ۲۰۰۶، ۳۳۱).

آرنت، آغاز بحران انقلاب‌های جهان را آنجایی می‌داند که کلمه آزادی به‌مرور از شمار واژگانشان رخت بربست و دیگر تلاشی برای بازآفرینی این مفهوم از دست‌رفته صورت نپذیرفت. وی بر این نظر است که در طول تاریخ اندیشه، هرگز تلاشی برای مقام بخشیدن به آزادی انجام نشده و همین وضعیت، باعث شده است که همواره موضوعی با این میزان از

1. Jin- WooLee

اهمیت، به فراموشی سپرده شود؛ تاجایی که حتی رهبران انقلابی نیز آزادی را به مسلخ برده‌اند و ذبحش کرده‌اند. آرت امیدوار بود با بازآفرینی اندیشه آزادی و توسل به ارزش آن، روزی برسد که جنگ از صحنه سیاست جهان ناپدید شود. او هرگونه عمل مبتنی بر خشونت را از حیطه سیاست بیرون می‌داند. به نظر آرت، علت مشروع و نهایی حکومت‌ها، نجات دادن انسان از فشار و ضرورت‌های زندگی است تا انسان‌ها بتوانند در زندگی سیاسی-اجتماعی، نقش انسانی را به عهده بگیرند.

۳. گرایش‌های مختلف جنبش دانشجویی ایران

تأسیس دانشگاه تهران، تأثیر فراوانی بر شکل و ماهیت تحولات سیاسی-اجتماعی ایران داشته است. آغاز به کار دانشگاه در زمانه‌ای با ویژگی‌های تعارض گونه و خاص بود: فضای سیاسی-اجتماعی ایران در دوره پهلوی اول، ساختار پادشاهی حکومت از نوع دیکتاتوری، ادغام و تلفیق تحصیلات دانشگاهی با انگیزه سیاسی جوانان در عرصه‌ای چون دانشگاه، فقدان جامعه مدنی، نخستین گام‌های رشد و پیشرفت کشور به لحاظ صنعت، بازسازی بافت فرسوده و سنتی ایران دوره قاجار با هدف احیای مشروطه سلطنتی در قالب پیروی از الگوی آمرانه توسعه، مقابله با اصحاب مذهب و قشر سنتی جامعه ایران که فرایند مدرنیزاسیون را بر نمی‌تابیدند.

جنبش دانشجویی به معنای واقعی خود در دهه ۱۳۲۰ رقم خورد و به شکل رسمی ابتدا از دانشگاه آغاز شد و سپس، به بیرون گسترش یافت. در شرایط فقدان هرگونه نیروی سیاسی مستقل، هر حرکت و نرمشی در برابر حکومت سرکوب می‌شد. تشکل‌های دانشجویی، از جمله اتحادیه محصلین، سازمان جوانان دموکرات، و ۵۳ نفر، حرکت‌هایی با مرام مارکسیستی و تشکیل شده از قشر تحصیل کرده، شامل دانشجویان و استادان دانشگاه، بودند. با آغاز دهه ۱۳۲۰ و روی کار آمدن پهلوی دوم، شاه جوان، تغییراتی در اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور به وجود آورد. فضای باز سیاسی در این زمان، بستر دانشگاه برای ظهور حرکت‌های صنفی دانشجویی را تحریک کرد و دانشجویان، کنشگر سیاسی شدند.

در یک سیمای کلی، جنبش دانشجویی در ایران پس از تأسیس دانشگاه تهران، به سه دسته تقسیم شد: دسته نخست، دانشجویانی با گرایش چپ مارکسیستی، موسوم به گروه ۵۳ نفر، که پیش‌درآمدی بر تشکیل حزب توده بود. این گروه از دانشجویان، خواستار دیکتاتوری

پرولتاریا و انقلابی همانند انقلاب ۱۹۱۷ شوروی بودند. آنان توسط تقی ارانی، یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین روشنفکران چپ، هدایت و سازماندهی می‌شدند؛ دسته دوم، دانشجویانی با گرایش ناسیونالیستی بودند که بعضاً ناهمگون هم بودند، از این منظر که ناسیونالیست‌هایی بودند که با عناصر غرب‌گرایانه و تجددطلبی موافق و با مذهب و شریعت مخالف بودند؛ دسته سوم، دانشجویانی که حامی و مروج ارزش‌های دینی و مذهبی بودند. این گروه، به تعبیر دیگر، ناسیونالیست‌های مذهبی‌ای بودند که به دلیل اندیشه‌های ملی‌گرایانه، ورود ارزش‌های غربی و پیشروی به سبک آن را مردود و خلاف شریعت اسلامی می‌دانستند. این گروه از دانشجویان، نقش بسزایی در انقلاب ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی داشتند.

گروه نخست، همان ۵۳ نفری بودند که در اردیبهشت ۱۳۱۶ توسط پلیس دستگیر شدند. اتهام‌های آن‌ها «تشکیل سازمان مخفی اشتراکی، انتشار بیانیه ماه مه (روز کارگر)، سازماندهی اعتصابات دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان، و ترجمه کتاب‌های الحادی‌ای مانند «کاپیتال» مارکس و «مانیفست کمونیست» بود. همین افراد، چند سال بعد، هسته اولیه حزب توده را تشکیل دادند» (آبراهامیان، ۱۳۹۶، ۱۹۳). در همان اوایل دهه ۱۳۲۰، سازمان جوانان حزب توده تشکیل شد که بیشتر اعضای آن، دانشجو بودند. این سازمان در اوایل سال ۱۳۲۲، در نزدیکی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران یک اتحادیه دانشجویی تشکیل داد. در بهمن ۱۳۲۲، مقام‌های دانشگاه تهران، این اتحادیه را به عنوان نماینده رسمی دانشجویان دانشکده‌های پزشکی و داروسازی پذیرفتند. با وجود عقب‌نشینی‌های سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ و انشعاب‌های داخلی ۱۳۲۷-۱۳۲۶، حزب توده، همچنان در دانشگاه تهران قدرتمند بود (کریمیان، ۱۳۹۰، ۱۳۲). در تبریز (دیگر شهر مهم ایران)، پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان نیز ریشه دانشجویی داشت و به عده‌ای از دانشجویان بازمی‌گشت که به گروه ۵۳ نفر معروف شده‌اند (باقی، ۱۳۷۹، ۲۷). جعفر پیشه‌وری، که از بنیان‌گذاران «حزب کمونیست ایران» بود، بعدها با هماهنگی برخی از هم‌مسلمانان خود، فرقه دموکرات آذربایجان را به وجود آورد که مورد حمایت حکومت آذربایجان شوروی بود.

گروه دوم، با غیرقانونی شدن فعالیت‌های حزب توده در پی سوءقصد و تیراندازی به شاه در سال ۱۳۲۷ شکل گرفت. رشد جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، تمایلات ملی‌گرایانه را در دانشجویان افزایش داد. به آرامی انحصار گروه‌های چپ در فضای فعالیت‌های سیاسی دانشجویان شکسته شد و دانشجویان ملی نیز به میدان آمدند. «سازمان

دانشجویان و جوانان مبارز» وابسته به جبهه ملی در سال ۱۳۲۹ بنیان‌گذاری شد. در این دوران، جبهه ملی، خواهان ملی شدن نفت در سراسر ایران بود؛ اما دانشجویان حزب توده از القای امتیاز نفت جنوب سخن می‌گفتند. در واقع، آن‌ها با درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال مخالفت نمی‌کردند. می‌توان گفت، همان اختلافی که در بیرون دانشگاه میان جبهه ملی و حزب توده وجود داشت، به درون دانشگاه نیز منتقل شده بود (عرب، ۱۳۹۷، ۳).

گروه سوم، در واکنش به فضای فکری چپ در سال‌های اولیه دهه ۱۳۲۰ تشکیل شد. در این دوره، گروه‌های فرهنگی و سیاسی، در صدد دفاع از فرهنگ اسلامی و حل مشکلات سیاسی و اجتماعی جامعه در قالب تفکر اسلامی برآمدند. در گرایش‌های فکری چپ، رویکرد منفی به اسلام و ایران برجسته بود؛ به نظر آنان، با ورود اسلام به ایران، فرهنگ و جامعه ایرانی دچار عقب‌ماندگی و پسرفت شد و همچنین، دین اسلام به دلیل گسست از دنیای جدید علم و افکار اجتماعی و علمی، با سوسیالیسم و دموکراسی سازگاری ندارد. «در دانشگاه که محل برخورد افکار گوناگون بود، تفکر دفاع از اسلام و هویت به تدریج رشد کرد. هدف این حرکت مذهبی، پیراستن اسلام از باورهای نادرست و معرفی آن به عنوان دینی بود که با علم، عدالت اجتماعی، برابری، و آزادی سازگاری دارد و با جهل، ظلم، نابرابری، و استبداد و استعمار در تعارض است. فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله کاشانی و «جمعیت فدائیان اسلام» نیز واکنشی در برابر مشکلات فکری و سیاسی موجود در جامعه ایران آن روز بود» (کریمیان، ۱۳۹۰، ۱۳۵ و ۱۳۶). دانشجویان مذهبی در سال ۱۳۲۲ دست به تأسیس «انجمن اسلامی» زدند که هدف آن بیشتر اصلاح اندیشه دینی، پالایش دین از خرافات، و مقابله با نفوذ حزب توده و بهائیت در دانشگاه بود آن‌ها اعضای نهضت آزادی و متأثر از استادانی مانند مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و آیت‌الله طالقانی بودند (کشاورز و رحمتی، ۱۳۹۲، ۱۴۲-۱۳۸). فعالیت‌های سیاسی دانشجویان مذهبی، همسوی با دانشجویان نزدیک به جبهه ملی بود (عرب، ۱۳۹۷، ۴-۵).

حزب توده و شاخه دانشجویی آن در اوایل دهه ۱۳۳۰ بیشترین نفوذ را در دانشگاه تهران داشت (کسرای و پوزش، ۱۳۸۸، ۱۸۳) و بیشتر دانشجویان پیرو این حزب و چپ‌گرا بودند؛ اما رفته‌رفته با ظهور ملی‌گرایان و نهضت مقاومت ملی، انحصار مطلق آن‌ها شکست. «حزب توده که خود را ضعیف احساس می‌کرد با برقرارسازی ارتباط با انجمن بین‌المللی دانشجویان در پراگ به این اقدام‌ها و این وضعیت پاسخ داد و کوشید زیست سیاسی خود را در محیط دانشگاهی و در میان دانشجویان حفظ کند؛ ولی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ضربه محکمی را

بر حزب توده و سیطرهٔ چپ در محیط دانشگاهی وارد کرد؛ تاحدی که در اواخر دههٔ ۱۳۴۰، جوان‌ترهای حزب توده به تغییر نام و مشی مبارزه از سیاسی به مسلحانه روی آوردند. از اواخر دههٔ ۱۳۴۰ و اوایل دههٔ ۱۳۵۰، با حرکت نظامی در جنبش دانشجویی چپ روبه‌رو هستیم که از سال ۱۳۵۰ علنی‌تر شد و در این راستا، دانشگاه‌ها محل جذب نیرو برای جنبش‌های مسلحانه بودند» (شیرودی، ۱۳۸۸، منبع اینترنتی)؛ اما پس از سرکوب آن‌ها توسط حکومت مرکزی و شکست در این عرصه، راه برای استقرار موج دیگری از جنبش دانشجویی هموار شد. سازمان دانشجویی جبههٔ ملی که در اوایل دههٔ ۱۳۳۰ ظهور کرد، مخالف جدی حزب توده بود و سعی می‌کرد در دانشگاه نفوذ کند تا بتواند از پشتوانه‌ای مستحکم برخوردار شود.

در شرایطی که به سبب عملکرد روحانیت در نهضت ملی نفت و نیز تبلیغات منفی حکومت، روحانیت، موقعیت نامناسبی در جامعه داشت و بسیاری از مردم، حساب مراجع و بزرگان دینی را از روحانیون دیگر جدا می‌کردند، فضای غالب دانشگاه نیز به آنان به چشم مظاهر ارتجاع می‌نگریست و خود روحانیت نیز در برابر آنان گرفتار نوعی احساس خودکدپیمنی بودند، دانشجویان مسلمان دانشگاه، پای آنان را به این محیط گشودند (باقی، ۱۳۷۹، ۶۴). دانشجویان مذهبی، حلقه‌های هم‌اندیشی‌ای را در مساجد و منازل علما تشکیل می‌دادند و برای فعالیت‌های سیاسی در آینده برنامه‌ریزی می‌کردند. تشکیل انجمن‌های اسلامی و مشی متفاوت اعضای آن در مبارزهٔ سیاسی، موجب گردهمایی دانشجویان مذهبی، این بار با محوریت روحانیون، شد. به این ترتیب، سیاسی شدن تدریجی روحانیون و اعضای انجمن، زمینهٔ تغذیهٔ فکری مجاهدین از آبشخور دین (اسلام انقلابی) را فراهم کرد. رویداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، که نخستین بازتاب جدی مبارزهٔ نسل جدید روحانیون سیاسی (به رهبری آیت‌الله خمینی) با رژیم شاه بود، نقطهٔ عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید؛ زیرا، تغییرات زیادی را در ساختار مبارزاتی نیروهای سیاسی ایجاد کرد (جیرانی، ۱۳۹۹، ۸۷). در پی دستگیری آیت‌الله خمینی و انتشار سریع این خبر، موج گسترده‌ای از اعتراضات دانشجویان به راه افتاد که پیش‌درآمدی بر انقلاب ۱۳۵۷ بود.

اقدامات شاه و دربار در این دهه و لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی، عقب‌نشینی دولت علم، خشونت گسترده و فزایندهٔ دانشجویان و روحانیون مبارز در برابر اقدامات توسعه‌گرا، و برنامهٔ «انقلاب شاه و ملت»، منجر به شکل‌گیری فضای پرتنش مقابله‌محور در داخل و خارج، رشد سازمان‌های چریکی، و اقدام برای جایگزینی یک رهبر مذهبی شد.

سال ۱۳۵۰ را می‌توان نقطه عطفی در فعالیت‌های انقلابی دانست. «ایران در این سال، در اوج خفقان بود. هیچ تجمع سیاسی‌ای وجود نداشت و تنها دو حزب «ایران نوین» و «حزب مردم»، که کاملاً حکومتی بودند، فعالیت داشتند و نیروی مستقلی امکان عرض اندام نداشت. افراد مذهبی آگاه و انقلابی در محیط دانشگاه‌ها نه تنها به شدت در اقلیت و موضع ضعف قرار داشتند، بلکه در برابر مباحث تئوریک و ایدئولوژیک نیز فاقد نظام فکری کاملی بودند» (زیباکلام، ۱۳۷۲، ۱۲۴). در دهه ۱۳۵۰، بخشی از روشنفکری ایران به ایدئولوژی سیاسی اسلام روی آوردند و تعبیرهای شورشگرانه از آن ارائه دادند. پیش از این دوره، «روشنفکران ایران بیشتر دارای گرایش‌های لیبرالی و غیردینی و ضدسنستی بودند. برعکس، هدف روشنفکران اسلامی دهه ۱۳۵۰، احیای اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی در مقابل نظام سرمایه‌داری غربی بود. از جمله نمایندگان این گرایش جدید در بین روشنفکران در آن دوران باید از جلال آل احمد، علی شریعتی، و بنیان‌گذاران گروه مجاهدین خلق و جنبش انقلابی مردم مسلمان (جاما) و نهضت آزادی ایران نام برد که همگی کم‌وبیش مخالف سرمایه‌داری و امپریالیسم غربی و هوادار تفسیری سیاسی و نوگرایانه از اسلام و برقراری نظام اجتماعی اسلامی بودند» (بشیری، ۱۳۹۵، ۲۶۰).

۴. مؤلفه‌های عمل آرت در جنبش‌های دانشجویی ایران

تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران به لحاظ کنشگری، با عمومیت، سیالیت، و تکثر انسانی (که همگی از لوازم حوزه سیاست هستند) همراه باشد، نوع عمل در یک حرکت پاندولی یا سازماندهی می‌شود. لفظ جنبش در بیان نخست، معنای عمل را می‌رساند؛ اما سنجش ریزمؤلفه‌ها، وابسته به رفتار نقش‌دهندگان یا همان انسان‌های دنیای مدرن است که در ساخت و فروریزش باهماد سیاسی و ایدئولوژی‌ها، تفکر سازند؛ چه بسا ظهور اندیشه در برخورد با حوزه اجتماع زمینه‌ساز تصلب و ضدعمل شود؛ از این رو، در فراز و فرود جنبش، اقدامات گروه‌های مختلف و رفتار آن‌ها، تنها نسبت به سیاست و ریزمؤلفه‌های عمل آرتی (به لحاظ برخورداری یا غیاب آن‌ها) بررسی می‌شود.

تکثر انسانی، آزادی، بین‌الذهانی بودن، عرصه عمومی، تحقق خود واقعی انسان در امر سیاسی عمومی، فنونولوژی، پرهیز از خشونت و باور متصلب، اخلاق، باهم‌بودگی، در جهان بودن و دیده شدن، گفت‌وگو و کنش در شرایط افتراق ایده‌ها و در عین حال اشتراک نوع بشری، و

گسست از امر خصوصی و حضور در امر عمومی (سیاست) از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های «عمل» آرنتی به‌شمار می‌آیند که در تحلیل حاضر به‌کار رفته‌اند.

جنبش دانشجویی، حرکت مستقلی با خاستگاه طبقاتی متوسط شهری و جنبش مدرنی است که هدف اصلی آن مقابله با نهادها، افکار، و بنیان‌های سنتی موجود در جامعه است؛ بنابراین، جنبش دانشجویی را می‌توان جنبش مقاومت نامید (نراقی، ۱۳۵۴، ۵۶-۵۵). اساساً جنبش دانشجویی، پدیده‌ای خاص، جدید، و جهانی است؛ ازاین‌رو، هانا آرنت در کتاب «خشونت» در تعریف جنبش دانشجویی می‌نویسد: «طغیان دانشجویان، نخست، پدیده‌ای جهانی است و نمودهای بیرونی آن در کشورهای گوناگون و دانشگاه‌های مختلف، صورت‌های متفاوتی داشته است. دوم اینکه، دو ویژگی مهم، جنبش دانشجویی را از جنبش‌های اجتماعی عمومی دیگری مانند جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی خاصی مانند جنبش ضدبرده‌داری، جنبش حمایت از حقوق زنان، و... متمایز می‌کند. این دو ویژگی عبارتند از: ۱) ویژگی پرسش‌گری و روحیه چون‌وچرا کردن در مورد هر قضیه‌ای که منافع کوتاه‌مدت یا بلندمدتی برای جامعه داشته باشد، یا چنین منافعی را به‌خطر اندازد؛ ۲) دارای ویژگی آرمان‌خواهی، اصول‌گرایی، و کمال‌پرستی و درعین‌حال، برخوردار از ویژگی نفی مناسبات تبعیض‌آمیز اجتماعی است» (بشیریه، ۱۳۷۶، ۸).

با اینکه آرنت در کتاب «خشونت»، عامل و انگیزه مهم تأملاتش درباره موضوع خشونت را درگیری‌ها، جنگ و کشتار و کشمکش در میان ملت‌ها در قرن بیستم و دستاوردهای فناوریانه بسیار پیشرفته در وسایل و تجهیزات خشونت معرفی می‌کند، درنهایت به اندیشه‌های بنیادینش درباره چیستی امر سیاسی و باورها و دیدگاه‌های جسورانه‌اش در این حوزه، به‌ویژه عمل و کنشگری بشر، وفادار می‌ماند. آرنت در اینجا بیشتر نگران خشونت‌طلبی و خشونت‌گرایی انسان معاصر در شرایطی است که مخوف‌ترین و مهلک‌ترین ابزارهای آن را به‌چنگ آورده است. او با هاوری ویلر موافق است که در این شرایط و باوجود رقابت‌های تسلیحاتی و ابزارهای مخوف خشونت، «هرکدام ببرد، کار هر دو تمام است» (تدین‌راد و نجف‌پور، ۱۴۰۱، ۹۵). قدرت و خشونت در تضادند؛ جایی که یکی به‌طور کامل حکم می‌راند، دیگری غایب است. خشونت، زمانی ظاهر می‌شود که قدرت در معرض خطر است، اما اگر به حال خود رها شود، به ناپدید شدن قدرت منتهی می‌شود (آرنت، ۱۹۷۰، ۵۶)؛ ازاین‌رو، از دیدگاه آرنت، خطر خشونت، حتی اگر آگاهانه در چارچوبی غیرافراطی با اهداف کوتاه‌مدت حرکت کند،

همواره این است که وسیله (خشونت) بر هدف غلبه کند (آرنت، ۱۹۷۰، ۱۷۷).

خشونت، یگانه وسیله «ساختن» است. سخن معروف مارکس مبنی بر اینکه «خشونت، قابله هر جامعه کهنه‌ای است که آستن جامعه‌ای تازه است» — یعنی قابله هرگونه تغییری در تاریخ و سیاست است — تنها چکیده اعتقاد کل عصر مدرن است و نمودار نتایج درونی‌ترین باور آن مبنی بر اینکه تاریخ به دست انسان‌ها «ساخته» می‌شود، همچنان که طبیعت را خداوند «می‌سازد» (آرنت، ۱۴۰۱، ۳۳۷). در همین راستا، آرنت در مورد فراموشی «عمل» و بازگشت به امور پیشین، یعنی «زحمت» و «کار» بر این نظر است که: «تازمانی که معتقدیم در حیطه سیاسی، سروکارمان با غایات و وسایل است — تنها با این تفسیر که سیاست و عمل، معطوف به ساختن شود و عمل در باهمادی تکثرگونه که ویژه امر سیاسی است، ابطال گردد — قادر نخواهیم بود هیچ‌کس را از به کار بردن هر وسیله‌ای برای رسیدن به غایاتی که تصدیق شده‌اند، باز داریم. نشان دادن «ساختن» به جای «عمل کردن» و همراه با آن، تنزل دادن سیاست به سطح وسیله‌ای برای رسیدن به غایاتی که ادعا می‌شود «برتر» است — با این تفسیر که در چنین شرایطی، شبکه‌ای از نظام‌های اخلاقی، تعیین‌کننده سلسله‌مراتب و قواعد لازم برای مشخص کردن غایات و وسایل رسیدن به آن است — عمری به درازای سنت فلسفه سیاسی دارد» (آرنت، ۱۴۰۱، ۳۳۸).

آرنت در مصاحبه تلویزیونی با شبکه ZDF آلمان، درباره جنبش دانشجویی (دهه ۱۹۶۰ در اروپا و آمریکا) اظهار نظر کرده است. او با توجه به مفهوم «عمل» و ارتباط جنبش دانشجویی با این مفهوم، اقدامات دانشجویان و آثاری که برجای نهاده‌اند را ارزیابی، و برخی را مثبت و برخی دیگر را منفی و به عبارتی «ضد عمل» معرفی کرده است: «درباره برخی اهداف، بی طرف هستم و برخی را هم مهملات خطرناک می‌دانم؛ مثلاً سیاسی کردن و «تغییر کارکرد» (آنچه آلمان‌ها «umfunktionieren» می‌خوانند) دانشگاه‌ها، که به انحراف کشاندن کاربری آن‌هاست و مواردی از این دست؛ اما خواست حق مشارکت نه. من این حق را، در برخی چارچوب‌ها، کاملاً تأیید می‌کنم» (جیرانی، ۱۴۰۰، ۵۵).

۴-۱. جریان چپ‌گرا

اساساً مارکسیسم، اندیشه‌ای کل‌گرا و آرمانی است و پیروانش را هم به پیروی از همین سبک تشویق می‌کند. کل‌گرا بودن مارکسیسم، مانع تفکیک حوزه‌ها می‌شود؛ زیرا، برپایه اندیشه

چپ، تفکیک، مخصوص سرمایه‌داری و سکولاریسم است، در حالی که همه باید در راستای رسیدن به غایت برابری و آزادی مورد نظر مارکس فعالیت کنند. حزب توده، مظهر روشنفکرانی بود که به همه چیز انتقاد داشتند. در حالی که «بنیان‌گذاران حزب توده را روشنفکرانی با تحصیلات دانشگاهی تشکیل می‌دادند که با عضویت در جنبش‌های چپ اروپای غربی به مارکسیسم گرویده بودند، شاخه دیگر چپ، یعنی رهبران حزب کمونیست ایران، فعالان روشنفکر خودآموخته‌ای بودند که از طریق لنینیسم حزب بلشویک روسیه، مارکسیست شده بودند. بنیان‌گذاران حزب توده به عنوان مارکسیست‌های تحصیل کرده اروپا به سیاست، تنها از دیدگاه طبقاتی می‌نگریستند، ولی رهبران حزب کمونیست ایران، که قتل عام قومی مردم قفقاز و قیام‌های محلی خیابانی و کوچک‌خان را تجربه کرده بودند، جامعه را از دیدگاه فرقه‌ای و طبقاتی تحلیل می‌کردند. این تفاوت‌ها در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ آشکار نبود، ولی در سال‌های بعدی نمایان شد» (آبراهامیان، ۱۳۹۶، ۳۴۹).

در یکی از لحظه‌های تاریخی ایران دهه ۱۳۳۰، که هنگامه عمل ایرانیان فرارسید و جنبش ملی شدن نفت شکل گرفت، حزب توده با نهضت ملی ضدیت داشت؛ نتیجه این جهان‌بینی و رفتار سیاسی، مخالفت با شعار اصلی نهضت بود. آن‌ها مصدق را عامل امپریالیسم آمریکا می‌دانستند که می‌خواهد نفت را با کمک آمریکایی‌ها از دست انگلیسی‌ها خارج کند، و به آمریکایی‌ها بسپرد (حسینیان، ۱۳۸۵، ۲۶۳). با توجه به مسیر ورود اندیشه‌های چپ، که بیشتر از طریق روسیه به ایران بود و پس از اقتدارگرایی‌ای که بر شوروی حاکم شد، هرچه نطفه و شعله‌های اندیشه‌های دموکراتیک وجود داشت، سوخت و نابود شد. نه تنها در خود شوروی، بلکه در کل جهان، مسائل دموکراتیک به قهقرا رفت؛ بنابراین، چپ ایران هم قربانی این شرایط بود و هم خودش تبدیل به عامل سرکوب شد (جبارنژاد، ۱۳۹۷، منبع اینترنتی).

جنبش دانشجویی چپ با الهام‌گیری از یک تفکر ناآشنا و تلاش برای پیاده‌سازی مدینه فاضله مارکس در ایران، دچار نوعی تندروی ازپیش تعیین شده شد؛ کشوری که به لحاظ سطوح قابل دسترسی اطلاعات دانشگاهی و آموزش عالی از پیشینه فرهنگ سیاسی چندانی برخوردار نبود، اما جریان‌های اعتراضی و تاریخ آزادی‌خواهی دیرینه‌ای داشت. این جنبش —بنابر مؤلفه‌های عمل— نتوانست در امر کنشگری اقدام به حرکتی معتدل و مطابق با وضع متکثر آرنتی داشته باشد تا در مسیر عمل خود، در عین انسجام فکری و عملی، دستیابی به آزادی، و

نتیجه‌گیری از برنامه سیاسی، گروه‌ها و زبان‌های سیاسی دیگر را نیز در «وضعیت متکثر آدمیان»، به رسمیت بشناسد؛ زیرا، یکسان‌سازی سوسیالیستی به این معنا که انسان‌های چپ می‌بایست تنها در جامعه کمونیستی سامان یابند امکان‌تکثر را سلب می‌کرد؛ از این رو، نقش تفکر (که در دیدگاه‌های متأخر آرنست بسیار بر آن تأکید شده بود) و رابطه آن با مؤلفه‌های عمل در جریان‌شناسی چپ، در خور توجه است.

آرنست بر این نظر است که کنش سیاسی در «تعامل با دیگران» اتفاق می‌افتد. این امر مستلزم مشورت، انتخاب، رقابت، شجاعت، و تلاش مشترک است. قدرت سیاسی از «اقدام مشترک» حاصل می‌شود، نه از فرمان‌آزپیش‌صادر شده؛ همچنین، به حفظ یکپارچگی افراد و استقلال هویتی در کانون‌ها و احزاب سیاسی نیز بستگی دارد. از آنجاکه عرصه سیاست، منعطف و سیال است، فعالان سیاسی هنگام درگیر شدن در شرایط متغیر و ظهور امور جدید، با محصور کردن خود در محدوده عرف و با تکرار قوانین قدیمی، افتخار و خاطره‌ای به دست نمی‌آورند. سیاست، خود را آشکارا در انقلاب و پایه‌گذاری نظام سیاسی نشان می‌دهد و کسانی که در این لحظات به فعالیت سیاسی می‌پردازند، می‌دانند که ضمن کنش جمعی در راستای ایجاد امر اصیل، توانایی‌های انسانی خود را کاملاً به کار می‌گیرند.

به نظر آرنست، چپ‌گرایی متمایل به اتمیزه شدن و برقراری حکومت دیکتاتوری است و خود واژه «دیکتاتوری پرولتاریا» - که در ایران هم بر سر زبان‌ها و افکار چپ‌گرایان بود و چه بسا کمی افراطی‌تر با یک ایدئولوژی نامتجانس و جریان‌های التقاطی خشونت‌گرا ترکیب می‌شد - میل به سد کردن راه آزادی انسان‌ها دارد و سرانجام، هیچ توجهی به آن نمی‌کند؛ از این رو، گفتار یا همان سخن گفتن که پذیرش دیگری نیز به شمار می‌آید، از ملزومات عمل محسوب می‌شود و سبب می‌شود تا سیاست، انسان‌ساز شود؛ اما انسان‌سازی در نیروهای چپ‌گرای ایرانی، تنها در جهت منفی به مثابه ساختن توده‌هایی بود که می‌بایست به سازمان و مانیفست وفادار باشند و ذاتاً، از ابتدا، انقلابی باشند و تا انتها نیز انقلابی بمانند. این مسئله، مغایر با فلسفه سیاسی آرنست است؛ زیرا، آرنست به ذات انسان، هیچ اعتقادی ندارد و باور دارد که انسان‌ها در طول فرایند زیستمانی، پردازش می‌شوند؛ یا به توده تبدیل می‌شوند یا به کنشگران آزاد.

در دهه ۱۳۲۰، هدف جنبش دانشجویی چپ، مبارزه با امپریالیسم بود، اما جانب‌دارانه عمل می‌کرد؛ در مبارزه آن‌ها، روس‌ها نه تنها امپریالیسم به شمار نمی‌آمدند، بلکه به دیده دوست به آن نگاه می‌شد. «درواقع، در جنبش دانشجویی چپ - که از حزب توده سرچشمه

می‌گرفت— شوروی‌زدایی دیده نمی‌شد؛ زیرا، مانند حزب توده، مایل به خروج روس‌ها از ایران نبودند، بلکه حضور آنان را برای برقراری تعادل سیاسی در ایران لازم می‌دانستند؛ بنابراین، جنبش دانشجویی چپ‌گرای کمونیست، پس از تضمین واگذاری نفت شمال به روس‌ها، از واگذاری امتیاز نفت به این کشور راضی بودند و آن را عامل تعادل نفوذ روس‌ها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌های صاحب امتیاز نفت جنوب می‌دانستند. این جنبش تازمانی که حزب توده و روس‌ها از مصدق حمایت می‌کردند، در حمایت از آن‌ها باقی ماندند؛ با این امید که مصدق بتواند ایران را از فتودالیت‌گذر دهد و به شبه‌سرمایه‌داری که می‌توانست یک گام به جلو در راه رسیدن به کمونیسم در چارچوب ماتریالیسم تاریخی کارل مارکس باشد، نزدیک کند. اما با ناامیدی از مصدق و در پیروی از سیاست‌های جدید شوروی، از حمایت مصدق دست برداشتند و حتی اجازه دادند کودتاگران، مصدق را سرنگون کنند» (شیرودی، ۱۳۹۱، ۷۱).

این مورد، نشان‌دهنده تحلیل آرنت از انحرافی است که در جنبش‌های چپ اتفاق افتاد؛ آن‌هایی که مانیفست کمونیست مارکس را می‌ستودند و خواهان اجرای موبه‌موی آن در جامعه بودند، افزون‌بر اطاعت و فرمانبری کورکورانه از قدرت‌های برتر، دچار تنش و تعارض درون خود شدند و به‌خاطر منافع، جاه‌طلبی، آلودگی به فریبکاری، خشونت، و انسان‌کشی به دسته‌بندی‌های گوناگون تقلیل یافتند و سرانجام، به جای «عمل» اصیل —به بیان هانا آرنت— مشغول امر خانه‌داری شدند.

۲-۴. جریان ملی‌مذهبی

انقلاب، یک پدیده مهم و دست‌آورد عمل مشترک انسان‌ها برای خلق جهانی یگانه به‌مثابه باهم‌ستانی سیاسی است که زندگی شهروندان را در همکاری متقابل و سرشار از فکر و عمل تقسیم‌پذیر معنا می‌بخشد. انقلاب نزد آرنت، بالاترین درجه عمل است که می‌تواند به‌کمک انقلابیون متعهد، به‌ثمررساننده آزادی و سپس، رفاه شهروندان باشد. سرانجام، جنبش دانشجویی اسلامی به انقلاب اسلامی منجر شد که با ظهور رهبری دینی، نقش و مرتبه‌ای ویژه و کاملاً پیشرو—چه در فضای دانشگاهی و چه جامعه—به خود گرفت. در سراسر بحث تجزیه و تحلیل عمل و یافتن آن در جنبش دانشجویی، موضوع اصلی، تغییر و گام نهادن در مسیر تازه‌ای است که از نگاه آرنت، همان مؤلفه زایایی، تولدی دوباره، یا خلق جهانی با معنایی دیگر است؛ جنبش دانشجویی اسلامی با وجود داشتن ضعف‌ها و کمبودهایی از ویژگی‌های عمل، سرانجام توانست به بالاترین و بهترین صورت

عمل، یعنی انقلاب منجر شود.

بنابر تحلیل آرنت از عمل و نمود تحقق‌یافته آن، جهان کثرت‌یافته بشری است که می‌توان از آن به‌عنوان دموکراسی یاد کرد؛ به‌گونه‌ای که در تحلیل و تمجید او از عمل، نوعی دموکراسی، مشهود است که مطلوب عمل می‌باشد؛ بنابراین، باید بررسی کرد که جنبش دانشجویی در نوع مذهبی آن، به چه میزان رعایت‌گر اصول و مؤلفه‌های عمل و حامی دموکراسی می‌باشد. دانشجویان مذهبی که حرکت دانشجویی اسلامی را به‌راه انداختند، مهم‌ترین پایگاه اجتماعی-سیاسی انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند و یکی از عوامل بروز آن به‌شمار می‌آمدند. به‌نظر آرنت، اخلاق، مقوله مهمی در سیاست و کنش افراد است. اخلاق، تضمین‌کننده آزادی است و آزادی هم هدف عمل است؛ ازاین‌رو، آزادی در گرو اخلاق است. دانشجویان اسلامی در یک دوره، خواستار آزادی از هر نوعی بودند و این همسو با حق مشارکتی است که آرنت برای جنبش دانشجویی در نظر گرفته است.

جریان‌هایی مانند «فدائیان اسلام»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی»، «حزب ملل اسلامی»، «جبهه آزادی‌بخش ملی ایران موسوم به جاما»، «سازمان مجاهدین خلق»، «سازمان چریک‌های فدایی خلق»، «نهیض آزادی»، و «جبهه ملی» در کانون این تعارض قرار می‌گیرند و کم‌وبیش گرایش‌های دینی یا دموکراتیک در آن‌ها یافت می‌شود. هرچند، نمی‌توان «فدائیان اسلام» به‌رهبری نواب صفوی را خواهان دموکراسی خواند، یا «چریک‌های فدایی خلق» را خواهان اسلام، ولی به‌هرحال، هریک بر وجهی، و برخی مانند «نهیض آزادی» بر هر دو، تأکید می‌کردند و سعی در تلفیق آن داشتند (دبیری‌مهر، ۱۴۰۰، ۶۳-۶۲).

جریان‌های سیاسی ملی-مذهبی و توده‌ای، به‌دلیل تضادهای عملی در جریان ضداستبدادی، درعمل توفیقی به‌دست نیاوردند و دستاوردهای بزرگی مانند ملی شدن صنعت نفت و شکل‌گیری ساختارهای دموکراتیک، با قرارداد کنسرسیوم ۱۹۵۳ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر باد رفت. نمونه‌های آشکار این تضاد، اعتقاد افراطی هریک از جریان‌های یادشده به رهیافت و اهداف خودشان بود. فدائیان اسلام و شکل تعدیل‌شده آن، یعنی پیروان آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، بر اسلام و دیانت تأکید می‌کردند؛ هرچند عباسعلی عمید زنجانی بر این نظر است که: «همکاری فدائیان اسلام با آیت‌الله کاشانی، به‌معنای همسویی و موافقت در خط‌مشی نبود؛ زیرا، فعالیت مرحوم کاشانی، بیشتر در چارچوب نظام مشروطه و قانون اساسی بود، ولی نواب صفوی، شکستن این قالب‌ها را هدف عملیات سیاسی-نظامی خود قرار داد و

راه نظامی و براندازانه را به جای راه قانونی برگزیده بود. فدائیان اسلام، معتقد بودند به جای شعارهای ملی، باید شعارهای اسلامی مطرح شود و حکومت قرآن و حاکمیت قوانین الهی، جایگزین قوانین مخالف شرع شود؛ در حالی که آیت الله کاشانی، این تفکرات را افراطی می خواند. نواب برخلاف کاشانی، لحظه ای به شخصیت های سیاسی و ملی ای چون مصدق دل نبست و هدف مشترک را برای همکاری کافی نمی دانست و جبهه ملی را غرب گرا و طالب برقراری یک نظام حکومتی غربی در ایران می دانست» (دبیری مهر، ۱۴۰۰، ۶۴-۶۳).

در سال های پس از ۱۳۴۲ جریان های مخالف رژیم دریافتند که سازمان مذهبی، بزرگ ترین نهاد برای رهبری و جلب مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی شان است. مساجد، تکایا، بقاع متبرکه، و حسینیه ها مکان هایی بودند که مردم از طریق آن ها به این همکاری روی آوردند و سازمان های صنفی از طریق بازار و سازمان های مدرن از طریق هسته های انجمن اسلامی، به دستگاه رهبری جنبش ها متصل شدند و با اتکا به سازمان مذهبی توانستند دو قشر بزرگ جامعه، یعنی بازاریان و روشنفکران تحصیل کرده در نظام جدید آموزشی، را به صحنه سیاسی جامعه هدایت کنند. اگر دموکراسی را بیشتر یک رویکرد و الگوی اثباتی و ایجابی بدانیم، واقعیت این است که با ماهیت انکار و نفی گونه جریان های سیاسی از هر شکل و با هر مرامی که باشد در یک نقطه سر ناسازگاری دارد. در ایران و در سطح گسترده تر، در تاریخ جنبش های اسلامی، به جای مطالبات و خواسته های مشخص، انکار، نفی، طرد، و تردید حاکم بود و «سنت نه گفتن» یکی از ملاک های هویت بخش گروه ها و جریان های سیاسی به شمار می آمد. حتی فردی مثل مصدق به نظر بسیاری از صاحب نظران - قربانی نه گفتن های زیاد شد. گروه های سیاسی مخالف رژیم پهلوی نیز بیشتر از آنکه از دموکراسی و لوازم بسترهای آن سخن بگویند، از ضرورت نفی استبداد سخن گفتند و در طراحی و اندیشه ورزی درباره آلت رناتیو استبداد، آنچنان که باید و شاید، اندیشه نکردند (دبیری مهر، ۱۴۰۰، ۶۵). به بیان دیگر، برهه های حساس در تاریخ جنبش دانشجویی این دوره نشان می دهد که چگونه پافشاری بر حفظ جهان بینی اعتراضی و تبدیل شدن سازش ناپذیری به یک فضیلت سیاسی، می تواند راه را بر تحلیل واقع بینانه امور ببندد و به گونه ای متناقض، مجالی برای بهره برداری نیروهای ارتجاعی از رادیکالیسم انقلابی فراهم کند (خورشیدنام، ۱۴۰۲).

آرنت، خشونت را همنشین قدرت نمی داند؛ گرچه در بسیاری مواقع، این دو باهم ظهور پیدا می کنند. قدرت برای آرنت، دارای وجه جمعی است و «به گروه تعلق دارد». وجه تمایز خشونت،

جنبه ابزاری آن است که می‌خواهد توان طبیعی را افزایش دهد؛ بنابراین، قدرت هنگامی ظهور می‌کند که انسان‌ها در کنار یکدیگر قرار گیرند و «هماهنگ با هم عمل کنند». این عمل مشترک، نه تنها بنیادی‌ترین عنصر سیاست، بلکه محافظ فضای عمومی و نیروی حیات جهانی است که انسان‌ها می‌سازند (مکنت، ۱۳۹۷، ۲۳)؛ بنابر این رهیافت، خشونت مجاز نیست و در نتیجه، خشونت برخی از جریان‌های اسلامی مانند «فدائیان اسلام» یا گروه موسوم به «فلسطین»، مغایر است با مؤلفه‌های تکرر، بین‌الذهانی بودن، و سخن گفتن که مواد عمل هستند.

به نظر آرنت، حامی پروری و خشونت، دو مؤلفه محوری فرهنگ سیاسی دموکراتیک بدون پشتوانه به‌شمار می‌آیند. بررسی خاطرات فعالان جنبش دانشجویی در دوران پهلوی دوم در پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد نشان می‌دهد: «با اینکه آن‌ها به لحاظ فکری و سیاسی تفاوت‌هایی باهم دارند، اما جالب است که در روایت همه این افراد، دو مؤلفه حامی‌پروری و خشونت، نقشی اساسی و همیشگی دارد. بخش قابل توجهی از این روایت‌ها، صرف توصیف اختلافات و رقابت‌های داخلی گروه‌های سیاسی شده است؛ به عبارت دیگر، این دانشجویان بیش از آنکه به شرح اختلاف‌ها و کشمکش‌هایی بپردازند که با نظام سیاسی مستقر دارند، به شرح اختلاف‌ها و درگیری‌هایی می‌پردازند که باعث دسته‌بندی و انشعاب داخلی و درون‌گروهی شده است» (خورشیدنم، ۱۴۰۰، ۱۳۹).

آزادی جنبش‌های دانشجویی ملی-مذهبی و اسلامی با آزادی موردنظر آرنت تفاوت دارد. آرنت، فهم ویژه‌ای از آزادی دارد که در آن، آزادی با امکان عمل در عرصه عمومی و سیاسی یکسان گرفته می‌شود. این معنای آزادی در مقابل تفسیر جدید لیبرالی از آزادی، یعنی رهایی از سلطه و اجبار خارجی، قرار می‌گیرد. در اندیشه آرنت، آزادی مثبت، امکان عمل در حوزه عمومی است؛ در حالی که آزادی منفی، رها ماندن در عرصه خصوصی است.

آرنت در کتاب «انقلاب»، انقلاب را رویدادی سیاسی، به معنای شروع دوباره، آغازی تازه، زادوولد، و تناسل می‌داند. اما نکته ویژه‌ای که انقلاب در اندیشه آرنت را با این مفهوم نزد دیگران متمایز می‌کند، این است که «آرنت، انقلاب را تنها رهایی و نبرد برای رها شدن از شر ستم و ظلم نمی‌داند و حتی این کار، یعنی انقلاب کردن، فقط برای رهایی از ظلم یا ظالم را نقض غرض می‌داند و زیر پا گذاشتن هدف انقلاب، که آغازی تازه است. انقلاب راستین در اندیشه آرنت، رو به سوی آزادی و شکوفایی دارد» (یوسفی و تدین راد، ۱۳۸۸، ۱۱۸) این واقعیت که واژه «انقلاب»، در اصل به معنای بازسازی بوده، چیزی بیش از یک رخداد عجیب

معناشناسانه است. حتی انقلاب‌های قرن هجدهم را تنها زمانی به درستی می‌توان درک کرد که بدانیم، هدفشان بازسازی و محتوای این بازسازی هم آزادی بود (آرنت، ۱۴۰۲، ۱۸). «در انقلاب اسلامی ایران نیز مردم، با تأثیرپذیری از دستورات شرع مقدس اسلام، در پی آزادی بودند و تلاش می‌کردند خود را از قید حکومت دیکتاتوری رها کنند و به آزادی واقعی برسند. همچنین، می‌توان انتزاع آرنت از پدیده انقلاب را به‌طور نسبی با انقلاب ایران تطبیق داد؛ به این معنا که برخی اقدامات شاه که با دین سازگاری نداشت، باعث شد که رژیم، مشروعیت خود را از دست بدهد و مردم به رهبری علما توانستند لحظات حساس را درک کرده و علیه حکومت خودکامه شاه قیام کنند و حکومت را ساقط نمایند. افزون‌براین، از آن جهت که انقلاب اسلامی می‌توانست با ایجاد ساختارهای مذهبی به رهبری روحانیون و پشتیبانی و حضور مردم، حکومت جدید و بی‌بدیلی را تأسیس کند، با تعریف آرنت از انقلاب همخوانی دارد» (خوش‌بیان سروستانی و ماهر، ۱۳۹۵، ۲۸-۲۷).

جریان روحانیت فعال در انقلاب که بر فقه سنتی به عنوان پایه هر نوع سیاست‌گذاری‌ای اصرار داشت، اصولاً با پدیده ملت‌دولت و حقوق برآمده از آن، آشنایی یا همراهی نداشت؛ زیرا، مفاهیم دستگاه فقهی آن مربوط به دوران پیش از عصر وستفالی یا به عبارتی، مربوط به دوران امپراتوری‌های دینی بود (زیدآبادی، ۱۳۹۹، ۶۸). همچنین، آزادی موردنظر آرنت، که با عمل و در عرصه عمومی رقم می‌خورد، با مفهوم آزادی در اسلام و در بینش جنبش‌های دانشجویی متأثر از آن، متفاوت است. «اسلام، پیش از هر چیزی، آزادی را رها شدن انسان‌ها از بندهای این جهانی می‌داند و آزادی، هنگامی به دست می‌آید که انسان، خود را از اسارت دو چیز رها نکرده باشد؛ هوا و هوس و نظام‌های طاغوتی. همچنین، آزادی در اسلام، همراه با مسئولیت است؛ یعنی اگرچه مسلمان در انجام اعمال خود آزاد است، اما همواره خداوند را ناظر بر اعمال خود می‌داند؛ بنابراین، اگر بخواهیم آزادی را به معنای بی‌حدومرز بودن در نظر بگیریم یا ایجاد قانونی که در آن آزادی تا جایی مجاز است که به دیگران آسیبی وارد نکند، یا اینکه سرانجام، قانون اساسی‌ای بنیان نهیم که منشأ آن خواست مردم بدون در نظر گرفتن مصالح اسلام باشد، هیچ شباهتی میان این دو وجود نخواهد داشت. در انقلاب اسلامی ایران، برخلاف نظر آرنت که خواست و اراده مردم را منشأ مشروعیت قانون می‌داند، قانون اساسی تنها برگرفته از خواست نسبی مردم نیست (زیرا، گاهی انسان تحت تأثیر عواملی مانند تبلیغات، توان تشخیص را از دست می‌دهد)، بلکه منشأ آن قرآن و تعالیم وحی است که در این صورت، مردم باید حاکمیت اسلام را پذیرفته و به قوانین الهی گردن نهند تا بتوانند به هدف

نهایی خلقت، که همان خلیفه‌الهی است، دست یابند» (خوش‌بیان سروسناتی و ماهر، ۱۳۹۵، ۲۸). نیروهای اسلامی، اگرچه به‌رغم موفق شدن در خلق باهمادی جدید، خواهان رسیدن به آزادی بودند و رژیم شاه را مخالف آزادی و دموکراسی می‌دانستند، اما به‌دلیل سهل‌انگاری برخی از جریان‌ها، این مسیر، یعنی «مسیر اخلاق‌محور عمل» که به‌نظر آرنست مورد مثبتی در ارزیابی جنبش دانشجویی است، آسیب دید و جایگزین سیاست عملی عقلایی-اخلاقی شد.

نتیجه‌گیری

جنبش دانشجویی ایران، در کلیت خود، که فرازوفرودهایی را پیموده است، از دهه ۱۳۲۰ به‌این‌سو همواره می‌خواست به‌عنوان نیروی مؤثر در پی آزادی و کسب آن باشد؛ لیکن دچار برخی از تعارضات و ناهمواری‌های درونی شد. این جنبش در مراحل سیر خود به اقسام گوناگونی تقسیم شد و اعضای هر بخش از جنبش، ناامید از یک گروه به عضویت گروه دیگر درمی‌آمدند، اما به‌سبب منافعی در بلندمدت، از آن هم جدا شده و دچار چالش‌های هویتی می‌شدند.

دانشجویان پیش از انقلاب اسلامی، به‌دلیل دیکتاتوری رژیم، به تقابل با آن برخاستند و با هر نوع جهان‌بینی‌ای که داشتند، آن را برنمی‌تافتند و همه جریان‌ها در عین تعارض در منافع و اهداف، قصد تغییر رژیم را داشتند. این رویکرد در کلیت امر، در بیشتر مواقع از نوع رادیکال، افراطی، و خشونت‌آمیز بود. پس از انقلاب و سهم شدن در حکومت بود که اندکی از موضع تند دانشجویان کاسته شد و به مصالحه، گفت‌وگو، و سیاست نزدیک شدند. البته باید گفت که در دوره گذار مشروع و ثبات، همچنان رویه‌های تند در جریان‌ها برقرار بود. جریان‌های رقیب، به‌دلیل تحولات تاریخی در گذشته و پراکندگی در بینش‌های سیاسی، دچار ضعف شدیدی در درک «فرهنگ مشارکتی سیاسی» شدند؛ این فرهنگ از ملزومات عمل آرنتی است. آرنست، نبود این فرهنگ را دلیلی بر ظهور فرهنگ توده‌ای و برآمدن رژیم‌های توتالیتار و سرانجام، راکد ماندن در «زحمت» و در حالت خوش‌بینانه، «کار» می‌داند.

در بحث جریان‌های سیاسی، نیروهای سیاسی جنبش، که دربردارنده دانشجویان، روشنفکران، و اصحاب مذهب بودند، ابتدا از بستر دانشگاه برخاستند و سپس، به عرصه جامعه روانه شدند. این روانه شدن، به‌مثابه حضور در عرصه عمومی یا همان مقوله حضور در عرصه سیاست از نظر آرنست به‌شمار می‌آید؛ اما این حضور، مستلزم همراهی، هم‌زمانی، و هم‌رسانی گفتار، تعامل، و اخلاق باهم‌بودگی برای بهره‌مند شدن از فکرهای نو و آغازیدن‌های

جدید (عمل) است که مورد نظر آرنت بود. اما جنبش‌های دانشجویی با رویه‌های خشونت‌بار و رویکرد تنش‌گرایانه و توطئه‌محور، حضور خود در سیاست را نه وقف آزادی و «خیر عمومی»، بلکه دعوای قدرت و نزاع برای به کرسی نشاندن گفتمان خود کردند و بیش از تلاش برای آزادی (عمل)، درگیر «زحمت» و «کار» شدند.

باتوجه به فرضیه پژوهش، مبنی بر اینکه «تحولات جنبش دانشجویی در همه دوره‌ها، به معنای آرنتی عمل سیاسی، آنچنان‌که باید و شاید محقق نشده است»، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این فرضیه از پشتوانه تجربی و تحلیلی-تاریخی برخوردار است. بررسی‌ها آشکار کرد که در بسیاری از مقاطع، کنش دانشجویان، بیش از آنکه در هیأت «عمل»، به مثابه برساخت آزادی، تکثر، باهم‌بودگی، و... ظهور کند، در قالب پیگیری اهداف ایدئولوژیک، خشونت‌ورزی سازمان‌یافته، یا گسست‌های درونی بروز یافته است؛ وضعیتی که نه تنها از تحقق سیاست به تعبیر آرنتی بازماند، بلکه به فراموشی تدریجی سیاست و فروکاسته شدن آن به نزاع، خصومت، و رقابت‌های فرقه‌ای انجامید.

این نتیجه در سطح نظریه، حامل پیامدهای قابل‌اعتنایی است: نخست اینکه خوانش جنبش‌های سیاسی-اجتماعی (به‌ویژه جنبش دانشجویی) در افق نظریه سیاسی، نمی‌تواند تنها بر تفسیرهای ایدئولوژیک یا روایت‌های تقلیل‌گرایانه از قدرت متکی باشد؛ بلکه ضروری است که در پرتو اندیشه آرنتی در مورد نسبت میان «کنش جمعی» و «امکان آزادی» بازاندیشی شود؛ دوم اینکه، تأکید آرنت بر «تعدد و تکثر» و «فضای ظهور» به‌عنوان شرط امکان سیاست، می‌تواند چارچوبی انتقادی برای فهم ناکامی جنبش‌های دانشجویی فراهم آورد.

در سطح عملی و کاربردی نیز، یافته‌ها دلالت بر این دارند که اگر جنبش دانشجویی بخواهد از چرخه تکرارشونده انشعاب، خشونت، و ایدئولوژی‌زدگی رهایی یابد، باید زمینه‌های بروز گفت‌وگو، همراهی انسانی، و کنش آزاد را تقویت کند. این امر نه تنها می‌تواند به بازسازی معنا و جایگاه سیاست در زیست‌دانشگاهی بینجامد، بلکه ظرفیت آن را دارد که جنبش دانشجویی را به‌سوی کنشگری اصیل‌تر و سازنده‌تر در عرصه عمومی و زندگی سیاسی سوق دهد.

به این ترتیب، فرضیه اولیه، نه تنها تأیید می‌شود، بلکه درجه‌ای نو برای بازاندیشی در نسبت میان جنبش‌های اجتماعی و فلسفه سیاسی معاصر می‌گشاید و از رهگذر آن، ضرورت توجه به مفاهیمی چون آزادی، تکثر و عمل مشترک به‌عنوان مبانی بنیادین بازتعریف سیاست مشخص می‌شود.*

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران. ترجمه بهرنگ رجبی. تهران: چشمه.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۶). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی. تهران: نشر نی.
- ارسطو (۱۳۹۳). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: امیرکبیر.
- آرنت (۱۴۰۲). آزادی آزاد بودن و چند مقاله دیگر. ترجمه هاجر خرقانی. تهران: خوب.
- آرنت، هانا (۱۳۹۵). توتالیتاریسم. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: ثالث.
- آرنت، هانا (۱۴۰۰). آخرین مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها. ترجمه هوشنگ جیرانی. تهران: خزه.
- آرنت، هانا (۱۴۰۱). اندیشیدن و ملاحظات اخلاقی. ترجمه عباس باقری. تهران: نی.
- آرنت، هانا (۱۴۰۱). انقلاب مجارستان؛ مقاومت مردمی علیه توتالیتاریسم. ترجمه کیومرث خواجه‌یها. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- آرنت، هانا (۱۴۰۱). وضع بشر. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- امام‌جمعه‌زاد، سیدجواد؛ تدین‌زاد، علی (۱۳۷۶). بررسی امر سیاسی در اندیشه ارسطو و هانا آرنت و نقد این مفهوم در عصر حاضر. مطالعات سیاسی، ۳ (۱۲)، ۱-۱۶.
- انصاری، منصور (۱۳۷۶). حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت. مجله سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، ۱۷۵-۱۲۴.
- انصاری، منصور (۱۴۰۰). بازجست تفکر در اندیشه سیاسی هانا آرنت؛ درهم شدن وضع بشری و حیات ذهن. جستارهای سیاسی معاصر، ۱۲ (۱)، ۱-۲۳.
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۹). جنبش دانشجویی ایران؛ از آغاز تا انقلاب اسلامی. تهران: جامعه ایرانیان.
- بردشا، لی (۱۴۰۱). فلسفه سیاسی هانا آرنت. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: فرهنگ نو.
- برنشتاین، ریچارد (۱۴۰۱). چرا هانا آرنت را باید امروز خواند؟ ترجمه حمید قانع (فاضلی). تهران: آشیان.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶). ساختار جنبش دانشجویی. ماهنامه ایران فردا، ۶ (۲۸)، آبان و آذر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۸). گذار به دموکراسی. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۴۰۰). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۴۰۱). تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم. تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین؛ ثقفی، مراد؛ حیدری، محمد؛ بشاریت، جلال؛ اشراقی، علیرضا (۱۳۸۰). جنبش دانشجویی و کوشش برای نقد قدرت. بازتاب اندیشه، شماره ۱۶.
- پناهی‌نسب، صادق؛ پاک‌نژاد، محمدناصر (۱۳۹۹). تحلیل جامعه‌شناختی جنبش دانشجویی در ایران بر مبنای نظریه رفتار جمعی نیل اسملسر، مطالعه موردی تسخیر سفارت آمریکا. دولت‌پژوهی جمهوری اسلامی ایران، ۶ (۴)، ۷۷-۵۷.
- تدین‌زاد، علی؛ نجف‌پور، سارا (۱۴۰۱). بررسی نسبت خشونت، جنگ، و سیاست با تأکید بر اندیشه‌های هانا آرنت. سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، ۱ (۳).

جانسون، آلتبرند. آ (۱۴۰۱). فلسفه هانا آرنست. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: فرهنگ نو.
جبارنژاد، محسن (۱۳۹۷). در کشاکش رادیکالیسم و محافظه‌کاری؛ فکر سیاسی و جریان چپ در ایران معاصر. روزنامه فرهیختگان آنلاین، ۱۳۹۷-۰۲-۰۴، در دسترس در:

<https://farhikhtegandaily.com/news/17740/>

جلانی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹). فهم جنبش دانشجویی در ایران با تأکید بر فعالیت‌های دانشجویی در دوره اصلاحات. بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱ (۳)، ۱۷۹-۲۱۳.

جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵). هانا آرنست و سیاست مدرن. مجله بخارا، شماره ۵۸، ۱۶۶-۱۵۵.

جیرانی، هوشنگ (۱۳۹۹). درآمدی بر جنبش دانشجویی در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: خزه.

جیرانی، هوشنگ (۱۴۰۰). درآمدی بر جنبش دانشجویی در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: خزه.

حسینی بهشتی، سیدعلیرضا؛ علی‌پور، محمود (۱۴۰۰). مفهوم داوری سیاسی و نسبت آن با تعددگرایی در اندیشه هانا آرنست و مارتا نوسبام. سیاست، ۵۱ (۱)، ۱۳۲-۹۹.

حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۵). بازخوانی نهضت ملی ایران. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۴). جنبش دانشجویی در ایران؛ تأملی نظری. خردنامه، شماره ۷۹، ۱۷ آذر ۱۳۸۴.

خورشیدنام، عباس (۱۴۰۰). جنبش دانشجویی و چارچوب‌بندی اعتراضات سیاسی. فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۸ (۹۴)، ۱۶۱-۱۲۱.

خورشیدنام، عباس (۱۴۰۲). جنبش دانشجویی و رادیکالیسم سیاسی؛ چگونه مبارزه‌های دانشجویی در سه دهه اول سلطنت پهلوی دوم به نتیجه ناخواسته تثبیت وضعیت موجود منجر می‌شد؟. جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، شماره ۲۲، ۱۸۱-۱۶۱.

خوش‌بیان سروسرستانی، امین؛ ماهر، مهرو (۱۳۹۵). بررسی مقایسه‌ای تئوری هانا آرنست با انقلاب اسلامی ایران در خصوص انقلاب. مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، ۲ (۳)، ۳۰-۲۲.

دبیری‌مهر، امیر (۱۴۰۰). اسلام و دموکراسی در ایران. تهران: نقد فرهنگ.

زاهد، سعید (۱۴۰۳). جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران. قم: کتاب طه.

زیباکلام، صادق (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران. تهران: روزنه.

زیدآبادی، احمد (۱۳۹۹). الزامات سیاست در عصر ملت‌دولت. چاپ هفتم، تهران: نشر نی.

سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۹۵). تحلیل جامعه‌شناسی حوزه عمومی در ایران پس از انقلاب. فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۲ (۷۱)، ۸۹-۴۸.

سرخوش، نیکو (۱۳۹۲). نگاهی به امر متعال در اندیشه هانا آرنست و فمینیسم. شناخت، شماره ۶۸، ۹۱-۱۰۸.

شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۹۸). هانا آرنست، تهران: اختران.

شهرابی فراهانی، عباس (۱۳۹۱). درباره هانا آرنست: نظریه عمل. انسان‌شناسی و فرهنگ، در دسترس در:

<https://anthropologyandculture.com>

شیروودی، مرتضی (۱۳۸۸). تحلیلی جامعه‌شناختی از جنبش دانشجویی ایران. حصون، شماره ۲۱، در دسترس در:

<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5415/7498/93643>

- شیرودی، مرتضی (۱۳۹۱). توان‌سنجی گفتمان‌های جنبش دانشجویی ایران معاصر. پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۲ (۵)، ۶۷-۸۹.
- عابدی اردکانی، محمد؛ علی‌پور، محمود (۱۳۹۳). مفهوم خود و نسبت آن با عمل سیاسی در اندیشه هانا آرنت و هربرت مارکوزه. پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۴، ۱۰-۱.
- عبدی، مصطفی (۱۳۹۵). جنبش‌های اجتماعی و مسئله تغییر ساختارهای اجتماعی در ایران آسیایی. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۶ (۲)، ۴۸-۷۲.
- عرب، محمد (۱۳۹۰). جنبش دانشجویی؛ شاه‌کلید تحولات مثبت اجتماعی. دوماهنامه خودنویس، ۱ (۱)، ۱۰-۱۲.
- علی حسینی، علی؛ نجف‌پور، سارا؛ تدین‌راد، علی (۱۳۹۶). روش‌شناسی هانا آرنت در فهم پدیده‌های سیاسی. روش‌شناسی علوم انسانی، ۲۳ (۹۲)، ۱۶۳-۱۹۴.
- فرايا، هلن (۱۳۹۸). خشونت. ترجمه عباس باقری. تهران: فرزانه روز.
- فوران، جان (۱۴۰۰). یک قرن انقلاب در ایران. ترجمه حسن اسدی. تهران: مولی.
- کریم‌زاده، عطاءالله؛ منوچهری، عباس (۱۳۹۷). رابطه مدنی و توانمندی: مطالعه تطبیقی هانا آرنت و آمارتیا سن. پژوهش سیاست نظری، ۱۴ (۲۶)، ۹۷-۱۳۱.
- کریمیان، علیرضا (۱۳۹۰). جنبش دانشجویی در ایران؛ از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کسرای، محمدسالار؛ پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸). مطالعه سیر تغییر در دفتر تحکیم وحدت (۱۳۷۶-۱۳۵۸). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۴ (۴)، ۱۷۵-۲۰۰.
- کشاوری شکری، عباس؛ رحمتی، محمد (۱۳۹۲). شیوه‌های عضوگیری نهضت آزادی (۱۳۵۷-۱۳۴۲). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۸ (۳)، ۱۶۰-۱۳۳.
- مطلبی، مسعود (۱۳۹۴). آسیب‌شناسی اصالت و استقلال جنبش دانشجویی در ایران معاصر. پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۶ (۲۲).
- مکنت، آریا (۱۳۹۷). خشونت در وضعیت بشر: بررسی و نقد کتاب بحران‌های جمهوریت. فصلنامه نقد کتاب علوم انسانی، شماره ۳-۴.
- نجف‌پور، سارا؛ تدین‌راد، علی (۱۳۹۸). نسبت سیاست و فهم در منظومه فکری هانا آرنت. دانش سیاسی، شماره ۳۰، ۵۹۰-۵۶۷.
- نجف‌پور، سارا؛ تدین‌راد، علی (۱۳۹۷). واکاوی امر سیاسی در فضای مجازی از منظری آرنتی. پژوهش سیاست نظری، شماره ۲۶.
- نراقی، احسان (۱۳۵۴). جامعه، جوانان، و دانشگاه. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ووینکل، آنته (۱۴۰۰). درآمدی بر هانا آرنت؛ فیلسوف آزادی. ترجمه سید امین‌الدین ابطحی. تهران: پيله.
- یونسی، مصطفی؛ تدین‌راد، علی (۱۳۸۸). سیاست و آگزیستانسیالیسم: بررسی رویکرد هانا آرنت به مفهوم عمل. پژوهش سیاست نظری، شماره ۶.

Arendt, H. (1963). *Über die Revolution*. München: Piper verlag.

- Arendt, H. (1978). *Das Urteilen*. München: Piper Verlag.
- Arendt, H. (1971). *Wahrheit und Lüge in der Politik*. Berlin: Piper Verlag.
- Arendt, H. (1961). *Zwischen Vergangenheit und Zukunft*. Berlin: Piper Verlag.
- Arendt, H. (1970). *Macht und Gewalt*. Deutschland: Serie Piper.
- Arendt, H. (1964). *Zur Person-Gespräch mit Günter Gaus*. über Politik, [TV interview/ October 28]. ZDF: <http://www.youtube.com/watch?v=dsolmQfVsO4> .
- Arendt, H. (1964). *The Human Condition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Arendt, H. (1970). *On Violence*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Arendt, H. (1978). *The Life of the Mind*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Jin, W. (2006). *Hannah Arendt und die Grenze der Politischen Freiheit*. Hat Politik überhaupt noch einen Sinn. *Synthesis Philosophica*, 21 (2), 327-338.
- Häs, D. (2015). Von der Initialität und Initiative des Handelns in Hannah Arendts Philosophie der Natalität, *Dissertation zur Erlangung des Doktorgrades- Universität Osnabrück: Gleichzeitig erschienen in:* <https://repositorium.uni-osnabrueck.de> .
- Kropf, E. A. (2009). *Gemein Sache Machen*. Revisionen der Arbeitsgesellschaft; Neue Arbeit bei frithjof Bergmann – Handeln bei Hannah Arendt, Institut für Philosophie an der Katholisch- Theologischen Fakultät.
- Mayrhofer, R. (2021). Planning for Vita Activa; Labor, Work and Action in a Communal Urban Gardening Project in Vienna. *Sustainability*, 13(9864): MDPI.

Contents

○ Analysing Informal Barriers to Anti-Corruption Efforts in Iran: The Role of Corruption Culture and Influence Networks / <i>Mohammad Reza Abyari and Mohammad Ali Shahriari</i>	7
○ Pathology of the General Policies of the Islamic Republic of Iran in the Field of National Identity and National Solidarity / <i>Babak Arsia</i>	41
○ Construction and Validation of the Political Well-Being Scale and Examination of Its Relationship with Political Aggression Among Iranian University Students / <i>Jafar Heydari and Bahman Esmaeili Anamagh</i>	75
○ The Constitution and the Rule of Law in Iran, in the Thought of Seyyed Hassan Taghizadeh Based on Quentin Skinner's Myth of Coherence / <i>Habibollah Fazeli and Mohammad Akhoundpour Amiri</i>	121
○ Inflationary Taxation as a Governance Instrument: Socio-Political Implications of Fiscal Policy in the Islamic Republic of Iran / <i>Parviz Delirpour</i>	155
○ Research on Iranian Elite Migration: A Meta-Synthesis of Studies from the Last Three Decades / <i>Taha Ashayeri</i>	189
○ Analyzing the Iranian Student Movement (1941–1979) Based on Hannah Arendt's Concept of “Action” / <i>Amene Mirkhoshkhou and Keyvan Hosseini</i>	227

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XX. No.4. Fall 2025

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی ☐ پژوهشی ☐ سایر ☐

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳×۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

Email: نماير:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲